

مگر دوز و دوز پرورد و آن چنگلی عروسان هر پست کرد و را چون قوت
 رفته خاموشان در نظر اسای زمان خلوه گمراه نه بگذارد و را پر باز
 سر و چون در ساعه پاید چنانچه سر نه حتی فردوسی طوسی سلطان محمود
 از ملان را که صاحب دولت است نه ای جان و جهان بود و برای
 داشت که انگار حسد و لب کیان پاید و حکیم را اساعه محمودی
 و مایه سبی به پاید که اقبال

بیت
 * مرا گفت حسد و کینه است و مکیه *

* بهان و سنم و طوس و گود و رود و یو *

* بهانه و نثارش بر رگی - بود *

* بار است - م بر رگای شب و *

و پیر احوال صبر الدین و در این حال چنگی است که به بن ستوده
 مان و در ح قزل از سالان سر و سالان به هر بهار کک بران و او بیرون

بیت

* هر کرسی قنک به دهانه بشه و بر بانی *

* نه سه سرو گلاب قزل از سالان وید *

سالان این مثال بر امضا قزل مشهور که قزل از سالان
 را یک از دیگر بی کوتاه بودی چو آهنگ سواد می
 بودی که سسی نهاد و به بهت هر کرسی خریق قیام

بمودی بس رکاب ختلی گران فرمودی بر خلافت عادت
 انجام عرش قصیده گوید و در سهر آرمیده بود و ارسلان
 قصیده را نیکو پسند نمود و بدستهای کرم جبلی حکم بجایره ریاده فرمود
 که فلک کینه و رچشم از غنودگی کشود و بظهور قوی کمان کین
 ظهیر بزه نمود غما ریر ابرداخت و نقش خیال خانه سلطان ساخت
 که چون چندین جایزه سلطان و رحق بجای خویش بدین حاجی عطا فرمود
 آید و رحق مداحان چه اکرام خواهند فرمود چه مرادش این
 بود که سلطان لنگ است و ازین نادانی تا ابد برودمان ارسلان بیان
 ننگ بنام علی زای الفناز و فلک شجده بار طبیری بطریق
 سه و ساران بیاد اگر چه هر دو سلطان را بری جزید نامیدند
 این ناقل از بازی فلک غافل مدت چند سال دست اشتغال
 از هر اشتغال کوتاه ساخت و پای تر حال از طی مرحله پرداخت
 و خامه و نامه و آمدن آیار و مددگار و پرستار خود ساخت و
 مناسب حال بر باب امیداری این اشعار می نواخت *
 بیت * همان نامه نامور چین من * همان خامه آهوی مشکین من *
 * بدان دشت مردم گرایم همی * غزل بر غزالش سزایم همی *
 مدتی رباب دار بانالهای زیر و نیغهای زار خامه را تالیف
 ردایات کار بود و تفیق اخبار و احادیث و بیان احکام ملل



و ادیان کردار دمانی دیریند و هنگامی دراز در جمع عاوم
 و الف دون قامت حیرران سارم چنگ و از حمید دودل
 در سیه ام از رحمت تالیف و تملیق از غنون کردار نالید
 استخوان در پیکرم مانند مزمار جفت نغمه ریز و یار مالدار
 سینه ام از صدمت نحر بر دایات دت آه میخ و شبید
 و بگر از این بیت مناسب حال خود چهارم می گویند بیدیت

« نصیب من همه رنج و جهان پر از شادی »

« تبارک الله گوئی بگر دت سرورم »

القصه بدین حال در درگاہی بسر بردم و خون دل از قیہ دیدم
 در صحنه عارض و مشروم تا بتوفیقات ربانی از بحر معانی در در غرور
 نکته دانی مراد باب خرد را با در معانی بر آوردم تا در وان فلکی
 را بضاحت مزجات شاید و کالبد خاکی را کفایت مہمات و
 اکفای ضروریات آید چون خاطر را از زحمت تحقیق مالی تمام
 حاصل و دماغ را از صدمت تالیف و تملیق کمالی مالا کلام
 و اصل بمصدق

بیت

رمان البحری لما تمطی بصلیہ * فار دت اعجاز او ما رب کل کل *
 ما خود گفتم لغتی خامه را از دانش ارامشی باید و چہرہ
 ما را از نگارشی اسایشی شاید و کنج دماغ را کہ از دود

ز حمت اندیشه نیرد گشته چراغ راحت و آسودگی مایه نهاد و
 مگرد کلنت و غبار مختش بکاشه استراحت ستر دوروزی چند
 با سودگی و تن آسانی بسر برد اکنون که بیادری خامه در سخن
 نامه از در غرر معانی مالک چندین گنج ردان و کنز شایگانی
 هرگاه عقدی از دراری کنور تار بهرم خسروی گردون
 تحت فیروز بخت نمای چندان بیم و در پیر یابی که عزایری
 مارد در مدح محمود سرائی

نظم

- * بس ای ملک که نه لولوفر و ختم بسلم *
- * بس ای ملک که نه گوهر فرد ختم حوال *
- * بس ای ملک که نه گوگرد شرح گشت سخن *
- * نه کیمیا است کرد و هیچکس ندید مثال *
- * بس ای ملک که دو دست تیرا بگاد عشا *
- * نه از زمانه قیاس و نه از گذشتہ مثال *
- * بس ای ملک که نه در تازی حرف شکر بماند *
- * مرا ببرد و جهان بر صحیفه اعمال *

پس بدین خام اندیشه چند می بکنج اعیاش آسود و آرامش
 پیشه نمود و گرد مال بود و نه بود از آینه خاطر زد و در راه کوی
 راحت پیود تا خواسته تا خواسته همه مکنونی خواسته از در تار ریز

دارچین و نایچیر از سفال یا بشیر جبر و قهر و خلوا مرا بر مفر و
 دست اختر از رقبه افلاس معطوف و منتیان را دست
 خواستاری در او پای امید واری یک تار با خود گفتم تا چندت
 است و در رنگ اینک کار سخت گشت و عرصه تنگ بر جبر
 و طرح هرگی بساز و رنگ توانی بریز و فاسم و قد عزم
 را استم و تنی چه از خستی شاهدان شهر بند خیال که بخیالی حشا
 در حبله ما به لغز و گری آمد آراسته و بهر همت اندیشه
 پیراسته بودم خمیر میس و بساز خود نمودم در او کاخ بر میر
 دوله بهمودم و بهار و دریاچ آبکار و کار خودی سرودم پیشت

• تا چه کاین این عرسان را که من گفتم همیر •

• تا که توان این کو یار که من کردم تکار •

• و بهش را در معنی مرصع موی بند •

• گوش شلن را از در فکرت مکلل گوشتوار •

بر در کاخ برابیر و شیب فسر هر دیر که این ترانه بنیاد نهادم
 و سر این قصه کشادم حاجب بادم به او داد و در سوال
 کشاد که آن در حور بزم سیر چه به او رساداری که با چندین شود
 و شمع یاری گفتم شاهدان کو اعاب انرا اب معانی دارم
 که میرد ابار مغانی سپارم و بهرین وسیله پایاد و غزلت فرا

کنند ارم گفت شکست ندادانی و سخت آشفته حیران میرا را
 با عروشان معانی و شاید آن چین نکته دانی چه کار و که ام شمار مرا پندار
 آنکه اولی بعبان مغنی یا شراب ناب مغانی میرا بار مغانی آورده
 اگر انبست بسم الله بیا و یاد تا تراد در حضر نش حاضر سازم
 و بدستیاری این گزیده خدمت خنگ رفعت فرار فلک
 تا زم در نه دور و که نه مرد این سدا ئی نه درین حضرت بار
 و نه این پیو ده مناعت را هیچ مطاع درین مهاکت عریه ار
 القه هر چه بر در سیران و در ایران جهان بویان گردیدم حرایس
 سخن مو که جوابی مجدد نشنیدم افسرده آهی کشیدم و بدین
 نوا ستر غم گردیدم

بیت

* هنرمی خرد ایام و غیره بنم نیست *

* لبادوم به تجارت بدین کناد مناع *

مدتی نیز معصوم و ماول در زایه خمول * ع *

* کنی در زخ کفی بر آ رنگ *

همی غم روزگار تا چندت مردم فردوسی کار سپهر اتا کیت
 سبب سوزی کردار آفر دست مهری بر سر درویشی
 گداز در هم زخمی دل ریشی بیارنه سپهرم بدستیاری
 با فراپیش گداز است دزد روزگار پایردی قدمی برداشت

چون -- راقی ادعاست و مادر کلاهی گزالی که سینه دیدم با غار
 و نام بهین بر آید معانی و محبت شد م
 نظم

- ۱۰ ای خانه رقی صفت ای ساکن بویا
- ۱۱ ای - مرد می صفت ای دانش گویا
- ۱۲ ای نام و صالم و تو جو دست و جور
- ۱۳ ای شام آمدیم و تو حمت شب یاد
- ۱۴ گفتم و تو ام میر بر کفایت و محفل
- ۱۵ گفتم و تو ام شیر بر پاد و بید
- ۱۶ میری شد و نامم رفت شهر دور
- ۱۷ شیری شد و گفتم و تو چون رده بویا
- ۱۸ گفتم و کی دست گفتم که کل طما
- ۱۹ گفتم و کی دست خوشم طره جور
- ۲۰ احاطه تو ام گشتی خود ما دم آسج
- ۲۱ اسامه تو ام گشتی خود دیدم اصا

همان مرا بچکانه رب و لب از شکوه پر شعب که خامه از دور
 ساز گو شید و نامم مدد و از درد شیر مستحق المی و آرد
 شکایتان خوشید که سالها همراهی و بهر اریست که شیدیم
 چرا که یاریت مردم و چسب خالص کسوت عا سیان بهوشیدیم

از نو مارا چه یاری رسید و کلامی بایمردی پدیدار گردید که
 ایک ری مادت طلعت فرار است و زمان شصت
 در ایا ازیادت فراموش شد و فراموشیت فراموش
 کرد و در نگار درار و سالیان دیر یار

بیت

* شبان تاگاه صبح آتش دم *

* سحر تا وقت شام آهیں دل *

حسنت را که سادگی بر میان بستیم و تن و جان برده طاعت
 حستیم در شنه یاریت گسستیم و سیه روی و تیره و در گلاری
 نقد حاصل مارا ازیاربت چه نام و حسن حاصل مار
 دوسته اریت که ام

بیت

* تعبیر را که شد دین ددانش از دستم *

* یانگو که عشقت چه طرف برستم *

ایک بارگاه آحاد داری و زمان شکایت سار

بیت

* هر چه میباید پیش گیر *

* سر مایاری سر جویش گیر *

چون خامه را در یاری ماییدم و نامه را در وقاداری
 ما استوار دهد و را گله گذار و شکوه سپار چون مار گردید
 هر خود پیچیده آه سر دیرت اددون بر در حسرت کشیدم

محرمانه و مایه نشاء بر گشته بین دلیل و غیر و نه ساطع خود خندیدم
 و بهرین ایباب ظاهر تر ختم گردیدم

نظم

• مرار دست پنهانی خویشش فریاده
 • که هر یکی . سگرگو . و اودوم باشد •
 • تسلی که س از لعلی و جهان دیدم •
 • همان جنای بد بود و مسیلی اسناد •
 • بدین صلی که ارد و شکله مرا اینست •
 • گسد و خواهم خود را در سر و را از ادا •
 • گبی لقب هم آشفته رنجی را خود •
 • مگبی خطاب کنم مست سفا را ادا •
 • و درین نامه جو فریاد و سس نمی بینم •
 • مراد س که و ساسم بر آسمان فریاد •

التمه هر شب صورت حال مدافق این مقام

بیت

• را او . بیکرم در دسه حقت با شکرم •
 • گوئی که سار سیرنم و مار بیکرم •

تن یار در د و جریب و لب حقت آ و نفیر و بیکر ادا شد مار و غیر
 تا به ادا ان که هر دس سحر آ فاز پر کو قن نهاد و با شک
 انه السد در داد و مؤذن شهادت لا اله الا الله لب کشاد

بر خاستم و کمر مدگی بر میان جان. بستم مر معبودی گانه را د و گانه
 که ارم و دیدم و ابا ستغفار و اعتذارا جازت اشک
 فشاری دادم چندان گریستم که گفتی در گرداب سر شک
 ما ایستم در همین حالت گریه و زاری و د و خورا مطراب
 بیقرار می خواهم در بود و عالم را دیدم که پیری حفر صورت
 الباس سیرت بر مالینم آمد و بکها مشقت و بهایت را افت
 د و من نگریست و فرمود خاطر را ارا به یسه چون و چرا
 به پرداز و دماغ را از فکر بود و ما بود تهی خازد دست مرا گرفته
 بحضور یکی از مسیحیان مسیحا کرد او حکیمی و قلاطون شمار
 طبیبی برد و اشارت فرمود که او در شحات سحاب قوی
 و کرم این و آلا هم سیره به زمرده ات ما بیا ری گمراید و
 رمان غمناک سر آید و شاید شادی بجا ننگه حیالت در آید
 چون غور کردم دیدم که مشار الیه ان اادی طریق و شاد حساب
 فیما ب رکن و کین بیت الشرف امارت و ایالت اسطوره
 قائم دار السعادت شوکت و ایت ملاذ و لمجای شرفا
 و غربا بقدر شناس علماء و فضلاء و سنجاق و مرد و اعرف
 و اشهر میسر جنرل فریز و بهادر دادم دولت است
 حفر تش را از سب بجا پای پاپو و و استاش و ابلب تما

نوسه گر گر دیدم چون حد اذند ان سد دوازم بکویید و به یکی
 پرسید صورت ما حری الی اقطع من المند الی المحتام
 نامه ای اشاد نمودم و مرا باع فرودم مرا فرمود آسوده باش
 که الحمد لله کارت نکام است و بدام اعشرت در کام
 ع * مرده ای دل که میجا یعنی می آید *

سبا و یک الی حبل شامخ یضمک من الماء والی سده طیه
 بحرک من الماء ادلک سدر وجه کالند را داده می و حلقه
 کاشکس می دستا الحی و کده کالسیا ادا امطر و اند می
 و قله کالسیا ادا توح و نمائا عهد و دوا را کن و ا و سیله
 شما ک گشش ع * دیدم هر را و آرمودم هر را
 ای شنی نقول و من نقول و من نقول

بیت

« هر شاهد لبان شاه شطرح * هر ما هند لیکن ما * هر گاه *
 کنت دل قوی دارد حاضر مبار او که طاقت دیدات و مرعس
 شیده ات ای نا امیر دست ناشی دست و میر دست عطار و حسب

بیت

« کریم بس الترف فعل جانه * ویر نو و طرافت انده دهم *
 یکی شطرت و یکی شیت هر یکی حساست حسیت است ساد می خاویت

احمدی و اشش حیدری چاشش کردی ماشش قیصری
 سگاشش مهر صمیر فمردتد بیر مستری سیر
 * ملک عاو عطار د عاو م و مهر عطا *
 * سهاک و مچ اسد حمله و هلال سلم *

مده کاه حنا معالی متعالی نواب نظام الملک نظام الدوله آصف شاه
 سیپه سالار یازده قادار دستم دوران مشغله المملکت ارسلادی زمان سلیمان
 اقدار الهی مدد معنان میر فرزند علی خان بهادر فتح جنگ خاندان طلال
 رافقه اعلی روس العالمین که قطرات سخاوت حوش مد که گره امطار
 است و امواج محردل را دوش طعمه در ناله امیر یسب ادب
 و ادبی است ادیب ادیبان داماد کرمشش مصد
 آمال و دالشمه ان را دایل کرمشش مسیح مارک مرد هر و را
 چنان تو یا است که طغیانی ما حصار او در طلب حرد مد ان چند ان
 پویا سب که تشنه دلال کوثر را طبع کرمشش موای سایل چنان
 مایل که میو اندر در را جمع لطیفش محردی سخن را اند اسان
 طالب که مست سر شاد نغمه مار مد جیا کرد اایک قد شاد مانی
 بر قرار و فر توک عم را در بحر ظلمات اندازد عوا ان مارات
 بدان نام بسامی مظهر اسرار و بدان اسم کرامی با پسته تار اسار
 همیکه چشم از عودگی کشودم
 * خ *

* خستم از خای چنان کرم که دامام صوحه * از شادی سزار

با شما هم محبت نه اود شنس جهت را هست کرت
 سجده پردا حتم و کوتاهی زمان عثمان را سخبات شاگرد
 ادا شنا حتم چه دانستم که این اردوی صادقه داشت مادق
 احد مهر سرمد است چه آن والا همدت بهما یعنی حساب دیها
 میسر حیرل در پرد صاحب بهاد و مر مرا می قدیم دپرد
 جویم دکر م کریم نو دقوت جیالی بر صدق و دیا اورد و قوت فکر
 نعل میسون اوشوی مولوی معبوی این بیت ادا شود بیت
 * در گهی را کلامم در کرم * حاجت خود که مارا بخارم *
 فی الورد مالتا مل و عود کلام آن امیر کبیر را که در عالم رویاندان
 مرا مخاطب ساخته سمیع اصحاب پذیردم و گرداند و دار آیه صبر
 رفتم حام را گفتیم که آن دور یار است و ما را اگر گفتم که هین
 زمان مددگار است و مرد را سرودم که هله هنگام ششوار است

بیت

* ای حام دای نام و ای طبع کهر رای *

* کر یار تیاں بر سر کنج کهرم پای *

آن یار می دهم ده دگاری کید تو که شب غم سر آید و دور
 شادی در بر سر سده و از سر فرموده آن دلاتبار حظ طاعت
 پرکار دارد در کار طبع اسوده میرا سر دگی اردست داد

و خامه و آمد و اقدم یاری پیش نهاد و این قصیده در مدح
 بنده گان جناب عالی متعالی انشاء و تاجگذاری عروسان نامه را هم
 شمع دار پیش رو باشد و قافیه گزینان ظلمت گدازد قافیه را آفتابی
 پر نور و پر تو امید که قبول خاطر بیضا مستطاب باد * قصیده *

دلیم را تاب و تب زان روی تابان	تتم را پیچ و خم دران رلف و پیچمان
نه نین نفس پاره در موجر اشک	نه دل خوانی از دید دید امان
شیری دالم چو چشم یار سر مست	دلی ماست دلف او پریشان
قرا از مهر و پیش ما در صفا ک	نشیب ما از لطف مهر و خشان
بگره دما نه نخب ما در مشکین	روخی بر ما نه نخب نخبستان
از چشمش سر سر دزد اهوئی تا تار	رلفش عشوه خرگان بد خشان
چنین ساینده بران روی منم صا	بر همین زادگان رلف و مرگان
ذوق چه یوسف افسر بر آرد	دو صد یوسف ز کنعان ز نخلان
مراقبت روان از آن دو یاقوت	مراد اودی جان و در آن دو مرخان
الایا کافر ز نادر طر	الایا برقی دین طوفان ایمان
الایا بر دل به برید و پیوند	الایا خسته جان بشکسته پیمان
الایا در خم زلفان کافر	سلسل کرده دایما می مسلمان
الایا غارت دایما بخر	الایا آفت جانها به بحر ان
دم آموزند و غزلان بش و خنی	جگر سوزند و عاشق زحرمان

به بانه بخشی و فرصد و کینر
 جهان دار گزین و دستنگ باهنگ
 سکه و حشمتی بر دست اورنگ
 شود چون پروان در معرض حید
 بساید بر نذیل ارگاد سرگز
 دمان برقی است بر قز قاز دم و خوش
 گاه دار دست ریب از رای اورنگ
 سخن سبجی چون نادر ده گیتی
 محسطنی و قاید س را شمار د
 د شش مرد کرم را بحر و خار
 چنان مایل ابر آوای سایل
 ستاره در گش اورنگ بهقیس
 پدر و تیراد خشان افلاک
 غریب و د کوس او چون کاه غوغا
 مدد در هر طین را در اسما
 چنان خورم دل از شهر و ده آوا
 چنان مشتاق بر در و دره گر مرد
 الا تا زیر این پیرو و ده ظارم
 را بر دست تو احباب سرشار

تیرا سسی ز داد میرد و دران
 نظام الملک یل فرخنده علی خان
 فرید و ن فخرتی بر صد لویوان
 فشار و چون دوران بر پشت یکران
 بدرد هر دم شیر از گاه و ده ان
 چرخان سوز دست بر آهنگ ایوان
 سپه دار دست دست اوز و عثمان
 ادب مردی چون نادیده گیهان
 برنگام ادب طفل دبستان
 کفش کشت عمل را ابر ایمان
 که بر آب گواران مرد عطشان
 کینه بخشش ملک سلیمان
 ساید گزاد سادان سندان
 خرد شد سبج او چون روز میدان
 بار و شیراد و ریشه ستخوان
 که از شهر و گان رخسار بستان
 که خید خشک بر بارند و باران
 هماد و ایل و عهد غران
 ز رعد تو توید خواند نالان

فهرس تفصیلی مفتاح الرشاد

مقصد اول در تقویم سنین و شهور و رماه ایام و ساعات

۱۱ و ما یضا میهاد در ان چهار مطلب است

۱۱ مطلب اول در تقویم شهور و سنین شمسی

۱۲ طریقه معرفت سال کبیسه از بسیظه

۱۳ سال عیسائی و رومی

چند دل شهور و رومی و انگریزی با تعداد ایام

۱۴ و تعیین فصول

۱۵ اصطلاح عرب در فصول

۱۶ سال قبطی

۱۸ سال یزدی که فرس قدیم است

۱۸ سال فرس جدید مختصره نصیر طوسی

۱۹ سال جنالی

۲۰ سال الهی

چند دل شهور فارسی و قبطی و هندی سنکرات

بانامهای بروج در زمان عربی و انگریزی و هندی

- ۲۲ وقت ادایام مشهور
- ۲۳ مصطلح فارسیان در اسامی روزهای مشهور
- ۲۴ ادوار دوازده گانه ترکان
- ۲۵ مطلب دوم در تقویم و ماهیت مشهور و سین قمری
- ۳۰ مصطلح اهل شرع
- در سین قمری هم سیظه و کیسه است که
- ۳۱ معناد قرن میگیرد
- ۳۲ معنی ماههای حرام
- ۳۳ بدین اثبات وقت رویت هلال و ادعیه آن
- ۳۴ قواعد در آوردن غره بر ماه
- ۳۶ در اهل اسلام بی رویت هلال غره معتبر نشود
- ۳۷ سال خلوس ماه شاد و هلی
- ۳۸ سال خلوس ماه شاد و دود
- ۳۹ سال دل قمر
- ۴۰ اهل هند سال دل قمر را پنجمتر گویند
- ۴۱ عربان سال دل قمر را شتر قیام شمس در آن یا حور
- ۴۲ تسمیه کنند
- مطلب میوم در بیان شماره روز ادایام هفتاد و نه سالات

در تقاضای آن ۴۰

جدول طلوع و غروب با احتساب اوج و اوج ۴۲

جدول نارنجهای مساوات و روش

دکوتاه و در آن با مقدار آن در آن ۴۲

دکوتاه مختلفه ۴۲

ماهیت عرض البلد ۴۲

جدول عرض البلد و طول البلد ۴۴

اجزای شماره و در ساعات و غیره ۴۵

ماهیت گریز و کیفیت استعمال آن ۴۶

ماهیت گریز و کیفیت استعمال آن ۵۰

کیفیت استعمال گریز در چهار اوقات ۵۲

کیفیت و ماهیت ایام هفته ۵۳

جدول ایام هفته بر مان عربی و فارسی و اردو

هندی و انگریزی با اسمهای کواکب مستتب الیه ۵۴

مطلب چهارم در تحقیق و تعیین زمان و سال و ماه و تقسیم

آن موافق حرکات یومی و نیری و طریقی

شاستر و جو قش اهل هند ۵۷

بیان جگهای متطالع بود ۵۷

۶۱	حقیقت ماه لوند و ماهاس	...
۶۲	سمیت و ساکها	...
	سال مکه و ولایتی و فصلی بهتری	
۶۴	است	...
۶۵	ابتدای راههای هند	...
۶۶	ماهیت تنه و غره	...
۶۷	اسمای چهل	...
۶۸	ماهیت و اسمای جوگ	...
	در بیان سعد و حسن و ماهیت آن و در آن	مقصد دوم
۶۸	مطلب است	...
	در کلام کلی در باب سعد و خمس عقلا	مطلب اول
۶۸	و نقلا	...
۷۲	تفأل نمودن پیغمبر صلی الله علیه و سلم	
	احادیث که در باب سعد و خمس و تفأل و نظیر	
۷۵	وارد شده	...
	در اختیارات ایام منقول از کتب اهل اختتام	مطلب دوم
۸۳	و در آن دو فصل است	...
	در اختیارات منقول از کتب اهل سنت	فصل اول

- و جماعت ۸۴
- ماهیت قمر در عترب و نحوست آن ۸۵
- اخترا از محاذات رجال العیب ۸۸
- دایره رجال العیب و جوگنی و دماسول ۸۹
- ماهیت رجال العیب و قطب و عوث و ابدال و
بغیرهم که درین عالم ظاهر از عالم باطن مندرج است ۹۰
- مجموعات ایام و مذمومات آن ۹۳
- در اختیارات منقول از کتب امامیه ۱۰۰
- مجموعات ایام و مذمومات آن بر وایت
از جناب صادق علیه السلام و سایر فارسی
رضی الله عنه ۱۰۱
- ایضا مجموعات و مذمومات ایام بر وایت
دیگر از صادق علیه السلام ۱۱۱
- دعای دفع شر مذمومات ایام منقول از
آدمی علیه السلام ۱۱۵
- دعای دیگر ۱۱۶
- و در از و حصص شبانه روز منسوب نماید
- اشنا عشر ۱۱۷

۱۱. سان سه روز سخن در هر ماه ۱۱۱
- سخن و سخن ایام در شهر و مازنی
- مقول از این خطوسی ۱۲۰
- احیاءات ایام هفت ۱۲۰
- احیاءات ترویج و ماسنرت ۱۲۳
- احیاءات سمن ۱۲۴
- احیاءات اندای امور ۱۲۴
- احیاءات قطع ثوب ۱۲۴
- احیاءات استنماره ۱۲۶
- مطلب میوم و احیاءات نشر بق محوم ۱۲۷
- احیاءات وقت بودن فرد در روح ۱۲۷
- احیاءات معان ماست تا ریجهای مشهور
- فارسیه ۱۲۹
- احیاءات چهار ۱۳۲
- احیاءات تنه ۱۳۳
- احیاءات ایام هفت ۱۳۴
- احیاءات سموت چدر ما ۱۳۴
- احیاءات ۷ را ۱۳۵

پار یلا و کال یلا ۱۳۵

ذیل در زہریات و قفالات ۱۳۶

منقصد سیوم در شرایع و عبادات اہل اسلام و دین

مقدمہ جملہ مباحث موافق اختہاد ایرار بعد اہل

سنت و جماعت و ہم موافق مذہب امامیہ

مرقوم شدہ و در ان یک مقدمہ و شش

مطلب است ۱۳۳

مقدمہ در ذکر ماہیت اسلام ۱۳۳

مطلب اول در عنایہ اہل اسلام ۱۵۱

مطلب دوم در عبادت اہل اسلام و در ان پنج فصل

امت ۱۵۷

فصل اول در طہارت و در ان ہشت بحث است ۱۵۹

بحث اول در اعیان جسمہ ۱۶۰

بحث دوم در جنابت ۱۶۲

بحث سیوم در حیض و نفاس ۱۶۹

بحث چہارم در کیفیت غسل ۱۶۸

بحث پنجم در موجبات و خود کیفیت آن ۱۷۱

بحث ششم در احکام آب ۱۷۷

(ج)

۱۷۹	بحث هشتم در احکام تنیم
۱۸۳	بحث هشتم در احکام مسح بر سر و ...
۱۸۴	فصل دوم در ادوات صلوة ...
...	مدل شش در صبح صادق باعتبار ساعات در
۱۸۹	از سه دایره مختلفه
...	دایره هندی جهت دریافت نصف النهار و وقت
۱۹۲	روال
۱۹۳	فصل میوم در صلوات قریبه
۱۹۴	خرایص یومی
۱۹۳	مار جمعه
۱۹۷	مار حار و ...
۲۰۱	احکام میت
۲۰۲	احکام شهید
۲۰۳	احکام میت مرطوب بقدامیه
۲۰۶	مار و تر
۲۰۸	مار عیدین
۲۱۲	صدقه النظم
۲۱۳	قرمانی عید الاضحی

۲۱۳	تکبیرات تشبیهی
۲۱۵	مطلب چهارم در نمازی مستحبه و مستحبه
۲۱۵	سنن قبل و بعد فرایض نو میه
۲۱۷	نار تراویح
۲۱۸	ناراضه اق
۲۱۸	ناراضی
۲۱۷	ناراضی
۲۱۸	تحیه المسجد
۲۱۸	تحیه الوضوء
۲۱۹	صلوة الحاجة
۲۲۱	صلوة التسبیح
۲۲۲	صلوة الرغائب
۲۲۲	نار کسوف
۲۲۳	نار خسوف
۲۲۴	نار اخادیف و احوال ارضی و سماوی
۲۲۴	نار استسقا
۲۲۶	نار استنصاره
				طرق استنصاره دیگر کران در خواب بر مطلوب

(ن)

۲۲۷	حوداگاه کرده شود
۲۳	طریق استناده موافق مذہب امامیه
۲۲۶	و صورت ادای صلوٰۃ و در آن شش بحث
۲۴۶	و یکدیگر و یک تنیه است
۲۴۷	در شرايط نماز
۲۴۸	ادان و اقامت
۲۴۳	جماعت
۲۴۴	ممارسون
۲۴۵	در فرایس نماز
۲۶	در واجبات ممار مخصوص بر حسب ایلی حقیقه
۲۶۲	در بیان سبایل سهو و شک
۲۶۶	در استنهای ممار
۲۶۷	در طریقہ ممار خواندن و صورت آن با جمله ادوات
۲۶۸	و استنجات
۲۶۹	در مکروهات و محضرات ممار
۲۷۰	در احتیاجی که ممار را در نماز است
۲۷۱	مطلب میوم
۲۷۲	ماهیت و ما

علماء را اختلاف است در آنکه دعا کردن بهتر

است یا ناکردن ۲۸۹

احتیاج کسانی که دعا کردن نزد آنها بهتر است ۲۸۹

احتیاج کسانی که دعا ناکردن بهتر است نزد آنها ۲۸۶

در بیان از سنه و اکنه دعا ۲۸۸

وصول

در شرایط اجابت دعا و سبب

وصول

تاخیر اجابت ۲۹۲

ذکر اسم اعظم ۲۹۶

سید الاستغفار ۲۹۷

دعای حضرت امام حسن رضى الله عنه برای

بر آمدن حاجات ۳۰۱

دعای حضرت آدم علیه السلام برای توسیع

رزق ۳۰۴

دعای مردی از انس این مالک برای امن

از معاذت و اشهرار ۳۰۲

حرفه محرب برای امن از خوف ۳۰۳

حرفه محرب جهت هلاکی دشمن و حفظ

از شر او ۳۰۳

(یب)

۱۲۱. حرز مجرب برای دفع وحشت و خوف و لرزه
و دشمن و قرض ۳۴
۱۲۲. درود هفت برای برنشکلی که پیشش آید ۳۰۴
۱۲۳. طریق خواندن اسم الله جهت اجابت دعا ۲۰۴
۱۲۴. نریان مجرب جهت اجابت دعا ۳۰۵
۱۲۵. طریق ختم خواجگان ۱۲۰۶
۱۲۶. طریق ختم خواجگان دیگر ۲۰۷
۱۲۷. حرز برای خلاصی از زنج و بلا ۲۰۸
۱۲۸. مسجود کردن لبید این اعظم بودی رسول الله صلی الله
و سلم را و در نجات از آن بلیه ۲۰۸
۱۲۹. حواری افسون بکلام خدا و رسول و عدم جوار
بعیر آن ۳۰۹
۱۳۰. افسون دفع سم عقرب و غیره ... ۳۰۹
۱۳۱. افسون نظیر که مرا افسان رسیده باشد ۲۱۰
۱۳۲. افسون نظیر که بر دایه رسیده باشد ۳۱۰
۱۳۳. افسون دور کردن جن ۳۱۰
۱۳۴. افسون برای مقهوره ۳۱۰
۱۳۵. افسون دیگر برای اعتراب گزیده ۲۱۵

آن حضرت را صلی الله علیه وعلیه و سلم عتق در نماز
نیش زد ۳۱۰

افسون کسیکه در آتش سوخته باشد ... ۳۱۱

افسون کسیکه بول او ننداشته باشد ... ۳۱۱

آیات شما ۳۱۱

شرایط جواررقیه ۳۱۲

و عابرای دفع شر هر سلطان حار و هر درگاه و جمله

مصاببت و ستاید و نوازل که اسرع در احابت

است ۳۱۲

عمل برای دیدن بخواب چاره مهمم للعلاج را ۳۱۳

عمل برای برآدن حاجات نوشته بدیبا اندازد ۳۱۴

حرز برای محافظت از مخاوف ۳۱۴

قاید خواندن هفتاد هزار بار کلمه طیه ۳۱۵

هر که روز عاشوره این دعا بخواند در آن سال میرد ۳۱۵

روز عاشوره این مناجات بر نیتی که بخواند

بکفایت رسد ۳۱۶

مناجات دیگر ۳۱۶

عمل دفع شر روز چهارشنبه آخر ماه صفر ۳۱۶

دعای مرآة الدین حاجات و دفع کرب و منیبت
دعای
طریق دیدن در جواب امریکه خواسته باشد
عمل برای غاصی محسوس
نظمه بر کردن نقش مربع و مثلث
عمل برای دفع صعوبت در دره
عمل برای عطف و تالیف قلوب و محبت
عمل برای دفع اعدا منقول از خواصه غلام نقشبند
قدس سره
عمل برای حب
طریق مدیج مجرب برای حصول مطلوب
فایده طریق تکسیر عدد و مؤخر
طریق تکسیر دیگر که قدما بدان عمل کرده اند
عمل که برای دفع شر اعدا و غیره سپر است
عمل که سری خزان اعدا و هلاکت آنها شمشیر
است
عمل برای حفاظت از وبا
ادعیه و اعمال موافق مذہب امامیه

ادعیه ماه رجب	۳۲۷
ادعیه وادواد ماه شعبان	۳۲۹
اعمال ادعیه ماه رمضان	۳۳۱
مطالب چهارم در عبادت صوم	۳۳۲
رویت هلال	۳۳۳
در فرایض صوم و مفسدهات آن	۳۳۴	فصل	
در موجبات و لوازم افساد ارفضا و کفاره و غیره	۳۳۷	فصل	
در سستیهای صوم	۳۴۲
جدول دریافت و وقت سحر بحساب ساعت			
فریگی و غیره در ایام و بلدان مختلفه	۳۴۲		
اعتکاف در رمضان	۳۴۲
مطالب پنجم در زکوة و شرایط آن	۳۴۴
فرایض زکوة	۳۴۵
امتناف هشتگانه که زکوة بآنها مایدها	۳۴۶		
کسانیکه زکوة بر آنها روا نیست	۳۴۷		
مالها نیکه زکوة بران واجب است	۳۴۹	فصل	
زکوة از بوسیم هر قسم که باشد	..	۳۴۹	
زکوة عروض یعنی اسباب تجارت غیر اثمان	۳۵۱		

زکوة انعام سوايم	۳۵۲
زکوة زروع و اثمار و غرة	۳۵۵
در بيان خمس محقق بندگان و اماره	۳۵۷			ذیل
در حج بیت الله و زیارات عتبات عالیات و				مطلب ششم
در ان چهار فصل است	۳۵۷	
در شرایط و ارکان حج و عمره و فرائض				فصل اول
و انواع آن	۳۵۷	
در واجباتی که بترک آن قربانی لازم آید و				فصل دوم
مخطورات حج و عمره و آنچه بران واجب شود	۳۶۷			
در کیفیت حج گنارون با ارکان و سنن				فصل سوم
و اداب و بنی از ادعیه	۳۸۶	
در زیارت روضه متبرکه که رسول الله صلی الله علیه				فصل چهارم
و سلم و دیگر مشاهد	۳۹۸	
در مستقرات و در ان چهار فصل است	۴۰۲			مقصد چهارم
در بیان حالات زراعت	۴۰۵			فصل اول
در طریقه نشاندن درخت انگور	۴۱۰	...		قاعده
در طریقه پائس دادن درخت انگور	۴۱۳	...		
در بیان حالات درخت انبه	۴۱۴	...		قاعده

۴۱۵ - در نماندن قلم اشعار

۴۱۹ - فصل دوم در مجموعی از حالات تجارت هند و ایران

۴۲۰ - فصل سوم در بیان حال تعیین مقادیر

۴۲۷ - بیان حال اعداد و شمار

۱ - نقشه اعداد در زبان فارسی و عربی و اردو و انگریزی

با ارقام هندی و انگریزی و سیانی از یک

تا یکصد ۴۲۷

نقشه دوم اعداد از یکصد تا صد هزار ... ۴۲۷

نقشه اعداد از ایترو عکس برار تا منتهای

مراتب هندی و زبان فارسی و هندی و ارقام

هندی ۴۳۰

نقشه طرز تحریر اجزای منون و انا و اجزای رویه

از آن و بانی و فلو س و اجزای فلو س از تنگ و دریا

و غیره ۴۳۰

حال و کیفیت وزن ۴۳۲

نقشه تحویل اوزان مروج و پارک و غیره و اوزان

شرعی از یک برج تا صاع حجازی و عراقی و جمله

اوزان که تحت آن است ۴۳۲

اسمهای سنگهای اوزان ۴۳۲

کفایت اور ان طبیب ۴۳۳

کفایت اور ان ہندوہ مرد جو بعضی بلاد دیگر ۴۳۴

قاعدہ در تحویل در ہم بمشغال و مشغال بدہم ۴۳۵

حال مقیاس پیمایش و مساحت از یک موی

بال اسب تا فرسخ کہ کرد و دو میل و نگہ و اسود

و در ابع و لنگہ و غیرہ تحت آن سند رج با اسنما

و مقدار ہر یکی ہم ہندوی و ہم انگہ یزی ۴۳۷

فصل چہارم در بیان قاعدہ تعیین سمت قبلہ و بنای مسجد ۴۳۷

نقشہ بای مسجد ۴۴۱

التماس

محفی مانند کہ ماہد این مجموعہ در درای عقلیات و حسابات

کہ از مسایل مسلمہ قوم استخراج و استنباط نمودہ و کتب

مفصلہ ذیل اند بیضاوی مدارک جامع الاصول جامع کبیر ثابت

من السنۃ فی ایام السنۃ سفر السعادتہ و آیہ قنادی عالمگیری

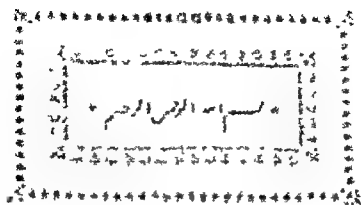
از کتب تفسیر و حدیث و فقہ اہل سنت و جماعت و شرایع

لوامع شرح من لا یحضرہ الفقیہ زاد المعاد و فتاویٰ الغیب و دروغ

واقیہ تقویم المحسنین قیامی مجتہد العصر مذہب امامیہ لکھنوی

بحواب بعضی سوالات مستفسرہ از کتب حدیث و فقہ مذہب

امامیه و در آلتاج مفتاح العلوم کیمیای اسباب غریبا که کیمیای
 باسلیقا مشهور است تفایس الفنون جامع بها و رغانی
 مصنفه جدید از آرا البیدی فی علم الطبیعه جغرافیای طبیعی در یامیه
 هر دو اخیر مصنفه جدید قاهره دار الحکومت ملک مصر مترجم
 از کتب فلسفی فراسین تبیهات المنجمین در علم نجوم
 قاتوس صراح بر آن قاطع کشف الطون فی اسامی الکتب
 و الفنون ریاض و شک ریاض ارمولانا و سیدنا و جدنا
 اقصی القضاء قاضی محمد بن محمد الکریم بنیان بهادر طاب الله ثراه
 و جعل فی حیاض القدر سس شواهد از کتب علوم دیگر و هر کس
 تبیل و یوز آت کلوب و چند و الیوم از سیکانو بهد پایو
 ادیشن از کتب انگریزی و بعضی تحقیقات زبانی پندتان
 جو قشی هنوز و شاید بعضی کتب دیگر باشد که نام آن در کتاب
 مذکور باشد و این وقت بخاطر نیست پس آنچه در بین مجموع
 مذکور شد همه از این کتب است اگر بر این باب خرد امری در آن
 محل تامل مد رک گردد امید آفت که اول در این کتب
 ملاحظه فرمایند بعد از آن اگر بقی و لغزشی از قلم این سه تپا
 عبیر در یابند و مفود و اصلاح گوشتند و بطعن و تنزیر و شند و اگر
 فایده بردارند حقیر را به عای خیر یاد کنند که ان الله لایضیع ابراهیم



سو یک اللهم و محمد که اشهدان الاناث است عاقبت که
 واقعا ایک و در که شریک یک و ان محمد عده که در یک
 بعد از حق شیرا و نیراد صلیت است و اما یکتک علیه توفیق الود
 تصدیق یک و ملت ان الله و ما یکتک یساوون علی الله با و ما الذی
 امر اصادا و ما و ساو انشیبا اللهم صلی علیه و آله و ما
 امجد و ما الله هم و ادر اک و ادر حسی از تو و این منی
 نیست که ما و ادر ادر اسان و سایر مذکورات و ما حب
 کس نیکان الکی و ادر اک و ادر قواعده و کبیانه است بحیثی
 که این مشیت پاک در فی الطبع آفر و مشیت شریکست و
 انما فی یک که قوی بهیم و سید را مسح عقل و ادر اک
 ما حده و در کی چند و این خود ما و معیشت که و ادر ادر
 ادر و ادر و سید و ما یلم مل ما من حشرات و ادر علم عقلی

ادر اکی خاص که بقدر قصای او طار آموکا آمد و در کات و
 سکنات مودع شده که در آن یکی محتاج مدیگری نیست
 و صاحب شریعت غرا و مالک ملت بیساعلیه الف الف
 تحیه و ثنا که هر عزیه از احکامش منطبق بر کلیات نظام
 عالم است می فرماید * الناس کاسان المشطه یعنی انسان
 مثل دندان شاه است که هیچ فردی از آن بالا نبرد و اجتماع
 و اتفاق کاری می تواند کرد و چنانکه دندان شاه بالا نبرد اگر
 بکار دارند یا خود بشکنند یا از سرتیر خود صردی رسامد و معبد اار
 خدمتی که برای آن مودع شده عاری و عاقل است بهمین
 حال شخص منفرد انسان است که بحر حالت ترک و تحریر
 که آن خود حیثیت رفع احتیاج کلی است و اربین بحث
 خارج اگر خود را محتاج داشته از نفع گرفتن و رسیدن بازماند
 یا خود متضرر است یا مدیگر صردی میرساند بالجماعه ماعت
 این کلام معجز نظام از حسن تشبیه و معانی دقیق بر عقلمای
 و دشمنند پوشیده نیست و دقت و مقام سبقت تخیل
 آن ندارد پس بر هر نعم علییه هر نعمتی که باشد هر دو بر مان
 از عقل و شریع لازم است که در اشاعت و انتشار آن ادای
 شکر منعم بقیقی تصور کرده جهاد سعی کلی نماید و اینجاست
 و کثیر مدست دارد و مایار و هر طب و یاسی که بنحوانه حافظه

مختوم است یا بقوت ماضیه در کثرت ترویج و انتشار
در آرد و نفس اماره را که مقتضای حمادیت از کسب طبعی
نفسان ساعت را حیل و حیل از وسیع شش بر موضوع
وامی نماید سابق و قاید - شد و این هیچ میر محمد سیح الهی
کا که روی عمارت علی سنانة الله تعالی طایف و طایر بود که خود
سر ناپیدام احتیاج گرفتار و - بفع گرفتار از هر خاص و عام
ناچار و هیچ گوید و بساطه ارد که دیگری را محتاج خود کند یا بفع
و ساند نفس حال خود را مایوس است که دست و پای سعی حساید
قانع بر مساعی اعیار باشد نه از فراوان افکار و افکار خاطر
گذشت که معاملات و مشاهدات خود را از هر حسن و هر ماب
اعظم ادبیکه متعلق بدینیات باشد یا حکمیات و قواعد ملاقع عبادات
دارد یا معاملات جمع کند و ماس درین عزم چه مشکله ای که امام
چه از حواس و چه از عوام نماید و نقد و آگاهی خود آگاه سازد
تا حواس را موحس نه کار و عوام را باعث واقعیت
و ابتداء گردد و اصل متصور است که هر کسیرا که سیرتی بقیه
عبادت فاری دارد در اکثر معاملات و امور محتاج الله خود را تجارت
و در ااعت و معاملات سمر و حسر را در اکستعد و حسن محتاج
استفسار از دیگری باشد و در دینیات هم در امر ایض و واحسانه
صورت مطالعه کتب کثیر المحکم که باعث کمال و مال می شود

رفع کرد و در بقدر حاجت از آن حطی و بهر دُبر دارد
 و چون این عزم از جانب مالک عزایم قسمیم یافت و در عز
 مضامین لطیفه در خرافت پاره های عبارات عینیه و جمع کرد
 آن محمود را بمفتاح الرشاد کنور مهیات العناش و المعاد مسمی
 ساخت و بنا بر تذکار آینه گمان قطعه تاریخ نظم و تالیف این مجموعه
 بدین نهج القلم برآمده *

چون خامه ام مقاصد عالم و عمل نوشت
 هر گوه از سبایل مقل و دل نوشت
 از بهر سال نظم فر در دسر بنگار
 سر مایه گر انتر اهل دل نوشت

والان نشرح فی المقتضی و عظمه من الله الکریم الودود به التوفیق
 و بید از سه التحقیق و هو ما فاضه العلوم علی من پشاه جد و حقیق
 * مقصد اول * در تقویم سال و ما و صحف و زمانه ایام و ساعات
 و ایضا ایها و ان مشتمل است بر چهار مطالب * مطلب
 اول * در تقویم شهر و دسین شمس و السنی است
 که سال شمسی دو قسم است یکی حقیقی و دیگری اصطلاحی
 شمسی حقیقی عبارت است از زمانه که شمس بگردش خود بر
 فلک خود که گردا گرد مدار مسافتی معین قطع کند بدین سان
 که نقطه بر آنکه از معدل النهار گذاشته بود باز بهمان نقطه عود

که دکاهای ناعربین او اهل مرگ که مروج مسنگ فیثاغورس
 این مسافتی را گویند که همیسی پنج ارض مگردشی که بر قلک
 خود گرد شمس دارد قطع کند علی ای حال آن مسافت مقدار
 است سیصد و شصت و پنج یوم و چهل و نه دقیقه و شش
 اعشاری است که برای تسهیل مقدار این گردش شمس
 یاد میس که در قطع بروج دارد دکاه اش بوده است همگی
 سیصد و شصت و پنج یوم اعتبار کردند و سایر جر که
 دما که اگر گردش روزمره گذارسته اند و آن در هر
 چهار سال تقریباً مقدار یک یوم می شود هر قوم در سنین
 خود اعطای حدی گاه قرار داد در سده رومی و عیسائی
 سال چهارم سیصد و شصت و شش یوم اعتبار کردند
 مثلاً هر یکی از سالهای ۱۸۳۵ و ۱۸۳۶ و ۱۸۳۷ عیسائی
 سیصد و شصت و پنج یوم اعتبار خواهند کرد و اینها از سالهای
 سیصد و شصت و شش سال ۱۸۳۸ اگر ابر سیصد و شصت
 و شش یوم خواهند گرفت و هر عددی که برای مبادی شاطار
 سال رومی و ماه دریویایی از سال عیسائی متر است
 یعنی است و شصت و یک عدد در آن خواهند افزود و این
 ۱۸۳۸ را در این سال است و در ۱۸۳۹ خواهند گرفت
 و هلم هر ادب بچو سال را سال کیسه خوانند و طریقه معرفت

سال کیبیه از بسطیه آنست که حدود سستی که معدوم است.
آن منظور است منتقف سازند اگر روح بر آبد آن سال
کیبیه است و الا بسطیه مثلا سال ۱۸۴۸ که نصف آن
۹۲۴ روج است کیبیه شماره خواهد شد خلاف ۱۸۴۶
که نصف آن ۹۲۳ فرد است بسطیه خواهد بود و فاعله دیگر
که او فن بطباع باشد آنست که حدود سوات را در چهار
تقسیم کنند اگر ندون کسر منقسم شد کیبیه است و الا بسطیه
چنانکه از امثله مذکوره واضح میشود بعد از آن از صاحب
معلوم شد که یک روز که بعد هر چهار سال می فرایند از آن
سبب سه ربع ساعت فاصل می افتد و مجموع این
که در فاصله در هر چهار صد سال که چهار قرن باشد سه
روز و کابل می شود و این اقرار دادند که سال آخر هر قرن
را که مائده کابل باشد تا سه قرن متوالیه باوقف یا مائده شدن
فاعله کیبیه در آن بسطیه گیرند یعنی سیست و شصت و پنج یوم
شمار کنند و بیری از سنه عیسائی افسا لها بست و مائده
روز گیرند مگر در قرن چهارم یعنی سال آخر مائده چهارم را مائده کیبیه
گیرند مثلا سالهای ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ و ۱۹۰۰ از بساط
باشد و سال ۲۰۰۰ کیبیه و همچنین ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ و

۲۰۰۳ را سیاط و ۲۰۰۴ کیسه و هلم حراد شروع سال
 عیسائی از یکم خوری است و آن را در ایسایان نور در
 گوید و آنده ای این سال از میلاد عیسی علی نبیا
 و خانه السلام است که نسبت و محکم و سمر باشد سال
 رویش آن شروع نماید و این اصطلاح بنیده عیسایان
 است و اصطلاح قدیم ایشان که هر در قوم گر یک و قوم
 رومی خاریست دیگر است و آنده ای سال رومی که
 از زمانه اسکندر بن فیلقس رومی است از ایام
 مهران گیرد و سال از تشرین اذل شروع می شود
 در یکی از کتب مواعده حال فایده و اراسلطت
 مصر که از زمان فرانس نه جمه شده است می نویسم
 که آنده ای سال رومی بیست و دو و دو سال بعد از ظهور
 عیسی علیه السلام میگیرد پس در بنصورت این سال دیگر
 باشد نه سال اسکندرانی رومی و سال را ادا و ده
 نخره موافق اعداد و روح تقسیم می کنند و هر بحر را شهر
 گویند پس مشهور هم دو قسم باشد حقیقی و اصطلاحی
 حقیقی عبارت است از زمانه قیام آفتاب یک برج که
 مدت مابین الخویلیین باشد و عفا ویر آن در هر عصر

سبب حرکت اوج آفتاب متفاوت می گردد و تفاوت
 دلائل لاکن چون این ترقیبی موقوف است بر متحد
 و شرح اوج و معین که طای می خواهد بود اما لکن ارا
 قطع نظر کرده شد و شهر ششمی اصطلاحی است که هر
 شهر را بعد دی مین بدوین طای را به تحویل مقرر کند پس
 مشهور اصطلاحی سده رومی و عیسائی که واحد و لفظ
 تشریف ما بین آنها از الفاظ است معنی ادا نام آنها به
 ترتیب و تقابل مایکدیگر ماقبول اربع در جدول معینه
 ریان بدکور می گردد و مشهور عیسائی اگر چه در تمام فرنگستان
 همین اسماء در جدول مشهور اند لکن با اختلاف
 لهجه و اصوات نظر اختلاف اقوام و ولایات در این
 اسماء احتمالات اند و در جدول موافق لهجه انگلیز این
 مرقوم شده که در هندوستان همین رایج است

روز	ماه	روز	ماه	روز	ماه
۱	فروردین	۱	فروردین	۱	فروردین
۲	اردیبهشت	۲	اردیبهشت	۲	اردیبهشت
۳	خرداد	۳	خرداد	۳	خرداد
۴	تیر	۴	تیر	۴	تیر
۵	مرداد	۵	مرداد	۵	مرداد
۶	شهریور	۶	شهریور	۶	شهریور
۷	مهر	۷	مهر	۷	مهر
۸	آبان	۸	آبان	۸	آبان
۹	آذر	۹	آذر	۹	آذر
۱۰	دی	۱۰	دی	۱۰	دی
۱۱	بهمن	۱۱	بهمن	۱۱	بهمن
۱۲	اسفند	۱۲	اسفند	۱۲	اسفند

از سن به دل معلوم نوازه شده
 که دست ماهی و یک روز
 است و چهار ماهی روز
 یک در سالهای بسته
 هست و هشت روز و در
 سال های کمپس هست و هم
 روز و در هر آن واضح میشود
 که در شهر متناهی یک شهر
 سی و یکم و یک و یک سی
 روز و میباشند سوای اکت
 و حوالی که مورد آب است
 که آن مردوسی و یک روز
 اند و سوای هر یوایی که شانه
 است که حال آن که منت
 اصول از ربع همین است که
 مترتیب ماهها در به دل
 مذکور شده و عرب در سال
 شش سال قرار و بعد اول را

ربیع اول گویند و دوم را حیف و سیوم را اقل و چهارم
 را ربیع ثانی و پنجم را اخیف و ششم را اشتاد
 و ربیع اول آنست که در آن اشجار مشکوفا نهند و ربیع
 ثانی آنست که در آن اشجار بار آورند و بعضی ثانی را ربیع
 اول گویند و برای تمیز این ربیع زمانه از ربیع شهور که
 دو ماه شهور است ربیع شهور را بدون الفهم لفظ
 شهر گویند یعنی شهر ربیع اول و شهر ربیع ثانی
 و یکی از سالهای شمسی امضا حی قبطی بود که در عهد نخت نصر
 قرار یافته و از روز نیویل آفتاب به برج حمل شروع
 سال گرفته هر شهر را برای سی روز و اعتبار کرده در
 آن ماه و دوازدهم یا بحر در که قسمی حکمه سر شده است
 زیاده می کردند تا حد سیصد و شصت و پنج روز کامل
 شود و برای کسر بقیه که فریب ربیع یوم است معمول
 کردند که در سال پنجم محوایل حمل در دوم ماه اول میگرفتند
 که بند ربیع بسبب تفاوت یکروز و نیمه هر چهار سال در
 شروع سال یکصد و بیست و یکم تفاوت سی روز کامل
 شد و در آن زمان تحوایل خمس با اول ماه دوم اعتبار کرده شد
 و با وصف وقوع تفاوت کثیر بر روز و در حلقه بین آنها

اعتنا باشد؛ مگر و مذنا ای که در زمانه سکندر بن فیلسف
و قوع تفاوت با نقد ار شد که تحویلی مثل قریب به تحویلی
سه فان اعشار شد آن زمان مار سطا خالیس مشهور و
سنته رومی یکیشی که با گذشت اختراع کرد و به تنوع
آن اتالی فرنگستان هم مشهور و سنین خود بهمان اصطلاح
مستطاع داشتند و در عهد یزدجرد بن ششبر یار که از اکانخود
قار کس است اصطلاح سینه بخت نصیری اختیار کرده
مگر باین قار تفاوت که مشهور آن از عهد سلطنت
پادشاه خود قرار دادند و این سال را قار می گویند و پس از آنکه
در زمانه محال قبطی و رومی اختراع شد بهمان نوع حواص
نصیر الیس خود سسی طایفه المرحمه بمقابله قار سسی قایمی
اصطلاحی در امکان قرار داد و ترتیب و مشهور آن در
شعری نظم مبدع است * لاول لال و لال مشمس
راست * لال ک و کلالی مشهور کور است و برای عمارت
وجه کسر بتقید بعد هر چهار سال و دی راسی و در
میکرفت و ماضی و ترتیب ریج الیمانی بر نمیشد اصطلاح مقرب
شد اینست خلاصه آنچه یکی از مبره این من در مولفات
خود که در سن زمانه مناخر نموده اند درج فرموده و از این

و اضع میشود که ماه چهارم از ماههای قارسی یعنی قمر ماه
سی و دو روز میباشد و ماه سیوم یعنی قمر از ماه سی و یک روز
و مشهور و متداول بین الناس خلاف آنست باینکه در
اکثر مولفات اسلامت بنظر آمده که ماه سیوم یعنی قمر از
ماه سی و دو روز است و قمر ماه سی و یک روز و در اصطلاح
اول مظلوم زکریا اکثر جابین مع دیده شد ع * لا و لالب لا و
لا شش است * و نیز مویده آن قطعه مشهور دیگر است
* قطعه * خور بخور اسی و دوسی یکی است * حمل و ثور
و شیر با پس و پیش * دل و میران و حوت و عقرب
سی * بس است و نه قوس و جی با کم و بیش * پس درین
قطعه جوزا که ماه سیوم است سی و دو روز نوشته و ماه
چهارم سی و یک روز دیگر اینکه گفته شود که این اصطلاح آنچه
بین الناس متداول است از دیگری باشد و مختار خواهد
تعبیر همان که اول ذکر شد و مظلوم مشهور که مستحب
بخواجه نصیر شده موافق اصطلاح ثانی تغییر یافته شهرت
یاقت بعده از آن در عهد حلال الدین ملک شاه بن الب
ارسلان سلجوقی منطالع دیگر قرار یافت که این ای
سال را از روزی گرفته اند که قبل نصف النهار آن تحویل اذتاب

به برج حمل شود و جمله مشهور را برابر مری در ده گره قند مثل
 مشهور نیز و جردنی و در آخر ماه اسفند از مذبحه دور دیده و زیاد کرد
 و بمطهر الترام ابتدای سال از دور یک قبل نصف چهاران تحویل آفتاب
 به برج حمل شود کسری که باقی می ماند بعد هر سه یا هر چهار سال
 یکبار و از کامل گره فته در آخر خیمه سسره می افتد و دند و آنرا
 به حقه جمعه سسره نام زد کرد و آن سال را که این الحاق
 در آن یعنی آید کبیسه گفتند و این مشهور و سال نام طالی نامزد
 شد بعد از آن و در عهد طالی الدین محمد اکبر ماد شاه مشهور
 شمسیه را تحویلی حقیقی کرده یعنی شروع سال از روز یک
 قبل نصف چهار آن تحویل آفتاب به برج حمل شود و مشهور
 مشهور دوم از روز یک قبل نصف چهار آن تحویل آفتاب
 برج ثور شود گرفته و همچنین تا آخر آن لقب مشهور و سال الهی
 شد و حقیقی قرار یافت نه اصطلاحی و سال هندی شمسی
 از اسما که است گویند نیز حقیقی است نه اصطلاحی لکن این
 سال به نسبت سال شمسی حقیقی اهل فرس است و چهار
 دقیقه ساعت زیاد می باشد ازین سبب که هر دو اصطلاح
 اهل هند دور الگو اکبرانه و آن در هر سال شمسی تقریر
 یک دقیقه می کند و در حرکت یک دقیقه شمسی است

و چهار دقیقه ساعت می شود و در جدول مفصله دیان اسمهای
 شهور فارسیه که در سنین یزد و جردی و فارسی جدید و جلالی
 و الهی نامین اسماء مستعمل اند و شهور شمسیه هندیه
 با اسمهای برج عربی و هندی و انگریزی مواریکت دیگر
 ایاتمه ادایام موافق شهور بین انجمه و فارسی جدید باشد با الهی
 یا معطلح دیگر به تفصیل مندرج می شود و د شهور قبطیه هم منظر
 موازات مرقوم می گردد و تعداد ایام آن همان است که گذشت
 موافق مندرجه جدول خیال نماید کرد و نامهای شهور قبطی
 و بعضی از کتب این فن که در اینجا مندرج اول اند فی الجمله
 به تفاوت الفاظ را آنچه درین جدول است دیده شد لکن
 در بعضی از مولفات ملک مصر بهمین نهج بود و بدانست
 را اقم این ادراک آن تحریر مرجح از شهور و این
 اطراف مندرج شده اند و درین رساله متبع نقل آن
 مناسب مندرج شد *

جدول اینست

[illegible]

و باید دانست که اهل فرس هر روزی را از ماههای
شمسی نامی جداگانه موسوم میسازند چنانکه نامهای
هفته اند و کهای فرس گویند که حق تعالی بسی و پنج سردش
آفریده که ملایکه باشند از جمله سی نفر آنهاست که
در روزهای سی گانه از هر ماه شمسی نام ایشان
موسوم گشته و پنج نفر دیگر آنکه پنجه در دیده که خمره مسترقه
باشد بنام آنهاست و از جمله آن سردشها دوازده نفر اند
که ماههای دوازده گانه سال شمسی نام ایشان موسوم شده
و هر یک از این دوازده سردش تدبیر امور و مصالح ماهی که
بهمام اوست معین است و همچنین تدبیر امور و مصالحی
که در هر یک از روزهای سی گانه واقع میشود حواله بسردش
است که آنرا در بنام او موسوم است و این سردشها
که بتدبیر و اقام می نمایند پس هر روز یکی بنام آنها موسوم
باشد بسردش علاقه دارد که آنها بنام اوست و تدبیر مصالح
آنرا و زهد و مقدر است خود هم بتدبیر و مصالح آنرا و ز می
پزد و از بنا بر این بیجهت شرف آنرا و ز را عید گفته و دشمن
سازند و نیز هر کدام از سردشها بمسئولت جوهری و عنصری

دیگر هم مقدر است چنانکه خرد او بر آب موکل است
 و اودی هشت بر آتش و مرد او بر آتش بیاد و تفصیل
 آن در ذیل نام هر سه دش بیان کرده شود و تفصیل روزهای
 سی گانه که سیمی سر و شمای موکلات بر خود انداخته
 هیچ است روز اول او در روز ن شنبه کن و آن نام ماریه عالم
 هم هست دوم همین و فرشته سیمی او کین خشم
 و قهر و پد موکل است بر گادان و کوسفند ان سیوم روز
 اودی هشت و نهم اول و فرشته سیمی او محافظت گوهر
 هم کند چهارم روز شنبه بر روز ن شنبه و فرشته
 نام او موکل بر آتش و در جمیع قدرات است پنجم روز
 اسفند او در نهم و سون ذال و مجمر در آخر و فرشته
 سیمی او در بیشمار و در خان هم موکل است ششم روز
 خرد او در نهم اول و فرشته هفتم او بر آبهای روان
 و در خان هم موکل است هشتم روز مرد او در روز خرد او این
 فرشته در رستان هم موکل است نهم روز و یواز
 در روز سوداگر و آن یکی از نامهای این دو پاک هم است
 نهم روز و تیر و این فرشته موکل بر افتاب هم است دهم
 روز آبان بر درن تابان و این فرشته بر آبن هم موکل است

یازدهم روز خور و فرشته آن بر افتاب هم موکل است
 و دارد هم روز ماه و این فرشته بر جرم قمر هم موکل
 است سیزدهم روز تیر بر وزن میر و فرشته آن بر
 مسور ان موکل است چهاردهم روز گونش با ثانی مجهول
 و فرشته آن موکل بر خلق عالم است پانزدهم روز
 دی بهر دان یکی از ماههای ماریتعالی هم است شانزدهم
 روز بهر و فرشته آن موکل است بهر و محبت هفدهم روز
 سروش بصم اول بر وزن سروش دریا است بدگان بدست
 این فرشته است یحیی هم روز ریش اول و ثانی متوج و ثالث
 ساکن و فرشته آن موکل بر آتش است نوزدهم روز
 فردر دین و فرشته آن موکل بر ارجح است بیستم
 بهرام و فرشته آن موکل است بر نصر و خزان و حروب
 و جدال و محافظت مردم مسافر نیز حواله بدوست است و یکم
 ام و فرشته آن موکل است بر فرج بست و دوم
 و زباد و فرشته آن موکل است بر رنج و ترویج و نکاح
 ست و سیوم روز دینا دین بر وزن شرم آگین
 و بیدین بر وزن سرزمین و نامی است از ماههای حق
 و عالم است و چهارم روز دین و فرشته آن ماسور است

همی قطعت تمام و موکل است بر هم و بقظه و سیمی و حرکت
 و بحر است از واح که مانند آن رجوع کرده اند بست و پنجم
 روز آرد را مهره بر وزن اداد و خرشته آن موکل است
 بر حس و شیطان است و ششم روز است تا در وزن هفتاد
 فرشته آن نزدیک ظهور وین پیدا شد است و هفتم روز
 اسمان و خرشته آن موکل است بر غیر و هسی گویند
 بر ممت که عدد ایل باشد است و هشتم روز را پیا دزدای
 صحر بر وزن خاکسار و خرشته آن موکل است بر سموات
 و هسی گویند بر قسا و روایت دیگر بر حوران و شش بست و نهم
 مار اسفند و مار اسفند آن و مار اسفند و مار اسفند آن
 بر چهار لذت می گویند و خرشته آن موکل است بر آفت
 و عقول و اسماع و ایشار و هسی گویند بر کره آب و نرسی ام
 انیران چهارم مهره و پنجم بر روی است بر وزن امیران
 خرشته سیمی آن موکل بر عقد نکاح است و روایت دیگر
 بر ده روز و از سنه این بود نامهای ایام بسی گانه که ظاهر
 وضع آن بمقایسه شهر و فرس قدیم بود که هر ماهی روزی گردند
 و اسمهای خمره استرقه مدین تفصیل است این بود بفتح اول و ثانی
 و رابع و سکون فسن نام روز اول و ایستاد بر وزن اهود نام روز

دوم استند نام روز و میوم مذ و هشت نام روز چهارم هشتویس بر وزن
 زر بریز نام روز پنجم دایس امام خمس^۱ سترقه را خار مبیان خود ردگان
 و خره ردیان بر وزن شبح فدان گوید و ایر پنج روز را انعامت معتبر
 دارند و جامهای نفیس پوشند و حسن سازند و عطریات بسیار بکار برند
 و نعمات کنند و میوه ای لطیف خورند و مائش خانه ها دارند و اهل
 تاریخ الهی نیز محمد بن اسماء بحال داشتند مگر نام روز می ام روز
 نهادند و نام روز سی و دوم شب مقرر کردند و همین اسمهای می گانه
 را صاحب و روح و اقیه که یکی از دای علمای امامیه است روایت
 میامان فارسی رقی الله عنه نقل کرده و اسمهای مایکه^۲
 موکل بر جواهر و اسامی دیگر هم همین پنج روایت نموده و یکی از
 اصطلاحات اهل فرس در اسمهای ایام چند لفظ گاه بار
 یا گاه نهار است و آن گاه نهار؛ شش گاه است که خدا ایتعالی
 عالم را در آن آفرید؛ جموس در کتاب ثنوار زردشت
 نقل می کنند که حق سبحانه تعالی عالم را در شش گاه آفرید
 و اول هر گاهی نامی دارد و در اول هر گاهی جشنی سازند گاه
 گاه نهار اول می یوزم نام دارد و آن خود روز باشد که روز
 پانزدهم اردیبهشت ما قدیم است گویند که یزدان ازین روز
 تا چهل روز آخر شش اسم نهادیم و سائید و گاه گاه نهار دوم

به که در و شفت و ششش لکبه سال تا حال نشان می دهد لکه ا
 اهل ریچات را اطلاع واقعی بر مردان حاصل نیست لکن داب
 منجمان فرم است که در دوات تقویمی ادوار دوار دگاه ترکان
 می ویسد که یک دور یک سال مقس می گردد و در دوم
 شروع می شود تا دوار ده دور دوار اول می آید و برای هر یکی
 ازین ادوار نامی جداگانه است و آن اسمای خانوران اند چنانچه
 بر سال را حواصی گویند مطابق حواصی آن خاور ارماد که در و چون
 ماههای ایشان قمری اند و سپس شمسی اینها نشان میدهد
 بر ادان بعد و سال یا سه سال یک سال را سه ده ماهه
 گیرند نامهای ادوار مذکور اینست اول سپهسال ییل معنی پوش
 دوم او دیل معنی گاو سیوم یار سن ییل معنی پانگ بهارم
 نو شقان ییل بهمنی حر گوش بهجتم لوئی ییل معنی هسگ ششم
 اتانان ییل معنی مار هفتم پوست ییل معنی اسد هفتم قوئی ییل
 بهمنی گو سفده نهم بهجی ییل معنی میسون دهم خاقوی ییل معنی
 مرغ یازدهم ایت ییل معنی سگ دوازدهم تنگاور ییل معنی حوک
 و شروع این دوره دوازده گانه از حوالی ماه تیر یوایری
 اگر بیزی می شود چنانچه دوره حالیه از سال ۱۸۲۰ شروع
 شده بهمین قیاس حساب نماید که درین سال ۱۸۲۷ دوره

هشتم است و این دوره در سال ۱۸۵۱ تمام خواهد شد باز از
 سال ۱۸۵۲ دوره اول شروع خواهد شد. مطلب دوم
 از مقصد اول در تقویم ماهیت شهرو و سنین قمری اما سال
 قمری هم دو گونه است حقیقی و اصطلاحی سال قمری حقیقی است
 که دو بار در ماه قمری حقیقی متعین شود و سال قمری اصطلاحی انتضای
 دو بار در ماه قمری اصطلاحی باشد اما ماه قمری حقیقی عبارت
 است از ماه که قمر هر سببی که ششمین را از اجتماع و غیر ذلک
 گذاشته است باز بهمان نسبت عود کند و مقدار این ماه
 است و نه روز و مسی و یک دقیقه و پنج ثانیه است پس
 ماههای قمری اهل هند و ترکمان حقیقی اند که از اجتماع ششمین و قمر
 تا اجتماع دیگر گیرند و اهل متزع زمانه ما بین رویت دو مثال
 را ماه قمری گویند و آن بیشتر است و نه روز و روزیاده از مسی
 روز باشد و ممکن است که چهار ماه بر این سسی روزه باشد
 نه روزه و آن و نام ماه متوالی است و نه روز باشد و این
 را باید تجدید و بالعجمه ماههای اهل اسلام هم اصطلاحی باشد
 گاهی را اید از حقیقی و گاهی ناقص از آن و چون اعمال زیارات مرین
 شهرو اسلامی متعذر بود و لهذا از یک تر از اهل اسلام
 مقرر کردند که از محرم تا آخر سبیل تعاقب اول سسی روزه

و دوم بست و همه روزه گرفتند و درین سال هم سیبیطه و کیسه
 باعتبار ادرند که سیبیطه سیصد و پنجاه و چهار روم باشد و کیسه
 سیصد و پنجاه و پنج روم و اینچنان است که هر سی سال را فرنی
 قرار دادند و در هر قرن نود و ده سال کیسه است یعنی بفرض
 آنکه اول سی روز دوم بست و نهم روزه باشد می باید که
 وی الحجه همیشه بست و نهم روزه باشد لکن در هر قرن یار و ده سال
 وی الحجه را سی روز گیرند و آن سالهای دوم و پنجم و هشتم
 و دهم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و یکم و یکم و یکم
 و چهارم و یکم و یکم و یکم و یکم و یکم و یکم و یکم و یکم
 و وجه این ترتیب این است که کسری بهر گزین سال
 مقدار سیصد و پنجاه و چهار روزه باقی کم از نصف دوم است
 لهذا در سال اول انرا می گذارند و در سال دوم این کسر
 مضاعف شده ریاده از نصف دوم میشود و لهذا در آن سال
 این کسر را روز کامل می گیرند چنانچه در آن محاسبان
 ستینند است و همین هیچ در هر سال که بر ایام نامه این
 کسر زاده از نصف دوم شود و در آن سال یازده روز زاید
 گیرند و اینچنین سالها همان سالها اند که بیان کرده شدند و این
 نمال اصطلاحی از باب زیجات را در مطلق قسمی گویند

ماهنامه سال قمری ششمی که محرمی است آمار
 رمان محرم است. محرم ماه لوات اله و مایه طه می گیرند
 و آن محرم و سلی مد کوره یازد و هم حوالی روز پشتمه
 است و سحاب رویت هلال شانزدهم روز جمعه همان
 سال و ماه است اول آن شهر محرم است و آخر آن
 دی الحجه و همین سال و ماه را اهل اسلام در عبادات و اعیاد
 خود شمار دارند و ماههای دوازده گانه ایست محرم صفر
 ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول جمادی الآخر رجب
 شعبان رمضان شوال دی القعد دی الحجه و مجیمه این
 ماهها چهار ماه حرام است یعنی شرف و حرمت آن نزد
 ماری تعالی ریاده از ماههای دیگر است طر همین حرمت
 درین ماهها جنگ و خیال با مخالفین نیست ممنوع بشمارند
 مگر اینکه خود مخالفین مجبور سازند تا همه اجتماع ایستاد
 و آن محرم و رجب و دی القعد و دی الحجه باشد و میرا اهل
 اسلام عقبنی از صفات و هشت ماه وقت تحریر اسمای آنها
 احادیث دارد و در چهار ماه ماضی یعنی هر دو ربیع و در چهار
 سبب بود و تو صفات آن از اول و آخر یا اول و ثانی
 عقنی دیگر تا این مگر و بعضی محرم الحرام و صفر المظفر و رجب

التَّحَجُّبُ وَ مَلَأَتْ أَنْ بَحْرَامُ نِيرَ آيِدْ كَمَرِ بِيْشْتَرُ مَرُوحِ هَوَانِ اَدَلِ
 اَسْتَدِشْتِ جَبَانِ الْمُعْظَمِ وَ رِ مَضَانَ الْبَهَارِ كَدْ سَبْهَوَالِ الْكَرَمِ
 وَ ذِي الْقَعْبَةِ الْحَرَامِ وَ ذِي الْحِجَّةِ الْحَرَامِ وَ بِيْزَرِ مَسْتَوِلِ اَزْ مَشَايِخِ
 اَهْلِ اِسْلَامِ اَسْتَكْرَمِيْ بَايْدِ هَرْ مَحْكَاهِ اَدَمِيْ بِهْ هَمَالِ مَاهِ نَظَرِ كَنْدِ
 مَقَارِنِ اَنْ رِيْكِ اَزْ اَشْيَايِ مَبِيْدِ نَظَرِ اَنْدِ اَرْدَكِ هَامِ اَنْ مَاهِ
 رِ مَحْتِ وَ بَرَكْتِ كَنْدِ رَدْ وَ اَزْ بِلَايِ نَا زَلِ وَ رَا نِ مَاهِ اَيْسِنِ بَا شَدْ
 وَ اَنْزِ اَبْدِيْكَوْنَهْ نَظْمِ كَرْ دَهْ اَنْدِ * قَطْعَه * مَاهِ مُحَرَّمِ زَرْ بِهْ بِيْزِنِ اَنْدِ
 مَعْرِ بِيْزِنِ اَيْنَهْ * اَوَّلِ رِ بَيْعِ اَبِ رِ وَ اَنْ اَنْفِ غَنَمِ اِيْ مَرْ تَكَرْ *
 اَوَّلِ جَمَادِيْ ثَمَرِهْ بِيْزِنِ بِيْزِيْ رِ بِيْزِنِ دَرْ اَحْرِيْنِ * مَاهِ رَجَبِ مَسْحُفِ
 بِهْ بِيْزِنِ شَهْرِ بِيْزِنِ كِيَاهْ سَبْزَتَرِ * شَهْرِ شِيْرِ وَ رِ مَضَانَ نَكَرْ
 تَشْوَالِ جَامِ سَبْزِ بِيْزِنِ * ذِي الْقَعْبَةِ بِيْزِيْ كُوْ دَكْنِيْ ذِي الْحِجَّةِ
 وَ خَرِ خَوْبَرِ * وَ رِ حَدِيْثِ شَرِيْفِ وَ اَرِ دَا سَتِ كِهْ هَرْ مَحْكَاهِ هَمَالِ
 بِهْ بِيْزِنِ بَايْدِ كِهْ بَكُوِيْدِ * اَللّٰهُمَّ اِهْلِهْ عَلَيْنَا بِالْاِيْمَنِ وَ الْاِيْمَانِ وَ السَّلَامَةِ
 وَ الْاِسْلَامِ رَبِّيْ وَ رِ بَكِ اَللّٰهُ * بَعْدَ اَزْ اَنْ سَمِ بَا رِ بَكُوِيْدِ * هَمَالِ
 خَيْرِ وَ رِ شَدِ اَللّٰهُمَّ اِيْ اَسْئَلُكَ مِنْ حَيْرِ هَذَا الشَّهْرِ وَ حَيْرِ الْقَدَرِ
 وَ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ * بَعْدَ اَزْ اَنْ بَخُوْا اَنْدِ * اَللّٰهُمَّ اَرْزُقْنَا خَيْرَ
 وَ نَصْرَهِ وَ بَرَكْتَهْ وَ نِعْمَهِ وَ نُوْرَهِ وَ نَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَ شَرِّ مَا بَعْدُ *
 * نَا حِدْ * بَايْدِ دَا سَتِ كِهْ هَرْ وَ زَكِ غَرَهْ مُحَرَّمِ خَوَابِدِ وَ دَا زِ اَنْ

یک روز مابین گذاشته روز دیگر آن غره صفر خواهد بود و
 روزیکه غره صفر است روز مابعد آن غره ربیع الاول خواهد بود
 و روزیکه غره ربیع الاول است یک روز بعد از آن گذاشته
 روز مابعد آن غره جمادی الاول و روز دوم آن غره جمادی الثانی
 و همچنین تا آخر اولایک روز مابین گذاشته روز دیگر غره ماه دیگر
 بگیرند و بعد از آن بدون گذاشتن روزی متوسط مثلا اگر غره محرم روز
 جمعه است غره صفر روز یکشنبه و غره ربیع الاول بر روز دوشنبه
 و غره ربیع الثانی بر روز چهارشنبه و غره جمادی الاول بر روز
 پنجشنبه و غره جمادی الثانی بر روز شنبه و غره رجب بر روز یکشنبه
 و غره شعبان بر روز سه شنبه و غره رمضان بر روز چهارشنبه
 و غره شوال بر روز جمعه و غره ذی قعدة بر روز شنبه و غره ذی الحجه
 بر روز دوشنبه خواهد بود و ده کند اگر درین قاعده حصول علم لغره
 یکماه ضرر است تا از آن غره ماه دیگر بر آردند * فاعده دیگر که
 در آن علم یغره ماهی ضرورت ندارد و مندوب است بجناب
 ولایت مآب امیر المومنین عالی ابن ابیطالب علیه السلام و هلال
 هر ماه که محمول است بر او درین می تواند کرد درین قاعده علم
 بسنة هجری ماهیکه هلال آن مطلوب است ضرور است و طریق
 اش اینست که از سال هجری ماه مطلوب الهلال بهشت

هشتت طرح کنند یعنی هر قدر که عدد هشتت بر آید آنرا خارج
 سازند آنچه باقی ماند خواه هشتت یا کم از آن خواهد بود یک
 یک از آن برین حروف هشتت همانند به نهند * اما چ زدن و ده
 هر حرف که منتهی شود عدد آخر حرف بحساب ابعاد گرفته بران چهار
 بیفزایند آنرا محفوظ دارند و هلال را ماهی که مطلوب باشد از
 محرم تا انوار برین حروف دو از ده گانه بسط ما رند یعنی هر حرف
 اول محرم نهند و بر حرف ثانی مفرد بکنند و آن حرف ایست
 زن چ و د اب ده و ا ج * پس بر حرفی که ماه مطلوب منتهی
 شود عدد آخر حرف بر عدد محفوظه سابق افزوده و مجموع را اگر فته
 از شنبه به ترتیب ایام هفته شمار کنند یعنی یک یک ازین
 اعداد مجموع به ترتیب بر هر روز بگذارند پس یک و در
 باد و خواسته بر هر روز که این تقسیم منتهی شود غره انوار همان
 روز باشد و یکم و ز ما قبل آن هلال و معنی یکم و ز یا دو یا سه
 ایست که بگذاشتنی یک یک از ان اعداد مجتمعه بر ایام هفته
 هرگاه هفته تمام شود بار از اول هفته شروع کنند و بکنند امثال اول
 رجب اس سال می خواهند که بدانیم چون از سال بعمری
 یعنی ۱۲۶۳ هشتت هشتت طرح کردیم هفتت باقی ماند
 اند بر حرف هشتت همانند مذکور اول بسط کردیم منتهی بر حرف

و شده و آن که شش است گرفته بر آن چهار اهریمن داشته
 بر آن محفوظ داشتیم و چون مطلوب هلال رحب بود آنرا بحد
 مذکور دوم سطر کردیم بحرف بار سید خود آن که دو است
 ماه جمع ساختیم و دارد شد آنرا بر امام هجده سطر بودیم
 در دوره دوم منتهی بر سه شش شده که آمد در هر دو
 سال ۱۲۶۳ است پس در دو شش بر هلال خواهد بود
 * ماه دیگر ۳۰ چهارم هر ماه بر یک واقع شود همان روز هر ماه
 سوم بعد از آن ماه خواهد بود و ششاد و چهارم رحب عر و رمضان
 و چهارم شعبان عر و شوال خواهد بود و یکم اکبر واضح ماه
 که این قواعد در استخراج اهل و عر و ای ماههای سال
 وسطی قمری کافی و کافی خواهد بود و در آن هم ممکن است که
 سب سالهای کمیته قمری در حساب واقع شود لکن چون
 حساب اهل اسلام بر ویت هلال است پس در ایامیکه
 رویت سب ارماد و گواهی قواعد مقتضی ظهور هلال باشد
 اگر آمد در سب دوم ماهگانه شده است در اهل اسلام
 هلال آمد در معتبر خواهد بود و مرویست از آنحضرت علی اد
 علیه و آله و سلم که فرموده پس امة لمی لا تکف ولا تحسب صوم
 بالروية و اطروا بالروية یعنی ما امت فی علم هستیم که از خبر

و حساب انگهی نذاریم شمار روز بهر دیت هلال و ازید و افطار
 بر رویت کنید و درین زمانه بسند و ستان و دو سال قمری دیگر
 بر ایچ اند که انرا سالهای جاو سن گویند یکی سال جاو سن
 ابوالطاهر محمد بهادر شاه بادشاه دهلوی که سیمای و نشین سنا طین
 تیمور را است و آن از بیست و هشتم جمادی الثانی سال ۱۲۵۳
 هجری شروع شده مگر بیرون از فاسد مبارک دهلوی و حساب
 نیست و در دارالضرب فقط روز جشن جاو سن چند
 سکه بنام نامی با سنده جاو سن مضروب میشد که بنشین انگه بر می
 نذر میگذرانید الحال که این رسم هم بر نام شده معاد نیست
 که سنو سلیپ خاص بهمچنان بهمی می آرند یا نه و دوم سال
 جاو سن ابوالطاهر مداح الدین شریا جاهد سلطان عادل خان
 زمان محمد امجد طیشاه بادشاه او و ده خاندان ماکه است که در
 دارالضرب ای انهمانکت طلا و نقره بنام نامیش تارک
 عقیدت و افتخار بهر شش برین میساید و در جمله و فایده مهر کار
 ارمه و تا بهاصل تحریر آن مروج است لکن عوام در تحریرات خود
 جاو ت اندراج آن ندارند و شروع آن از پنجم ربیع الثانی
 سنه ۱۲۵۸ هجری است و یکی از محال حرکت قمر سنهی
 بنار ل قمر است و اگر چه انرا اخات و حساب سنین

و شهور نیست لکن بمناسبت و کمر حرکت قمر تشریح آن
مناسب معلوم شد و واضح باد که چنانکه منطقه البروج را
و دوازده حصه کرده هر حصه را به برجی نام زد ساختند همچنان
ار برای تدبیر حرکات و زمانه ماه و تحدید اوضاع وی
سست ششمین منطقه مذکور را به سست و هشت بخش
مستادی قسمت می کنند و آنرا منازل قمر نام زنند و همچنین
اهل هند آنرا به سست و هشت بحر و قسمت کسد و آنرا همچنان
نام کسد و تعقیب آن در بیان حدیس و شهور پندی خواهد آمد و منتهای
اختلاف از هر دو اینست که چون تمام دوازده ماه متاب و بر سست
و هشت و دوازده سست ساختند و حمل و سه و فقیه است
به سست و هشت و سه سست و هشت پس برای تعقیب اهل
یونان کسر را کامل کردند و هندوان آن کسر را اجزای شناخته
و در میان این منازل را به سست قیام ششمین در آن
مانوطه تسمیه میگرداند و اختلاف آنها چنین بود که این سست
و هشت کوچک اند که در سالهای کامل طالع و سست طالع
اتفاق شود و میگفتند که هرگاه یک نواست و طالع کرد و نوا
دیگر که نظیر و رقیب است طالع محمود و ماران میشود و پس
میگفتند که باران مابین قتان بود است و بطالع نوا می آید

انوار نو پانزد هم آن ساقط میشود و لهذا اطلاع و ساقط را به سبب
 بکدگر رقیب می گویند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم که تغلیط
 در ممانعت این اعتقاد نمود منشاء آن همین بود که عرب مطهر را
 نسبت به می ساختند لکن اگر کسی مطهر را از فعل الهی داند و
 مرادش ازین قول که مطهر با بقا نوار است نمی بوقت طالع
 یا سقو ط است پس درین قول محذور می نیست چنانکه شیخ
 عبدالحق و هادی نقلا عن جامع الاصول در مابیت من السنة نقل
 کرده با پنجیم درینجا مرا و از منازل قمر همان محشای است
 و هشتگانه است که قمر هر روز یک منزل از آن طی می کند
 و البته بشیر قوله تعالی و القمر قد رماه من منازل حتی ما دكالعرجون
 الفلکیم و از برای محدید و تشکیل این منازل صور کواکب
 ثوابت که در آن واقع اند تعیین نموده اند و چون مجموع دایره
 منطقه المروج سیصد و شصت و پنج درجه است پس بعد
 تقسیم آن بر بیست و هشت هر منزل دوازده درجه و پنج
 و یک دقیقه و بیست و شش ثانیه بالی شد و اسمای عرب
 این منازل است و هشتگانه بدین نهج است شمرطین بطین
 شریا و بران هتیه هتیه ذراع شمر طرفه ذرح زر و طرفه عوا
 سهاک اعزل غفر زبا اکیلی فادس العقرب شوله نقابم مانه

سه دایم سه بایع سه السعد سه اخیر قرع مقدم
 قرع موخره مطلب سوم از مقصد اول ۵ در بیان شبانه
 روز و ایام هفته و زمانه ساعات و تعلقات آن باید دانست
 که در درمات از شبانه روز است و شبانه روز با اصطلاح
 هر طائفه مختلف است حکمای فارس و یونان از دقتی دیگرند
 که مرکز شمس بر نصف النهار و صد و زمانه مابین دو نصف النهار
 یک شبانه روز باشد که اندر ایوم پایله گویند و نزد
 هندایان آن از طلوع مرکز آفتاب است پس مابین الظواهرین
 مقدار شبانه روز باشد و نزد ترکان از حین غروب
 مرکز آفتاب است و در حکمای فرنگی شروع آن از وقت
 رسیدن مرکز آفتاب بوده اهل بود و بعضی مقدار شبانه روز از نصف
 شب تا نصف شب دیگر باشد و پیش اهل مشرق
 شروع شبانه روز بعد از غروب نیم قرص آفتاب است
 و اندی روز با اتفاق جمله اهل بیت از طلوع مرکز آفتاب
 است و منتهای آن حین غروب مرکز شمس و نزد اهل مشرق
 شروع روز از وقت طلوع صبح صادق است و آن وقت
 است که در آن یاعص صبح منبسط شود و مستهای روز همان مبدأ
 شبانه روز است بر مذهب ایشان و مبدأ شبانه روز

هر یکی از این است که منتهای روز و است و منتهای شب
 مدد روز در بیس شبانه روز تا سگیس بست و چهار ساعت
 است ز بیش و نه کم لکن هرگز در روز و کم نمی گردد در شب
 می آفراید هرگاه از شب بکاهد در روز زیادت می پذیرد و این
 امر مختلف می شود بحسب ارضه و آفاق و در بلاد ان مشایلی
 العرس مثل قوم هندوستان و دیگر ولایات در از ترین
 از روز تا است که در ثبث آخر حیران باشد و این ثابت
 آخر ماه و حوالی آن گریزی است و همان منتهای طول نهار با اختلاف
 آفاق است و همین است منتهای کونا هی شب بعد از آن
 روز شروع در نقصان گیرد و شب در زیادت تا اینکه
 ایام مهران رسد و در شب مساوی گردد و آن
 در ثابت آخر ماه است بطوریکه است با اختلاف آفاق و در نیمه
 روز و شب هر دو دوازده و دوازده ساعت گردد و پس
 در ثابت آخر ماه تا سمبر طول شب منتهی شود که همان انتهای
 نقصان نهار است باز شب شروع در نقصان گیرد و روز
 در زیادت تا اینکه ایام چهار رسد و شبانه روز مساوی
 گردد و آن در ثابت آخر ماه و پنج باشد باز روز شروع
 در زیادت گیرد و شب در نقصان و درین مقام دو جدول مرقوم

می گردد که از اول حال در ازوی و گویای شب و اینها و مقدمات آن
و اعتدالین. بقید تاریخ در جمله بلاد که مابین عرض البلد بست و یک
در حد و سی دقیقه و سی در حد واقع اند معلوم خواهد شد و از
حدول دوم حال طلوع و غروب آفتاب در همان بلاد مذکوره
به تعیین تواریخ تمام سال منکشف خواهد شد و اگر چه در آفاق بیابان
فی الجمله تفاوت در تعیین طول و قصر شبانه روز واقع
می شود لکن نزدیکی مرتب باس فرق قایل احتساب نیست لهذا
موافق مذهب آنها تمام آمد و هر حدول مذکور در مشقه حاکم مرقوم
است و طریقه استعمال حدول اول ظاهر است محتاج بشرح و بیان
نیست لکن طرور یافت طلوع و غروب از حدول ثانی اینست
که هر بام یک حال طلوع و غروب آن در یافتن منظور باشد و در
عرض البلد آن در یافت نمایند آنچه عرض البلد آن باشد در خانهای
عرضی حدول که بالای آن اند نظر کنند که در جات عرضی البلد
بقاعده الجرم مرقوم است و قایل آن باشند و تمام عرض البلد شهر
مطابق الطلوع و الغروب تعیین ساخته اگر طلوع مطلوب
است از جانب راست و اگر غروب مطلوب است از جانب
چپ و راهی و تاریخی که در یافت آن منظور است بر تمامی هر دو
یعنی بمسکانات آن تاریخ و در خانهای عرضی حدول عین در

[illegible]

عرص البابه نگاه کنند که همان مقدار طلوع یا غروب خواهد بود
 پس در هر خانه بجای علامت ساعت که شش یا پنج است و یا ه
 نوشته شده و علامت دقایق بر قوم دهند مثلا اگر در کلام
 خانه این علامت است و ۴۰ شش ساعت و چهارده دقیقه باید
 فهمید و بجاییکه این علامت است ۵۰ پنج ساعت و پنجاه دقیقه
 تصور توان کرد و یکدک تا آخر چون منظور است که رساله خام فهم باشد لهذا
 اصطلاح رقوم مجموعی مرقوم نشد و چون در هر ماه همگیس چند تاریخ مرقوم شد
 پس تاریخهای که ذکر آن متروک شده طلوع و غروب نصف اول آن
 تاریخهای متروک که موافق طلوع و غروب تاریخ ماقبل آن و طلوع
 و غروب نصف ثانی موافق طلوع و غروب تاریخ مابعد آن باید گرفت
 و اگر زیاده تر تحقیق و تدقیق منظور باشد پس هر قدر اختلاف
 که در هر دو تاریخ قبل و بعد شده است آنرا تقسیم نمود و حصه
 رسد بر ای تاریخهای متروک که تعیین باید کرد و قاعده و دستور اهمیت
 که بر هر قدر که طلوع آفتاب باشد آنرا هرگاه در دوار ده کم کنند
 آنچه باقی ماند همان مقدار غروب خواهد بود و اگر مقدار غروب را
 از دوار ده کم کنند همان مقدار طلوع خواهد بود مثلا اگر طلوع
 بر شش ساعت و چهارده دقیقه باشد اگر آنرا از دوار ده بکاهند
 پنج ساعت و بیست دقیقه باقی می ماند همین مقدار غروب

آن روز خواهد بود. قاعده دیگر هر قدر که طایف آفتاب است
اگر از او چند کند همان مقدار آن شب خواهد بود و هر قدر که غروب
است اگر از او چند کند همان مقدار آن روز خواهد بود و چون
بنابر دریافت طایف و غروب شمس حاجت بدیادت عرس ایستد
بهذا باجمالی از ماهیت آن و به از آن جدولی حاوی عرس الیاد
بعضی از مکانات مشهور و هندوستان بقتل می آید بدانکه اهل
هیئت هر دایره را سیصد و شصت حصه کند و هر حصه را در هر
نام نهند باز هر درجه را شصت حصه کند و حصه شصتم را دقت
گویند و همچنین تقسیم دقت را ثانیه و ثالثه تا شصت و است و یکی
اینجا حاجت به تمیز این نیست و یک دایره و عظیمه بر یک
نام فرض می کنند و آنرا معدل النهار نام نهند و هرگاه آفتاب بر آن
دایره می رسد شمس روز مساوی می گردد و آن در هر سال
دو بار اتفاق می افتد یکی در اعتدال خریفی گویند و دیگری را
اعتدال ربیع پس اگر فرض کنند میان دایره عظیمه را که کره
زمین را قطع کند پس خطیکه از قطع کردن آن دایره بر زمین
بیداشد و آنرا خط استوا گویند و بنا بریکه حین برین خط واقع اند
انجا همیشه شمس روز مساوی باشد و زمانه اینجا مدام شمس زمانه ایام
هار باشد و این بنا را هیچ عرس نیست و بنا بریکه جانب

شمال یا جنوب از آن خط منحرف اند پس قوسی که از بلاد و
 منحرف تا خط مذکور است آن قوس عرض البلاد است و اگر
 انحرافات جانب شمال است عرض البلاد شمالی گویند و اگر
 جانب جنوب است عرض البلاد جنوبی نامند و معموری عالم
 تمام سمت شمال خط استوا است و جانب جنوب بعضی
 جزایر اند و پس دورین جدول عرض البلاد اکثر بلاد ممالک
 هند وستان مرقوم می شود و مکاناتی که دورین جدول نباشند
 عرض البلاد آن هر نامه یکه فربس تر از آن باشد و عرض البلاد آن
 در جدول موجود است همان مقدر فرض باید کرد که برای استخراج
 طایع و غروب و غیره کافی خواهد بود و یکی از اصطلاح اینها
 طول البلاد است شرح آن بر وقت دیگر گذاشته اینجا
 تمام عرض البلاد در یکجمله ذکر کرده می شود و بالفعل بطریق
 علوم متعارفه تسلیم باید کرد که اینهم یک چیز است و
 جدول عرض البلاد و طول البلاد در صفحه خاصه مرقوم است
 باید دانست که پیشتر مذکور شد که مشابیه روز همسایین
 است و چهار ساعت است و ساعت را بهمانی گفته گویند و آنرا
 بر مشیت تقسیم کنند و حصه مشقت ساعت را دقیقه گویند
 و با نگر بزی آنرا امانت نامند و این دقیقه را هم مشیت حصه

کنند و حصه ششم آنرا ثانیه نامند و با نگریزی آنرا اسکند
 گویند و این ثانیه را شصت حصه نمایند و حصه ششم آنرا ثالثه
 گویند و همچنین تا هاشده تقسیم کرده اند لکن اینهمه تقسیمات
 بخی بدار و قیقه بحر مجامعین از صا و وزجات کار آمد کسی
 نیست و اهل هند شبانه روز را بر شصت حصه تقسیم کنند
 و حصه ششم آنرا گهری نام نهند پس دویسم گهری را ایک
 ساعت باشد و گهری را هم شصت حصه کنند و حصه ششم
 را پان ماسند پس دویسم پان را ایک دقیقه باشد و پان را
 هم شصت حصه کنند و حصه ششم را پان نام نهند و در عرض
 ساعت بر گهری هم اطلاق یابد لکن آنرا ساعت عرفی گویند
 و گهسته را ساعت نجومی و نیز شبانه روز را بر هشت جز تقسیم
 کنند و هر جز را پاس نام نهند و یونانی آنرا اهر گویند پس چهار
 اهر روز را کنند و چهار اهر شب را و مقدمه از پاسها باعتبار
 درازی و کوتاهی شب و روز مختلف می باشد و آنشمردن آن
 هرمار برای ادراک متناهی شبانه روز و ضبط اوقات طرق مختلفه ایجاد کرده اند
 و در هند وستان کسی مدد در کالان برنجی معین کرده و بعد از تقشای
 هر ساعت عرفی آنرا از چوبی می رند که آواز آن دورتر رسد و
 فاص و حام از مقدمه از انتقشای شبانه روز مطلع گردد و آنرا

گهت یال نام نهند و برای او را یک عمل گهت یال و دو دفع ایجاد یافته یکی اینکه دو ظرف زجاجی محو ف سازند و هر دو واسطه یک انبوه زجاجی ملتهق سازند که گویا هر دو یک ظرف گردد و اینچو را ای و منفذی از میرون نکنند مگر اینکه سوار خبی باریک کنند که از یک طرف بطرف دیگر راه دارد و در یکی از آن ریگ انمقدار پر کنند که اگر از امکو سس کنند از راهی که در انبوه است آن ریگ نمره یک گهت یال دو ظرف دوم در آید که حال انقضای یک گهت یال دو یافته گهت یال یکبار عمل گهت یال رسد و باران ظرف را امکو سس کنند و طریقه دیگر اینست که کاسه از رصاص سازند و وسط آن سوار خبی کنند بایمقدار که اگر کاسه را در آب نهند آب بر او بالا و در یک گهت یال بکاسه در آید از نگاه انگاه غرق شود و انقضای یک گهت یال معلوم شود و اکثر عمل گهت یال اول در سفر بکار دارند و ثانی را در حضر و در هندوستان قبل از آنکه ساعت انگریزی رواج یابد مرسوم بود که اشخاص کم مایه و متوسطین که طاقت ملازم داشتن عمل گهت یال نداشته یکی از این دو الیه بهرسانیده میداشتند و شحت دانه یا سی دانه بطور دانه های تبییج در رشته منظم کرده و با حق طریقه حساب بهر آن دانه را

از یک طرف بطرف دیگر می بردند و از آن طبقات میساحند
 بلکه افاضه هم بعضی کم مانده بود و نیز بهر آنکه در اوج گهری نماند
 یا تمیز آن دشوار داشت و همچنین لایق آرند و طریقه ضرب
 گهر پال اینست که بعد از طلوع صبح صادق چون یک ساعت
 عربی که شش یک ضرب در گهر پال زنده و بعد دو ساعت
 دو ضرب و همچنین تا غروب و وقت مش مش شروع از غروب
 کنند و چون هر یکی از شب در روز و ابر چهار چهار و چهار قسمت
 کرده اند و متناوب آن بحسب احتمالات درامی و کوتاهی آن مختلف
 می باشد لهذا معمول است که در ایام مشادات یوم و ایام
 و در هر اول و آخر هم در شب و هم در روز هشت هشت
 گهری گیرند و در هر سطلی هشت هشت گهری که مجموع سی
 گهری شد و مجموع شبانه روز شصت گهری و در روزهای
 و در از دود و هر اذین نیمه نیمه گهری دود و در هر سطلی هشت
 هشت گهری که مجموع آن سی و چهار گهری شد و شب را
 دود و هر اذین هشت هشت گهری دود و در هر سطلی شش
 شش گهری که مجموع آن بیست و شش گهری شد
 و در ایام مشبهای در از عکس آن و ظابطه است که چون
 بعد از طلوع فجر گهرها بمقتد از یک پیرمینه گهر پال زنده

بار هفتم اعداد گهری های پهر و اکبر ر . نزد و بعد مکث فلایی
 یک ضرب دیگر زنند که اشاره با نقضای یک پهر باشد
 بعد از آن که در پهر دوم شروع کردند بعد نقضای یک گهری
 بر یک پهر اول یک ضرب زنند و بعد مکث فلایی یک ضرب دیگر
 زنند که معنوم شود یک گهری بر یک پهر گذشت و همچنین
 بعد نقضای دو گهری بر یک پهر اول دو ضرب متعاقب زنند
 و بعد مکث فلایی یک ضرب دیگر با اینکه ضربات پهر دوم هم
 چشمه شود انگاه و دهر و دهر گذشت باز که رکند و بعد مکث
 فلایی دو ضرب دیگر زنند که ایما با نقضای دو پهر باشد باز
 در پهر سوم شروع نمایند و بعد اتمام عدد آن پهر همچنین
 اعداد سه پهر که رکند و بعد مکث فلایی سه ضرب دیگر
 با اشاره با نقضای سه پهر و در پهر چهارم شروع کنند و بعد
 اتمام آن اعداد هر چهار پهر که رکند و همان پنج بعد توقف فلایی
 چهار ضرب زنند و آنرا که چهارم هفت و آن سه تمامی روز بعد
 نبرد باشد در تمامی شب وقت صبح صادق و بعد از فجر
 بار از یک گهری شروع نمایند و چون در هفت و ستان اکثر
 امور از خصوصیات پادشاهی بود میگویند آن یکی اینهم بود
 که بعد از یک گهری هم از شب و هم از روز در یک گهریال

پا . شاه بدیگر گهر یا لپانه زده باشند چنانچه این علامت
 گهر یا لپان به روز باقی است که نمای : دیگر برای کار خانه یا شاه
 یک گهری به روز دارد و گهری شش و ده سازند
 و اول مرکب آنکه ساخته اند شش و سه را برای چرخه از آیین
 و غره : در آن وقت قبض و بسط بر است ای همیشه نهاد داد
 که اگر یکبار اثر اقص کنند : مت تر کبشی خود بخود در آن بسط
 بمناستی که داشته اند پیدا میشود و بسط آن : بصورت تدبیری
 است یعنی محرک اصل بر خود بیگار و در محاسبتی معین و بالایی
 آن لوحی در در چینی یا طلا و نقره و غره و در و بسط آن
 مواز نمی گردد : بواسطه عمودی که بسط نخبه یک محرک
 اصل آن عمود هم بر خود بیگار و در آن مواز رخ گذر اند
 تدبیر کرده و بر سر عمود مذکور و در میان یکی مکان دیگری خود
 تدبیر نمودند و دول سوزن کلان محقر از نصف قطر دایره
 ایست که بر آن لوح کشیده اند و این هر دو سوزن گرد و ایبه آ
 لوح بیگار دند کلان از آن در یک ساعت یکدوره تمام میگردد و
 در دو دوره ساعت یکدوره تمام میگردد و بر دایره مذکور پهنه
 که از یک تا دو و پس هرگاه سوزن خورد و از دو و از
 بر یک خواهد رسید پانزدهم سوزن کلان از دو و از دو حرکت

کرد یک دور و تمام خواهد کرد و باز بر دو و از و خواهد رسید و هر پنجین
 سوزن خور و هرگاه از یک بر دو خواهد رسید سوزن کلان دور
 دیگر تمام خواهد کرد تا آنکه هرگاه سوزن خور و یک دور تمام خواهد نمود
 سوزن کلان دو دور و دور خواهد نمود چه فرض و معین کرده شد که حرکت
 خور و دو دور و هر حصه حرکت سوزن کلان است و هرگاه عین
 وقت نصف النهار یا نصف اللیل هر دو سوزن را بر دو آورده دارند
 پس سوزن خور در حرکت خود میسر ساعت خواهد بود و آن باشد سه
 از یک تا دو از ده پنج گرفته زمان گذشته از ساعات خواهد بود
 و چون هر ساعت منقسم است بهشت پس مابین هر یک
 از علامات ساعات پنج پنج دقیقه خواهد بود اینها مابین هر ساعت
 از یک تا دو از ده پنج پنج نقطه خور و کرده اند که سوزن کلان
 از هر دور خود از یک نقطه به نقطه دیگر میسر و فایده باشد
 پس هرگاه سوزن کلان مثلاً بر عدد شش رسید و شروع
 حرکت از دو آورده شد لا محاله سوزن خور و مابین دو آورده و یک
 خواهد بود و درین صورت معلوم شد که سی دقیقه ساعت باشد
 از دو آورده گذشته و همانکه اینست اصل ایجاد این الیه که
 آنرا ابانگه یزی و اچ میگویند و ترجمه آن باشد ساعت است
 یعنی نگهبان لکن الیل درهند و سبب آنرا انگه یزی گویند

و بعضی ساعت نامند از جنس تسمیه کشی ماسم محل بعد از آن دور
 الم صانع عجیبه بپای آوردند و اکنون در اکثر بلاد که تا سراسر این قسم آله محرکه
 و اجزای ساعت و دقیق می دارند و در بعضی محله که نایب و نادر
 هم دارند و برای آن دایره سوزن های خود دیگر بر آن لوح تعبیه کنند
 و او ضاع این آله از کمیت و کیفیت و عظم و قدر مختلف و بکثرت
 است مثلاً از قصر آن بجای دیده شد که ریزرنگین انگشتر می نهند
 و بعلکت اچمان است گشتنیده شد که قطران پنج چهار ذراع
 بامکه ریاده می باشد و بعضی اسام چنان هم تیار کردند که در آن
 جزوی از اجزای اندوکی آن با نقضای ساعت خود نمود و بر یکی از اجزای دیگر
 آن قرع میبند و آوار می دهند و بسجوساعت را کلاک نام نهند و بعضی
 آوار دوپسند و بسجیس گهریال متعارف هندیستان هم انگریزان
 و افواج خود را سال های سواره و پیاده در هر سال و هم امرای کلان
 ایشان را و پو رتبی های خود می دارند مگر نواخت آن هم دو ساعت
 کلاک و هم در گهریال بر ساعت نجومی یعنی گنجه است و در
 گهریالها بعد چهار و هشت و دوازده همان حاد را مگر و کنند و آنرا هم
 اهل هند گجر نام نهند و در چهار است انگریزی و یورو از خود و تا کلاک
 طریقه جدا گانه جهت حفظ اوقات ملاخان و دیگر عماله چهار است
 است که در بنگاله کلان آویخته اند و در شبانه روز از یک تا هشت

شبش بار آنرا جنبش دهند باین طریق و ذنیکه نصف ساعت
 بر دوازده گذشت یکبار جنبش دهند و نو اکت یکساعت
 دو بار ویر یکساعت سه بار و پیر دو ساعت چهار بار و در و نیم
 ساعت پنج بار و بر سه ساعت شش بار و بر سه نیم
 ساعت یازده بار چهار ساعت بار و آنرا که رکعت چهار و نیم یکبار
 جنبش دهند و بر پنج و نیم دو بار و هشت بار کامل گرد و دو بار
 که رکعت و ار هشت و نیم شروع کنند که بهمان پنج اول یکبار
 جنبش دهند و بر همه ساعت دو بار که تا دوازده ساعت
 تا هشت بار جنبش شود و آنرا نیز که رکعت و بعد از دوازده
 تا بهمان طریق شروع کنند پس از یک تا هشت سه بار در روز
 و سه بار در شب جنبش را نگذارد یعنی آرند اوقات دریافت
 نمایند لاکن درین جنبش ای زنگه بسبب تکرار ابتدا
 اجانب را در فهم آن معوبت شود و بعد محاورت آن شکی
 باقی نمی ماند و مضمون این بیست گویا برای همین قاعده ضبط شده
 * بیست * یک باید ترا میر مدام * تا که چاشت را نگذری
 * شام * و زمانه را تقیسی دیگر است بایام اسبوع یعنی هفته
 پس یک هفته هفت شبانه روز را گویند و برای هر یکی از ایام
 هفته نامی جداگانه نهادند و هر یکی از آن منسوب است

چون کسی از سید بسیار ملکه در بعضی اسمهای بهمان
 کواکب نام رود کرده اند چنانکه در بعضی دایره یزی و ایسحاق و ابی
 حادی اسم هفت در زبان عربی و فارسی وارد شده است و دایره یزی
 با شماره اسماء آن کواکب سبعة مرقوم میگردد و

نامهای عربی	نامهای فارسی	نامهای عربی	نامهای فارسی	نامهای عربی	کواکب عربی	
جمعه	آدمه	حما	سکریار	دری قی	زهره	
سمت	شبه	سنبیچر	سنبی دار	سائری	رحل	
احد	کشمه	اقوار	روی دار	مردی	شمس	
ثقیس	دوشبه	ممر	مومار	مندی	زهر	
لثاء	شبه	مکمل	مکمل دار	قیون	مربع	
اربعه	بهارشبه	بن	دن دار	و کندی	عطارد	
خمسه	شبه	سمرات	دو قی	دار تهر	مندی	مشتری

باید دانست که در هر قوم گاهی از ایام هفته را مخصوص
 عبادت دارند و هر یک شماره و در آن روز را اکثر کارهای

و نیز می‌آید از کثرت و از همان روز شروع هفته گیرند نیز دایم
 اسلام روز جمعه است که این روز را مخصوص عبادت
 داشته اند و اما دایم صلوة جمعه هر مسلم را باید که از جمله
 کارهای دیگری احتراز کند و اگر حدانوفسین دهد تمام آن روز را
 مخصوص عبادت دارد که در احادیث صحیحیه وارد شده که
 در روز جمعه ساعتی از ساعات است که در آن روز هیچ کس
 بیرون نمی‌آید الا بااجازت رسد و درین ساعات احتمالات است
 بعضی گویند که ساعت اول جمعه قبل طلوع آفتاب است
 و بعضی گویند ساعت آخر قبل غروب و همچنین درین باب
 اقوال مختلف بسیار اند پس گویا ساعت احاطت مخفی
 داشته شد تا هر مسلم به تلاش آن تمام آن روز را مخصوص
 عبادت دارد و چنانکه ایله القدر در لیلی ماه مبارک رمضان
 مخفی است تا تمام ایالی این ماه عظیم الشان بقیام و عبادت
 گذرد و در فتنه ادا جمعه شود از آن وقت تا غروب از صلوة جمعه
 و مشرب و دیگر عتود بر اهل اسلام حرام مطابق است
 قال الله تبارک و تعالی و اذا نودي الي الصلوة من يوم الجمعة
 فامسحوا بالتراب و ذروا البيع * یعنی هرگاه اندازند صلوة جمعه
 شد در مسجدهای که بظرفت ذکر خدا و ترک دنیا بیع را و دلاست

امر در وجوب خصوص رعادات از مسلمات مساوی اصول است
 گوشت و تعادل آن اختلاف باشد بالحججه شریف در رنگی این روز
 بر رک کثیر است و محتامهای خود که یکی از مشرب آن
 است امام دیگر ایست که این روز عند مسلمانان قرار
 داده شد و در سناب امامیث بسیار آمده و در یکی از
 امامیث وارد شده که احرار کبیر از عند نکاح ماس عیدین یعنی
 اگر روز عید جمعه واقع شود پس عند نکاح ماس برود
 و دو گاه یعنی دو گاه عید و دو گاه جمعه به مدینه و در عوام
 شهرت دارد که ماس به العظم و عند الفصحی نکاح ممنوع
 است فایده امامه آن خمس حدیث باشد که سائمی مدنی حدیث
 در فروع له روده و حالا که خود حضرت رسالت بهاء صلی الله
 علیه و آله وسلم امام مسلمه رضى الله عنها نکاح در ماه شوال
 کرده اند و همچنین بسیاری یوم یکشنبه را از اعظم ایام شهرت
 و در آن روز اکثر کسان که ناست نام بر عتایه خود اند از کارهای
 دینی اختیار کرده و بود و در شب را محسوس حسادت دانند
 و در این ماه گاهی اعظم از نوحه آسمانی نکار دیا در روز شنبه
 به بوده است و بود هم شروع بهت از یکشنبه کبیر و منظر
 بود آن روز شمس منتهی شمار بد کن تحفیع این روز

برای عبادت و دل امام احرار سموع شده * مطلب چهارم
 از مقصد اول * در تحقیق و تمیز زمانه و سال و ماه و تقسیم آن
 مواضع حرکات یومی مدرس نظریات شاستر و خوش اهل هند
 باید راست که مدار گردش روزگار و علوم باعنا و هو و
 بر چهار دور است یکی ست حوک دوم ترنیا حوک سیوم
 و واپر حوک چهارم کلحوک و هرگاه دور کلحوک تمام شود
 مارا سر بود و رست حوک و راید و رستنی کلحوک
 گردد و علی حد القیاس همیشه احوال همان سر بمسوال بود
 و راسته و انتهای پیرایست و مدت ست حوک
 همدگانه و است و هشت هزار سال متعارف است و درین
 دور ادعای جهانیان بر صلاح و سداد است و وصی و شریعت
 و فقر و عی از سالک راستی و درستی و عریات الهی
 تجاوز می نمایند و عمر طبیعی ایشان درین عهد یک لک سال
 عرفی است و ایام ترنیا حوک و واره گاه و بود و شش
 هزار سال عربیست و درین زمانه سه صد و صاع آدمیان بمقتضای
 رضای الهی است و عمر طبیعی ایشان ده هزار سال معروض
 است و دور سیوم که عبادت او واپر حوک باشد هشت
 لک و شصت و چهار هزار سال است و درین عصر

ردش همانان نزد دست کرداری در است گسادی است
 و عمر طبیعی مردم هر از سال مشهور است. عمر حضرت
 آدم و نوح و ایشال ایشان که هر از سال و قمر هر از سال
 نشان میدهند اهل هند قول میکنند و میگویند که چون ایشان
 در آخر دوازد حوک نود و اند عمر اینقدر است و مدت
 دور چهارم یعنی کاسحوک چهار لک و سی و دو هر از سال
 معارف است و در سن و در سه صد و اثنی عشر سال
 ماریسی و مادرسی است و عمر طبیعی درین هفت صد سال
 است و طالع ایام هر دو در آن است که مقدار کاسحوک
 هرگاه مضاعف شود مدت ایام دوازد حوک است و هرگاه
 مقدار کاسحوک بر دوازد حوک زیاده شود و مدت دورتر
 حوک است و هرگاه مقدار کاسحوک بر ترینیا حوک زیاده شود
 مدت است حوک میشود و آن محشاست اهل هند تا حال که تاریخ
 بحر حضرت رسالت بهاء نجم معشقی صلی الله علیه و آله و سلم
 یک هزار و دویست و شصت و سه رسیده است از دور کاسحوک
 چهار هزار و دویست و دویست و سی و دو سال متقی گردیده و اقیان
 اهل هند بر آنست که حضرت ماری بحسب پنج صد آفریده
 چهار مشهور و پنجم اکاس و نه اراش محشی تحریرهای

دانش نژادی که مسمی به برمه است باختلاف زوایست
 از کتب عام بخاک و گاه وجود آورده و او را وسیله آفرینش
 و سبب ایجاد عالم ساخت و بر ممالک انسان را باطن خالق
 از کتب خفایه مضمون ظهور آورده چهار گرده ساخت بر زمین جهتری
 پس سدر طایفه اولی را بحیثیت مقامات و ریاضات
 و حفظ احکام و ضبط حدود معین ساخته پیشوائی مدوی باها موقوف
 گردانید ثانی را برای ریاست و حکومت موری تدریس نمود
 مضمون اسی عالم ظاهر با دشان را در وسیله انتظام مایمان گردانید
 طایفه ثالث را بحیثیت مزارع و مکاسب و سایر حرفت تعیین
 کرد و جماعه رابع را بحیثیت اقسام خدمت معین ساخت
 و بر ممالک مذکور کتابی که مضمون مصالح معاش و معا باشد بظهور
 آورده که انرا باید می نامند و آن هر هزار اشلوک است
 و اشلوک عبارت است از چهار حرف و هر حرف کمتر از
 یک اهر و زیاده از بست و شش اهر می باشد و اهر بحرف
 را میگویند و حرف ثانی ساکن و باقعا و انایان هند عمر گرامی
 این عجب و به انجلاقی که منخترع کتاب مذکور است صد سال است
 لیکن صد سال غرضی چه هر سال او را سیصد و شصت
 روز نشان میدهند و هر روزی شصت و چهار هزار و در مذکور

و هر شیئی تدبیر و روز متضمن چهار هزار جوک مستور
 و دانشوران بر همین متفق اند که تا این زمان چندین بر مبادی عالم
 ظهور آورده و در هر دو اجتماع حرا پیدا و این بر مبادی وجود و هر از
 و یکم است و از عمر او پنجاه سال و غیره در گذشتة شروع
 در نصف آخر و راسته متعالی الله عما یقولون علو اکسراه
 و شک نیست که مثال ما مردم در ید عالم ما ما به بلایست
 که اچا بکس ناینا باشند و بیلی در بخار سید که هر یک به تحقیق و تجربه
 خاش روت دست کسی بر گوش او افتاده و دست کسی
 بر پای او دست کسی بر سر طوم او دست کسی بر پشت
 او پس بینه اجتماع با هم کسی که گوشش او را گرفت گفت
 و بیلی صورت و مادیانی کلان است و کسبیکه بایش بدست آورده
 گفت نه مانکه بصورت محمود است و کسبیکه حرطوم بدست
 یافته گفت نه مانکه بصوت مشکینزه است و کسبیکه نایشت
 او رسید گفت همه مر جوت یگاویند فیل مرختی کلان و بایند است
 و با هم بنزاع و بر خاش مد تا العمر مانند و همه خا دل از یز که
 فیل ما هیتی دیگر است خالی و بالا از افهام جمله تا شبان
 و هر کس شبیه از تمیز یافته خود را سمیر حقیقی تصور کرد
 و دیگر ی را بی تمیز و نزد از باب بصورتش بود جمله انانی تمیز

و بحیثیت ادراک امری قمری همه با تمیز و لیکن امام و امامانکه
 هیچگونه سنشای تمیز نیافته هر یک بر تصور باطل خود خود را تمیز حقیقی
 پندارند و الله اعلم بالصواب المستقیم صراط الدین انعمت علیه
 غیر المعصوم علیهم و لا اله الا الله * و سبین مردجه و لا پست
 هندی وستان ماحتمات مهاک و ماندان محاسن آمد و شهود
 و ماهها اگر چه پس اسمی که بیشتر در حد دل شهود فار سبین
 دغیره مرقوم شد در اکثر مهاک و ماندان ما اختلاف لایحه
 و واج دارند مگر بعضی قمری گیرند و بعضی حاشی و آنچه
 در ریجات و ثقات ویم مهاک معتبرید و واج تحریران است شهود
 قمری گیرند و سبین شمسی مگر چون حرکت سویی قمر
 به نسبت حرکت سویی شمسی تقدیم داده و در کم است
 امر او در سه سال مجتمع ساخته و در حوالی سال سیوم یکماه را
 مکرر کند و آن سال سیزده ماهه گیرند و این ماهه مکرر اما سس
 و لوند گوید و درین ماه لوند پس و در اکثر کارها قرار کند و امر او
 داخل سال دشمارند تا اینکه سلاطین و را حکان و واجب امامان
 درین سال بابت یکماه مکررند پس در حقیقت سال را
 شمسی دانند و ظاهر ماه لوند اینست که در هر ماه سنکرات
 یعنی شمسی که دو بار اجتماع شمسی و قمر شود و ماه قمری

را که ما سیم، آئنا، است مگر گیرند چه بعضی بشه و ر ششمی
 سی و دور و دور هم باشد پس اگر مثلاً احتیاج تاریخ اول
 با دوم ماه ششمی نشد لا محاله مار تاریخ سی ام یا سی یکم
 اجتماع دیگر خواهد بود چه مقدار ماه قمری کم اریسی دور است
 و همچنین ماهها مستقر ایکی اریس هفت ماه باشد چیت
 بیست و یک ماهه حیت اماره سادون سادون کوار و در هیچ ماه مافقی بی
 کامک الگس مانگه پس و اجتماع واقع نشود پس درین
 ماهها لوله باشد مانگه چون مندر بعضی اریسها خلیلی اریس ماه قمری
 کم است لهذا ارکان دارد که در کلام اریس ماهها یک اجتماع
 هم صورت بد و پس در آن هنگام یکماه کم خواهد کرد
 و اسال که در آن چیس اتفاق شود یا رده ماه محبوب گردد
 و همچنین اتفاق در کم اریس بدست اسال واقع نگردد
 و اریس اریس در ریجات و تقویمات مینوبند یکی است
 بکه مابین است که از خاوس راجه بکه مابین است مینوبند و یکی
 سادوها سادوها است یعنی از خاوس راجه سادوها گیرند
 و شروع این سنین از نصف دوم حیت میشود و مافقی
 در دقانه تحصیل حراج جمله ریاستهای هند و سنال
 که اریس ریجات دهلوی و اگر داد و ده و الی اباد بر آمد و اگر

سال الهی به تحریر و احوال دارد و اصلی سال از عهد خلیل الدین
اکبر بادشاه این هجریون بادشاه است و همچنین در مملکت
بنگاله مشهور شمسی گیرند و شروع سال از بهمن ماه کنند
لاکن در تعداد ایام مشهور همیشه اختلاف میباشد که در
ممالی ماهی سی و سه و دهان ماه در سال دیگر سی و یک و در
وادی هندو القیاس حال جمله مشهور است مگر مجموع سال کم
در ایدار سبب دشت و در بحر و در یکبر در سال که پیش
و فاعله آن هنوز معلوم نشود و سال مابق سال ممالی است
و در ممالک آریه در مشهور همیشه همین طور مملکت بنگاله
است لکن شروع ماه یکبر در پست تر از مشهور ممالی گیرند و شروع
آن از ماه آسن کنند و سال مرد و اعماق نولایتی است
و عجمی هم گویند و این ایام هر دو سال هم از عهد اکبر بادشاه است
و پیش از فرمالی عام که انو الفصل در یکی از مولفات خود نوشته است
معلوم میشود که تاریخ آن در هندوستان بهر مملکت سالی
در اقله در تحریر مروج بود لهذا حکم نالذ شده که در تمام ممالک محرومه
همگی یکسال بهجری نوشته شود که شروع سال از بهمن ماه کنند
که پیشتر می کرد و نظر بر آن در ممالک معریه بطور بودن ماه
نوا شروع فصل تخمین حراج که از همان ماه شروع سال گیرند

از اینک شمال فصلی گردید و در ممالک اریخته هریس نیز
 سال بی نام نهادند و ولایتی هم گفته ماین و سایر که ایجاد اهل ولایت
 بود چرا که در هند و سستان پادشاه و اتاع او را اهل ولایت میگویند
 چنانچه الحال هم اگر یزان را ولایتی گویند و همچنین در ممالک
 و کس هم سال احاطه فصلی مالد شروع آن را که نام ماه دیگر است
 لاکس در یگانه ماه - یگالی مالد پس در حقیقت این هر سال
 یعنی فصلی و یگالی و عینی محری است لکن این سالها شمس
 و سال محری قمری لهذا اتاعال اینقدر اوقات از محری رو داد
 و اذتاف نلیلی که مابین فصلی و یگالی است سبب اذتاف
 اذتاف بعد ادایام شهر است و بعضی ما واقفین که سال
 یگالی را شروع از عهد حسین شاه ماد شاه یگالی بود شده اند
 حنظا است چنانچه مشهور فرما کرده سابق بران دولت و ادب
 و ظاهر است که همد و شصت و سه محری که در این
 حال اینهم سالها شروع شده و تا حمله این سالها مطابق بود
 چنانچه از حساب معلوم میشود که شروع سال محری نو
 و شصت و سه است و ششم نو در سال پانزده صد و پنجاه و پنج
 بود و شروع سال فصلی همد و شصت و سه یکم کوار بود
 که در دهم سبط شهر سال که کوراداده و شروع سال عین

نهمه و شدت و منه کم آسن بود که هشتم سبب سیزده
 سال مذکور شروع شد و شروع سال بیگانه نهمه و شدت و سه
 یکم یک که بود که در یازدهم اپریل سال پانزده و صد
 و پنجاه و شش واقع شد که این اتحاد جدوس در یک زمانه
 شروع دلیل قوی بر بودن این سالها بحری است
 و شروع ماه هندی از وقت استقبال کنند پس
 تا وقت وقوع تفاوت دوازده درجه مابین نیرین تاریخ
 اول است و آنرا پروانامند و چون دوازده درجه ختم شد
 پروان ختم گردید و دو شروع شد تا وقوع تفاوت بست
 و چهار درجه همچنین مزیت تفاوت دوازده درجه درجه
 یک یک تهر منتقل شود و تهر دیگر شروع گردد که تا وقت
 اجتماع پانزده تهر منتفی شود و این پانزده تهر را با یکدیگر سودی
 و شکیلی چهره گویند و بعد از اجتماع شروع به پاکه دوم شود
 که آنرا پاکه بدی ذکر شدن چهره مانند و انهم باز از پروان شروع
 شود لکن دستور است که اگر یک تهر بعد از طلوع آفتاب
 شروع و قبل از غروب منتقل گردید آن تهر را در آن روز
 مکرر کنند و اگر قبل از طلوع شروع شد و بعد از غروب
 انتقال پذیرد آن تهر را در آن روز بشمارند و آنرا دهمی

یازده گانه تنه ایانست بر واد و ج تیج چوتنه پنجیمین چوتنه
 ششمین اشتمین اومین دهمی اکادمی او وادسی
 نرودعی چودس پور نمین بعد از ان که پاکه مدی شروع شود
 بارار پرواند ستور شمار کند لکن تنه یازدهم این پاکه را
 بجای پور نمین امدادس گویند و تا هر تنه را دوحده کند و هر حصه را
 مامی حاکم دهند و اگر ان گویند و بعد از اتم نه منده و آن یازده
 است یعنی بب باب کولب تیتل گر مترج بستی که انرا
 بهم را هم گویند شکنی چشپد ماک کنسنگین و شمار تنه ها
 باین یازده کرن ماین حساب است که نصف اخر تنه چودس
 که شش چشپد را شکنی گویند و امدادس را چشپد و ماک
 و پروا را کنسنگین و بب بعد از ان تا آخر به ترتیب و دو کرن
 مقابل یک یک تنه فرض کند ماک بعد از پروا با نه چهار کرن
 یعنی شکنی چشپد ماک کنسنگین شمار نشود و نمین
 هفت باقی یعنی بب باب کولب تیتل گر مترج بستی
 و دو و مقابل هر تنه بشمار آید هر قدر دور که ممکن باشد
 تا آنکه مقابل نصف اول چودس مدی یعنی کربشن بجهت
 بستی خواهد آمد و بارار نصف اخر چودس مذکور شکنی
 و امدادس چشپد و ماک و پروا کنسنگین و بب و باز هلال

حساب اول و درای آن این تتهه نارانا می دیگر است
 که سه سه تتهه را یک نام ملقب کرده اند تا وقت
 پیشگونه حساب خصوص در امور سمد و نخس سهولتی
 برود و آن اینست نداهند را چیا رکنا پور ناد حسابش
 اینست که تتهه اول و ششم و بار دهم نداهند شود دوم و هفتم
 و دوازدهم و سیزدهم و هفتم و سیزدهم و چهارم
 و نهم و چهاردهم رکنا و پنجم و دهم و پانزدهم پور ناد و ششم
 و در ذکر منازل قمر ایا کرده شد که هنر و امگی بست و هفت
 منزل گیرند و آنرا پنجمتر نام نهند و آن اسبای بست و هفتخانه
 پنجمتر اینست آسنی بهرنی که نکا رد هنی مرکبها ارد را
 پانزدهن و ششیا آشدیشا کهها پور با پرملگنی آرا بهملگنی است
 چتر سواتی و شا کهها انورادا جیستتها مول چور باشد آرا اشارها
 ششردن و هفتتها استتیا کهها پور بابها در پد آراها در پد
 ریوی و باید دانست که پنجمتر هم مثل تتهه نظر سرعت و
 بطور سیر قمر گاهی در یک روز دو واقع شود و گاهی یکی هم تمام نگردد
 و حسابی دیگر است که بهت یک تتهه شمش را از بهت قمری
 کم کنند و آنچه باقی ماند از زمانه قمر آرا جوک نام نهند و آرا
 هم مثل پنجمتر بست و هفت بخمره نموده اند و برای هر یکی

نامی در آنگاه دفع ساخته و مثل تپه و بیجهتر جوک هم در بعضی
 ایام در یک روز و انتقال پذیرند و بعضی مگاه در یک روز
 یک هم منتقل شود و لکن انتقال جوک در یکروز و یک کمتر
 اتفاق آید و اسمای هست و هفتگانه آن اینست .
 برینتی آبشمال سوهاک شویان آتی گد سکرما و صری
 شول گد سروهی دهر بیاگهات برشن بحر اسپرک
 وقتی بات سرمان سر گده شویو سادیه سدهیه شیه
 شکل سیه آمیز سیدهرنی واضح باد که او را ک سعه و خمس
 اوقات و طالع مردم و جمیع تعلقات آن و ترتیب رایجه
 بطرز نجوم بنویسد هم محمول و موقوف بر دریافت این جمیع
 قضایات است که با اجتماع و اتصاف یکی با دیگری و معارف
 و مساعدت آن نتایج بر آرد و حکم کند مقصد دوم از رسایل
 اول از رسایل بیسرو پاچه در بیان سعه و خمس و اصل و
 ماهیت آن و آن مشتمل است بر سه مطالب ۱ مطلب اول
 در کلام کلی در باب سعه و خمس بطریق عقید و نجوم و هم
 نقل از احادیث بوی طای صاحبها الصاواة و السلام فی حساب
 است ای که دفعی از اوضاع عادی از جنس حرکات کو اک
 و اوضاع و اقتران و دیگر کینیات آنها یا حادث از حوادث مغای

از جسم اوارح طیر و طباء غیر آن یا موجب خیر و برکت است
 یا مست مواصل منافع و فواید در انفس و اموال یا باعث تروث
 قبایح و مساوی منجر به نقصانات و اعتبار عالی و مالی اهل مسرعه
 است و دوم مدبر به محسن و ازینجا می توان برد که در عالم جسمی
 خواه از مواد عادی باشد یا مسمی بالذات سعادت و خوشبختی
 نداشته است الا نظر و نفیات و عوارض که حرکات و اوضاع
 آنها باشد و ظاهر است که اگر جسمی بالذات سعادت دارد
 دیگری را ضرر رسبدن او و محال باشد و اگر بالذات عوشت
 دارد و خود پیش به نهد که افتد در مسورت اطلاق معنی
 و شخص بر ذات چیزی به تجوز باشد از قبیل اطلاق حال
 بر محل پس چنانکه میگویند که مشتری سعه اکبر است
 و زحل نحس اکبر است بهمین معنی است و ازینجا حدیث ای بمعنی
 که در علم حکمت ثابت شده است که جسمهای فلکی خیر محض
 اند پس زحل را نحس محض گفتن چگونه سزاوارع شد و امام
 فخرالدین رازی علیه الرحمه در مفتاح العاوم بر رفع این شبهه
 تقریری آورده که میفرماید تحقیق آنست که اینجه شدن
 عناصر هر چند سبب کمال حال مرکبات است لکن موجب نقصان
 حال بساطت بر آن که آن جسمهای بسیط را بد بود که از چیزهای

طبیعی خود بیرون افتد و کیفیتهای طبیعی آن تغییر شود و اینهم عالمهای
 نامطبیعی است و چون این معلوم شد گوئیم اثر محسوس و حسی
 است یا مرکبات است زیرا که چون اوست برودت
 و نجاتی باشد لاجرم مرکبات را از آن نقصان یابیم بطایان باشد
 لکن آن است با بسایط سعد محض باشد زیرا که چون ترکیب
 ماطل گردد و هر یک از بسایط بحالت اصلی خود شود و آن
 سعادت حال او بود و طبیعتی پدید آید شری سعد است نسبت
 یا مرکبات و محسوس است نسبت با بسایط پس معلوم شد
 که احرام قلبی را بجهت اعتبار محسوس توان گفت انتهای دایره
 ازین اوصاف حاوی و حوادث سفای خواص موضوع جهت
 حیرت و برکت و قیام و سادی باشد یا نباشد قبل از وجود اثر آن
 بقدرینه امتحانیه از باب حکم که موثر است را عین آثار قرار داده اند
 یا بجهت مناسبی لفظی و معنوی و بجهت باعث خیری یا سویی
 همیدین معسر بقال و طیر و است و تمجید تصور و فهم را افعال
 و نظیر گویند و قال لفظ عام است که نیک و بد هر دو را شامل است
 و باضافت یکی از آن تخمین پذیرد و اثر اشگون و شکر
 گویند مگر این هر دو لفظ لغته مخدوعی بقال نیک است و در محاور
 اهل هند در این مضامین بیان سازند و مسجود قال عام تصور

کنند و طیر و خاص است بقال مد و کما هی انرا هم بنمال نیک
 استعمال کنند و در شرع محمدی علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام
 قال بر قال نیک و طیر و بر قال بد اطلاق یابد بالجمله قال و طیر
 به نسبت سعد و محسن عام است که اطلاق ثانی بر طالع
 موضوعه است و نحو ست است و در ادل و جمع سابق را
 مد اقامت نیست و منشا از شب آثار بران باد صفت عام
 دفع اینست که در بین عالم اسباب به بحر و دانه اند
 که علامات و آثار هر چیزی قبل از وجود آن وقوع می رسد و نیز
 بقاعده «مبینه» کما متضمن اینکه هیولای عالم داده است البته
 یکی از مودعات را با دیگری و همچنین اوضاع و اسباب
 آنها را با آخر مناسبتی هست پس میگویند که از کیا و ذی طبایع
 سایر بی مان توانند بر دلا طالع در یکی از رسایان خود
 پیغمبر ماید نشود رنگینی که تعبیر محشود من بعد و نویسنده است هر چه در
 بیداری می بینی یا می شنوی یا ملا حظ می کنی رسال حق اند
 و هر یک از سالنی میر مانند فاعله خلق آنست که اگر کسی
 سخن حق را تقریب میگوید انرا اعتبار نمی کنند و حال آنکه
 زان بیشتر اعتبار می ماید گرفت * و کای من آیت فی السموات
 الارض و مردون علیها و هم صما معصون * از شیخ سعه الدین

جمعی با نور است که دوری ماستد خای بسی از اصحاب
 سادت میرفتد دور واء صدعی پیش پای مرکب ایشان
 آمد شمع فی الحال از ان صوب مراجعت نمود و مان
 خیانت سر دست بدارن معلوم شد که جمعی که در ان صادت
 بودند مدد ما به هلاک شده انهمی چون لغت صدع صورت
 ظاهرش مرکب است از دو جزء یعنی صف و دغ پس شمع
 وقت روانگی در سادت چون صدع پای مرکبش رسد
 با بر دما یسهی که این امرا اشارت است ماکه خیانت دانند که
 کس که صف اسف بر آورد که مهربان است و مصی دغ بگمراه است
 پس معلوم شد که در تنال و قضا بودن اساس ان حال
 فایده موثرات لازم نیست مایکه از ظلمات و امارات ان امر
 باشد و همچنین گویند که تمکس است که قضا فهم و تصور
 غیر ما مشرک چیری دلت جد و ث آن گردد و از دست خود آن
 امر دلت مدد هم مه باشد نه ظلمت آن و از انجا است
 که میگویند که از اینجک امر دل مد باید گرفت و همیشه سوال
 ماکه میباید گردانید و مشهور است که مصوع و دمر دل مد کادر
 حال مد و در انجا دیت بریه هم به دست از قضا عین
 آنحضرت به تنال بسیار دارد شده چنانچه در قصه آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه و سلم مردیست که هرگاه آنحضرت از یک سر آمدند کفار قریش سریده^۱ اسلمی را به تعاقب فرستادند و او را آنحضرت در راه ملاقی شد آنحضرت از او پرسیدند چه نام داری او گفت سریده آنحضرت از مادر^۲ است تمام آن تنال فرموده با ابو بکر حدیق رضی الله عنه گفت * قد اردا منی و صلح^۳ یعنی خوشی و خنکی با دو کار ما را که آخر روی بصلاحیت دارد باز فرمود از کدام قبیله^۴ گفت از بنی اسلم فرمود خیر و سلامت است باز فرمود از کدام بنی اسلم گفت بنی سهم فرمود یافتنی سهم خود را یعنی نصیب و حصه خود از اسلام الی آخر و آیه که مآل آن این بود که هر یک دو همراه با شش ایمان آورده اند با همه چنانچه برای تأثیرات ادویه و اغذیه مراتب و مدارج معین کرده اند که انرا باول و دوم و سیوم و چهارم تعبیر کنند مثلاً میگویند که فلان چیز در درجه اول خار است یعنی باستعمال آن اهل اعزجه^۵ نمیشود بلکه کیفیتی زاید از حرارت بر مزاج مخصوص نمیشود و در درجه دوم خار است یعنی کیفیت زاید باستعمال آن پیدا میشود لکن ضرر نمیکند و در درجه سیوم خار است یعنی باستعمال آن کیفیت زاید که بدرجه قفصر^۶ رسد پیدا میشود و لکن ضرر

آن سحر هلاکت نیست و درجه چهارم خارا است یعنی مرز آن سحر
هلاکت است و هر یکی از این دو حالت را نام سه ست و در هر
کرده اند یعنی اعلی و ادلی و متوسط همچنین باید که اشیا را که
موثر در حوادث و محسوسات اندرای آن هم مراتب و درجات
باشد و چنانچه تأثیرات مقدره اعزیه و ادویه ایچ و لده تجربه در کسب
طب نوشته اند بعضی از آنها در بعضی از مه و اخره یافته
میشود و در بعضی اشیا گاهی تخلف میکند مثلاً کیفیت درجه
چهارم که موت است یا تأثیرات سه نمونه و نظایر آن
که کیفیت اسهال است گاهی از آن تخلف میپذیرد و تخلف
تأثیرات در بعضی موثرات که معلوم و در رک بیگانه
مشای آن یا اینست که کیفیت معاد آن در مراجع مشهور
یا از زمان و مکان حادث شود که سبب آن اثر آن گردد یا آن
تأثیرات اکثریه و بشر خصوصیت امرجه و از من و اکثره
که مجرب به تقسیم بیان ساخت یا خود عام فهمید همچنین دان
تأثیرات سه ست و محسوس معینه تصور باید کرد و اینها است که
در رک و نمبر آن ادراک و تجربه طبایع سایه که قلب صافی
مستطرس و غیره را گنده تعانیات فی معنی و ما عشته بکد و رات
لایعی دارد معشر است و یکی از لواحق تعادلات و نحو است

مواد سفلی که بعرض است راجع است بنجرمای منحنی است که ثابت است. جزای
 چیزی با نسبتاسب یکی یا دیگری یا موضع آن مقابل چیزی دیگر نزد
 طبایع سلیمه مناسب یا غیر مناسب آید مثلاً در خانه طول موافق
 عرض باشد یا طول و عرض موافق ارتفاع نافذیادار بنظر صحن
 غیر مناسب یا صحن بنظر دار غیر مرصی افتد و علی هذا را آشنای
 دیگر و همچنین عکس آن چه نتیجه خودست سوای رسمیدن ضرری
 باینفس و احوال و نتیجه سعادت علاوه وقوع خیر و برکت علی
 سبیل التماثلین همین است که بدان اسباب الیمی و انقباضی
 یا سرفق و انساطی بقلب راه یابد و آن خود در مناسبات
 و غیر مناسبات پیدا است اکنون آنچه از احادیث نبوی درین باب
 وارد شده بعضی از آن مرقوم میگردد البی داد داد بریده رضی الله عنه
 روایت میکنند که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال بدنیما کثرت بجزئی و هرگاه غامی بر می گماشت نامش
 میسر سید اگر خوشش می آمد سرور میشد و مسرت
 آن بر. هرده مبارک معلوم میشد و اگر کمردهش می آمد کراهت
 آن بر. هرده مبارک محسوس میشد و اگر موفقی وار میشد
 نام اندوضع میسر سید اگر خوشش می آمد سرور میشد
 و مسرت آن بر. هرده مبارک می نمود و اگر کمردهش می آمد

که اوست آن بره جره مبارک نمودار میشد مراد حدیث ایست
 که اگر شش سختی را بجای میفرستاد مثلا اگر نام او سید است
 تقال میفرمود بسادات آن و همچنین بالعکس و که گاه
 از نام قریه تقال میکرد و مراد از اینکه قال مد نمیکرفت یا اینست که
 عمل بر آن نمی نمود یا اینکه کمتر میگرفت و ترغی از آن پس رضی الله عنه
 روایت مینماید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر بجای
 بر می آمد و در بین هنگام او از یا را شد یا پنج میبشند سرور
 میشد یعنی تقال میفرمود بر شد و نجاح آن امر و تمامه حدیثی که
 ابو داود از عروقه بن حمار قریشی روایت کرده و اینست
 که اگر کسی از شما قال مد گزید باید که بخواند اللهم لا اله الا انت
 لا اله الا انت ولا اله الا انت ولا حول ولا قوة الا بك و ابو داود و ترمذی از عبید الله بن مسعود می آورند
 که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم قال مد گرفتار شرک
 است و نیست از باجیری مگر اینکه الله تعالی بر کل امر او
 میکند انتهی یعنی هر ضرری که از تاثیر ممکن الوقوع باشد بر او
 از مسلمانان بسبب توکل و در مینماید ترمذی میگوید که در روای
 من جمله 'اخیر ایضدیت قول ابن مسعود است و بخاری
 و مسلم و مؤطا و ابو داود و ترمذی و نسائی با اختلاف القاد

از انس رضی الله عنه روایت میکنند که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم که نیست نخوست مگر در اسپ و زن و خانه و در روایت دیگر اینست که ذکر نخوست و بر دی آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمودند فرمود که اگر نخوستی هست پس در خانه و زن و اسپ است و در روایت سهیل بن سعد اینست که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم که اگر نخوستی هست در چیزی پس در اسپ و زن و مسکن است اینحضرت را بخاری و مسلم و موطا روایت کرده اند و نیز در حدیث موطا و مسلم و نسائی در سرای خانه و اسپ واقع گردیده و ترجمه ای از حکیم بن معویه روایت میکنند که گفت شنیدیم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود نیست نخوست در چیزی و گاهی یمن میباشند و زن و اسپ و ابو داود و از انس رضی الله عنه روایت میکند که گفت مردی یا رسول الله ما بودیم در خانه و اینجا کثیر بود عدا و ما و کثیر بود اموال ما پس نقل کردیم در خانه دیگر و اینجا کم شد عدا ما کم شد اموال ما پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم بگماری خانه را که بد است و در موطا از یحیی بن سعید و همچنین در روایتی آمده که زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد

و شکایت از سگسی که احاطت نقل کرده بود و مود آسمت
 فرمود بگوید از آنرا که بد است یا خنثی است و بیبر وایت
 است که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 کسیکه بر آمد مار آرد، سحر و مار گردید، بقالی بد پس کافر شد
 ما بچه مار دل کرده شد بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم و بر وایت
 آخر کسیکه مار باده لب قال بد از خاتمش پس شریک
 گرداید حد از اعرص که دیدار رسول الله پس کفار و آن
 چیست فرمود اللهم لا طیر الا طیرک ولا حیر الا حیرک
 و لا اله حیرک و ایضاً حدیث از جامع الاصول است
 ما ستمای سه حدیث احیر که از جامع کبیر منقول شده و درین
 باب احادیث کثیره وارد شده اند که مشهوره از آن منقول
 در آمد شیخ عبدالحق و بهادی رحمه الله علیه در داشت
 من السنة یقر ما یدور بسنن احادیث و فی قال به و بهی از اعتقاد
 آن مطلقاً وارد شده و از بعضی ثمرت آن در مثل این
 و دانه و غایه نصیحه حرم خواه الحال یا آنچه خود را امر خایه است و اجمع
 میشود و اینهم در معنی نفی و بهی است یا بصیحه شرط مثلاً
 ثابث شود که اگر می بود پس درین اشیا میبود پس معنی
 و مراد آن حد از آن است که تطییر را خودی

نیست و اگر می بود پس این اشیا مطهر و محال آن بود چنانکه
 فرمود انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که اگر چیزی می بود
 که سبقت مکر و بر تقدیر پس نیامد می بود و از حدیث
 عایشه و اس و عباس رضی الله عنهما نفی آن امر ادث
 آمده پس وجه تطبیق اینست که تاثیر مالدات منافی است
 و موثر در جمله اشیا خداوند تعالی است و هر چه سبب و تقدیر
 ادست و اثبات آن در پس اشیا و سبیل جریان
 حادث او تعالی است که در بین اشیا حلق موده و آنرا
 اسباب عادی قرار داده چنانچه آتش را سبب اعراف
 گردانده پس نفی راجع است طرف تاثیر مالدات
 و اثبات حسب عادت است و حکمت در تحصیل این اشیا
 یعنی زن و خانه و اسب در عالم شایع است و گفته اند
 که نحوست زن بسبب ناشد بودش بر شوهر خودش
 و عدم اطاعت او را و راست و نحوست خانه بسبب تنگی آن
 و همسایه بد و عدم طیب هوای او و نحوست اسب بسبب سرکشی
 و گرانی قیمت و ناموافقت او بمصلحتی است انتهى و در بعضی
 احادیث وارد شده که اسبی که یکی از قوایم او در لون مخالف
 سه قوایم دیگر باشد از سوار شدن بر آن احتراز باید

والله اعلم بالبحریم باوصفت تضا و مضامین احادیث دارد و درین باب چنانکه انفا نقلا عن ثابت من الضمنه گذشت آرای اکثر علما در وجه تطبیق همین است که چیزی را بجز ذات پروردگار مستقل و در تاثیر فهمیدن ممنوع است پس نفی و ابطال اثر آن از همین جنس است تا عوام بنگاها ندانند و این اشیا را از نجوم و توابع ثقل و طیره موثر حقیقی فهمند و الا در باب ثقل و طیره چنانکه مذکور از ان ذکر یافت احادیث کثیره مرویست و سلف صالح در اختیارات ایام از سفر و ازدواج و اعمال و دعوات سجد و نخس را اعتبار کرده اند و باید ایمنی که نفی و ابطال اثر آن بنظر حفاظت عنایه عوام است بخاطر این که مریبان بیگانه رد میکنند که از باب طبایع سلیمه انه اذ قول دارند یعنی در اکثر احادیث ابطال اثر طیره و مماثلت آن وارد شده نه ثقل باکیه خود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ثقل فرموده اند چنانکه گذشت و ظاهر است که عوام بخوف ضرر ایمان وارد که اشیا یا باعث اثر امور حقیقی فهمند و آنرا بدان نتایج تعظیم و تکریم سازند چنانچه در وقت اضطرار حرکات اکثر عوام باین طریق مشاهد میشود بخلاف عکس آن پس ضرر حرابی عقاید عوام در اول به نسبت

بنائی اغلب و اکثر است و لهذا در شرع تشدد در میان نعت این فیه
و ابطال تأثیر بدیهه تحقیص ذکر یافت و اگر نه چنین می بود
پس بطمان اثر هر دو از خیر و شر مطلق و مراد می بود پس این
تحقیص را نفی نیست علاوه از آنکه خود انحصار صلی الله علیه
و سلام تغال میفرمود و اول اعلم بحقیقه الحال با بسجمله چون ادراک
اسباب تأثیرات نجوم گذشته امر است پس صدق و دشار
پس قیید به آن با وصف و صحت ان موجب هر چه کلی در اعظم
عالم است و با فرض اگر تأثیرات آن موافق ادراک
ما باشد پس احتراز از آن با وصف صحت در یافت بنا بر
دفع ضرر یا اختیار آن بنا بر جمیع نفع ارسع و طاقت بشری خارج
است و اگر حکم با مستحاله نباشد در صحت کلی شکی نیست
پس امتناع از قیید بدان چنانکه مشارع علیه السلام و الامام
مرموده عین مشاحت است و همچنین اکثری از حکمای فاضله
توغل بعلم نجوم نه نموده اند و حکمای بر طایفه هم قاطبه متقدمان
نه بوده اند و بسبب کمال صحت این علم را ترک کردند
و بنشای اتقان این قوم است که درین باب عوام ایشان
نیربیردی خواص کردند و یکی از صحت های آن اینست
که اکثری از تأثیرات بنظر اشخاص و از من و ایمنه و غیر

ادعای موثر است مختلف است - مانجه از قول امام فخرالدین داری
 که پشت برده کور شد هم این معنی مستلزم است - پس ظاهر است
 که چیزی نسبت به شخصی میسر داشته باشد و نسبت
 به دیگری شوم باشد مالمیکس چنانچه نسبت به بعضی معنیات
 مثل الهام و دان و غیره میگوید که برای بعضی اشخاص
 موجب حیرت و در کت که در برای بعضی آحاد بود پس اگر
 به پیچ و امور موقوف و موقوف بر تحریر ادکیا و اشقیای طایع
 سایر است باید از آن بر عقل اسباب است - پس
 و لهذا تنقید به آن مستحکم است و باعث هرج در امور عظام
 و هم موجب حرانی عقاید عوام است - پس مقصدی است برای
 آنست که همیشه نظر بر حمایت پروردگار و انکار و تکرار در هر امر
 بر دانت پاک او باشد که جاب نفع و دفع مضار را پیچ و امور
 ما وصف عقیدت مسنون و مذاقت مستحکم را را در انصاف
 و حفظ العلم بما هو کائن و لا مانع لما اعطیت و لا معنی لما منعت
 محسوسه بلکه محال است و اینجا اگر امری موجب و سوسه
 قابل باشد از آن احتراز باید مثلاً حایه باشد که تحریر برای
 آن نمایه شده اند اگر چه کذب باطل و و پیچ و امور
 دیگر ناموجب دفع آن و سوسه شود که بدو شتم و دفع

و سر سب در قلب هم یکی از آثار نحو عدت و عدت با الجماع
 در هیچ امور واقعی بین زاید از ضرر آن برای عموم مردم
 متصور نیست و درین باب نافع تر علم اختیارات است
 و آن عمارت است از دریافت اوقات و از مناسبت
 و اوقات که احتیاج در آن از اندای امور واجب است
 و اوقاتیکه در آن مباحث امور مستحب است یا بین
 است پس باید دانست که هر وقت راستی خاص
 است به بعضی امور از خیریت و به بعضی از ان شریت
 و آن معتبر است بحسب بودن شمس در روج و قمر
 در منازل و اوضاع واقعه مابین آنها از مقابله و تربیع
 و سدیس و غیر آن ناینکه ممکن باشد بسبب ضبط
 ایحالات امتیاز برای امریکه مقصود است از سفر دنیا
 و قطع ثوب و غیر آن و مباح آن بر کسی مخفی نیست چنانکه
 صاحب کشف الکنون نقل عین منبت السعادت مولی
 ابو الحیر بیان نموده و منط و نقل این عالم هم به تفصیل و تشریح
 جمله اصطلاحات آن از موضوع این رساله خارج میشود و لهذا
 احکام آنرا در همگی دو مطلب آمده یعنی مطلب دوم و سیوم
 بیان مباحث و مطلب دوم از معصود دوم و در اختیارات امام

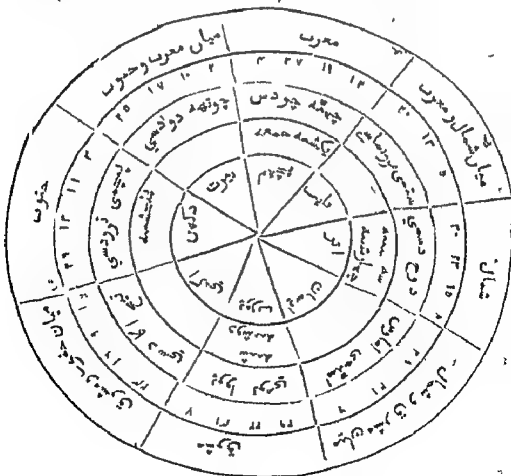
مستول از علی ایها السلام اهم از اینکه اصلی واحد آن
اما ویش سویه و از شادات اسماء اطهار علیهم السلام باشد
ما به تصریح رقا و محمیه باشد و درین مطلب دو دلیل است
* دلیل اول * در بیان آنچه درین باب از روایت اهل سنت
مردیست مدائمه تقبید بود و ماه شیک برای امور
عیال از سفر و ازدواج و احترام از بعضی ایها مثل وقت
بودن ضرورت و غریب و از ایام محاق و غیره گنگ از پیغمبر
صلی الله علیه و سلم ماثور است چنانچه بعضی از علماء بدان
تفسیر صحیح نموده اند و در حایب السی مسووسد کیسه از او
سفر کند مسوون است که نماز استخاره پشت نماز یا سه روز
محوالد جماعه در وظایف مسووسد و ذکر آن گدشت پس
بعد خواندن نماز استخاره اگر اشراج صدر و انسیماج
قاب حاصل شود در ده شنبه و پنجشنبه برای سفر اختیار کند
و از ایام میده شهر که خمس مسمره دو دسراند و او پیغمبر بنا
صلی الله علیه و سلم ماثور است احتیاط کند که سه
و پنجم دسر و هم دست یکم است چهارم دست پنجم
است و هر چهارشنبه آخر شهریور و ایام محاق و ایام که در آن شهر
در غفر باشد و اختیار کند از اوقات وقت داشت

وقت غلغله و احترام از کند از وقت غشی و بعد از دال و سفر کنند
 بهر اهی رفقا و بهتر است که چهار کس رفیق باشند انتهی و بعضی
 علمای دیگر نیز احترام از ایا می که در آن قمر در عقرب باشد تحویل کرده اند
 و اکثر محدثین انکار از همه چنین احترام است نموده اند بلکه بر عکس
 آن اعتقاد این امور را بغایت ممنوع دانسته و اصل همان
 است که پیشتر ذکر یافت که موثر حقیقی صدای تعالی جل شانه
 را باید فهمید و اگر همچو تأثیرات درین اوضاع خشنیده او تعالی
 باشد محل غرابت نیست و در طریقه امامیه احترام از جمله کارها
 بخصوص وقت قیام قمر در عقرب بشدت و عنف ماثور
 از ائمه اطهار است درین باب احادیث کثیره در طریقه ایشان
 مروی است و اهل بخوم یونان و فرس هم محسوس قمر در عقرب
 را بغایت معتبر داشته اند مگر بطریق بخوم هندوان اثری
 از آن نیست و چون نظم باین حکم که مشتمل احترام است از
 مباشرت کار و ایا می که قمر در عقرب باشد دریافت ماهیت
 و امتیاز زمانه آن ضرور افتاد لهذا مرقوم می گردد و باید دانست که
 مراد از قمر در عقرب یا اینست که قمر در قلب العقرب که می بخورم
 از منازل است برسد یا قمر در برج عقرب داخل شود و در صورت
 اول زمانه آن همگی یک شبانه روز باشد و اگر ثانی مراد است

پس رماه آن تقریباً دوشش ماه و در وقت آن ماسته زیر اگر
 هیس قدر مدت بودن ماه ۱۰ و یک یک روح است و بالفعل
 مشهور و معبارف هیس امر نامی است یعنی رماه پیام فرود
 روح عقرب و چون نامی حاوی اول است لهذا اعتناهمان بر
 ساس و شاید که اول در تاثیر اقوی اثر نام باشد علی ای حال
 دافع شدن اس و مع در هر ماه یکبار لازم است و شروع
 محوست فرود عقرب از وقت بودن طریقه است و ان مریلی
 از سایل فرماست که مالای عقرب دفع است پس یکشماره دور
 تقریباً پیش از آمدن در عقرب فرود ان دایل شود و بعضی
 کان اراداده تر از رماه بودن فرود عقرب محوسس شماران
 و بعضی گنبد محوسس اندام ای طریقه تاگد شش فرار قلب
 العقرب ست دند ان محست بیست و اند اعلم بالسواب
 و قواعد جهت دریافت انتقال فرود روح و دار و دهگاه
 مقرر کرده اند لکن آن حساب تقریبی است چنانچه یکی از ان ایست
 که هر تارخ ماه قمری که ۱۰ دن تمام یکی از روح معلوم کردن باشد را
 دو چند ان کرده پنج عدد ۱۰ را و دیگر افرایده و در شمس در هر روح
 که شد از اعدا مجتمع مدکور که ارد و چند ان کردن تارخ قمری و اصلاً

پنجمه و دیگر حاصل شده است پنج پنج عدد و هر برج بگذارد
 منتهای هر برجی که شود قمر در همان برج خواهد بود و درین برج
 اخیر با پنجمه و یا کمتر از آن خواهد رسید باید که انرا در شش
 ضرب کند آنچه حاصل ضرب است همان قدر در جات از آن
 برج قمر طی کرده باشند و بهمین حساب بودن قمر در عقرب
 واضح خواهد شد و یکی از اعظم علایم متجمعی از متغیرین در یکی
 از تالیفات خود میفرماید که مشهور است که هرگاه ماه در عقرب
 باشد آن تار نیمه نخست است بیع و شرا و تزویج و سفر در آن
 نباید کرد و ترتیب دانستن قمر در عقرب در میان اهل هند
 آنست که در ماه کائیک بنارنج اول و دوم و سیوم شهر
 اقصی ماه در برج عقرب می آید و در ماه آگن بست و هجتم
 و بست و نهم و سیام و در ماه پوس بنارنج بست و ششم
 و در ماه ششم و بست و هشتم و در ماه ماکه بنارنج بست و سیوم
 و بست و چهارم و بست و پنجم و در ماه آگن بنارنج
 بست و یکم و بست و دوم و بست و سیوم و در ماه چیت بنارنج
 و در ماه و نوزدهم و بست و در ماه بیساکه بنارنج شانزدهم
 و در ماه و بیست و در ماه جیه بنارنج سیزدهم و چهاردهم
 و پانزدهم و در ماه اساده بنارنج یازدهم و دوازدهم و سیزدهم

بسمی میباشد و نزد اهل این هر دو را محاری و بدست راست
گذاشته کاری نکنند و بر پشت و طاب چپ موجب سعادت
باشد و اگر چه مودع تحریر آن در مطلب سیوم لودلاکی در اینجا مین
نوشته شده که هر سه در یک دایره جمع شوند پس زیر خط اول نام
سموت باشد و گانه یعنی نوشته شده در هر خط دوم نامهای دوره را حال
الغیب و در هر خط سوم نهمه های دوره جوگی و در هر خط چهارم ایام هفته
دوره و دس اسوان و در هر خط پنجم نامهای سموت و در هر خط ششمی مرقوم شده



و چون در این مقام ایضا حقیقت و ماهیت رطل العبد
 مناسب بود و لهذا در او تواتر میسوزی که مائعه و دیگر
 در علفیات و ماسحات آن نوبت است نه به مرقم میگرد
 میسوزد که شیخ محی الدین گوید افراد جمعی اند که قطب در ایشان
 احرف ندارد و عهد ایشان طاق باشد و قطب که از اعداد
 هم گویند یک شخص است که محل الشرح حق تعالی است
 و او را عهد الله گویند و در سلسله مراتب خلقت ظاهر باشد
 طعمای او عهد و امام حسن و معویته من برید و عمر بن عبد
 و متوکل و ادب قطب افراد است و مراد از آنکه فلان بر قطب
 یا بر قدم فلان است است که پس حق بر هر دو از یکجهت
 است و اما فلان دو شخص اند یکی بر زمین عوثر و نظیر او عالم
 ملکوت است و او را عهد الرب گویند و یکی بر سار عوثر و
 او را عهد ملک است و او را عهد الملک گویند و افضل است
 از عهد الرب و او را چهار شخص اند در چهار رکن عالم یکی
 که در مشرق است عهد الحمی گویند و یکی را که در مغرب
 است عهد العایم گویند و یکی را که در شمال است عهد المر
 و یکی را که در جنوب است عهد القادر گویند و احوال است
 شخص اند و خلاف است در آنکه ایشان قطب داد

دو امان اندیانه و در تسمیه آنست که چون یکی از ایشان
 مرد یکی از چهل تن بدل او شد و تقسیم چهل تن یکی از سیصد
 تن است و تقسیم سیصد تن یکی از صیحا است یا آنست
 که چون ایشان از مقام میروند میتوانند که خند می صورت
 خود بگذارند و اطلاق ابدال بر ایشان مشروط است بآنکه
 عالم باشند مابین امر و مقرر است که ایشان در هر روز
 از روزهای یاد آور گرام. جهت اند باین تفصیل در این مقام همان و آیه
 که بیشتر نوشته شد بدو ذکر شده پسندی که مومی بدو در جو گنی
 است و ایام هفته که منبی و دره و ساسول است مرقوم گردیده
 و اعداد تاریخ بحر و فاجعه نوشته بنابر تطوایل احاد و نشد
 و چون کسی را حاجتی باشد باید که رویانمی کند که ایشان
 روز آنجا است اند و بگوید: السلام علیکم یا رجال الغیب یا ارواح
 المفلحین یا غیثی مغفوة و بطرولی بنظره و بنجاست شش شخص
 اند که مشغول اند بجمع افعال نیایق و نقباء و از ده شخص
 اند که مطالع اند بر اسرار نفوس و بدو و از ده شخص
 اند و در تسمیه آنست که چون یکی از ایشان مرد باقی فایستقام
 مجموع اند ایشان غیر ابدال و نقباء و در جبین و چهل شخص
 اند که در اول رجب ثقلی علیم در ایشان پیدا میشود و چنانچه

قادر در حرکت نیستند و روزی در آن ثقل کم میشود و ما اول
 شعبان تمام روال می یابد و شیخ کمال الدین عبدالرزاق
 گوید نجباء جهل اند و بقا سیئه و مایه قومی اند که حال خود
 پوشیده دارند و نگذارند که ایشان را بپوشیده بشناسند
 و ایشان افضل طایفه اند انتهی و بمقامی دیگر منقول الا شیخ
 محی الدین عراقی بنظر آمده که اگر در امری تحجیر گردد توجه بجانب
 ایشان کند و بسمت بار خاوه فرستد یا بسمت حق یا اللهم صل علی
 محمد و آل محمد بعد از السجود فی السموات و بعد از کلمات قل و الظالمین
 و سلم یا پس گوید یا السلام علیکم یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 المقلد یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 صلی الله علیه و آله و سلم یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 و در خاطر خود نگذارد که استظهار من بشماست مرار و مکرر تا به
 و مساوت کنید انگاه محمی که دارد و روی آورد و بحق بسجده
 تعالی آمر اکنایت کند و در وقت سجده به اگر بیند که پشت
 دشمن بپشت ایشان است جنگ نکند که مغلوب خواهد شد
 و اگر پشت دشمن بپشت دیگر باشد خود پشت بپشت ایشان
 کند و استمداد نماید که مطهر گردد و به پیچیدگی در حین کردن

که نیز نظیر ایشان نماند که خطا شود و بهمیچس در جمله
کار او مداره و محاذ له این عاقله و رعایت کند که مقصود رسیده
انتهی و بر ما ثواب اراست است که ام و مشایخ عظام است
که اگر کسی باچار باشد که در حال العیب بر اهل بیت یا در سب
راست نگه داشته شد که همس دعا و سلام که بالا نگه داشت
خوانده و چنان قدم ایشان را پشت داده و در آن شود و بعد از آن
نفسی که معبود است مرد و پس از هر یک که محاذ است یا در سب
نماید است و در آن تصور نمود و در آن محاذات ماند و محدود ماند و کسی
هشتم حرف را جمع نموده و بگرد کرد و بیستی نظم نموده است که
از آن دریافت سموت رجال الیست مدون نظیر بردا ویر و ماسالی
میشود و حرف مذکوره اینست کج ح ع س ام شس مراد از
اول الی است که ماس جنوب و مشرق است و از دوم پیر
که مابین جنوب و غرب است و از سیوم جنوب و از چهارم
غرب و از پنجم مایب که ماس مغرب و شمال است و از ششم
ایمان که ماس مشرق و شمال است و از هفتم مشرق
و از هشتم شمال و یست مذکوره اینست کج ح ع س ام شس
کجمع ممش کجمع مامش کجمع امش و طریقه دریافت
از اینست که از این سب معلوم یک یک حرف را شروع

بیست مرتب بر تاریخ از تاریخ یکم تا تاریخ یکصد و بیست و هشت
 آورده مطبوع است به همدیگر حرف که تاریخ مذکور منتهی شد در حال
 اللعب سمت معینه آخر حرف خواهد بود و در بیاض و مشک و یاس
 حضرت خدای محمد اقصی القصات سید مود مولا محمد سحیم الدین خان طاب
 ثرا مدون و کرم قول عه در باب اختیارات ایام و دایمی از
 به تمسرحه اصلی الهی و سلم مرقوم است که تعبیه آنرا ترجمه نموده شد
 و آن اینست ذکر محمودات ایام و مذمومات و متوسطات آن از حالات
 رفیع شفا و نکات ماسند صحیح از سنی صلی الله علیه و آله و سلم
 * در اول * از شهر سعید است پس اگر در حدایت تعالی در آید
 آدم علیه السلام را صالح است بر آن حضوری در سلطان
 و امر او آنچه کسی را خواج ما شاء بیع و شرا و عرس
 شجر بکشد در آن هر چه خواهد. کسیکه مریض شود و در آید
 صحت یابد * دوم * در سید است پس اگر در آید و الله تعالی
 حواله او را بپای آدم پس بر ویج گردد ما او پس قرمت اهل
 خود بکشد و سهر کند و در آید و در که مرارک است برای
 سهر و نکاح و حرد و فروخت و ثلث خا خات و قسای آن
 و کسیکه مریض شود و در آید و در سحت شود مرض او * سیوم *
 محسن است پس در بکشد در آن از حرکت و مال بکشد

حاجت را او قصه بکنید چیر او نگاهداریه نقد سس خود را در جز
 کنید در آن از کارهای سلطان و سیکه مریض شود در آن روز
 خوف است بر او و طول کند مرض او و صحت یابد چیر و مدد قوت نمار
 و مسافر آن روز در بغایت ماستد از سفر و آن روزی است
 که خارج کرده شد ادم طایفه اسلام از حجت چهارم روز
 نیک است پیدا شد در آن روز هایل و آن روز جید است برای
 تزویج و طایب صید و بر و بحر و مولود آن روز محبوب باشد و مسافر
 آن روز نامدم شود و مریض آن روز در و صحت یابد پنجم روز
 نحس است پیدا شد در آن روز فابل و ماسرم بود و بقتل برادر
 خود و داخل کرد و مصیبت را در اهل خود پس طلال شد
 بر لنها عقوبت پس بر هیز کنید در نیر و کل الحک را در جمیع
 آنات که روز نحس است ششم روز و مالج و مبارک است
 برای تزویج و شکار و بر و بحر و مسافر آن روز طامد را اهل
 خود مراجعت نماید هفتم روز نیک است بکنید در آن آنچه
 خواهید که مبارک است برای هر امر که اراده کرده شود
 از حاجت الشاه الله تعالی هشتم روز جید است برای
 بیع و شراء و شکار و بر هیز کنید از سفر و آن روز و مرض
 آن روز در و صحت یابد و سیکه نزد پادشاه و در حاجتش نصا

شود و سبیل کند نه اهرابچه را او کسی بگوید در آن هر چه خواهد
 که مبارک است و هم * در مبارک است برای هر حادث
 که اراده کرده شود و کسی که سفر کند و در آن روز و روزی که
 خدای تعالی او را مال و جبرسد و مریض آید و در صحبت یابد * دهم * دور
 مبارک است مولود آید و مردن باشد و در دسرد * یازدهم *
 مبارک است باشد در آن روز و در شیت خانه السلام و جید
 است برای بیع و شراء و صالح بیست برای دخول و صالح
 است برای فساد جمیع خواجج خصوص حاجتی که از طرف
 سلطان باشد * دوازدهم * در جید است برای جمیع اعمال
 خصوص برای شروع جمیع امور منظمه و تزویج و سفر و صحبت
 و قطع ثوب و لباس و هر مولود آید و در رقی طیب و وسیع روزی
 شود انشاء الله تعالی * سیزدهم * در رحمت است پس چه رکن
 در آن حرکت و قدم بکشد سلطان او به حاجت در آن طلب بکشد
 که بحسب است * چهاردهم * در مبارک است بکشد در آن آنچه خواهد
 و مولود آید و مبارک و مسعود باشد و حام طلب کند و کثیر شود مال
 او در آخر عمر او و برای مریض آید و خوف است که طول شود
 مرض او * پانزدهم * در صالح است برای هر عمل و حاجت و هوا
 آید و از هر کس او را او بود * شانزدهم * در رحمت است مسافر

از روز هلاک شود و مولود آن روز زنجون باشد و آن روز نخمس است
 برای هر چیز پس هزار کنید تا بمقدور در آن از حرکت و مریض
 آن روز از انجینه و حافظت گذرد و هفتدهم و صالح و مبارک است
 برای هر امر که اراده کرده شود و بیستدهم و مبارک است
 برای سحر و قصای و ایج و هر امر که اراده کرده شود و هر که
 مریض است کند در آن روز طفره یابد و او را هلاک شود و نوردهم
 روز مبارک است که اسحاق علیه السلام در آن روز
 به دنیا آمد و بیستم روز جید است برای هر امر و ای تزویج
 و سفر و بست دیکم روز و نخمس است و مولود آن روز نادم
 شود و با هر عمر خود پس هیچ حاجت در آن طلب نکنید و بست و دهم
 و صالح است برای هر بیع و شرا و کسی که تصدق کند در آن روز
 و آب عظیم یابد و مولود آن روز مبارک باشد و مریض آن روز صحت
 یابد و مسافر آن روز ظان با اهل خود رجوع کند و بست و سیوم روز
 صالح است مولود آن روز در جمیل باشد و صالح و محبوب اهل خود و مسافر
 نوزده ساله و خانم ماند و منتفع شود و بست و چهارم روز و نخمس
 مست پیدا شد در آن روز و خرعون علیه السلام مولود آن روز
 متولد شود و اگر زن ماند حرنی باشد و مرض بیمار آن روز طول
 شود پس تصدق کند و مسافر آن روز بحر روزی نیابد و بست و پانجم

روز ششم است اهل عرض خواری بر دارند آرد و ملائت
 مریض آرد در عافیت یابد و مسافر آرد و رزوخ نگه محمد
 دارید در آن دو تا نقد و در دوس خود راه است و هشتم
 صالح است باشد و آرد و موسی علیه السلام حید احمد
 برای هر امر مقصود و سوای سحر و تریح است و هشتم
 صالح است برای هر امر که اراده کرده شود و آرد و راه
 شود و مملوک و مسافر آرد و همیشه یابد و خیر یابد در راه
 باشد و است و هشتم آرد و صالح است پیدا شد و امر
 یغوث علیه السلام مولود آرد و مبارک باشد و بیمار آرد
 و در صحت یابد و سی ام آرد و مبارک و محمود است پیدا
 و در امر و اسب پیل علیه السلام حید است برای بیع و امر
 و تریح و صالح بیست برای دیگر معالجه و سحر و عمر
 و مولود آرد و مبارک و نجیم باشد و آلهی و تالقین در عر
 مشهرت دارد که تمام ماه قدر خصوص از اول تا سیر
 آن برای سفر و دیگر جمله امور ششم است لکن ماه آ
 از کتابی معتبر مظهر این بی مرایه بر سید و ندی میگید - آ
 حوث عرض موت حضرت و حالت بهاء صلی الله علیه و آله
 و مبارک و موسی در لغت حقین موسی که موسی

که در انجا بنام حضرت علی علیه السلام و کلام الهی در شان قوم خاندان رسیده
 و این مطالب سلام الله علیه و معویه واقع شد و لهذا معتقد در ماه صفر
 ممنوع شد و آیتش در کلام الهی در شان قوم خاندان رسیده
 و انا اول ما خلقناهم و احصا صراعی يوم خمس مئة و عیسی ما نازل
 کردیم بر ایشان و ای تند آوار کنند شدید و روز نحس که
 نخست آن دایم است و بعضی گویند که آنروز چهارشنبه آخر ماه صفر
 بود شاید این امر هم ماضی نخست ماه صفر باشد که در عرف و عوام
 قدوس در پیچ و استیبا اینقدر هم کافی است و در بیضاوی
 براد این آیت تخریص ماه صفر واقع شد بلکه می نویسد که آنروز
 چهارشنبه آخر شهر بود و در معنی نحس مستمر این احتمال هم
 نوشته که مستمر فاضل بر قوم مذکور بود که پیکار کرد را از انجا
 از هلاکت نگذاشت و مناسب مقام سعد و نحس است
 فاضلی که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرویست که چند
 افعال انسان موجب فقر و افلاس اند لهذا انامین جافعلی شد
 و کتاب ابصاح آورد و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 رست و پنج چیز موجب فقر است یعنی بر چند بول کردن
 در حالت جنابت خوردن و نان را اسحقارت کشیدن
 پوست پیاز و سپردن آتش شوختن و وقت شب خانه

بجار و سبهاک کردن و مقدم بر شخص من و مکرر رفتن
 و پدر و مادر را نامهای بی اماند اکرودن و دست بنگان شدن
 و بر دهلینز خانه نشستن و در موضع نجاست دعو کردن و سب
 را گرفته زده گداشتن و کاسه را ناسته گذاشتن و ظرف
 آب را سر کشاده داشتن و بد و عقوق دادن یا آستین
 آب پاک کردن و سوگند خوردن و خانه را از تنه آکلا شستن
 پاک نکردن و غار را آحسانی و سبیل گدا کردن و نان از کوزه
 خریدن و اولاد را بد و نا کردن و دروغ گفتن و جامه بر بدن دوختن
 و چراغ بر پشت زدن کشتن و بعد نماز خوردن و سر دهنه هوا گرفتن و فعل دوم
 در بیان آنچه در باب اختیار ایام از طایف و کتب امامیه منقول
 است و مایه اظهار طایفه السلام بطریق آنها منسوب شده
 و انستی است که درین باب مذهب امامیه را به نسبت
 اهل سنت اقتناز اید است چه اکثر طایف اهل سنت از اهل حرمت
 این امور را انغو محض دارند و صرف اتکا و توکل بر خداوند دینی
 کنند و هیچیک امر دیگر را موثر نمیهند و درین مذهب روایات
 کثیر و با سند صحیح از ائمه اظهار طایفه السلام در اختیارات
 ایام ماثور است و در کتب حدیثیه و روایات و در همین باب
 هم تألیفات بسیار شده اند بالذیل که زیر نظر این آچمیر است

دو رساله است یکی بمسئله بد روح و اقیه من الاخطار که از
تالیفات یکی از علمای متقدمین است دوم رساله ترقوم المحسنین
مولفه اخوند ملا محسن کاشانی که درین رساله آنچه
روایات این مذہب منقول شده از همین دو رساله است
اول دورادیت از روح و اقیه مرقوم میشود منجمه آن
روایت اول که در اصل نوزدهم است بدو روایت
نوشته است یکی بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام
دووم بروایت از سلمان فارسی رضی الله عنه و بعد از آن
برای هر روز دغائی چه آگانه که تذکره خردای آن روز کنه نیز روایت
کرده که بنظر اطباء اینجا نقل نشده پس آنچه اول مرقوم میشود
بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام است و آنچه باسقاط
دیگر نوشته شده مروی از سلمان فارسی رضی الله عنه است
و چون درین روایت دوم نام هر تاریخ هم آنچه فارسیان میگویند
و در مقدمه اول مذکور شده مرویست آنرا هم بنظر نگارنده حذف
نموده و اگر چه درین فصل بجز روایت سلمان فارسی نام
هر یکی از تاریخهای مشهور فرس مصرح نیست که مراد
از آن تاریخهای مشهور فارسیه اند و آنچه سنجین در فصل دیگر
که بعد ازین روایت منقول خواهد شد تصریح باین معنی واقع نشده

لکن چون در تفویض المحسنین میر این روایت اول مذکور شد
 است و در عنوان آن تصریح نمود است که این اختیارات
 ایام موافق مشهور فارسیه است و هم بقریه روایت
 سلمان فارسی اسمای تواریخ معلوم میشود که مشهور
 فارسیه مراد اند که بسبب عدم ذکر خمره مسترقه بنویز محل
 اشتباه است چه اگر سلمان فارسی رضی الله عنه همان اسمای
 سی گانه را بر تواریخ مشهور قمری اطلاق کرده باشد چه بعینه
 است مگر اینکه روایاتی دیگر و قریه اخر عبارتند از این احتمال
 باشد و الله اعلم روز اول از شهر مردیست که در آن روز
 آدم علیه السلام مخلوق شد و آن مبارک و غمخود است
 برای طلب خواج و برای حضوری نزد سلطان و برای
 طلب عام و نزویج و سفر و خرید و فروخت و گرفتن مواشی
 و آنکه بگریزد و یا کسی را گم کند و در آن روز باز یافته شود و تا همیشه
 شب و اگر مرخص شود و در آن روز رحمت یابد و مولود آید و ز
 جوانمرد و مرزوق و مرد اندین مبارک باشد و دیگر روزی مختار
 و مبارک است برای طلب خواج و حضوری نزد سلطان
 * روز دوم * درین روز حوائج آدم علیه السلام بوجود آمد
 صالح است برای نزد بای منازل و بحریر عهد و سفر

و طلب حواجج و اختیار است و یکمکه مریض شود در آن روز
 باول نهار مرض خفیف باشد بخلاف آن حر نهار و مولود آن روز
 صالح التریبیت باشد و یکمکه روز بهار کاست برای تزیج و
 و قضای حواجج روز سیوم این روز خمس است
 و در آن روز نزع لباس آدم و حوا شد علیهما السلام و از
 جنت خارج کرده شدند پس مشغول شود درین روز بکار خانگی
 خود و خارج میشود از خانه خود و اگر ممکن باشد ویر بهینر کن
 و درین روز از حفوری نزد سلطان و ادبیع و شرا و طلب
 حواجج و معاملات و مشارکت و مریض این روز صعوبت یابد
 و گرم شده یافته شود و مواد آن روز در مزدق گردد و طویان العمر
 باشد و یکمکه روز گران و خمس است صالح نیست برای امری
 از امور روز چهارم این روز ملاجیت دارد برای رراعت
 و شکار و خریدن و داد و گیر و است در آن روز سفر
 پس کسیکه سفر کند در آن روز خوف ذل اوست و بلای بر و
 نازل شود و در آن روز بیل پیدا شد مولود آن روز صالح باشد
 و برکت داده شود و بهره میشت کند و نه که بگیرد و در آن
 روز طلب او متیر بود و روز پنجم خمس است
 پیدا شد در آن روز نابینا شقی ملعون و در آن روز قتل کرد

برادر خود را و خاک کرد و بویان بر لبش خود را و ادل کسی
 است که بر روی زمین گریه کرد پس کارکن درین روز و خارج
 شد. از سر ل خود و شخصی که سوگند خورد درین روز حزای
 او سریع باشد و مولود آرد و صالح الی ل باشد * دیگر *
 روز خمس است طلب کن درین روز حاجت خود و ملاقات
 سلطان کن * روز ششم * نایب و صالح است برای مسای
 حاجت و ترویج و کسی که سفر کند درین روز به بخیر و رجوع
 نماید مایل خود یا آنچه دوست دارد و شرای و اسرار صالح
 است و سه که اگر بر و ماکبیکه گم شود درین روز یافده شود
 و کسی که مرده شود در این روز صحت یابد و مولود آرد و
 صالح التریب باشد و آفات سالم ماند * دیگر * صالح است برای
 ترویج * روز هفتم * صالح است برای جمیع امور و کسی که
 شروع کند در آن کائناتی تکمیل یابد و عمارت و عرس که در آن
 روز شروع کند حادثش محمود باشد و مولود آرد و
 صالح التریب باشد و روق برود و سیع ماند * دیگر * آرد و سارک
 و سید است پس کن آنچه خواهی در آن روز از هر
 * روز هشتم * صالح است برای هر حاجت اربع و شهاد
 و شخصی که در آن روز و در وی سلطان روز حاجت آرد و

شود و دیگر در آن روز سوارى در پاوسفر
در خشكى و خروج اير اى جنگ و مولود آن روز نيك بود
ولادت ادر والدین و بنده که بگريزد و در آن روز بدست
نه آید مگر خودش تعب کشد و گویا که گم شود و در آن روز
رشد با بد بگم صوابت بر دارد و مریض آن روز سختی کشد
* دیگر * در روز مبارک و سید است صالح برای هر امر
که اراده کنی از خیر * روز نهم * ایام در خفیف است
صالح برای هر امر که اراده کنی و شروع کن در آن روز
ایمن و عرض کن و زراعت کن و درخت بستان و گویا که
محمارب در آن روز که فله یابد و اگر مسلم کند مال روزی
شو و خیر بیند و گویا که گم شده است یافده شود و مریض آن روز
سختی کشد و مولود آن روز صالح باشد ولادت او و توفیق
و اده شود در جملة حال نش * دیگر * خواهرها بیکه آن روز بیند
همان روز نتیجه دهد * روز دهم * پیرا شود و آن روز نوح علیه السلام
پس گویا که ولادت یابد و آن روز پیر هر م شود
و مردی گردد صالح است برای بیع و شرا و سفر و گم
شد آن روز یافده شود و گریزند بدست آید و محوس گردد
و سزاوار است برای مریض آن روز که دیت کند * دیگر *

روری ضعیف و سارک است و کسیکه نگریزد در این روز راز
 سلطان گرفتار شود و مولود آرد و نه باشد عقیق ما و سه
 و مروق باشد و خواهی آرد و نه باشد در مدت است و در
 * روز نهم * پیداشد در این روز شیت یزید السلام صالح است
 برای اندای همی و مایع و شراب و سحر و احتیاط کند در این روز
 از خوری و سلطان و کسیکه نگریزد در این روز در جوخ کند
 بطوخ در عمت و کسیکه مریض شود در این روز و در صحت یابد
 و گم گشته سلامت شتابد و مولود آرد و خوش رنگانی
 کند که اینک میرد و نامحاج شود و از سلطان نگریزد * دیگر *
 روز هفتم است مثل روز گذشته * روز دوازدهم *
 صالح است برای رویج و فتح و کاکس و شکر و در کوب
 عمار و در این روز از تو سلیس الناس احتیاط کند و مریض
 آرد و در صحت یابد و مولود سهیل الترمث باشد * دیگر *
 روز چهارم است * روز سیزدهم * محسن است پس پیر
 کند در این روز از سارعت و لقای سلطان و از هر امر و تدبیر
 یکید سر او خلق کند و او کسیکه راه گم کند در این روز سالم
 یابد و مریض آرد و در صحت کشد و مولود آرد و رنگانی کند
 * دیگر * روز پنجم است و در دی پس پیر کن در این روز

از سلطان و از جمیع کارا و خواهبای آنروز بنده نه روز پنجم
 دهد * روز چهاردهم * صالح است برای هر خیر و کمیکه پیدا
 شود در آنروز ستمکار و ظالم ماستد و جید است برای طالب
 عالم و جامع و شداید و استقراض و رکوب بحر و کمیکه امگیر یزد
 در آنروز گرفتار شود و کمیکه مریض شود صحت یابد
 انشاء الله تعالی * دیگر * روز مبارک و سعید است صالح
 برای هر امر خیر و برای لقای سلطان و ملاقات ناسی و طامی
 آنها و مولود آنروز کاتب ادیب گردد و مال او کثیر شود و آنروز
 عمر او و خواهبای آنروز میخیزد و بنده بست و شش روز
 * روز پانزدهم * صالح است برای هر امر که برای قرص دادن
 و قرض کردن و مریض آنروز زود صحت یابد و بر آرب آنروز
 طفر یا بند و مولود آنروز کنگ باشد یا السخ * دیگر * صالح
 است برای هر حاجت و خواهبای آنروز پنجم و هفده
 روز شانزدهم * صالح نیست هر چیز را سوای بلاء و دفع
 بنیاد او کمیکه سفر کند و روی هلاک شود و گیرنده بار
 پس آید و گم شده سلامت ماند و بنیاد آنروز زود صحت
 یابد و مولود آنروز اگر قبل زوال باشد بخون گردد و اگر بعد
 زوال ولادت یابد حال ادنیک بود * دیگر * روز در نحس

است پس بر هیرکن از حرکت درآموز و جوابهای آورده و نیز
 دهد بعد و در روز و در همدیهم و متوسط است پس احترام کن
 در آن از سارعت و قرص دادن و قرص کردن که ادا شود
 و مولود آورد صالح الحال باشد و دیگر و در گران است
 پس حاجت محو و در پیر و در و در همدیهم و سید است
 صالح برای هر چه را بیع و شرا و راعت و مسر و کسکه
 می صحت کند در آن و در حد و طهر یابد و قرص آورده
 ادا شود و مریض صحت یابد و مولود صالح الحال گردد
 و دیگر و شک است در آن و در سمر و طبع و در
 نور و هم و سارک است اسبق طایه السلام در آن و در
 باشد صالح است برای مدبر و طم امواج و برای غافان
 و حرد و واس و جوی و در و گم گشته آورده دست
 آید و پارسه و شب و مولود آورده صالح باشد و موفق بحر
 انشاء الله تعالی دیگر و در سارک است و در ستم و
 متوسط است صالح برای سمر و فدای حواج و سا و میاد
 هاد و عرس مشرد و گوی و حرد و واس و یافتن گرسنه درین
 روز و شوار گردد و گم گشته محمی شود و عرس بهار آورده
 سخت گردد و مولود آورده و سستی و مدد ممانی کند و دیگر

رور خفیف و مبارک است * زور بست و یکم * تخمین
 است پس طالب یکن در آن روز حاجتی ده پر میر از حضوری
 نزد سلطان و کسبیکه سفر کند در آن روز محل خوف
 است برای او و بوفود آن روز فقیر و محتاج باشد * دیگر *
 صرفت برای احراج دم صالح است * زور بست و دوم *
 صالح است برای قضای حوائج و بیع و شرا و برای حضوری
 نزد سلاطین و صدق در آن روز مقبول است و مریش قآن
 روز روز و صحت یابد و کسبیکه سفر کند در آن روز و با امانیت
 مراجعت کند * دیگر * زور خفیف است صالح برای
 هر حاجت * زور بست و سوم * درین روز یوسف طایه السلام
 پیدا شد صالح است برای طالب حوائج و تجارت و تر و حج و
 حضوری نزد سلطان و ششجیکه سفر کند در وی غنیمت
 یابد و مادر وی رسد و بوفود آن روز حسن التربیت باشد * دیگر *
 زور خفیف است صالح برای جمله حاجات * زور بست و
 چهارم * زور و حسن است پیدا شد در آن روز فرعون
 مامون پس طالب یکن در آن روز امری از امور و کسبیکه پیدا
 شود در آن روز کند و مدگالی کند و توفیق جریباید و آخرش
 مفقود گردد یا غرق شود یا در آتش شود و مرض بیمار آید و ز

و طول کشد * دیگر * روز و محسن * تمام است و حال مولود
 آنروز همان است که آنجا گذشت * روز و رست و پنجم *
 محسن و روی است پس بگاید در روی نفس خود را و حاشی
 در آن طب کهن که آنروز شدیداً ماست هلاک کرد و پرورگار در آنروز
 اهل معمر اما مرعون مایات و مریض آنروز دعوت کشد و مر و ایستی
 از مرض افتاد و مولود آنروز مبارک و مر و وق و سخی باشد و
 متناهی مرضی شد شود که سلامت ماند * دیگر * هلاک کرد
 الله تعالی در آنروز اهل معمر را مایات پس مشغول شود در آن
 بد حال و صاف و عمل حیرت روز و رست و ششم * صالح است
 برای سفر و هر امریکه خواهد مگر نزدیک پس کسیکه نزدیک کند
 در آنروز ترک کرد و خود را چه در آنروز و شق و ریا
 برای موسی علیه السلام شد و حرمت کس در آنروز و بار و
 خود و قتی که از سفر معاودت کنی و مریض آنروز دعوت
 کشد و مولود در آنروز و طولی انعم باشد * دیگر * صالح است
 برای هر امر و ای نزدیک * روز و رست و هفتم * صالح است
 برای هر امر و مولود آنروز و حسین و حمیل و طویان انعم و
 کثیر الحیر باشد و مردم او را دوست دارند و محبت او در دلهای
 آنها باشد * دیگر * حال مولود آنروز و همانست که آنجا گذشت

* روز بخت و ششم * صالح است برای هر امر و در آن روز
 پنداشد یعقوب علیه السلام مولود آورد از سحر دن مانند
 باور بجمار رسد و ابتلای به بدنش باشد * دیگر * روز سارک
 و معید است و خواهی های آن در همان روز و نسیجه دهد * روز بخت
 و نهم * صالح است برای هر امر مولود آورد و خایق باشد و کتیکه
 سحر کند در آن روز مال کثیر یابد و مریض آن روز صحت یابد
 و و صیبت نه نویسد * دیگر * صالح است برای ملاقات اخوان
 و اهد خا و برای هر حاجت و خواهی های آن در همان روز منتج شود
 * روز سی ام * جید است برای بیع و شرا و در و بیج و مولود
 آن روز حایم و مہارک باشد و عسیر بود در بیعت او و بد خلق باشد
 و مرروق باشد بر رقی که باز داشته شود از آن دور و وایتی
 و نیکه بماند شود امر او و عاویذ خال او و صادق اللسان باشد و صاحب
 و خا و مفرد در آن روز گرفتار شود و اگر کسی را چیزی گم شود بیابد آنرا
 و کبیکه قرص دهد آن روز رود و واپس یابد * دیگر * روز سعید
 و مبارک است و صالح برای هر امر که اراده کسی اثنی و در فصل است
 و یکم از همان کتاب یمنی و روع واقعه خال ایام و شهر و آنچه در است
 از خیر و شهر و دایت دیگر از صادق علیه السلام محمد و صفی لاسناد
 نقل میکند و درین روایت مطلق ذکر اینکه مراد از آن شهر و

ششمی است یا قمری هیچ نیست و از اطلاق ذکر آن
 در اهل اسلام متنازع و مشهور قمری میشود مگر اینکه
 ولای بر خلافت آن قائم شود و آن روایت بدین هیچ است که
 پس سید و شد از اختیارات ایام پس فرمود علیه و علی
 ابائیه الصلوة والسلام روز اول و صالِح و مستغفر است
 پس خطاب کن در آن با پادشاه و تزویج کن و بعمل آرد
 در آن روز آنچه خواهی از حاجت دوم تزویج کن در آن روز
 و زاده یکی کن با اهل خود و بخرد و بفروشد و طلب کن در آن حاجات
 و هر چه کن از کارهای سلطان سیوم روز نهم است
 پس خرید و فروخت کن در آن روز و با اهل خود قربت
 کن و نزد سلطان مرد و هر حاجتی در آن روز طلب کن
 * چهارم و صالِح است برای تزویج و شکار و بد است
 برای سفر پس کسیکه سفر کند در آن روز سلب الهمال
 گردد و پنجم طلب کن در آن روز حاجتی ششم
 صالِح است برای تزویج و شکار و طلب معاش و هر
 حاجت هفتم مثل روز ششم هشتم * مبارک
 است و صالِح برای هر حاجت مگر ستم کن در آن روز نهم
 روز خفیف است برای هر امر که از او کنی و بسوگو و آن روز

معیشت دهند و گاهی او تنگی نه بیند * دهم * صالح است برای
 حرث و زرع و سلب و یراحات * یازدهم * مهر و درآمد و
 گزینان و گویکه نو خود آید در آن روز مرد و قیامت باشد و منور
 شود تا هرم و گاهی محتاج باشد * دوازدهم * مثل آن * سیزدهم *
 در محسن است پس هرگز طلب نکند در آن حاجتی * چهاردهم
 در سبید است صالح برای یراحات و گویکه بیدار شود
 و در روز طویل العمر و شایین طلب علم باشد و مالش در آخر
 عمر او کثیر باشد * پانزدهم * در صالح است برای یراحات
 و مولود آمدن در گنگ باشد یا السبع * شانزدهم * در محسن است
 هر که پیدا شود در روز و در محسوس گزینان و گویکه سه عمر کند هلاک
 شود * هجدهم * در دایمی روز صالح است در دایمی روز و گزینان
 است صالح بیست برای بیج حاجت * بیست و یکم * صالح است
 برای سفر و برای یرچیر که اراده کنی یراحات * نوزدهم *
 مثل آن * بیست و دو * صالح و مملوک است و یک است
 برای سفر و طلب و حاجت * بیست و یکم * در محسن است
 درآمد و اوقات دم است پس طلب کن روز و حاجتی
 * بیست و دو * صالح است برای یراحات که الناس
 کرده شود * بیست و سوم * مثل آن * بیست و چهارم *

بحس است و شوم کسیکه پیدا شود در او در گم نگردد و در دجری
 به بود و در دگانی او نجات باشد و کسیکه مریض شود در او در افاقه
 پذیرد * است و ششم * صالح است برای هر امری که در دنیا
 که اگر واقع شود بین مردم و جن افتراق شود * است و هفتم *
 صالح است برای هر امر * است و هشتم * در در سعید
 است مولود او در مردون باشد و محدود اهل خود در بر
 بین الناس و عمر او در او باشد و مادر و پدر او در دنیا که در
 * است و نهم * در در ساریک است صالح برای هر حاجت
 از مافات سلطان و احد قاصد کوی کردن * بسی ام *
 در در سعید است و ساریک صالح است برای هر حاجتی
 که خواسته شد انتی این روایت را از ابراهیم بن حبیب
 کفعمی و فقه اند لراده برد سید ابو الناسم علی بن موسی بن
 حنبل بن محمد بن محمد الطائوس المحمسی قدس روحه مرستنا
 و اساده کرد در این روایتی که از مولانا هاری بیه السلام
 مردیست آن ادعیه هستند که اگر کسی دعا کند یا الله تعالی
 دوست ایام محمد و در او در دفع سار و دیگر آن ادعیه ذکر شود
 و ما را در این کتاب ذکر کنیم میگوئیم که روایت کرد از ابو
 بصری سهل بن اسحاق بن محمد بن ابی و اس گشت که در دست

بیکردم هادی علیه السلام را در سرش رای و در حواج
 اوستی بیکردم پس لقمه روزی یاسیدی من کار دارم
 و حواج پس بدایت کن مرا چیزی که اران سب از ایام
 خمس و شتر آن محفوظ مانم فرمود ای سبیل برای شیعه
 و موالی ما عشتی است که اگر راه روزه بان در لبح بخار د
 سیاسیب البیداء بر آیه محفوظ مانند از بر محوت ای سبیل و قنیکه
 صبح کنی بگو سه مالد و همچنین و قنیکه شام کنی این دعا را و آن
 دعای امیرالمومنین علیه الصلوٰۃ والسلام شب بیت
 بر فراشی صلی الله علیه و آله و سلم است * بسم الله الرحمن الرحیم
 اصمحت و امسحت اللهم معتمداً من مامک المجمع الذی لا یتاؤل
 ولا یحاول من شر کل عاشر و طاری من سائر من خلقت و ما خلقت
 من خلقت الصامت و لما طلق فی حمة من کل معروف و ما من سابعة
 و لا اهل بیت نبیک محمد صلی الله علیه و آله و آله علیهم السلام
 متقیما من کل قاصد الی اذینة احد ارحصین الا حلاص
 فی الاغتراف لمتقهم و التمسک لمتعلمهم و قنا بان الحق لهم و معهم
 و فیهم و بهم ارا ای من الواو احاسب من حاد و اصل غلی محمد
 و آله و اعلی الله بهم من شر کل ما اتقید با عظیم حشرت
 الاعادی عمی بدیع السموات و الارض و اعلیما من بین اهل بهم

سید از من حلقه من انا عشنا صبره لا یبصرون ، و این روایت را
 شیخ رضی الله عنه از نصیر الامام امین الدین الی علی الغسل
 در کتاب خود بخادم الاطلاق ذکر کرده است و در تقویم المسحوبین
 نیز همین روایت است و اگر اراکشی توفیق بخائی در دیکه پراپیر
 میکی پس قل از توفیق ما سو سو رة فاتحه معودتین و سو رة اطا ص
 و آیت الکرمسی و سو رة قدر و پنج آیت از آل عمران
 خواند و این دعا بخوان * اللهم کن وصول الصالح و بعد و کن
 یطول الطادل و لا حول لکل دی حول الا ھک و لا دود یحسان ینادی
 قرة الا معک و بصوتک من حلقک و حیرتک من دویتک یحیی دیک
 و حة و تہ و سلا لہ عالمہ و علمہم السلام فصل علیہم و اکسی شو
 عد الیوم و صرہ و از رفتی حمرہ و صرہ و مش لی فی مہ صرہ و تہ بحسن العافہ
 و ذروع الحمة و الطرہ بالامنة و کفایتہ اطا حمة الامونہ و کل دی
 بدرة لی علی اذیتہ حتی اکون فی حمة و عصمة من کل دلاء و نعمہ
 و ابد لی من الحار و فید اما و من العوا یق دہ یسر ا حتی
 لا یصد بی صا د عن المراد و لا یحل لی طار ق من ادی العباد ا معک علی
 کلشی من درو الامور الیک تصیر یا من ایس کمثلہ شی و هو السمع
 الدمیرہ اگر چه تحریر این ادعیه چنانکه وضع این رساله است در مقدم
 ثالثی نایب لکن چون متعلق بسعد و حسن بود و ذکر آن

ده هجین مقام بهادرت رفت باید دانست که بموجب بعضی از
 روایات امانیه تمام روز را و دوازده حصه کرده هر حصه را یکی از اینها عشر
 منسوب سازند که در آن حصه توسل با و موجب اجابت دعا و نجات
 از ممالک است و برای هر یکی از آن دعائی است که در کتب
 ادعیه مثل مفتاح الفلاح و غیره مذکور است و اینها نقلا
 از تقویم المحسنین آن ساعات مذکور میشود مابین طلوع فجر
 تا طلوع شمس منسوب است تا میرالمومنین علی ابن
 ابیطالب علیه السلام و توسل با و در آنوقت برای انتقام
 از ظلمتینک است و آنچه سزاوار است که بعین آرد
 آنوقت تصدق است بقدری که بخواهد اگر چه قلیل باشد که صادق
 علیه السلام روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 که بگوید بصدقه و عطاای بسیار بخشید در آنوقت پس نیست
 هیچیک مومن که صدقه کند در آنوقت مگر اینکه محفوظ ماند از بلائی
 نازل از آسمان بسوی ارض که در آن روز باشد و باید
 که بار در دبر و دستهای خود مالده که در حدیث آمده هر که ماه
 و در دبر و دستهای خود مالده سختی و فقر با و نرسد و آنوقت عمامه بندد
 و لباس پوشد و مؤذنه و نعل پوشد حصه دوم از طلوع شمس تا
 ذکات حمزه آن و آن منسوب است با امام حسن علیه السلام

و توسل باد در این وقت موجب نجاح امور دنیا و آخرت است
سیوم از ذی قعدة تا ادر قنوع چهار و آن منسوب است
بامام حسین علیه السلام و توسل باد در این وقت برای نجاح امور دنیا
و آخرت یک است چهارم ادر قنوع چهار تا ذوال که منسوب
است بامام زین العابدین علیه السلام و توسل باد در این وقت
برای خاتمه از سلاطین و مفت شیطانی مرحو الفواید است
پنجم ادر ذوال شمس تا گدشتن مقدر چهار رکعت و آن
منسوب است بامام باقر علیه السلام و توسل باد در این وقت
برای امور آخرت و عبادات نیک است ششم از گدشتن
مقدر چهار رکعت ادر ذوال تا نماز ظهر و آن بامام جعفر صادق
علیه السلام منسوب است و برای امور آخرت توسل
باد در این وقت یک است هفتم از نماز ظهر تا گدشتن
مقدر چهار رکعت قبل عصر و آن برای کاظم علیه السلام است و توسل
باد برای عافیت نیک است و عبادت در این وقت مر جوا الاجابت است
هشتم از گدشتن مقدر چهار رکعت قبل عصر تا نماز عصر و آن برای
رضا علیه السلام است و توسل باد برای طلب شفاست و در برای
و کار در این وقت یک است نهم از نماز عصر تا گدشتن
دو ساعت و آن برای جواد علیه السلام است و توسل

در آنوقت باد برای طلب رزق مر جوالا حاست است و هم
 ارد و ساعت بعد عصر تا قبل اصفرا در شمس و آن برای نادی
 علیه السلام است و توسل با و در یوقت برای تولی و قضای
 حوائج و و اقل و حوائر محمود است یا در هم از قبل اصفرا در
 شمس تا اصفرا در آن برای عسکری علیه السلام است
 و توسل با و در یوقت برای التماس آخرت است
 و در دهم از اصفرا در تا غروب شمس و آن برای امام ثانی عشر
 مهدی مستظهر علیه السلام است و توسل با و در آنوقت برای
 امن از محادف یک است تا اینکه اگر رسد منتضیر بر مدح پس
 طالب اعانت کند که ترا الشا الله تعالی در بیان دور دور
 حسن در هر ماه که از امور غیر ضروری در آن احترا و ماید
 و ایست است از امیر الهوین علیه السلام که در سال
 است و چهار دور حسن روی است که تمام نمیشود امریکه
 سه و ع شود و آن در دهمی ماه طغی که پیدا شود در آن و
 طغر مییابد عاری که عرا کند در آن و مای می شود و در حقیکه شده
 شود در آن و آن در هر ماه دور و است در دینی دیگر از
 امام حسن صادق علیه السلام در هر سال و در دور حسن است
 که یک دور در هر ماه حسن باشد و موجب این هر دور و ایست

در هر ماه سه روز نوشته میشود و روز را اول موافق روایت
اول است و یک روز را اخیر موافق روایت ثانی است در محرم
۱۳ و ۲۲ در صفر ۲ و ۱۰ در ربیع الاول ۱ و ۲ و ۳
در ربیع الثانی ۱ و ۱۱ و ۲۸ در جمادی الاول ۱ و ۱۱ و ۲۸ در جمادی
الثانی ۱ و ۱۱ و ۱۲ در رجب ۱ و ۱۳ و ۱ در شعبان ۳ و ۲ و ۲۶
در رمضان ۳ و ۲ و ۲۴ در شوال ۶ و ۸ و ۳ در ذی القعدة
۶ و ۱ و ۲۸ در ذی الحجة ۸ و ۲ و حسب روایت ثانی هم ۸
و تحقیق طوسی در ترجمه قول صادق علیه السلام نظم کرده که در
شهر فارسیه نسی ایام اند که برای هیچیک امر صلاحیت
ندارد و آن سیوم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم
و بیست و چهارم و بیست و پنجم است و نیز ترجمه قول دیگر
نسی از ایام شهر فارسیه را برای احتراز از نسی امور
نقل کرده و آن چهارم و هشتم برای سفر است و پانزدهم برای
رفتن بر دلاویز و چهاردهم و پانزدهم و بیست و یکم برای فرار و دوازدهم
برای مناظره و محاصرت * در بیان اختیارات آنچه در ایام هفته
دارد شده * و آنچه از اختیارات در آخر ملقط دیگر مرقوم میشود
از آیات مشهوره است که سوسن امیرالمومنین علیه السلام
است * روز یکشنبه * و آن اول روز است و در آن روز

الله تعالى شروع کرد پیدایش خلق در آن روز ششمین است
 محمود است در آن روز لقای سلاطین و ارباب دول * دیگر
 محمود است غرس و نثار در آن روز * روز دوشنبه * امروز
 قمر است محمود است برای تجارب و معاش و پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم مواظبت صوم آنروز و در جمیع میگردد فرمود
 که درین هر روز در اعمال مرفوع میشوند و من دوست دارم
 که عمل من مرفوع شود و من مایم باشم و مکروه است
 در آنروز سفر و طلب و ایج موجب قول صادق علیه السلام
 که سفر مکن روز دوشنبه و طلب مکن حاجتی در آنروز و ایت
 است که ابو ایوب خزار گفت وقتی که اراده کردیم که خارج
 شویم پس آمدیم که سلام کنیم بر ابی عبد الله علیه السلام پس
 فرمود شاید بشما طلب کردید برکت روز دوشنبه گفتیم بلی
 فرمود که ام روز شوم تراست از روز دوشنبه که گم کردیم
 در آنروز نبی خود را در مرتفع شد از مایحی خارج نشوید تا آخر
 حدیث * دیگر * محمود است در آن روز سفر * روز سه شنبه *
 آنروز مریخ است محمود است برای لقای عدو و جهاد
 فی سبیل الله و سفر به جهت قول اوصلی الله علیه و آله و سلم
 که سفر کنید در سه شنبه و طلب کنید و ایج در آن روز پس

آورده است که مردم گرد آید و تعالی آن را در آورده برای
 دایه السلام * دیگر * حیاست محمود است در آورده
 * روز چهارشنبه * آورده عطا داد است محمود است آورده
 برای علوم و حکمت و کائنات و استجواب دانه برای آنکه
 بی صلی الله علیه و سلم فرمود که نیست امری که شرع کرده شود
 روز چهارشنبه مگر اینکه تمام شود * دیگر * شرع داده محمود
 است در آورده * روز پنجم * و آن روز شترتی است
 محمود است برای ملاقات اقسام و علمای و اکابر و امرای دیگر * آورده
 مبارک است خصوص برای طلب حوائج و ابتداء سفر و
 مردیست از امام حعفر صادق علیه السلام که رسول الله صلی
 الله علیه و سلم روز پنجمه سفر میکرد و فرمود که امروز را ببرد
 تعالی و رسول او و ملائکه او دوست میدارند * و در جمعه *
 و آورده است مستحب است در آورده است سستی تر
 سدر و عطمی و دیگر تطبیقات و ثمریات خصوص قلیب و
 لذات و برای ادسایل است به است دیگر ایام پس
 او سید ایام است از جهت حدیثی که وارد شده و طلوع
 نکرد شمس و عروق کرد در روزی حاصل آورد و برای خوردن
 اما در روز و متب آن فسلیت بسیار است و در آن ساعتی است

که دعا در آن مستجاب است و مکروه است سفر در آن
قبل نماز که مروی است هر که سفر کند در آن روز قبل نماز قرشسته ندا
کند او را که باز پس نه آید * دیگر * محمود است در آن
روز تزویج و افراح * روز شنبه * آن روز زحل است
محمود است برای اعمال قلاحت و قضای حایج و اخذ و عطا
و ابتدای تعلیم از جهت آنچه مرویست از نبی صلی الله تعالی
علیه و اله و سلم هر گت داده شد برای است من در روز شنبه
و پنجشنبه لکن در بگو و آنها * دیگر * مبارک است در آن روز
سفر * در اختیار تزویج و مباشرت * ابو سعید خدری
رضی الله عنه و صایای پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم که
بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرموده در باب اداب تزویج
روایت میکند آنچه از آن متعلق باوقات و ایام است منقول
میشود و در روایت وجود کراهت و حسن هم مرویست
اینجا فقط ساعات محمود و در دیه و ایام روزه و لیالی محمود
و در دیه نقل کرده میشود پس از ساعات محمود و نزدیک روال
روز پنجشنبه است و بعد العصر و در جمعه و بعد عشاء و دوم
از شب جمعه است و از ساعات روزه بعد ظهر است و اول
ساعت از شب و ساعات خاره در نصف چهار پروایت

باقر علیه السلام و از طلوع صبح تا طلوع شمس و از غروب شمس
 تا غروب شب شفق هم مرویات از باقر علیه السلام و وقت
 اصفر از شمس و وقت طلوع آن تا وقتیکه زود باشد از ایام
 روزه اول شهر و وسط آن و آخر آنست و نصف
 شعبان و دور در آخر هر شهر که مسمی بایام محاق اند و روز
 کسوف و زلزله و زلزله و سیاه و سحر و زلزله و زلزله
 و زلزله و زلزله و زلزله و زلزله و زلزله و زلزله
 شب سه شده است و شب جمعه و اول شب از شهر
 رمضان و اولیالی روزه شب عید الاضحی است و شب
 چهارشنبه و شب جمعه و شب یکشنبه در آن هوای سیاه
 و سحر و زلزله و زلزله و زلزله و زلزله و زلزله و زلزله
 سفره* روز شنبه بهتر است که مرویست از صادق علیه السلام که
 اراده کند سفر پس سفر کند روز شنبه که اگر شکی در
 شود روز شنبه از کوه هر آینه باز آید و خداوند تعالی او را بر
 مکان خود از جهت آنکه مرویست در قول او تعالی عزوجل
 فإذا قضیت الصلوة فانتشر دای الاوص فرمود تا از روز جمعه است
 و انتشار روز شنبه است و روز جمعه سفر و دای است که
 مرویست هر که سفر کند روز جمعه نذاکت فرشته که مار

حکم دارند تا او را و شب جمعه سفر مضایقه ندارد و روز چهارشنبه
 آخر ماه سفر تنگ است از جهت آنکه مرویست که بعضی
 از بنده ادین بمصادق علیه السلام در باب خروج در چهارشنبه
 آخر نوشتند بمواسب توشت کیکه خارج شود و در چهارشنبه
 بر خلافت اهل طبره محفوظ ماند از هر آفت و بعافیت ماند از هر
 بایه و بعضی را دایات دلالت میکند بر کراهت سفر بر در چهارشنبه
 * اختیارات ابتدای امور * شروع نمودن هر کار و در
 چهارشنبه یک است که مرویست از نسی صلی الله علیه
 و سلم نیست امری که شروع شود در در چهارشنبه مگر
 ختم هر کار و در دو و شنبه نیز بهتر است که مرویست
 طلب کننده علم روز و شنبه که احسان میکند مطالب آنرا و سزاوار
 است برای متعلم که بگوید کند پس خود برای جری که مقول
 است برکت داده باشد در است من در بگوید آنها و نیز از جهت خبر
 علم اگنید و طلب علم پس من خواسته ام از پروردگار خود
 که برکت دهد برای است من در بگوید آنها و فرمود سزاوار
 است که گرداند ابتدای آن از روز پنجم و در وایتی روز
 شنبه و روز پنجم * اختیارات قطع ثوب * قطع ثوب
 روز یکشنبه مودث غم است از جهت آنکه مرویست

در پنجشنبه اصلی الله علیه و عالم کسیکه قطع کند ثوب روز یکشنبه
 ما در اغم برسد و مبارک نباشد و روز دوشنبه مبارک
 است که مرویست کسیکه روز دوشنبه قطع ثوب کند
 مبارک باشد و در سه شنبه بد است که در ذیل حدیث
 سابق مرویست کسیکه قطع کند ثوب در سه شنبه آن
 ثوب یابد و روزی در دیاسور و یاعرق شود روز چهارشنبه و پنجشنبه
 و جمعه مبارک است که بذیل حدیث سابق مرویست
 هر که قطع کند ثوب روز چهارشنبه رقی داده شود و مشقت
 برسد و باشد در عیش و رصاد هر که قطع کند روز پنجشنبه
 روزی که الله تعالی او را عالم در آن ثوب دهد باشد مگر
 نزد ماس و کسیکه قطع کند روز جمعه عمر و دولت او زیاده
 شود و در روز شنبه محسن است که در ذیل حدیث سابق
 مرویست کسیکه قطع کند ثوب روز شنبه مریض باشد
 ما دامی که آن ثوب بر بدن اوست مگر اینکه بپزد آنرا * اختیارات
 استخاره * اگر استخاره کنی از کلام الهی پس اختیار کن
 برای آن ساعتی نیک اگر چه درین باب از اهل بیت
 علیهم السلام چیری روایت نیست و در یکشنبه جید است تا ظهر
 و از عصر تا مغرب روز دوشنبه جید است تا طلوع شمس

و از چاشت تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز سه شنبه
 جید است از چاشت تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز چهارشنبه
 تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز پنجشنبه جید است تا طلوع
 شمس بعد از آن از ظهر تا عشاء دوم روز جمعه جید است
 تا ظهر و بعد از آن از روال تا عصر روز شنبه جید است
 تا چاشت بعد از آن از روال تا عصر * مطلب دوم
 از مقصد دوم در بیان اختیارات بطریق اهل نجوم *
 و به بل آن بیان فریاد و تفارقات هم قلیلی از آن
 که حسب عقیده با تخمین است ذکر یادت باید داشت
 که یکی از اختیارات نجوم بنظر سیر و قیام قمر به برج
 و از ده گانه است و آنچه درین باب استخراج از منسب
 بحواجه نصیر قدوسی است ذکر مییابد * وقت بودن قمر به برج
 حمل * سفر کردن و ملاقات امرا و خانه حریر پوشیدن و شکار
 کردن و ابتدای بر کار نیک است و بپیدا کردن خانه و غیره
 و پیری کاشتن بد است * در برج ثور * تزدیج کردن و تخم باغ
 افکندن و خط نوشتن و مصالح مجوین و عطر مالیدن و شرکت نمودن
 و خریدن جواری نیک است و جدال کردن و قصد نمودن
 و حمام کردن بد است * در حوت آ * خریدن جواری و تعلم علوم

و ملاقات اهل علم و سیر کردن و سفر نمودن و بارچه نو
 پوشیدن یک است و ماضی چندین و قصد و حمایت نمودن
 مد است * دو سلطان * رحمت نو پوشیدن و سفر کردن
 و داری مهمل خوردن و خطوط و دستان پوشیدن
 و حمام کردن و سوی سزیدن یک است و قصد کردن و ترویج
 نمودن و سالی نو نهادن مد نو * دو اسد * ترویج کردن و اشتغال
 خواند کردن اردو ریش و غیره و کارهای آتش کردن *
 و حاجت از سلاطین و امرا و اعیان و سلاطین را مرتحت شمس
 و صمدن خواری و هم یک است و سفر کردن و حمام نو پوشیدن
 روایت * در سه * سفر کردن بیابان ماقاطه و حمام
 نویدن و تعلیم و تعلم علوم و کشتی کار کردن و خریدن خواری
 و علما یک است و ترویج کردن و قصد نمودن مد است
 * در سیران * ناهنگامی که قمر هجده درجه ازین برج طی کند سفر کردن
 و عقد کشن و خواهر خریدن و عیش و طرب پرداختن از شهر دور
 و سماع و میخانه و صحبت محبوسان یک است و چون
 از هجده درجه بگذرد حمله کارها مسموع است * در عقرب *
 دار و خوردن و فنی کردن و عذر و ساختن و راحت بستن و مناجات
 ساختن و حمام کردن و بر حتم بیرون تاختن و براسپ ریاضت

کردن و ناخن چیدن نیک است و دیگر کارها ناجایز و ممنوع
 * در قوس * در او شش تعلیم و تعلم و در آخر شش ترویج
 و شکار نیک است و خریدن خواهر و حیوانات و جامه نو
 پوشیدن و پینس قاضی مراغه عضو مت بردن و شیر کردن
 و پوستردن و داروی سهل خوردن سخت بد بود
 * در جبهی * جامه نو پوشیدن و شکار کردن و دفع سحر
 و حاد و مادی و رقاق کردن و مکر و غدر نمودن نیک است
 و حضوری سلاطین و سنا کج کردن و فصد گرفتن ممنوع است
 * در دلو * کارهای کشکاری نمودن و موافقت و عهد بستن
 و خریدن جواری و فلان و بنای قلاع و حصنها انداختن و اشجار
 نشاندن نیک است و نقل و تحویل و فصد کردن و تزویج
 ساختن بد است * در حوت * فصد کردن و ناخن چیدن و دعوت
 کردن و ملاقات شرفاد پیرهن و قبا و کلاه و کمرند نو پوشیدن
 نیک است و دیگر کارها بد و یکی از اختیارات بطریق نجوم
 منان نظریه ایام شهر است و آن اینست * اورمز * نیک
 است برای جامه نو پوشیدن و سفر کردن و مهر بر کاغذ نهادن
 و بد است برای قرص و دام دادن * بهمن * روز نیک است درین روز
 جامه نو بریدن و پوشیدن و ناخن چیدن و موی پیراستن

و عمارت کردن و بنابر قاعده کلیه ایشان که اگر نام روز و ماه
 موافق افتد در آنروز عید کنند در روز بهمن از ماه بهمن جشن سازند
 و انواع خلما و گوشتها پزند و کل بهمن سرح و بشنید بر طعامها
 پاشند و هر دو بهمن را امید کرده بانهات و قند بخورند و بهمن
 سخید را سائید و با شیر بخورند و انرا حقوی حافظه دانند و گویند
 این روز را خاصیت تمام است و در کندن گیاهها و پیچهای
 و دانهی از کوبها و صحراناد گرفتن و غنما و کردن بخوراد و اینروز
 را بهمنجه و بهمنجه خوانند * اردی بهشت * روز نیک است در اینروز
 بمعبد و تشکده رفتن و از پادشاهان حاجت خواستن و بچنگ
 و کارزار شدن و درین روز از اردی بهشت ماه حسب
 قاعده معینه عید کنند و جشن سازند و انرا اردی بهشت گان هم خوانند
 * خرداد * روز نیک است در اینروز طلب حاجات از ملائکه
 و فرشتها کردن و زن خواستن و در اینروز هم از خرداد و ماه
 حسب قاعده معینه عید کنند و انرا جشن خرداد و گان گویند * مرداد *
 روز در اینروز از ماه مرداد عید کنند و انرا جشن نیلوفر گویند و در اینروز
 هر که حاجتی از پادشاه خواستی البته رواستدنی * دیاد * روز
 نیک است در اینروز صدقه دادن از برترنده رستی خود و فرزندان
 خود و دعا کردن * آذر * روز نیک است در اینروز ماحن چیدن

و موی سترودن و با تشن خانها و قش * ابان * روز نیک است
 درین روز حاجت از خدا ایتعالی و پادشاهان و بزرگان خواستن
 و صلاح ستاجتن * تیر * روز نیک است درین روز دعا کردن
 حاجت خواستن و صد و ستود و درین روز از تیر ماه عید کنند
 و آنروز را تیرگان و جشن آنرا جشن تیرگان گویند و مثل
 مهرگان و نوروز سهارک دانه * گوش * روز نیک است
 درین روز فرزند بمکتب دادن و پیشه آموختن و درین روز جشن
 کنند و عید ستانند و آنرا سیر و گویند و آنروز سیر برادر پیاز خوردند
 و گوشت را با گیاه و علف پزند نه با چوب و هیزم و گویند
 این امر باعث امان یافتن اوس و سلامتی است و بدان
 دوائی ابراهی کنند که منسوب بچن است * مهر * روز نیک است
 درین روز نام هر کودک نهادن و کودک را از شیر باز کردن
 و عید یک درین روز از مهر ماه کنند آنرا بچشن مهرگان موسوم ستانند
 * سروش * روز نیک است درین روز دعا کردن و بانسکه
 رفتن و باقی امور بد است * فروردین * روز درین روز جامه
 نو پوشیدن و دیدن گوسفندان و گله و دام و گاو و اسبان
 نیک است * دیادین * روز نیک است درین روز دعا کردن
 جهت دفع شر شیاطین و ارحق تعالی فرزند خواستن

* دین * روز نیک است درین روز فرزند بکتاب دادن و نکاح کردن
 * آراد * روز جامه نو پوشیدن درین روز نیک است و سفر کردن بد
 * اشنادر * روز نیک است درین روز حاجت خواستن و جامه
 پوشیدن و صدقه دادن * آرمیادروز * درین روز درخت
 شادن و تخم کاشتن و عمارت کردن بقایست خوب است
 * مار اسفندروز * درین روز نکاح کردن و با و دستان نشستن نیک
 است * دیگر * اختیارات ایام بطریق نجوم هندوی اقبال است
 و اکثر آن متعلق بکواکب طالع و ماسه میلاد هر مهر فردا را انسان
 است اما بنده ای از آنچه بر سبیل عموم است درینجا مرقوم
 میشود باید دانست که اختیارات هودهم بنظر منازل قرار است که
 پنجم باشد و هم بنظر ایام هفته و هم بنظر تهمه یعنی تار پنجم است
 اما پنجمهای متعلقه سفره قسم است سعد و نحس
 دین بین بدین تفصیل * پنجمهای سعد برای سفر *
 * اشنای * انوراد * ریوتی * مرگشرا مول * پندوس * پوشیه *
 * هستا * جیستا * پنجمهای بین بین برای سفر * روپی
 پور با پها لگنی پور با شار آ پور با بهادر پد چتر امواتی سنبه شاسترون
 دهنستا * پنجمهای نحس برای سفر * اتر پها لگنی اتر اشار آ
 اتر بهادر پد شا کها گها آ در اهرنی کر کا اشلایا * پنجمهای

که برای تزویج و نکاح موضوع اند * ریونی انرا بهای گشتی
 و دهنی مرگش را مول انورا دایگیا هستند سواتی (وینچ) بخت مرگ کرده
 ذیل برای بنا کردن خانه و مکان و هر چیزیکه ارگله و چوب سازند
 و نیز برای خریدن آن و خریدن جادو و ب و ر و غن سیاه نهایت
 ممنوع است و هستند سبها شاپور یا بهادر به انرا بهادر به
 ریونی * و تاج سفر * در تهر تا بدین تفصیل است پرو آحسن
 د و ج نیک تیج باعث قوح چو تهر نخس پنجمین موجب نفع
 چهل و نه موجب هلاکت سستی موجب نفع از زمین و دولت
 استی بسیار به نومی موجب هلاکت و سستی موجب
 نفع بزمین اکادسی موجب بیماری و داسی لغو یعنی نفع
 و نقصان هیچ ناشد تر و دسی بسیار یک چند دسی
 نخس اما دس ایضا نخس پورنما سستی موجب مرگ و هلاکت
 و تزویج و نکاح از پورنما چو دس بهمه تهر تا سستی
 است در اما دس و پورنما سستی ممنوع است و صائب
 جو گشتی و دس ماول در دایره رجال الغیب بیشتر گذشت
 و حسب اظهار یکی از پندتان معلوم شد که این مرز و نام
 خیالی و فرضی اند صرف بنابر ممانعت سفر و غیره بسموت
 معینه آن مقرر کرده شدند اینک چنانچه رجال الغیب در اهل

اسلام امری قرار یافته است نزد آنها جو گنی و دغاسول چیرمی
 معین باشد و تزدیج و انکاج بنظر ایام بر دین شنبه و دوشنبه
 و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه سعد و مستحسن است و بر دین
 یکشنبه و سه شنبه نحس و ممنوع تا اینکه میگویند که اگر بر دین
 یکشنبه نکاح کنند زن قاشه گردد و برای قطع کردن بار چرتو
 و پوتشیدن آن چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه نیک و مستحسن
 است و نیز گویند که در سفر و غریزه بودن چند روزه یعنی فر
 بمکادات و پشت و چپ در است هم اثری است پس
 در صورت محاذات سعد و یک است و چپ و ناست
 بین بین و بر پشت نحس و طریقته دریافت آن است
 که از بروج دووازده گانه سه برج برای یک یک
 سمت موعود اند پس فردا هر برجیکه باشد از آن
 سمت معینه آن دریافت سازد پس حمل و اسه و قوس
 مشرقی اند و جوزا و میزان و دلو مغربی و ثور و سنبله و جدی
 جنوبی و سرطان و عقرب و حوت شمالی و شهور و ارزده
 گانه سال هم برای تزدیج هم سعد اند و هم نحس سعد اینست
 ماگه و نتیجه آن دلتهمه ای است پهلان نتیجه آن نیک است بیماگه
 نتیجه آن عسرت زن است و برای شهر نهایت بهتر است جسته

تسمیه آن مثل بسا که است اسما و تسمیه آن ترقی اولاد است و در ماه
 آگین شاد است که بعضی میگویند و ماههای چیت و سادن و بهادون و
 کوار و کابک و بوس خمس است و یکی از طرق اختیارات هرود
 بنظر تهم و ایام هرود است و پیشتر در مقدمه ادل مذکور شده
 است که سه تهم را یک یک نام نهاده اند پس بهمان
 اسما بعضی در بعضی ایام سعد اند و بعضی پس بین و بعضی
 خمس باین طریق سعد اینست که هرود جمعه شد ا واقع شود
 و هرود چهارشنبه بهرود و هرود سه شنبه چیا و هرود شنبه
 رگنا و هرود پنجشنبه پور و ما و بین بین اینست که هرود سه شنبه
 بهرود ا واقع شود و هرود پنجشنبه چیا و هرود جمعه رگنا و
 هرود یکشنبه یا و دوشنبه پور و نا و خمس اینست که هرود یکشنبه
 یا سه شنبه شد ا واقع شود و هرود جمعه یا دوشنبه بهرود
 و هرود چهارشنبه چیا و هرود پنجشنبه رگنا و هرود شنبه پور و نا
 و یکی از اختیارات آنها مار یا دکل یا است و آنوقت ای
 معین است هرود ای معین که در آن اوقات ارغاه حرکت
 نمودن بغایت منع است و اگر حرکت کند بدانست ایشان
 بهنای آفتی شود لکن عمل بر این در مالک بنگاله بکمال مبالغه است و
 در ممالک متربی چند آن معمول بر نیست و آن این است که

مجموع روز را از طلوع تا غروب داشت حصه نمایند منجمه آن
 بر دو دو شبانه حصه دوم و پنجم و بر دو سه شبانه حصه دوم
 و ششم و بر دو چهار شبانه حصه چهارم و پنجم و بر دو پنجشنبه حصه
 هفتم و هشتم و بر دو جمعه حصه سیوم و چهارم و بر دو شبانه
 یکم و ششم و هشتم را با بار بیانا نامند و همچنین اوقات شب
 را کمال بیانا نامند بهمان ترتیب که در روز گذشت مگر این اوقات
 باستانی وقت صبح صادق و قدری بعد از غروب است
 که برای آن حکم آخر است و درین هر دو وقت نوعی سفر و جفا
 مسوع نیست * ذیل * در بیان بعضی از احکام زجریات و تفاسات
 موافق عقیده اهل نجوم زجر بفتح زاء معجمه و سکون جیم فال
 گرفتن مرغ باشد چون بعضی از علامات و احکام آن محل خوف
 است لهذا ایمن که بنظر ترسانیدن ازان سسمی باین اسم
 نمودند چون بسبب آن از عزیمت باز میماند و زجر یعنی باز داشتن
 است بنظر آنهم تسمیه آن بان شده باشد و این امر از زمان
 قدیم در اکثر اقوام رواج داشت و دارد که مذکور جمله
 امور از عظیم باشد یا صغیر بران داشته اند مشهور اینست
 که امیر و اشتم و دربار بودند که توامان متولد شدند و علی اختلاف
 الاقوال پشت یا پیشانیهای ایشان باهم چسبیده بودند

ایشان عبد مناف شمشیر دور اذ هم جدا کرد اهل نحر
گفتند که میان اولاد این مرد و برادر همیشه شمشیر خواهد ماند
و همچنین قصص و حکایات کثیره مرویست و چگونه گفته شود
که از سلف ناطق اقوال عتلا هر غلط و بی اصل مخفی
است و از جمله رسوم عرب است که اگر کسی از منزل
خود بگذرد حاجتی بیرون آید و مرغی از چپ او در آید و بجای
راست رود آنرا مبارک شمرند و بطلب آن روند و اگر
از راست در آید و چپ رود آنرا بد دانند و بان کار نرند
و جمعی از اعلام بعضی تأثیرات را در مصنفات و رسائل
خود ذکر کرده اند مثل آنکه جمع شدن کبک در دشتان
و بانگ کردن آنها و آتش گرفتن زیر دایک و ایستادن گاو
روی به غرب و یکپای زدن با تمام بر زمین نه نهاده و گرگ
با نادانی در آمدن و موش و مور را ذیره خود از سوراخها
بیرون انداختن و بانگ کردن مرغان خاکی و خود را بسیار
خاریدن و طوف کردن خطافات حوالی آب و بانگ کردن
ایشان علامت باران دانسته اند و همچنین بانگ کردن
گوسه بسیار در خانه و بر حستن گوسفند در چراگاه و نمودن
روشنای چراغ بمساجد علامت شرماد و همچنین بزییر آمدن

مرغان از درخت و در آب غوطه خوردن علامت سحر است
و یاریدگی دانسته اند بالجمله درین مقام بعضی اکتفا منقول است از
کتابهای یونان منقول می شود از اریستو طیس حکیم گوید چون گردد
چراغ دایره ایی دلیل کثرت آبها باشد و چون مرغانی که آبی
ناشدند در حوالی آب بسیار طوفان کنند و خود را بر آب زنند
دلیل سرما داران باشد و همچنین چون کلاغ سیاه با گله بلند رند
و پراست افتانند و گادریگور دست لیسند و زاغ و خرگوش
خود را در آب انداخته پرواز مال خود را اغشته نماید دلیل باران است
و احمد عبده البجیل سنجری گوید که قسم ماهی و لقیین که در ولایت
مصوره هند و ملتان می باشد مشهور است که با آدمی انس و محبت
تمام دارد چون بگزاره دریا آید و خود را بر مردم نماید دلیل سرما باشد
و سواد چارلز بر زمین چون شخم خود فرو برود دلیل صحو بود و چون مرغان
بر عهد افروندن صدای بسیار ماعی باشند زیاده بر عادت دلیل
سرما باشد و گرمی سرح که انرا خراطین گویند و عوام گل خورده چون
از زیر زمین بسیار بیرون آیند ایضا علامت سرما باشد و چون
در فصل خزان رنور بسیار جمع آیند سرمای سخت و نزول باران
بسیار بود و محقق بر چندین دور ساله قحط آورده که در سال
که درخت قلقل و بلوط بسیار بار آورد در میان آن سال

دراز گذرد و همچنین چون دراز گوشش روئی بمغربت بایستد
 و زمین بدست بگارد و در آسمان نظر کند علامت درازی
 زمستان است و مشهور است که علامه طوسی در حدیث
 سفر به راسیائی فرود آمد آسیابان گفت شب مدرون
 آسیابانید که باران خواهد شد خواجه التفات بسخن او نکرد از
 اتفاقات در آن شب باران شد و در انشای آن آسیابانها
 گرفت و از آسیابان پرسید که این امر بچه علامت دانستی
 گفت هرگاه دراز گوش سرگین باخورد زمی اندازد تجربه من شده
 است که بعد از آن باران میشود و تاج اکرم گوید که بعضی از
 حاکمای فارس در کتب خود ایراد نموده اند که اگر کو دکان ماهو و لعب
 و بازی و صولجان و رقص و سرود و مشغول باشند و لالت
 کند برادرانی و فراخی سال و کمی بیماریها و اگر بپسند که اطفال
 از نی و چوب جامها ساحت باشند و اگر مثل آلات حرب
 بدست گرفته با هم جنگ کنند یا نظیرین لعب مر یکدیگر حمله کنند
 دلیل بود بر نایمان مته و فرح در این ولایت و اگر بقصد لعب
 از یکدیگر گریزند و پویشیده و پنهان شوند دلالت کند بر ظهور
 دردان و قاطعان طریق و مردم بدکار و علی بن زید طبری گوید که
 اگر دوشش کوهی و صخرائی را ببیند که میل بامادانی کنند بی سسی

دلالت کند که در آن سال برودت هوا و ستم بسیار و بنایست بود
 زمین سخت و دراز گردد و اگر کنج شک و پدید بشب بانگ
 کنند و سر ایند باران آید و اگر در روز کلاغ در طیران بانگ متتابع
 کنند دلیل باریدگی بود و اگر مرغان خانگی بی سبب بانگ
 کنند نوعی که یکی از جوارح را در هوای بیتهند دلیل آهنگ باغی
 باشد و اگر بر روی آب غبار بیتهند دلالت بر موت و مرگ کند
 و اگر میت در وقت غسل پایها بر هم اندازد دلیل آشوب بود
 و دلالت دارد اگر زگویند چون غوک بر درخت صغیر اند
 دارد از زبان آنولایت دارد و گویند یعنی محک درخت
 حالت باران باشد و اگر یا کونی در کتاب عجایب المخلوقات
 آورده که اهل گیلان گویند که اگر شمال در روز فریاد کند علامت
 محو است علی الخصوص که سنگ از عقب بجواب در آمد
 فریاد کند و درین امور مبالغه بسیار مینمایند و لهذا اشاعه بی گوید
 * بیت * از غایت ابلهی که در گیلان است * تقویم کشای
 شان شغالی چند اند * و محقق بر چندی در کتاب عجایب
 البلهان و خواند میر در کتاب حبیب امیر نیرای بنفشون را
 در خواص گیلان نقلی نموده اند و باید دانست که اهل هند و
 احکام برین امور نهاده اند و اکثر عوام و اهل دیهات که مطلق

آشنا معلوم نیستند چنان احکام میدهند که اکثر مطابق واقع میشود
 و باعث استعجاب میگردد و درین رساله بعضی احکام سند رجوع
 کند و پوئنی ای ایشان مرقوم میشود در پوئنی نارا اینی
 نوشته است که اگر جانوری غیر مار و موش و ماهی جنس
 خود را بخورد دلیل فحط باشد و اگر بولایتی غیر آدمی با غیر جنس
 خود جماع کند دلیل خرابی آن ولایت باشد و اگر در وقت طلوع
 آفتاب سنگ در میان آبادانی گریه کند دلیل خرابی باشد و اگر
 در آخر روز و بافتاب گریه کند مزار خان رانده بود و اگر در حوالی
 نیم شب گریه کند موشی را خفت بود و اگر بید از سه پاس
 گریه کند بدی حال دختران یا کرده و زنان باشد و اگر بر بالای
 بسیار بماند گریه کند دلیل کثرت باران باشد و اگر در میان آب
 رود بگردد و باز بپردن آید دانه ام خود بپوشاند و در وقت افسندن
 آب خوردند و از در درز متعاقب باران باشد و اگر سنگ باماده
 گدازنی کند یکی و از ذانی غله باشد و اگر در وقتی که هندوان نعش خود
 را بپسوزند سنگ شروع در فریاد کند بزرگی در آن ولایت
 بپیرد و اگر سباع صحرائی بحوالی آبادانی آمده فریاد کنند و
 سباع اهلی با ایشان موافقت کنند شکر بیگانه با آن ولایت
 آمده خرابی کند و اگر جانور دشتی با آبادانی آمده بچه کند دلیل

حرا بی آن دیار است و اگر ماده گاو پهای خود زمین بکاو و دلیل
 مالیت خلق بود و اگر نیم شب جهت آب و گاو قریا کند و گویا
 نداشته باشد دلیل خوف امکان باشد از دشمن و اگر از دام
 ماده گاو تر بیند چنانچه از باران تر میشود و موها برخواستند دلیل
 بسیاری مواشی بود خاصه اینکه درین بوقعی ازین قسم بسیار
 مستور است و دیگر گوسفند هم مهاد باین اقسام اند و اختیارات
 هم بهمین پنج بیشتر ملاحظه و مد نظر دارند و نسبت بشخص
 خاص و مکانی مخصوص هم آثار این امور بیان میسازند بنابر تمثیل
 دوسه حکم از یگانه هم مرقوم میشود چنانچه یکی از تنال شخصی
 بادار چاه است که در آن بدین پنج است که اگر او آواز بالائی
 سه کسی کند آنکس دولت یابد و فتح یابد شود و از سمت مشرق
 محل خطر باشد و از جانب غیرت که میان مغرب و جنوب
 است رحمت و نیازی یابد و از سمت مغرب انتفاع بردارد و از
 جانب بایب یعنی مابین مغرب و شمال آدم یابد و از جانب
 شمال زن یابد و از جانب اسان که گوشه مابین مغرب و شمال است
 موجب مرگ و هلاکت شود و یکی از اقسام تطیر بطه کنند که
 اگر کسی بر کادی حارم باشد و دیگری عطسه کند از جمله کارها
 احتراز واجب دانند و این حکم عام است مر جمله عزایم

را الا هفت کار از آن مستثنی است که اگر وقت عزیمت یکی
از آن هفت کار کسی را عطسه رود و دهد آنهارا بمی مضایقه بعمل
باید آورد و آن کارها نشستن و خفتن و خیرات کردن و طعام
یا چیزی خوردن و بارچه پوشیدن و مباحث نمودن و تزویج
کردن باشد که اینچهار را عطسه کسی ضرر نمی تواند رساند و در
حالت بیماری یعنی شروع یا اشتداد آن وقوع عطسه سخت
بد است تا اینکه گویند که منی مرکب است لکن عطسه پیران
و اطفال و عطسه که با اختیار آورند اگرچه نهایت ممنوع و قبیح نیست
لاکن بهتر هم نیست بالجمله چون هر جنس احکام هندی و آن را صغیر
طیور و اداز جانوران و حرکات و اوضاع آنها و دیگر حوادث سفلی
در عالم و معظم ترین اعتبارات اند و در اینخصوص کتب کثیره
باشد که تجربات تألیف شده اند تفصیل آنها از بحث خارج است
* مقصد سوم * در شرح اربع عبادات اهل اسلام و آن
مستعمل است بر یک مقدم و شش مطالب * مقدم *
در ماهیت احکام و شرح عبادت آنها و کیفیت و ماهیت
آن هم بطریق کلی بدان و تفصیل آن را تعالی و اعلم که
اسلام عبادات است از اذعان و ایتقان و جو و معبودی
بحق واجب بالذات واحد و بی شریک متعصب و جمیع صفات

کمال و سوره از تمامی عیوب و منقصه‌های جسمی و جسمانی
و سبب از تعبیر و زوال که خالق جمله مکونات و مخلوقات از علی
تاثری است و تصدیق رسالت نبوت محمد مصطفی رسول الله
صلی الله علیه و سلم با آنچه آورده از قرآن و فرموده از او امر و نواهی
و وعده و وعید و بشارات و نذارات و قصص و اخبار و جز آن
که خاتم رسل و افضل اهل است و بعد تصدیق رسالت
گدازدن حق فرمان او تعالی جلشانه با آنچه بواسطه پیغمبر
صلی الله علیه و سلم فرموده جز و تصدیق است یا طاعت آن
و همین است عبادت و ان نتوانه شد الا با اعتقاد داشتن
و بقلب آوردن بطوع و در عبت تفصیل و جزئیات جمله آنچه
بان مامور شد و بعد از زمان انحضرت صلی الله علیه و سلم
نصحت روایت بوحایط صحابه کرام و اهل بیت عظام و ما را می
است دریافت شده و قلب را دوا کرده است یکی زبان و دیگر ارکان
پس اقرار بالان و عمل بالا ارکان خود بالذات یا به تبعیت
قلب علی اختلاف المذاهب هم جز و اسلام باشد یا طاعت
آن و سنا و مشای این اختلاف بر فرق اسلام از ایمان است
که بر بعضی مابین آنها نسبت عموم و خصوص مطلق است و نزد بعضی
با هم نسبت نسبی دارند و علی کلام الله یرسن آنچه بدون حاجت

باین مرد و آنکه است ابرا اصول دین و اعتقادات گویند و
 مباحث انرا علم کلام نامند و ثانیا در اخرو ع دین و معاملات خوانند
 و مباحث انرا که باکتاب اول از ادله تفصیلی است فقه نامند پس
 معاملات دو قسم باشد یکی مصروف داشتن و مان دارگان
 بگفتنی و کردنی دوم باز داشتن آن از ناگفتنی و نا کردنی و
 مباحث ان از دو حال خالی نیست یا نفع آن نیل بمقاصد و
 سعادت اخروی بود یا حفظ و انتظام امور دنیوی اول را
 عبادات و علم آخرت گویند و ثانیا از سه حال خالی نیست یا
 مراد از ان حفظ شخص انسانی است یا حفظ نوع یا حفظ مرد و
 اول را معاملات گویند و ثانیا را مناسکات و ثالث را جنایات
 پس اطلاق لفظ عبادات و معاملات درین تقسیم موافق
 تقسیم اول از جنس اطلاق عام بر خاص است و نباید فهمید که
 عبادات مقصود اوقات معین و کردنی از ان همین ارکان اربعه
 که صوم و صلوة و حج و زکوة و متعلقات آن است و نا کردنی ترک
 همین صحایر و کبایر محصور است بلکه اگر خاص نیست و محض
 فرمانبرداری مقصود است هر فعل و هر حرکت انسان و هر ترک
 آن از بد شعور تا رسیدن با مرنا گزیر و ضرر و محسوب
 به عبادت میتواند شد و ازین هم بالاتر گوئیم که هر گفتنی و کردنی

بوقتی و مسامحتی ممکن است که لباس ناگفتنی و ناکردنی بپوشد
 و بالعکس و ازینجا توان فهمید که عبادت نام گذاردن حق فرمان
 بخلاص نیت و اطمینان و جمعیت است و فقط همین ختم و هیچ
 اعضا و امارداشتن معده از طعام و غذا و غیر ذلک که بافتنست
 خاطر و پراگندگی نفس و اشتغال دل بجایه و ماعب ذافکار
 بیسرو پا و غیر صایب بعمل آید آنرا عبادت نتوان گفت
 بلکه آن لعب و در دین است و اهانت آن و آنچه بمسامحت بران
 ماورد شده ایم که از همین حرکات و سکانات چند ساقط
 اند شدیم معنی آن اینست که حکم شمشیر از سر ما برخواست
 چه اجرای حکم شرع بر ظاهر است نه اینکه بسبب گذاردن
 حق فرمان خدا بری شدیم و این مقامی است که مامی
 پسند نیست و وسعت بیان را در اینجا حصری معین نه لایزم
 آنچه موضوع این رساله است بانسوخ میکنم پس معلوم
 شد که عبادت بد و نهیج است یکی بعمل و دیگر بترک و هر
 یکی را ازینها ارج و درجات است از وجوب عمل و عدم وجوب
 ان و شدت ممانعت و عدم شدت آن چه امر بفعل یا قلعی
 الثبوت است یا نه اول را فرض گویند و تارک آن کسلا
 خاصی و انکار اکافر باشد همچو صلوات پنجگانه و صوم رمضان

و رکوع و حج بیت الله و غیر ذلک و فرض هم دو گونه است یکی
 آنکه از ادای یکی دیگری ساقط الذمه نشود و اگر فرض عین
 گویند چنانکه در اسله مذکور است و دیگری آنکه چنین
 باشد و آنرا فرض بالکفایه گویند مثل صلوٰۃ جنازه و غیره و ثانی
 یعنی آنکه امر بفعل آن قطعی الثبوت نیست یا ترک آن آدمی
 معاقب باشد یا نه اول را واجب گویند و نادرک آن که نماز
 انکار اهر و عاصی باشد مگر عمیدان ثانی اقوی از اول باشد
 همچنین صلوٰۃ و ترنم دگرسانی که واجب است ثانی یعنی آنکه ترک
 آن معاقب نباشد یا بفعل آن حسرت و سالت پناه صلی الله
 علیه و سلم مواظبت فرموده اند و ترک آن احیاناً یا نه اول
 از استنهای و تنبیح مومنه و رواتب گویند مثل دو رکعت
 نماز بعد ظهر و مغرب و عشا و دو رکعت قبل فجر و چهار رکعت
 قبل ظهر و ثانی را استحبات گویند مثل چهار رکعت نماز قبل
 عصر و قبل عشا و قائل و مودی هر چهار از اقسام امر یعنی
 فرض و واجب و سنن و مستحبات اگر محض با طاعت امر
 و بی ریا باشد مثاب است بحسب مدارج آن و همچنین
 حکم بترک یا قطعی الثبوت است یا نه اول را حرام گویند و قائل
 آن عمده ابا اعتقاد حرمت آن عاصی و مستحل آن کافر باشد

مثل رنادر شرک و غیر آن و آنکه حکم بتبرک آن قطعی الثبوت
 نیست لثقل آن آدمی معاقب گردد دیانه اول را مکر و تحریمی
 گوید مثل مکروهات که در صلوة است و فاعل آن ماعتقاد کراهت
 و عدم کراهت هر دو خاصی باشد و عصیان ثانی اخوی او
 اول است و آنچه لثقل آن معاقب میگردد آنرا مکر و تحریمی
 گوید و لثقل آن آدمی دور از ادب باشد مثل خوردن سوار
 کمره و مانند آن و نادرک این سه مسووعات با وصف قدرت
 و اختیار و جواهر نفس و فقدان مانی دیگر اگر محض بنظر اطاعت
 حکم است مثلاً و ماکور گردد و حسب مارج و این تقسیم
 حساب رای امی حقیقه رحمة الله علیه است و دیگر مجتهدین
 فرض و واجب را از یکجنس شمارند و حرام و مکروه تحریمی را
 از یکجنس و مسلم بحد و رستی اعتقاد بشهادت و حدایت
 خدا و تصدیق رسالت اگر از گذاردن حق فرمان کسانا و بجواهرش
 نفس لا انکار او ائمه تقاعد و تفسیر نماید مذنب و فاسق است
 و ذنوب را باعتبار مارج مهورات و منهیات و دو قسم
 ساخته اند کبایر و صغایر و ماصرا بر کبایر مجدیکه خوف عقاب از
 دل بریزد و آنرا واقعی نه همه آدمی بسر حد کفر میرسد و بهین
 هیچ ماصرا بر صغایر مرتکب گیرد شود و نزد معتزله ماکرات کبیر

کار گردد و نزد خوارج یاد نکات معیبه هم کافر شود و کبایر معدود
 اند باختلاف روایات اصح آنست که هفتده اند یعنی شرکت
 بالله نفع و اصرار بر معصیت و تو میروی از رحمت طایفه الهی هر چند
 گمان یستمرار دارد و ایمین بودن از مکر و غضب الهی هر چند
 طاعت بسیار دارد و شهادت دروغ و دشنام سلمان
 بالغ و آزاد چیریکه او را از ان خرناسد و سوگند به دروغ به نهییکه
 حق را باطل و باطل را حق گرداند و سحر کردن و خمر خوردن
 و مال یتیم خوردن و سودگر فتن و خوردن و زنا و لواطه کردن و
 آدمی کشن با حق و فرار از جنگ کفار و قتیکه تقابل قبتین باشد
 و آزدن مادر و پدر و بعضی کسان غیبت کردن و ترک صلاوة
 عمد او در حرم مکه صید کردن و خون ریختن و از احوال دانستن
 نبر از کبایر شمرده اند و بعضی کسان بعضی دیگر هم افزوده اند
 مثل بغاوت از امام بر حق و غیر ذلک و در ای آن جمله صفایر
 اند و نیز باید دانست که ترک هر مأموره و فعل هر منهی عنه هرگاه
 جریمه باشد پس از دو حال خالی نیست یا ضرر آن جریمه فقط
 بذات میباشد راجع است یا عاید است بدیگران و سزاوار
 است که اصغف قسم دوم را باشد قسم اول شدید تر
 باشد بلکه اگر بمباشرت امری از مأمورات یا بترک خبری

از مہبات کہ موجب ثواب باشد اگر صرہی بہ مست و دیگری
 برسد و مایشہ محس بہ مایوسیت و اراادہ حفاظت شخص
 مندرجہ بہ تحصیل ثواب روح کند ملک عقلمی بر خود گوارا
 داشته احترام از فعل مامور بہ یا ترک مہی عہ کہ حصول
 ثوابی مماثل اچہ فوت کرد ملک اراہ اراان و عہو عقلمی کہ
 اراان احترام بر خود گوارا کرد مروج و متوقع است و ہمیں مہی
 است اچہ پیستہر گنہ شد کہ میشود شد کہ بوقی و مصلحتی
 مامور بہ لباس مہی عہ بوشد و مہی عہ صولت مامور بہ گیرد
 و صورت مرضی کہ بیان میشود بقیس است کہ طبع سلیم آرا
 بدون محاذہ و معارضہ متحول خواهد داشت مثلاً شخصی نماز
 مشغول است و مایہائی آقاہست کہ اگر این مصلی حفاظتش
 کند و مشغول نماز باشد بجا افتد و اگر محافظتش بردارد نماز
 فوت شود پس لامحالہ بریں مصلی ترک صلوة و حفاظت مایہا
 واجب باشد و نماز را فساد کند و الاخاصی گردد و مرتکب حرام
 بہ مصلی مودی فریہ و ایضا کردنی ما کردنی شد و اگر نادشایی
 ملحد و ظالم مادی اراہیات اراان سلب شدہ رئیس
 آقا را مامور کرد کہ ظالمی گناہ را نکشد و اگر نکشد تمام
 شہر را قتل سازد پس جهت حفاظت خاہای کبیرہ

قتل یک نفس را و او را بلکه واجب گردد و تارک آن عاصی
 باشد پس ناکردنی کردنی شده و مکنه بسیاری از صورتهای مثل آن
 پیدا میشود که برابر کیا محفی نیست و قریب آن در بعضی از احادیث
 هم وارد شده و بعضی از حرایم ناکردنیها صرف متعلق بقلب است و
 زبان و ارکان را در آن مداخلت نیست مثل حسد و بصر و ریاء
 غیر ذلک و چون حکم شرع بر ظاهر است بدون ظهور متفرعات
 و مسائل آن از زمان و ارکان ظاهر مواظبه بدان نیست لکن صحت
 ایمان موقوف بر ترک و احوال آن از قلب است و لهذا آنرا
 مملکات خوانند و تفصیل آن در کتب طریقت معلوم شود

* مطلب اول از مقصد سیوم * در عقاید اسلامی یعنی
 اشاعره از اهل سنت و جماعت و امامیه اثنا عشریه و عقاید
 اولایطریق اهل سنت صرف نفس سایل بترک دلائل
 بیان کرده شود و هر جا که امامیه و غیره در آن عقاید مخالفت
 کرده اند بان تصریح رود و مقصد یق دل که نوعی شک و تردید
 را بیان داده باشد عقیده باید داشت که حد ایند عالمی معبود سخن
 دیگری است بمی همتا دینی مانند دینی زن و دینی فرود و دینی بار و
 دینی آنها را با سماء صفات از وجود هستی و جز آن مشاء
 بخلق نیست و خلق نیز با سماء صفات مشاء او نیست

همیشه بود و همیشه باشد و هیچ چیز غیر او را آسما نهاد و زمین را
 و عرش و کرسی و لوح و قلم یا او نه بود پس همه را با کمال
 قدرت خود او را عدم بوجود آورد و نه جسم است و نه جوهر و نه
 عریس بلکه آفریننده همه اجسام و جوهر و اعراض است نه فنی
 دارد مخالف خود و در حکم و جز آن و نه ندی موافق اطلاق کی و کجا
 و چند و چون و چگونه و در ذات و صفات او محال باشد اول
 است در عین احریت و آخر است در عین اولیت پیدا است
 در عین پنهانی و پنهان است در عین پیدائی هر چه عقلی و فهم و فهم
 کسی از خلائق تقاضای آن کند و بخاطر کسی در آید و تصور
 کند ایزد تعالی و رای آن آفریننده و خداوند آن باشد و
 پرستی و اسکی که خود را بان در قرآن و بزرگان پیغمبران یاد کرد
 موصوف و سکی است حی است بحیوة و عالم است بعلم
 و مرید است با ارادت و سمیع است بصمع و بصیر است
 بصیر و متکلم است بکلام و همچنین در جمله صفات و لیکن
 در هیچیک از اینها نماند و در این صفات امامیه را خلافت است
 که بر و آنها خداوند تعالی موصوف بحکم که این صفات است لکن
 حیوة و سمع و بصیر عین صفت علم و قدرت است و رای آن
 حقی دیگر نیست و همچنین دیگر صفات و مرجع و مال آن همان

همان است که معترله گوید که ایزد تعالی حی است نه حیات
 و عالم است نه علم و قادر است نه قدرت و مرید است
 نه ماردت و شمع است نه سمع و کبیر است نه کبر اندهی
 و هیچ عقل مکنه حقیقت و کیمیا اسما و صفات او متواند
 رسید و حق تعالی مستوی است بر عرش نه ماستوائی که
 مفهوم غالب بق است از شش و خاستن و تکیه کردن و عیر آن
 بلکه ماستوائی که او داد و او خواهد و لاین حضرت او باشد
 و قرآن کلام اوست و صفت او غیر مخلوق و آنچه در مصحفیات
 نوشته است و در سیه محفوظ است و بر ماها خواهد می شود
 آیه قرآن است و امامیه را در این باب هیچ معترله و طایف
 است گوید که حرف و صوت آدمی حادث است و مخلوق پس
 مکتوب فی المصاحف و مقرر علی الاسنه و محفوظ فی الصدور
 مخلوق باشد و کلام الهی باشد و در هیچ صحیح از اهل سنت
 آنست که حوس در این باب شاید کرد که حرف و اصوات قرآن
 حادث است یا نه چه در این باب نصی دارد شده و همچنین
 دیگر کتب منترله بر عقل و حد ایت تعالی خالق خلق است و هم خالق
 افعال او ملاک اسطه و خلق را بعد پیدا کردن افعال او قادر
 کند بر کس آن و امامیه و معترله گوید که حد ایت تعالی خالق

افعال مانیت بلکه ما خود افعال خود را پیدا کنیم انتهی و خدا اینست
و در قیامت در بهشت دیدار خود خواهد نمود بموستان و آن
بهمین چشم سر خواهد دید چنانچه ماه شب چهارده را بیند بدین
مثابه مواجهد و بدین احاطه پس دیتس و فوق و تحت و
ببین و بار بانه چنانکه او خواهد داد و داند داد نماید و اما میرا
هم محو معتزله درین باب خلاف است که نزد ایشان رفیت
او تعالی چشم سر مطلقا یز نیست انتهی و طاعت موجب
ثواب نیست و عصیان علت عذاب نباشد بلکه اگر او خواهد
مطیع را بدو روح فرستد و عاصی را بهشت سر اسبه عدل
او باشد و اگر مطیع را بهشت بر دو عاصی را بدو روح بدوین
استحقاق آنها محض مرافقت و کرم و غنیت و قهر او باشد
و اما میرا معتزله گوید که طاعت علت ثواب است و عصیان
علت عقاب و داجب است و مقتضای عدل او است که
مطیع را ثواب دارد و عاصی را معاقب انتهی و هیچ چیز
مرحله این تعالی نیست بما داجب نیست آنچه خواهد بکند عین عدل
است و آنچه خواهد بکند سر اسر رحمت است و اما میرا گوید
اینچه اصلاح برای ما است بر خداوند تعالی واجب است که کند
و آنچه غیر اصلاح برای ما است ضرر و است که ترک کند انتهی و

یغذات او تعالی آنچه در عالم علوی و سفلی است از همه
 اشیا معدوم هم سابق است و هم لاحق پس نه بود که بخواهش
 و قدرت او بوجود آمد و هم بخواهش و قدرت او معدوم
 خواهد شد و نبوت و رسالت حق است و جمله انبیاء و رسل
 برای دعوت و هدایت خلق از طرف خالق مخلوق شده
 و افضل و اکمل و بهتر و مهتر ایشان پیغمبر ما محمد مصطفی است
 صلی الله علیه و سلم که رسالت بر او ختم است و بعد از آن
 هرگز تا ابد الابدین هیچ پیغمبری مبعوث نخواهد شد و طاعت
 او فرض صبیح است و مخالفت و انکار او کفر محض و امر او
 واجب حتمی مگر اینکه دلیل مذکور و اباحت یافته شود و افعال
 او سنت است و او را مخصوص گردانید خدا تعالی به مراجع
 در بیداری نه در خواب ارکه تأیید الهی و مقدس سواری
 براق و از انجا با سمان ابرو و مبعوث شد بر کافه مخلوقات
 از جن و انس و شفاعت او طایبان امت لاحق است
 و همچنین شفاعت اختیار است او از اهل بیت عظام
 علیهم السلام و مناجح کرام و امام برحق بعد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و خلیفه او بلا فصل به نص خلق ابو بکر
 است پس عمر پس عثمان پس علی رضی الله عنهم اجمعین

و فصیلت آنها مابین خود را بمعنی کثرت ثواب عند الله بیه
 ترویج دین و اشاعت اسلام به ترتیب خلافت است و در
 امامیه امام برحق بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم با صلوات
 من خدا و رسول علی مرتضی علیه السلام است و دیگران
 سب و بد و ناستحقاق مناسبت آن شدند و هر که بیعت
 با دیگران نمود تجاوز از حق نمود یا بمصلحت تقیه که دانتی
 اهل بیت عظام و صحابه کرام و ارجاء مطهرات پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم افضل و اشرف جمله اهل بیت و صحابه و ارجاء و دیگر پیغمبران انا
 و در مشاجرات و مسامحات که فیما بینهم واقع شد خوش نیاید
 کرد و آنها را بحق صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و انبیا
 سعادت اخروی زیاده نرارد و دیگران باید فهمید و در عصاة آنها خوش
 نباید کرد که خداوند تعالی مالک است هر چه خواهد بکند مگر اینست
 باید فهمید که هر که ما امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه
 بخمار برخواست امیر المؤمنین برحق بود و دیگران هر خطایا بطلان
 و نزد امامیه جماعه صحابه یحرا را اشخاص چند که بدانت آنها مطیع
 و موافق اهل بیت علیهم السلام مانند بیعت نمودن با دیگران را
 خلافت با ائمه معصومین پیمودند و بعضی حاصی شدند و بعضی کافر
 و مذہب متقدمین ایشان اینست که مخالفه و فسقه و محاربه بود

کفره یعنی آنها که فقط خلافت علی علیه السلام نمودند قاصد است
 و آنها که محاربه و جنگ با او نمودند کافر اند و بالجمله از همه آنها بیخ
 معدودی چند تبری و بیزاری دارند انتهی و کرامت اولیاء الله
 از خوارق عادات مثل طیران بر هوا و مشی علی السماء و غیر ذلک
 حق است و قیامت و بعثت و کثرت دران همین اجسام و صور
 و گدشتن بر پلصراط که بار یکسر از موی دستبرتر از شمشیر است
 و حساب اعمال نیک و بد و میزان جرعه حق است و عصا
 است محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم منخله فی النار نباشند و وجود
 ملائکه و مدارج آنها نزد خدا تعالی در عالم خودشان حق است و ثابت
 و واقع مثل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جمعه عرش
 و کرد بیان و چهار مرتبه که در شب و در روز یکی بر زمین یکی
 بر سار ابرائی موکل است که اعمال نیک و بد آنها میویسد و آنها
 را اگر ام الکتابین خوانند و این ملائکه هر صور تیکه جو اند بر انبیاء و اولیا
 ظاهر شوند و الله اعلم بالصواب * مطلب دوم از مقصد سیوم *
 در عبادت صلوات و آن عبادت است از حمد و ثنای خداوند
 تعالی و شکر لغزای او و شهادت و حرانیت او در سالت
 پیغمبر ماصلی الله علیه و سلم و درود و سلام بر او و دعای هدایت
 و مغفرت خود و بوضعی خاص که شارع بدان امر فرموده از خشوع

و حصوع که محر و مع مذکوره و صحنی دیگر ایلی و انسل از آن برای
 آن مطلب ممکن و متصور است و آن یکی اعظم از از کما
 مسلمانی است و در حدیث صحیح واقع شده * الصلوة اعماد

الذي من خمس اعمادها صلوات امام القدس ومن هذا صلواته من الدين
 یعنی عماد ستون دین است کیسه مرپا کرداد در امرپا کرد دین را
 کیسه یکم هم کرد آراهم کرد دین را اوله ادا یکس قول از امام شافعی معقول
 است که اگر کسی یک نماز از نمازهای پنجگانه عمداً بی عذر معقول
 ترک کند تا اینکه وقت آن آخر شود گشتنش لازم است و بقولی دیگر
 اگر در ترک چهار نماز اول او را بگویند که توبه کن اگر اصرار
 کند و گویند که نماز فراموش است لکن میگوید ام آن وقت او را نکشد
 و بعضی گفته اند التعمیر ترک دشمن رسد و بعضی گویند سر شمشیر در
 پهلوی او خالاند تا اینکه توبه کند یا میرود و چون گشته شود غسل و کفن
 دهند و مرد نماز که از او بگویند ستان مسلمانان دهن کسب لیکن اثر مرد را
 ناپدید کنند و همه ابن احمد حنبل تا ترک صلوة بقولی کافر است پس
 بر سر تقه بر غسل و کفن و دهن او در مقام مسلمانان شاید و نماز حماره
 بر دهن شاید و یک قول او موافق همه شافعی است و همه
 مالک تا ترک صلوة را سبب کسب چند روز بگویند شش که توبه
 کند تا سه بار و نه نوبت چهارم او را نکشد اما بر دوایچسفته

نماز کبریا و از اکشن نشاید و لاکن امام را باید که به تعزیر بضر
 نماز یا نه کمتر از حد واجب او را معاقب سازد و در هب امامیه موافق
 مذ هب امام مالک است بالجمله تا کید این عبادت به نسبت
 جمله عبادات از اید واقع شده و از مسلم گاهی و بعد از می ساقط
 از شو و حتی که اگر طاعت حس و حرکت مذارد یا یامی چشم ادا
 بکند الا لاندان بوقت حیض و نفاس ساقط شود و این ادرشان
 آنها ناقصات دین دارد شده یعنی دین آنها که صلو است بوقی
 بمسقوط نقصان می پذیرد و اگر کسی نماز پنجگانه میگذارد لاکن فرض از سنه
 نمی شناسد بعضی گفته اند هیچ نمازش محسوب نشود و قضا
 بر دو واجب گردد و بعضی گویند اگر در هر نیت فرض کند رواست
 لاکن باجماع افتد همچنین شخص جایز نباشد الا بنده هب ابی حنفیه
 مثل او را و همچنین کسیکه ارکان فرایض هر نماز و هر رکعت
 مذاند موجب فساد نماز است بنده هب صحیح و افتد ای ادعالم
 دارد اینها شد پس هیچ مسلمانی را نشاید که در آموختن
 ارکان فرایض نماز تقصیر و تهاون نماید و ذکر تا کید است و
 فشایل آن از موضوع این رساله دور می آید لکن از ان
 سوره گردانیده شروع بمباحث ضروری آن که همگی در پنج
 فصل یاد کرده آید میشود * فصل اول * در طهارت که یکی از

شد ابط حواله صلوات است و در آن نماز درست باشد
 درین فصل چند مساحت است * بحث اول * در میان اعیان
 خمس مدائمه طهارت عبارت است از ازاله نجاست حقیقی
 از بدن و خام و خای نماز ششست و آنچه فایم مقام آنست و ازاله
 نجاست حکمی از بدن توسط وضو و غسل اما نجاست حقیقی مرد ایمنه
 دو قسم است معلله و حقیقه و قدر یکدیگر هم از نجاست معلله بیش
 از معفو است یعنی اگر درون ششست آن نماز گدازد خایر باشد
 و اس امر در نجاستهای قابل درون و درون در هم معتبر است که یک
 مثال باشد و در نجاستهای مائی مساحت آن و آن مساحت
 مربع مقدار عرض کف باشد و از نجاست حقیقه مقدار ربع
 ثوب یا ربع عضو معفو است لکن حقت نجاست معتبر است
 در بدن و خام و در آب بر آنچه از معلله و حقیقه افتد قلیل باشد
 ما کثیر آنرا محسن کند و مرد دیگر آمده اهل سنت محسن هم
 یک قسم است در بدن قابل و کثیر آن مردن یا خام نماز خایر باشد
 و همچنین مرد اما می آنچه محسن است از قابل و کثیر آن احتراز
 ماند مگر چون سودای خون حیض و نفاس که مکرر هم از آن
 معفو است و همچنین حمر مرد بعضی کسان که آن را محسن دانند
 مقدار یکدرهم آهم معفو است اما یکی از اقسام نجاست معلله

نزد ابی حنیفه بول و قایط انسانست صغیر باشد یا صغیره و طعام
 خوردیانه و شافعی و مالک و احمد حنبل بول قلیل طفل صغیر را
 که هنوز طعام نخورده است گویند که صرفت بر یختن آب پاک
 گردد و نزد امامیه بول دختر صغیره قبل از طعام خوردنش نجس
 است شستن آن واجب است و بول پسر صغیر بر یختن
 آب پاک میشود * دیگر * منی و مذی و دودی و دوی انسان
 نزد ابی حنیفه و مالک شستن منی واجب است و اگر خشک
 شود بمالیدن آن نهی یک جمله اجزایش و در شود پاک گردد
 لیکن باز اگر بان را طوبی و سد نجاستش عود کند و نزد احمد
 حنبل و شافعی منی آدمی پاک است لیکن اگر بعد بول کبیکه
 استنجا پیچیز ظاهر نگردد است بر آید بسبب مجاورت با نجس
 شستن آن واجب گردد * دیگر * خون و ریم و هر تنغیری
 که از باطن حیوان بفرما کول ظاهر شود سوای عرق و شیر
 که در آن نجاست خفیفه است نزد ابی حنیفه الا بندهب مالک
 که جمله ظاهر است * دیگر * حمر و احتیاطا آنچه در حکم آنست
 و نزد امامیه و زعفر و جمله مسکرات اختلاف است بعضی ظاهر
 گویند و بعضی نجس و باتفاق روایت کنند که اگر حمر در طرفی
 بگانی باشد در آن مکان نماز جایز نباشد * دیگر * جمله اجزاء

سگ و خوک و هر حیوان که گوشت آن حرام است زنده باشد یا مردود و هر چه از ایشان برآید و ظاهر شود سوای استخوان و پشم غیر خوک که نزد ابی حنیفه ظاهر است و بندهای مالک جمله اجزاء جمله حیوانات غیر ماکول سوای بول و سرکین و خون و منی انسان پاک است * دیگر * هر چه از پس و پیش جمله حیوانات برآید سوای چه و بیشه آدمی و حیوانی که گوشت او حرام است و سوای بول حیوانات ماکول اللحم که نجاست خفیه دارد و نزد ابی حنیفه و بندهای مالک و احمد حنبل ظاهر است و بول اسب و پیغال طیور غیر ماکوله نزد ابی حنیفه نجاست خفیه دارد و پیغال طیور ماکوله ظاهر است سوای مرغ قانگی و بط و مرغابی که اهم بحسب عین است و نزد دیگران بول اسب و پیغال طیور ماکوله باشد یا غیر ماکوله همه نجس است و نزد امامیه بول جمله حیوانات ماکوله و بول و سرگین اسب و استتر و خردالغ و پیغال جمله طیور ماکوله باشد یا غیر ماکوله و همچنین بول طیور که بعضی میکنند مثل شب پره و غیره با اتفاق ظاهر است الا بعضی از علما بول و پیغال طیور غیر ماکوله را نجس دانند و سرگین حیوانات غیر ماکوله دیگر که دم سایل داشته باشد با اتفاق بحسب است * دیگر * آب دهان جمله حیوانات غیر ماکول سوای

آدمی و گربه دست و پای اش تروغ و خر که آب دهان آنها مشک و کوس
است و احتراز از اذان ادلی تروغ بندهب مالک و امامیه آب دهان
جمله حیوانان غیر ماکول ظاهر است پس آنچه با عیان نجسه
در کوره بالا بنجس شد شستن آن منحصر است بر آب پاک
غیر مشافت چغیری نزد شافعی و مالک و احمد حنبلی و نزد ابی حنیفه
هر چیز مائی ظاهر که قابل فشردن است مثل سرکه و کلاب
و مانند آن هم شستن جایز است و اما آنچه قابل فشردن
نیست مثل دهیات و افشوده و غیره شستن اذان جایز نیست
و نجاستینکه دیده می شود اگر شستن در دال عین و اثر آن شود
ظاهر می گردد اگر چه بکر نباشد و اگر از سه بار شستن هم
اثر نر ایل نگردد تا هر قدر که رایل گردد بشویند لکن اگر در دال
اثر ندون شستن بچیز دیگر مثل صابون و غیره نشود پس
بصابون و غیره شستن ضرورت ندارد فقط تطهیر باب کافی
است و اگر نجاست بخر مرئی است پس بندهب ابی حنیفه
سه بار شستن و هر بار افشردن چیریکه قابل افشردن
است و در آخر بمالند در آن بقعه و طاقت بحدی که اگر بگذارد
آب سیلان نکند لازم است و در آنچه قابل افشردن نیست
سه بار شستن و هر بار خشک شدن آن تا این حد که تقاطر

موقوف شود و در آست و امثال آهن شفاف غیر منقش
و غیره که نجاست در آن در نه آید بمسح بخرقه ظاهر خواهد نجاست
تر باشد یا خشک و منی جمالدین و مثل زمین بخشک شدن در و ال
آثر برای سجده بر آن نه برای نیم و سرکین و غیره بسختن و خاکسار
شدن و حمر بر سر که مستجمل شدن و حرم حیوانات بد باخت
و غیره و نه اگر کم از نصف نجس و باقی ظاهر باشد مجموع
از مذق نمودن هم نه هب ابی خیفه ظاهر میشود و نه هب
امامیه چیر نجس را اگر در آب جاری و جاریه و گرانده اگر
آب بمحل نجاست رسد و زوال عین آن شود حاجت بان شرمن
نیت و اگر آب قلیل باشد در نجاستهای غیر مرئی مثل بول
و غیره و بار شستن و افشردن باید و اگر نجاستهای مرئی
است یکبار شستن و افشردن کافی است و اما نجاست
حکمی دو نوع است یکی مغالطه که موجب غسل است و دیگر
غیر مغالطه که موجب وضو است و آنرا حاش گویند و موجب غسل
رند و را سه چیر است نزد اهل سنت با اتفاق جنابت و
حیض و نفاس و نزد امامیه بقول بعضی از آنها پنج چیز است سه همین
و دیگر استنجا مع غمس انقضائه و مس میت آدمی قبل غسل
* بحث دوم * در بیان جنابت و آن بد و دهر است یکی

به برآمدن منی از پیش آردی بلندت و انتشار آلت و
جست بقوت نزد ابیحنیفه و مالک و بدر شافعی و احمد
حنبل بیرون آمدن منی از پیش مرد بروه که باشد از پیش
زن مانند دوم غیبت حشفه در قبل یاد مرد و زن برای
هر دو از قایل و مفعول و جنب ممنوع است از پنج چیز از نماز
و آنچه بحکم آنست مثل سجده های مشروع و دم طواف
سیوم خواندن قرآن مطلقا دهنده مالک و یاده از دو آیت
چهارم مسح دست یا بر عضو دیگر مس کردن پنجم
دخول در مسجد بهیچنجه و در بگ بودن در آن
نزد دیگران و نزد امامیه خواندن قرآن مطلقا حایز است سوای
چهار سوره غرایم که سوره لقمان و حم سجده و والنجم و اقرا
است و عبور در مسجد درست است و جواب بودن در آن
هم جایز است نزد بعضی و اصح عدم جواز خواب کردن است
و مس مسح دست نیست لیکن اگر فقط ورق بگرداند
یا دیگر کسی ورق گردانیده دهد و جب بنحو مذکور باشد
* بحث سیوم * در بیان حیض و عاقل و استحاضه حیض
خونی است که از پستان ص عادت می آید و اقل
مدت آن نزد ابیحنیفه سه شبانه روز است و اکثر آن

۱. دشنام روز و هر سه کمتر از اقل مدت و بیشتر از اکثر مدت
 مد استخاصه است. حیض و مرد شافعی و احمد حنبل اقل مدت
 حیض یک شبانه روز است و مرد مالک یک و قدح که بید اقل
 مدت حیض است و اکثرش پانزده شبانه روز است و مرد
 هر سه و غیر آن استخاصه باشد و اقل مدت طهر یعنی ایام
 فاضل پس الحیض پانزده شبانه روز است و اکثرش هجری
 مد ارد و واقع دو بیشتر و میان شش یا هفت شبانه روز
 مدت حیض است و دست و چهار یا است و یک روز مدت
 طهر و هر گاهی که در ایام عادت زن بید از سیاهی و سرخی
 و میرگی و زردی جمله حیض باشد و در ایام عادت مرد
 ابی حنیفه و مالک هم حیض است اگر مکرر باشد و مرد شافعی
 و احمد حنبل چون حیض سیاه و طیفی باشد اگر پیش از
 عادت در زمان مدت حیض مابین هفت باشد حیض است
 والا استخاصه و مرد امامیه اقل مدت حیض سه روز است
 و اکثر آن ده روز و اقل مدت طهر ده روز و اکثرش را
 سه بیست و چون حیض بر آید سرج است مایل سیاهی پس
 اگر زرد در ایام عادت بید حیض باشد و در غیر ایام منقاد
 استخاصه و برای حایض همان ممنوعات است که برای حب

است به جمله مذاهبت زیادت اینک فضای نماز بر او واجب
 نیست و صوم هم ترک کند لکن فضای آن ضرر باشد و جماعت
 هم ترک کند و نزد امامیه حنا کردن دست و پا نیز حایضه را
 منسوع است و بعضی گویند که مکروه است و اگر کسی با وصف
 عالم بجماعت جماع در حیض مرتکب آن شود سوای توبه و استغفار
 بر او چیزی نیست و مستحب است که یک دینار یا نصف
 آن تصدق کند و نزد امامیه تصدق یک دینار اگر در اول حیض
 قربت کند و نصف دینار بقدرت در وسط حیض و ربع
 دینار باخر آن واجب گردد و بعضی گویند سنت است و نفاس
 خوبی است که بعد از ولادت از پیشین زن بر آید و اقل
 مدت آنرا سه می نیست و اکثر آن بحدیث ابیحنیفه و احمد چهل
 چهل شبانه روز است و نزد شافعی و مالک شصت شبانه روز
 و جمله احکام آن مثل احکام حیض است و نزد امامیه اقل مدت نفاس
 ده روز است و کمتر از آن هم میتوان شد و اکثر آن بحدیث ده روز
 و زیاده از آن حد و در نزد پیغمبر ایشان روایات آمده مگر محمول بر تقیه
 است و اما استحاضه اگر در ایام حیض باشد حکم آن حکم حیض است و در
 غیر ایام حیض نماز روزی میباید کرد و صحیبت هم جایز است لکن برای
 بر نمازی وضوی تا رد باید کرد مثل کسیکه او را سلس البول است

است یا نزد ایستخفه مثل کسیکه خون از جراحت او قطع نشود
یا دایم الرغات باشد و بند هب ایستخفه از آن و صواب بر فرد
از قرائض و واصل که خواهد در وقت آن نماز ادا کند و نزد شافعی
و احمیه غسل برای هر غریبه و صوی عالمه میباید کرد و باتفاق و صواب بعد از
در آمدن وقت کننده قبل آن و نزد امامیه نیز باید که در ایام
استحاضه فرجش را بنده بر کند و بر آن خرقه بندد پس اگر خون اینطرف
پس ناید برای هر نماز و صوی تازه کند و پنبه تازه گیرد و فرج بشوید
و اگر خون اینطرف بندد سوراخ کرده ظاهر شود سیلان نماید که آن
خرقه بگندد و برای نماز صبح یک غسل بکند و برای دیگر نمازها و صوی
تازه کرده باشد و اگر خون غلبه کند و از خرقه بگندد و نماز شب و نماز
صبح یک غسل بکند و ظهر و عصر یک غسل بکند و ظهر را اندک
تاخیر کند و عصر را بمجمل و نماز شام و نماز خفتن یک غسل شام
را اندک بمجمل کند و خفتن را تاخیر * بحث چهارم * در کیفیت
حل چون معلوم شد که در نجاست حکمی مغایه غسل فرض است
پس کیفیت آن باید دانست که نزد ایستخفه سه چیز در غسل
فرض است آب در دوان کرده تا طایق رسانیدن و آب در بینی
کردن و شستن جمیع بدن و نهانهای موی بر دوان کردن آب بر آن و نزد
شافعی دو فرض است نیت باین کیفیت که غسل میکنم برای

دفع جنابت و حدث و مباح شدن نماز و بند هسب مالک پنج
 است نیت و مضغه و استنشاق و رعایت آن آب بر جمله بدن و
 مالیدن آن و بند هسب احمد خنبل چهار فریضه است سواهی مالیدن
 بدن و شستنهای غسل آنست که اول استنجا کند با آب
 انگاه اگر نجاستی پید نشد رسید و آنرا بشوید و فرج بشوید نجاست
 در آن باشد یا نه انگاه نیت کند وضو سازد مکرر پایها بشوید و برهان بگوید
 * نَوَيْتُ الْعَمَلَ دَعَاً لِلْخُفَاةِ وَالْحَدَثِ وَاسْتِمَا حَةَ الصَّلَاةِ *
 پس بر جانب راست آب ریزد و پس جانب چپ انگاه بر جمله
 اندام و بنهای مویها را وانه کند سه بار و در اول آب ریختن
 بدنش بمالد و در هر آب ریختن بیت غسل کند و وقت غسل
 رو بقبله نباشد و بموضعی غسل کند که کسی او را ندیند و اسراف
 در آب ریختن نکند و بعد فراغت از غسل یا بهمان موضع اگر بر
 مجموع آب نه ایستاده باشد بایکای نقل کرده پایها تا کعبه بشوید
 و همین است غسل زنان در حیض و نفاس لکن بر آنها کشادن
 موی ضرر نیست و در سائیدن آب بر مویها واجب است و بندهب
 احمد خنبل زن را در حیض موی کشادن لازم است و در جنابت
 لازم نیست و نزد امامیه چهار چیز در غسل فرض است اول نیت
 ایستادن آن و در سائیدن آب بظاهر جمیع بدن و بنهای

مویها و تحایل مواعی که آب درون تحایل آنها رسد و ترشید یعنی اهل
 سر نشوید بعد از آن بجانب راست است بعد از آن جانب چپ پس
 غسل واجب برای زن و چنانکه آنجا که شست همین شده نزد
 اهلست است و غسل موقی هم واجب است و غسل مسنون
 نزد ائمه پیغمبر پنج است غسل جمعه و عیدین و روز عرفه یا وقوف
 بعد و غسل احرام حج و یک است استحباب است و آن غسل
 کافر که مسلمان شود اگر جنب نباشد و اگر جنب باشد پس
 غسل واجب است و نه هفت شافعی غسل مسنون دارد
 است بهمین شش و غسل برای نماز کوف و حروف
 و نماز استمقاد بعد دادن غسل میت و بجهت در آمدن که
 و جهت وقوف بزدلفه و جهت ری حجاره و اما نزد امامیه پس
 در باب غسل و آیات کثیره اند و در وجوب و استحباب
 آن اقوال اکثر مجتهدین متعارض اند و در احادیث حکم وجوب
 بسیاری از غسلها آمده و آنها که غسل واجب بهمین پنج گویند
 می گویند که در دیگر غسلها نیت قربت کند نیت وجوب و استحبابات
 ناکند و در روایتی از ابی عبد الله صلوات الله علیه و علی آباءه آمده
 که غسل جمعه در سفر و حضر مگر برای زن در سفر و حشر
 است که ناکند و غسل جنابت و غسل حیض و استحاضه مع غسل

القطنه چنانکه کیفیتش گذشت و غسل نفاس و غسل مولودیکه
 زائیده شود و غسل میت و غسل کبک میت را غسل دهد و
 غسل احرام و غسل یوم عرفه و غسل زیارت و غسل دخول بیت الله
 و غسل حرم و غسل مباحله و غسل استسقا بهره واجب است و غسل
 شب اول و بست و یکم و بست و سوم و رمضان و غسل فطر و غسل
 شیمی و غسل استجاره مسنون است و در روایتی دیگر از امام
 ابو جعفر الباقر علیه السلام و علی ابایه الکرام آمده که غسل ده
 و ده هفده مقام است در شب هفدهم و نوزدهم و بست و یکم
 و بست و سوم و رمضان و غسل عیدین و وقت دخول
 بحرین و در احرام بستن و در زیارت و در دخول خانه کعبه
 و یوم ترویج و یوم عرفه و بعد غسل و کفن دادن میت و بعد مس
 کردن میت بعد از آنکه سره شود و در جمع و غسل کوفت
 و فیکه تمام قرص سحره باشد و غسل جنابت همه فریضه است
 و در روایتی آخر هر که چلباسه را بکشد بر و غسل واجب است و
 در روایتی دیگر هر که فطر کند بطرف مصلوب بر و غسل واجب
 است و میگویند مراد آنست که مصلوب بیگانه باشد و اگر مصلوب
 شرعی باشد پس غسل مسنون است * بحث پنجم *
 در موجبات وضو و کیفیت آن اما از پنجاست خکی غیر مغاطه که موجب

و صواست یکی آنست که آنچه از سبیلین بیرون آید سوای
 ماد که از پیش آدمی احیاناً می بر آید دینه سب مالک سوای بول
 و غایط و باد معناد آنچه از سبیلین بیرون آید مثل سلس بول
 و مذی و خون و کرم ناقص و ضو نیست و دوم هر تغییری نجس که از
 غیر سبیلین بیرون آید مثل قی به پری دهن و خون در رم و امثال
 آنها بده سب ابی حنیفه روح دینه سب سه ایسه دیگر هر نجسی
 که از بدن آدمی و رای پس و پیش بیرون آید شستن
 مخمرج و ازاله نجاست واجب باشد اما مبطل و ضو نگردد و الا
 بده سب احمد حنبل و رقی و خون و کرم اگر بیار و
 قاحش بیرون آید ناقص و ضو است و الا فلا سیوم خواب
 مستطیع باشد یا استکی یا سته بر چیری که از زوال آن خفته
 میفتند و بده سب شافعی خواب بشرط آنکه مقعد ممکن بر جانی
 باشد چهارم خنده و قهقهه شخص بالغ در نماز صرف نزد ابی
 حنیفه روح بجیم آلت پینس را از مرد یا از زن بگفت دست
 بودن بده سب سه امام سوای ابی حنیفه ششم بیدوشی
 هر طریق که باشد هفتم تماس شدن هیچیک چیز از بدن مرد یا
 هیچیک چیز از بدن زن اگر با هم ذی رحم محرم نباشند یا طفل
 کوچک از بیگانه بده سب شافعی و بده سب مالک و احمد حنبل

بشرط شود تا بیشتر مباحث قاضیه یعنی مردودون برهنه
 شد و با هم به هیچیک از فرجهین مافی شود صرف مذہب
 ابی حنیفہ انهم خوردن گوشت اشتر صرف مذہب
 احمد جنبل اہم دخول و خروج وقت صلوٰۃ برای استقامت
 و صاحب سلس بول و صاحب جرح سایل در دو صورت
 اول مذہب شافعی و احمد جنبل و در هر سه صورت مذہب
 ابی حنیفہ روح و مردستی را باید کہ بہر مذہب کہ باشد از پنجہ
 چیز مذہب سازد تا رعایت ہمہ مذاہب کردہ باشد و نزد ما سہ
 انجہ از سہیلین بہر دو آید از بول و غایط و سی و ریح معناد
 و استخاضہ قیامہ و خواب بہ هیچیک مبطل خاصہ سمع و بصر
 باشد اطلاق ای حال خواہ قایم خواہ قاعد و انجہ عقل را از ایل
 کند ناقض وضو است و در ای آن و دیگر هیچ مبطل وضو
 نیست مثل خروج مذی و دوی و خون و ریم و کرم بخر الودہ
 نہ نجاست کہ از سہیلین آید و خون و عانت و نجاست
 کہ نہ ازین اشیاء وضو باید و بہ استنجا چون حال نجاست حکمی بخر
 مغلطہ معلوم شد کہ موجب وضو است پس کیفیت وضو باید
 دانست در وضو مذہب ابی حنیفہ پانچہا فریضہ است اول و
 شستن در طول از منبت موی سر تا پیر زخمیان و در عرض از

نذر گوش تا نذر گوش دیگر و به تبعیت حیل و در ربع ریش
 را مسح کردن نیز بندگان فرض است دوم دستها را
 از پنجم تا ششم سیوم مسح ربع سر چهارم پایها را تا کعبه
 شستن و بندگان شافعی شستن فریضه است چهارم آنچه بیان
 کرده شد الا حد مسح سر اینست که یک موی از سر تراشند
 و بقولی سه موی دیگر نیت کردن و ترتیب به نمایی که مذکور شد
 مرعی داشتن گزینیت از هر مقدم کند و بندگان مالک هفت
 فریضه است شستن آنچه بندگان شافعی است دیگر موالات
 یعنی عضوی را شستن قبل از آنکه عضو منقول سابق خشک
 شود و بندگان احمد حنبل نه فریضه است هفت آنچه بندگان مالک
 است بزیادت مضممه و استسحاق قبل از جمله فرایض و در
 مسح سر بندگان مالک و احمد جمله سر بر سبیل فرضیت
 است و نزد دیگران بر سبیل سنت و اما کیشیت نیت
 اینست که مقارن آب بر داند آستن بندگان شافعی و مالک
 و مقارن آب در دهن کردن بندگان احمد حنبل و در دل آرد که باین
 وضو دست را از خود رایل میکنم و ادای نماز بر خود مسباح میگردد انم
 اما همان وقت بزبان گفتن * نويت الوضوء لله تعالى دفعا للحدن
 واستباحة للصلاة * سنت است و اما از سنت های دیگر

یکی سواک کردن است. بچوب تلج سرپنای دند ان و قبل
از شستن دست و پا و غیره یعنی بسم الله گفتن. بعد از آن هر دو
دست را با تا سه بار شستن و شستن صورت بجهت اربعه حنیفه
و هر عفتوی را سه بار شستن و مضمضه و استنشاق نمودن
الایند هب احمد حنبل که قرص است و تخلیل ریش نمودن و
بوضع خاص نزد اربعه حنیفه یعنی باین طرز که پشت دست بسوی
کل و روی دست بسوی بیرون باشد و روی بایستی از سر
و دستها را تا سیانه بار و شستن بجهت اربعه حنیفه و مسح
تمام سر نمودن الایند هب مالک و احمد حنبل که فرض است
و کیفیت آن آنست که هر دو دست را با انگشتان ترک کرده نصف
طولانی هر دو دست از انگشتان تا متهامی گفت از رو تا قفا برد
سواهی ابروهایین و نصف باقی را از قفا برد آورد که باین وضع تمام
سر را استیجاب کند و نیت بدل کردن و بزبان گفتن صرف
بجهت اربعه حنیفه روح که نزد دیگران فرض است و موالات
یعنی پای در پای شستن بجهت اربعه حنیفه و شافعی و ترتیب
رعایت داشتن صرف بجهت اربعه حنیفه و اعضای مسح
را سه بار مسح کردن صرف بجهت شافعی و مسح هر دو
گوش باب تا نزد نزد هر سه امام و ببقیه تری مسح

بر دایمی حنیفه و رعایت تیا من یعنی دست و پای راست قبل از
دست و پای چپ شستن مذهب غیر ائمه حنیفه و نزد او مستحب
است و تحلیل اصابع دست مذهب ائمه حنیفه و تحلیل اصابع
در مجامع با اتفاق هر چهار ائمه و کیفیت تحلیل اصابع دست آنست
که روی انگشتان دست چپ از پشت کف دست راست
در بهای آن داشته بگردان بکشد و همچنین از انگشتان دست
راست تحلیل انگشتان دست چپ کند و کیفیت تحلیل اصابع
و طین اینست که حضر دست چپ از زیر قدم در جمله فرجهای
انگشتان پای داشته بکشد و از حضر پای راست شروع
کند و بحضر پای چپ ختم کند و ترک استعانت از دیگری در آن
و بچرخان دست افشاندن بعد غسل اعضا و ادعیه مأثور
از پیغمبر و اصلی الله علیه و سلم خواندن الا بذهب ائمه حنیفه که
مستحب است و نزد امامیه در وضو هفت چیز واجب است
اول نیست با استند آن دوم غسل وجه از اعضاء استخوان
و در نزد آنها عبارات است از نیست مویها تا ذقن و در طول و در
قد را که احاطه کند انگشت میهن و میانین و در عرض سوم
شستن دستها از مرق تا اصابع چهارم مسح سه از مقدم
راس بمقدار سه انگشت که از طول انگشتهای مشغوم

به عرض اراس بکنند یا همچنین از یک انگشت و اگر از طرف دیگر
 بنهد هم آرد جایز است بکراهت پنجم مسح هر دو بالکن هر دو مسح
 سه و با باب بقیه نه باب تازه ششم ترتیب چنانکه بیان کرده
 شد هفتم موالات و شستن پایها قبل مسح اگر خشک
 نشده باشد بطل و وضو است و در بکار از شستن اعضا هم
 اختلاف است به بعضی روایات بدعتست و به بعضی روایات
 و در مرتبه شستن هم آمده و سنن و آداب وضو و ادعیه در بین
 مذاهب هم بسیار ماثور اند بنظر اختصار بر همین قدر اکتفا رفت
 * بحث ششم * در احکام آب چون معلوم شد که از ازاله نجاست
 حقیقی باشد یا حکمی محتاج باب است پس کیفیت آب بیان
 نمودن ضرور افتاد باید دانست که برای ازاله جمیع نجاست بنده است
 ایمنه ثلاثه یعنی شافعی و احمد حنبلی و مالک آب پاک مطلق باید
 مثلن آب در یاد چشم و در دو خانه و کاردیز و چاه و آنچه بدینها ماند
 و بنده است ابی حنیفه روح چنانکه بالا گذشت از ازاله نجاست حقیقی باب
 منقذات مثل گلاب و غیره جایز است اما از ازاله نجاست حکمی یعنی
 غسل و وضو پس بدان جایز نیست و بنده است شافعی و احمد آب
 ایستاده اگر دانه باشد هر نجاستی که در آن افتد اگر از آن نجاست
 از رنگ و بو و طعم آب یکی هم متغیر نشد و باشد نجس نگردد و در

کمتر از آن محس گردد و دوقله و ویست و پگاه من باشد سنگ
 حراسان و پگاه من سنگ دوم لیکن عین محاسن است اگر سطر آید
 آرایه یون باشد احت اما مدیه احمد حسی اگر محاسن است
 نول ماعد رد مایع باشد دوقله هم محس گردد و مدیه
 الی حیثه اگر حوس ده گردد ده گر باشد حکم آن حکم دوقله مرد
 دیگران است و آب روان هر چند اندک است چون
 چن محاسنی ظاهر و غالب باشد پاک است و مدیه
 مالک آب هر چند کمتر باشد اگر یکی از اوصاف ثانی آن پیمبر
 محس متجرب است روان باشد یا آب نادر پاک است محاسن
 ظاهر او دور کند و استعمال آرد و آب مستعمل مرد
 مالک ظاهر و مطهر است یعنی از آنیکه وضو یا غسل کرده باشد
 اگر از حامی ظاهر مرد او را از آن غسل و وضو حایر است و
 مدیه شافعی و احمد حسی ظاهر است مگر غسل و وضو و ازاله
 محاسن حقیقی بدان حایر نیست پس ظاهر است غیر مطهر و
 همین است مدیه مفتی به الی حیثه روح نقول محمد و اصل
 مدیه الی حیثه روح این است که محس است به محاسن طایفه مثل
 نول و برادر دامیه اب اگر نقد و یک گر باشد حکم آن مثل حکم
 قلین است مدیه ایله ثانیه و حکم ده گر در دگر مدیه

ابی حنیفه روح دکر و دنیا یک هزار و دصد رطل عراقی باشد که هر رطلی
 از آن یکصد و شصتی درهم است و بحساب روپیه هندوستان
 بمجموع کر شصتی دو هزار و هفتصد و شصت روپیه سکه صاحب
 قرانی است و بحساب من هندوستان که چهل انار است
 و هر انار نو و دوشش روپیه هشت من و بست و یک انار
 باشد و مساحت مقدار گز چهل و سه و جب مکسر باشد کسری
 کم و در آب مضاعف یعنی گلاب و غیره اختلاف در علمای امامیه
 است مذہب صحیح ایشان اینست که وضو و غسل بان جایز
 نیست و آب مستعمل وضو نزد آنها ظاهر و مظهر است که اگر
 در طرفی پاک بگیرند باز وضو و غیره از آن درست است و در
 آب مستعمل غسل جنابت و غیره و غسل استنجا اختلاف
 صحیح اینست که ظاهر غیر مظهر است و نزد بعضی علما ظاهر و مظهر
 است * بحث هفتم * در تیمم بدانکه در نجاست حکمی خلف آب
 یعنی قایم مقام آن تیمم است پس اگر بیماری حادث شود که
 از استعمال آب خوف تلف نفس یا عضو یا دیات بیماری
 باشد اتفاقاً یا صحیح باشد خوف حدوث مرض و هلاکت
 باشد خاص مذہب ابی حنیفه یا قدرت استعمال آب نباشد
 بمقدار آن آب مطلقاً یا عدم قدرت بر وصول به آب یا بانی

آب زیاد در خوردن خود و رفیق خود و مرکب خودنداشته باشد
یا اگر آب میسر شود جز بقیمت گران از عادت معهودیده نیست
ناید درین صورتها تیمم کردن عوض وضو و غسل جایز باشد بمرهبت
ابی حنیفه و مالک هرچیریکه از جنس ارض باشد همچو خاک و ریگ
و گچ و سنگ خواه بران غبار باشد یا ناستند و شفاف بود و آب بهر
شادی و احمد حنبل جز بمطلق خاک پاک خالص جایز نباشد و بخاک
آمیخته با ریگ و گچ و آهک روا نه بود لکن بغباری که مرطوب یا پاست
جیو ابی حنیفه باشد جایز بود و آن را چند و کن است که بدون آن
تیمم روا نه بود یکی نیت طهارت مطلقا یا نیت اباحت صلوات دیگر
مهرهبت و ابی حنیفه چیریکه بان تیمم کند مثل غبار آبر جمله اعضا
نقل نماید از جای بجائی بس اگر روی و دستهایش بگردد و
خاک ظاهر آلوده باشد و دست بران بمالد بهر بهب ابی حنیفه روح را
بود و مهرهبت دیگران جایز نباشد دیگر آنکه آله تیمم پاک باشد نه
سخت بس اگر روی که بران نجاست خشک شد تیمم کند
جایز باشد دیگر نمهرهبت و ابی حنیفه روح خاک را بشوید بر دار و پس
اگر ماد خاک را بروی و دستهایش افشانند و دست بران مالند
بهر بهب سه امام درست باشد و بهر بهب ابی حنیفه جایز بود
و دیگر استیعام یعنی دست بچشمه روی و ستانیدن دیگر هر دو دست

تا از سجده ای حنیفه و شافعی و تائبند دستها برهنه مالک
 و احمد حنبل خاک یا اثرش بر سینه دیگر ترتیب بندهد ای حنیفه
 یعنی اول بر روی تیمم کند و بعد از آن بر دستها خاک برساند
 و بعد هد ای حنیفه ترتیب شست است و بندهد غیر مالک
 جرد و ضره تیمم روانیت و بندهد مالک یکضربه کافی است
 و نیز بندهد ای حنیفه مسنون است که وقت ضره اول
 چون دستها بر تراب بندهد روی دستها بران مالد و هم
 پشت آن بندد از آن بردارد و خاک بینشاند و موالات
 هم سنت است یعنی با فصل هر دو ضره مسح رود دستها
 بعمل آید و صورت تیمم اینست که اول تسبیح کند بعد از آن بیت
 کند دل و بر زبان آرد * بسم الله الرحمن الرحیم لا إله إلا الله * مقارن
 میت برد دست دسر برد و ابهام هم پیوسته و دیگر انگشتان
 هم متصل گردد بر زمین و غیره رند و اقبال داد و بار نموده دستها
 بردارد و بینشاند بر روی مالد و تاریش رود و آرد چنانچه جای نماز
 که آنجا دستها رسد بعد از آن بار دیگر برد دست موای سر
 ابهامین انگشتان کشد و ده همان پنج ضره دهد و برداشته و افشانند
 ردیف انگشتان دست چپ را بر پشت انگشتان دست
 راست بندد و بر پشت دست تالای از پنج راست بکشد

بهی که کف دست چپ مستعمل نشود پس گفت دست
 چپ از مالای الونج بر روی دست راست فرود آرد و فرجه میان
 سبجه و ابهام دست چپ بر پشت ابهام دست راست
 فرود آرد و تمام کند و همین عمل از دست راست بر دست چپ
 که انگاه کف هر دو دست را بر هم مالد و انگشتان تحلیل کند
 پس تیمم کاملان گردید و هر دست ابی حنیفه روح بیک تیمم هر قدر خواهد
 از خراش نوافل در اوقات مختلف بگذارد چنانکه حکم و صواب است
 و هر دست شافع برای هر قریفه تیممی جداگانه باید از نوافل هر چند
 که خواهد مانعاق نگذارد و هر دست مالک و احمد حنبلی مادام
 که وقت نماز که برای آن تیمم کرده است ماقبی باشد چند آنکه خواهد
 از فراش و نوافل همان تیمم تواند گذارد و هر چه و صور را
 باطل کند تیمم را هم باطل میکند بر یادت یافتن آب و رفع
 عذری که باعث تیمم بود و تیمم حدث و جنابت و حیض و نفاس
 بکسان است و نزد امامیه در تیمم هفت چیز واجب است
 یکی نیست مقارن مصلوٰه برای واجب یا مندوب مکرر و مکرر
 بر سبیل است تا آخر دوم بر زمین ردن دست
 سوم مسح پیشانی باطن کف هر دو دست از موضع
 منبت شعر تا سر بینی چهارم مسح پشت دست راست

بکف دست چپ و پشت دست چپ بکف دست راست
 از بند دست تا سر انگشتان پنجم ترتیب به پنجیکه بیان شد
 ششم موالات پینی پی و رپی جمله واجبات بعمل آرد و مابین
 آنها فصل واقع نشود و هفتم خاک مقصوب و نجس باشد و بحر
 بر خاک بر چیر دیگر تیمم جایز نباشد و عذر رانی موجب تیمم
 همانست که با اتفاق بمذاهب اهل سنت است مگر بشرط میسور
 گرانی قیمت آب هر مقدار را بد که باشد اگر چه یک مقدار و وضو
 و غسل بیات و الوقت برسد عذر موجب تیمم نیست بلکه خرید کند
 و وضو سازد اگر مقدرات دارد و وضو ضرب برای تیمم بدل
 غسل باید و یکشرب برای تیمم بدل وضو و تیمم یکجا برای دیگر کافی
 نباشد و برای هر فریضه تیمم جداگانه باید و برای نوافل جدا * بحث
 هشتم در مسح بر موزه * که خاص است نزد اهل سنت اگر موزه
 بر طهارت کامل پوشیده باشد بعد از آن که وضو کند اختیار دارد
 که موزه از پانزده و پاهای او شسته عوض آن مسح بر موزه
 نماید و کیفیت مسح اینست که چهار انگشت تریعه مستعمل
 بر بالای پنجه پای از سر انگشتان تا کعبه بکشد و بعد بهب شامعی
 و مالک و احمد حنبلی اگر بالای پنجه و زیر قدم را بر دو دست مسح کند
 و دلیر باشد و بهب ایشان باید که موزه باشد که بان تردد توان

کرده چنان ضعیف و سبک که اندک روتاری بازده شود.
 بعد هست احمد حبل و انو یوسف و محمد رحمانی که قوی و مستطیر
 باشد چنانکه آب و تری را میخورد و یکدیر مسیح کردن و دانود.
 و بعد هست الهی حنیفه روح و شاعنی و مالک را و باشد و مدت مسیح
 بعد هست عمر مالک برای مقیم یکشاه و در است و برای مسافر
 سه شهاب و در یعنی از وقتیکه بعد پوشیدن مورد طهارت را
 شکسته است حالت فعلی خواهد آمد و دریدگی مورد
 میقدار سه انگشت مردانی حنیفه و هر قدر کم که باشد مرد
 شاعنی مانع حواری مسیح است و بعد هست مالک مدت مسیح
 معین نیست چندانکه خواهد مسیح کند مقیم باشد یا مسافر و چاک مورد
 اگر فاحش باشد هم مانع نیست و چون نوصو مورد بیرون کنند
 یا مدت مسیح مقفی گردد و فقط پایها شستن کفایت کند
 و اگر نوصوی در حالت اقامت مورد پوشد و بعد از آن مسافر
 شود اگر و مورد شکسته باشد در حضور و بعد از آن مسیح کرد
 مسیح مسافر است کند هست الهی حنیفه و مقیم هست شاعنی
 و اگر در حالت سفر نوصوی کامل پوشید باشد پس مقیم
 شود مسیح مقیم است کند ماجماع * فصل دوم * در اوقات صلوة
 و متعلقات آن بدانکه یکی از سه ایضا صحت و حواری هست

شافعی و سب جزا را یا شرط صحت آدای آن مهیست
 امی حنیفه و بت است اما وقت نماز فجر از طلوع صبح صادق است
 تا طلوع آفتاب و صبح صادق آن سپیدی را گویند که قبل از
 طلوع آفتاب بجای طلوع آن در عرص آسمان نمودار شود آن
 سپیدی آن آفتاب را یاده میشود و خلاف سپیدی که قبل از صبح
 صادق در طول آسمان مدام آید و آن آفتابا کم میشود و آنرا
 صبح کاذب گویند و اگر آدمی عادت کند بنظر انداختن و تمیز آن
 چند روزی طفره بر شناخت و تمیز هر دو از صبح صادق
 و کاذب قادر گردد و از طریق ادق تطایع عام آست
 که از وقت غروب آفتاب تا وقت طلوع هر قدر در ماه شب
 است آنرا هفت حصه نماید حصه هفتمین آخرین صبح صادق باشد
 و قاعده در یافت نمودن مقدار شب در مقصد اول بیان کرده
 شد که بر هر قدر که طلوع آفتاب است آنرا دو چند کنند همان مقدار
 شب است پس حصه هفتم آن صبح صادق باشد و ما حر این فصل
 بدو ملی که در آن حال شروع صبح صادق در بلاد مشهوره هندوستان
 معلوم شد و دو ستمی آید چه مقدار از انهم باختلاف آفاق و ازمان
 مختلف میباشد و شروع وقت نماز ظهر از وقت روال آفتاب است
 از دایره نصف النهار و در اک این وقت باین پنج است

که تا وقتیکه سایه هر چیز روی کمی می نهد وقت ابرقناع است و
 دیگرگاه شروع بریادت نمود معلوم شد که آفتاب از نصف
 النهار را بیل شد و متجای وقت ظهر تا آنکه است که سایه هر
 چیز برابر آن چیز شود و سواي آن مقدار سایه که عین وقت بودن
 آفتاب بر نصف النهار باشد که آنرا سایه اصلی گویند موافق مذ هب
 شافعی و احمد حنبل و مالک و صاحبین اما بمذ هب ابی حنیفه و متنبی
 وقت ظهر تا آن وقت است که سواي سایه اصلی سایه هر چیز و مثل
 آن چیز باشد لکن قوی روزه هب صاحبین است برای نماز
 ظهر و روزه هب ابی حنیفه روح برای نماز عصر و یا آخر فصل بعد
 جدول صبح صادق و ایره که اذان وقت نصف النهار و حال
 سایه اصلی معلوم شود و بقلم می آید و ابتدای وقت عصر
 همان منتهای وقت ظهر است هر یک مذ هب و منتهای آن
 وقت غروب آفتاب است و وقت مغرب بعد از غروب
 آفتاب شروع میشود پس بمذ هب شافعی منتهای آن همان
 مقدار است که کسی وضو کرده بعد از اذان و اقامت پنج
 رکعت نماز بگذارد و اذان بعد تا غیبت مستفق بمذ هب او
 وقت مهمل است مثل زمانه که از طلوع آفتاب تا ظهر است
 اما اگر نماز مغرب را چند آن بقراءت و غیره طویل کند که قریب

غیبت بشفق رسد ادا کرده باشد قضا و بعد بهب ایستخفیه
 روح تا غیبت شفق است و شفق بعد بهب او سید است
 که بجای غروب آفتاب بعد از سرخی نمودار شود مانند
 صبح که اول از اثر آفتاب سیدی ظاهر میشود بعد از آن سرخی
 پس آفتاب طلوع میزاید همچنان بعد غروب اول سرخی
 از اثر آفتاب می باشد پس سیدی و بعد غیبت شفق
 هر چه باشد خواه سرخی یا سیدی علی اختلاف اند بهب
 و نیت عشای آید تا طلوع آفتاب که باتفاق وقت جواز نماز
 عشا است و وقت و نیز بعد از ادای صلاوة عشا است تا
 طلوع صبح صادق و بعد بهب شافعی و احمد حنبلی اول وقت نماز
 گذاردن فاضلتر است و بعد بهب ابی حنیفه روح آخر وقت و
 خیر الامور اوساطها و بعد بهب شافعی در تابستان که هوا سست
 گرم باشد نماز ظهر بمیان وقت مستحب باشد لا غیر و بعد بهب
 مالک در مساجد جماعت نماز ظهر و عصر را تا خیر فاضلتر است و
 مغرب و صبح را تعجیل و نیز بعد بهب ادا کرده و ز بمقدار
 پنج رکعت وقت باقی باشد ظهر و عصر ادا کرده باشد نه قضا و اگر
 از شب مقدار چهار رکعت وقت باشد مغرب و عشا ادا کرده باشد
 نه قضا پس باللزام جمع بین الظهر والعصر والمغرب والعشاء ضرورت

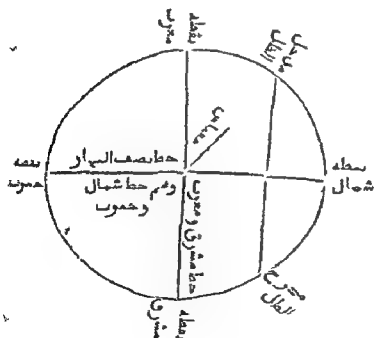
حایر باشد بمذاهب او و تاخیر عشا با اتفاق مذاهب اربع
تا گذشتن ثلث است قاضی نیز است الا بعد نصف شب
مکروه باشد و بمذاهب اربعی حقیقه روح سبیه وقت نماز و شبخیزد
تا وقت جایز نباشد یکی وقت طلوع و دیگر وقت نصف
السماء و سیوم وقت غروب الا فقط عصر آنروز که اگر بمذاهب
یک رکعت آفتاب باقی باشد و بعد سبیه و رکعت اول
غروب شود نماز عصر ادا شود و مگر با اتفاق بعد از رد شدن
آفتاب عصر مکروه و ناقص باشد و همچنین نزد شافعی در فجر
و عصر هر دو اگر یک رکعت قبل طلوع و غروب ادا کنند
هر دو ادا شدند و نیز بمذاهب اربعی حقیقه روح ادای نوافل
بعد نماز فجر تا قبل طلوع و بعد نماز عصر تا قبل غروب و همچنین
بعد طلوع صبح صادق تا وقتیکه نماز فجر بخواند و باشد و بعد غروب
شمس تا وقتیکه نماز مغرب بخواند است و وقت تکبیر نماز جمع
و وقت خطبه جمع و عیدین و کسوف و استسقاء و وقت خطبه
صبح و خطبه نکاح و وقت تکبیر جمیع نمازها سوای سنت
فجر اگر خوف فوت جماعت نباشد ادای نوافل مکروه است
و نزد امامیه وقت صبح همان است که نزد اهل سنت است
و وقت ظهر و احوال آفتاب شروع میشود و مستثنای آن تا وقتی

است که دو سبب ادای چهار رکعت قبل عروب مافی
باشد و الله ای وقت عصر از آن حین است که بعد از
روال مقدار ادای چهار رکعت گذشته باشد و سببهای
آن تا عروب آفتاب است پس از روال مقدار ادای
چهار رکعت و وقت خاص ظهر باشد و مقدار ادای چهار
رکعت قبل عروب و وقت خاص عصر و مافی مشترک است
بین الظهرین و وقت فصلیت ظهر بر آنها از روال آفتاب
تا وقتی است که بر سایه اصلی مقدار چهار قدم ریاده شود
و وقت فصلیت عصر از انتهای فصلیت ظهر تا وقتی که بر سایه
اصلی مقدار هشت قدم افتد و آن شود و الله ای معرفت از
نیم عروب آفتاب است و بر وجه و ادحین روال حضرت ماجیه
مشرق و انتهای آن تا قبل نصف شب که دو سبب
ادای چهار رکعت داشته باشد و الله ای حاشا بعد از ادای
سه رکعت از شروع وقت معرفت مابین شب و وقت و
از انتصاف لیل است و در اول ادراک شروع حصه
قلمی آخر از شب که مقدار صبح صادق است در صبح عابده
رقوم است و طریقه دریافت آن از جدول است هر ماه
نارنجی که ادراک آن مطور باشد از جاهای طولی که
ست راست جدول اند متعین ساحت و هر عرس البلد که در

یافن منظور است بالای جدول از خانه های عرضی گرفته بمقتضای
هر دو یعنی عین و عرض البلد بمقابل تارنجیکه معین ساخته اند
نظم کنند که آن مقدار شروع و صبح صادق است پس حروف
ایجدی را عدد سمانات تصور سازند و در قوم و ادقایق آن مثلا در مائش
اگر این صورت است (د ۳۴۵) معلوم کنند که شروع صبح صادق از نواخت
جهاد ساعت و چهل و پنج دقیقه باشد و بگذارد در علامات عرض
البلاد هم عدد درجات بحر و ادقایق آن بر قوم
است قلمی گردیده پس این صورت را * کا * ۳۰ * بست
و یک درجه و سی دقیقه تصور باید کرد و بر همین قیاس باید رفت
و اما وضع دایره نصف النهار که آن را دایره هندیه هم گویند بدین
طریق است که بر زمین همواره به نحویکه اگر آب بران ریخته از
جمله جهات مساوی سیلان کند دایره رسم کنند و بر مرکز
آن دایره مقیاسی یعنی چوب پاره یا سنجی آهنی که طول آن
استخوانا در ربع قطر دایره ولید بنامند و در وسطی مناسب
دایره بید و نصب سازند و بعد از طلوع آفتاب در آن دایره نظم
کنند تا سه سایه مقیاس که بیرون از دایره است و اما قاعده
شده بر هیچ یک نقطه از محیط دایره رسد انجا علامت کنند و آنرا
مدخل الطل نامند و هم روز قریب آفتاب بینند که سایه مقیاس
که بعد نصف النهار آن قاعده ظاهر می شود تا بجزیکه بر نقطه اند

محیط دایره بنا بر بیرون شدن اذان و سه آنجا هم علامت کنند
 و آنرا محرج الظل نامند و این مرد و نقطه را به خطی استقیم که
 لا محاله در دایره خواهد افتاد وصل کنند تا به نصف این خط منصف
 قوس دایره که مابین مرد و نقطه است سهیل باشد پس
 اگر از نقطه که منصف این قوس است خطی کشند که بر مرکز دایره
 گذشته باشد بجانب دیگر منتهی شود همین خط نصف النهار است
 باز هرگاه که سایه مقیاس برین خط رسد عین وقت نصف النهار
 باشد و هر قدر سایه مقیاس که برین خط است سایه اصلی باشد و
 هر گه ای انگریزی که نواخت داده اند در دوران عین وقت
 بودن سایه مقیاس بر خط نصف النهار باشد صحیح ترین گه‌ری تا
 است و اگر نباشد پس گه‌ری را این وقت صحیح باید نمود
 و نیز این خط را خط جنوب و شمال گویند و نقطه اولین این خط که
 منصف قوس دایره بود نقطه شمال حقیقی باشد و مقابل آن
 نقطه جنوب حقیقی و هرگاه خطی دیگر در دایره بکشند که بر مرکز
 دایره خط نصف النهار را بزوای توایم قطع کرده از یک جانب
 دایره بجانب دیگر آن منتهی شود این خط را خط مشرق و مغرب
 خوانند و نقطه و کنار این خط که سمت مشرق است نقطه مشرق
 حقیقی باشد و کناره مقابل آن نقطه مغرب حقیقی و طرفه دیگر

که سهیل نزد سر بیع النجم عوام باشد این است که کعبه پاس
 صحیح بی قطب نما هم در سایه و در زمین هموار خطی کشد برین
 ربع که سر قطب نماست برین خط باشد همین خط نصف النهار
 است و بر کمانه این خط که خارج جنوب است عمودی از ربع
 آهنی قائم کند پس هرگاه سایه آن عمود برین خط رسد عین
 وقت نصف النهار باشد و سایه آن که بر آن خط باشد سایه
 اصلی باشد و تصویر دایره مدیه این است



* فصل سیوم * در بیان صلوات فریاد اندا که بر هر مسلم
 حاضر و مایع بقدر رکعت نماز در شایسته روز فرض است

اگر مقیم است و اگر مسافر است یا زاد و رکعت باجماع
 تمامی علمای است پس نماز صبح بر مقیم و مسافر دو رکعت
 فرض است و نماز ظهر و عصر و عشا چهار رکعت بر مقیم
 و دو رکعت بر مسافر و نماز مغرب سه رکعت بر مقیم
 و مسافر هر دو اینست اعداد رکعات نماز فرایض پنج گانه و
 تفصیل آن السید الخلیل پنجم از شرائط دارکان و کیفیت ادای
 آن مصرح خواهد شد * و یگر * از نمازهای فریضه نماز جمعه است
 که بر روز جمعه بر هر مردی مسلمان عاقل و بالغ و آزاد و مقیم و تندرست
 فرض است که وقت نماز ظهر سعی کند و حمد و حاضر آید و سوائی
 سه ایط مذکور بالا سه ایط فرضیت آن دیگر هم هست یکی
 از آن وقت ظهر است که بنده ب ابی حنیفه روح و شافعی سوائی
 در وقت ظهر ادا نه شود و بنده ب مالک و در وقت عصر
 و بنده ب احمد حنبل پیش از وقت ظهر بیک ساعت
 جمعه روا بود * و یگر * جماعت است که بنده ب ابی حنیفه سه
 یکس است سوائی امام و نزد شافعی و مالک و یک قول از
احمد حنبل چهل کس و بقولی دیگر از و پنجاه کس شرط انعقاد
 جمعه است مگر باید که این چهل یا پنجاه کس از مردان و عاقل
 و بالغ و مقیم و آزاد باشند و نزد ابی حنیفه امامت و خطابت

بنده و بیمار و مسافر درست است و مالک و غایب و مسافر
 موافق ابی حنیفه است و در دیگران موافق شافعی * دیگر *
 مصر است بنده و ابی حنیفه و آن عبارت است از جایگاه
 آنجا و الی الامر یا و الی نایب او و قاضی و مفتی که تنفیذ احکام
 شرع کنند موجود باشند و روایت مفتی به اینست که در
 دیهی بزرگ که بکنان ترین ساحه آن مسلمانان و بنی آنجا و قاضی
 جمعه درست باشد و آنچه بعضی نقل کنند از اشتراط نهر چاه
 و سوق قایم و طیب خاوق برای مصر نزد ابی حنیفه اقرار است
 بر او * دیگر * حاضر کردن ادلی الامر یا نایب او در جماعت یا اذن
 از نزد ابی حنیفه و یک قول از احمد حنبل نیز اذن اولی الامر شرط
 است * دیگر * خاص مذهب شافعی از شهر ایضا جمعه اقامت
 آن نه بنا و آبادیست و نزد دیگران این شرط معتبر نیست
 تا بیرون عمارت شهر یا دیه بمیلی که چهار هزار خطوب باشد جایز
 است دیگر خطبه است پیش از نماز اقل آن بنده و ابی حنیفه و
 یک روایت از مالک ذکر خداست و بمذهب دیگران ان مقدار
 که بران اطلاق خطبه تواند شد از تحمید و صلوات و موعظت فرض
 است الا بمذهب شافعی و خطبه ایستاده خواندن فرض
 است که میان آنها یک نشستن فصلی کنند و یک روایت

از احمد حنبل نیز تأیید این تاده خواندن فرض است و لکن ما بین
آن مرد و سنت است یک قول و بیک قول از شافعی و عا
بر مومنان و قرائت قرآن هم فریفته است نزد او و نزد دیگران
اینهمه امور سنت است نه فرض * دیگر * اذن عام است
پس اگر در روز و از بعد جمع شدن مردم بنزد کردند نماز جایز باشد
و اگر در خانه یا در مسجد و اذن عام کند جایز باشد بمنزه ابی حنیفه و
در جمعه و اذان مسنون است یکی پیش از بیرون آمدن خطیب
دیگر وقت برآمدنش بر منبر و خوب سعی و ترک بیع و شرا
با اذان اول منعین شود و چون خطیب بر منبر آید پیش از نشستن
روی جماعت کند و بمنزه ابی حنیفه بر جماعت سلام کند
و جماعت جواب سلامش بآوردند از گاه به نشینند تا اذان
دوم بگویند پس برخیزد و خطبه گوید و بعد از فراغ هر دو خطبه اقامت
یعنی تکبیر گویند و دو رکعت فرض جمعه قایم مقام ظهر گذارند و
نیت جمعه چنین کند اودی فرض الجمعة و نزد شافعی و احمد حنبل مسنون
است که خطیب خود اقامت کند و بمنزه مالک و ابی حنیفه اما است
غیر خطیب خلافت لیکن اگر چنین باشد بهتر است و اگر امام را در
تشهد یا بد بمنزه ابی حنیفه در دو رکعت جمعه تمام کند و بمنزه
دیگران چهار رکعت نماز ظهر تمام کند اما اگر امام را بر کوع رکعت دوم بآید

و در رکعت جمعه با جماع تمام کند و مستحب است که بهترین
 جامها پوشیده و خوشبو کند و با انگشتی سر در پیش انگیزد
 بمسجد رود و پای هر گردن مر ذم در سجده نه نهد و هر قدر قبل صلوات
 بمسجد آید فاصله تر باشد و هر جا که در ستر ایستاد و جوب یا ادای
 حمد اشتباه باشد حامی حنفیه قوی داده اند که جمعه ترک
 نکند لکن ظهر را اعاده کند خصوص درین زمانه که بیهوشه و سنان
 ماللزدوم همچنین باید کرد و طریقۀ اعاده ظهر این است یا بعد نماز
 جمعه چهار رکعت است جمعه ادا کرد و ظهر را اعاده سازد
 یا در همان چهار رکعت است اعاده کند نیست آن هر دو صورت
 بدین پنج کند * بویست آخر طهارت رکعت و قنۀ و لم اصله بعد
 یعنی نیست میکنم آخر ظهر را که وقت آن ادا کردم و هنوز
 نخوابیده ام و اگر درست جمعه اعاده کند و در رکعتین اخیرین
 با فاتحه صم صوره بکند و اما بمنزله شب اما صبح پس وقت جمعه او
 ردال آفتاب است تا آنکه سایه هر چیز یکمیش آن گزرد و در
 جماعت کمتر از پنج کس ادا شود و هر از مردان و ازاد
 و بالغ باشد در وقت ظهور معصوم بدون او یا نائب یا اذن
 او جایز نباشد و اگر غایب باشد منعقد شود و بیرون از بنا
 هم جایز بود و وظایف واجب است و هر یکی باید که مشتمل بود

بر * الحمد لله جم الصلوة على وسوله * متعین وبرد عطف ولفظ آن متعین نیست و قرائت سوره غنیه وبقولی آتی که فایده او تمام بود کافی است و هم باید که هر جا که جمعه ادا کنند و از جای دیگر که مقصدی جمعه شوند کمتر از یک فرسج نباشد و الا هر دو باطل گردد و هر جا که جمعه گذارند احوط اینست که طهر هم میباید کرد * دیگر * نماز فریضه * نماز چهار باره است و آن فرص علی الکفایه است یعنی اگر گذاردن یک یا دو سه کس از دست همه مسلمانان ساقط شود و اگر کسی ننگد از دست بشرط اطلاع همه عاصی شود و با جماع این ارایده آن مستعمل است بر چهار تکبیر ضعیف ابی حنیفه راجع در تکبیر اول رفع یدین کند چنانکه در تکبیر افتتاح هر نماز کند و در سه تکبیر دیگر رفع یدین نکند و نیست چنین کند اصحابی اراجع تکبیرات صلوة التمامه و اتمامه للمعتمه * بعد از تکبیر اول بخواند * سبحانک اللهم و بحمک و بحمک اسمک و تعالی جلالک و در محل ثماعک و لا اله غیرک * بعد از آن تکبیر دوم گوید و در دو دو خواند پس تکبیر سوم گفته این دعا بخواند * اللهم اعف عني ليذا و ميتا و شامدا و عايما و عيونا و كبرنا و ذكرونا و امنانا اللهم من احييته مما احياه على الاسلام و من توفيته مما اتوفاه على الايمان * و اگر میت کودک است بخواند * اللهم اجعله لنا ورطا

اللهم اجعله لسانا حرا واحرا اللهم اجعله لسانا ناعرا مشفعا * و اگر
 صیغه است صمیر این دعائا بیست ادا کند و اگر این دعا را نهد
 مردی که بخواند تاثیر است تا اینکه اگر سوره فاتحه هم بیست دعا به دست
 قرائت بخواند روا باشد بعد از آن تکبیر چهارم گفته بدو
 آنکه چسری بخواند مرد و طرف سلام گوید و اما بعد است دیگر آن
 پس در تکبیر رفع بدین سست است دار کائنات آفریده است
 مرد ایشان یکی بیست و چهار تکبیر و ششم سلام و هفتم بعد از
 تکبیر اول سوره فاتحه خواندن هشتم صلوة بعد از تکبیر دوم
 هم دعا بر میت و جمله مومنان بعد از تکبیر سیوم و بعد از چهارم
 بعد است شافعی این دعا گفتش * اللهم لا تدرو ما احره ولا استعاضه
 سحر است و دعا بعد تکبیر سیوم همان است که بعد است
 الی حیه روح است لکن اگر این دعا یادست کند بهتر باشد
 * اللهم اجعله نالما والنج والدرد اللهم دعه من الحلا ما کما
 تعفی الثوب الا نض من الدس * و بعد تکبیر اول ثمار دایما
 ماین هم گوید * اللهم لك انب الدائم الذي تمفی و ما حواک
 یعنی دکشی ما لك الا وحیک لك اللهم والیک العات * و درود
 جمله مداهم ماین طریق اولی باشد * اللهم صل علی محمد
 عبدک و رسولک و سمیعک و صغیک و تحیک و خیرک من خلقک اعدل

ما صلوات علی احد من ائمه العین * واولی امامت سلطان است
بعد از آن قاضی بعد از آن امام مستحق بعد از آن پدر یا کسی مجاز از و
بعد از آن پدر یا کسیکه مجاز از و باشد بعد از آن پدر پدر یا مجاز از و
بعد از آن برادر یا مجاز از و بعد از آن هر که بمیت اقرت باشد
یا مجاز از و اما نزد امامیه پس در نماز چهار رکعتی از قرائت آن
قیام استیم نیت و پنج تکبیر دشتما دین بعد از تکبیر اول
و صلواتین بعد از تکبیر دوم و دعا بر مومنان بعد از تکبیر سوم
و دعا بر میت بعد از تکبیر چهارم و بعد از بحکم چیری بخواند و قرائت
فاتحه نزد بعضی و سلام و دست برداشتن در همه تکبیرات
سنت است و دعای بیست و نیت و افضل این است
که بعد از تکبیر اول بخواند * اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له و ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله و ان الموت
حق و الحقة حق و النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله
یسئط فی القمور * و بعد از تکبیر دوم * اللهم صل علی محمد و آل
محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمد و آل محمد الفصل ماضی و
بارکت و رحمت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید *
و بعد از تکبیر سوم این دعا بخواند * اللهم اعزل المومنین و
المومنات و المسلمین و المسلمات الا حیاة منهم و الاموات تابع

بهمه اربهم بالخیرات انک صیبت الدعوات و دلجی العساکت بالرحم
 ارحم من * و بعد از تکبیر چهارم این دعا بخواند * اللهم ان
 هداه ذک وان من عندک و این امتک بول ذک و انت حیر مبرور
 اللهم اما لا تعلم منه الا حیرا و انت اعلم به ما اللهم انک انما
 رد فی حماه و انک انما معشای و رعه و احقرنا و له اللهم احقرنا
 مع من یؤلف و انعه من یقتراء و یعضه اللهم الحکره بیک و مر
 به و منه و ارحمنا اذا تقربنا الیه العالمین * و در بعضی نه
 تکبیر پنجم بخواند * و ما آتانی الدنیا حسنته و فی الاخره حسنه
 و ما عذاب النار یثوب و اگر میت سفل بود یا محبوس که از ظننی
 ناموت خوش است استرا پذیرد بعد از تکبیر چهارم بخواند *
 اللهم احفظه لا یوفیه و لما سلفا و مرطا * و در بعضی روایات آمده
 که بر طفل صغیر نماز نماید کرد و در بعضی اگر میت مخالف است
 در نماز چهار تکبیر نماید و بعد تکبیر چهارم لعن مرا و دو طایفه
 بودن واجب است و در بعضی هیچ مغفول که * اللهم املأه
 حبه نارا و مره نارا و سلط علیه الحیات و العقارب * و بر نواصی که
 از مخالفین باشد این دعا بخواند * اللهم احقر عنک فی عبادک
 و بلادک اللهم اصله اشد باریک اللهم ارحمه حره انک فانه کان یولی
 اعداءک و یعدی اولیاءک و یعضن اهل بیت نبک * و اگر

مستضعف است و در معنی آن اختلاف است بعضی گویند
 که مذبحش معلوم نباشد و بعضی گویند که هر کس یک ضعیف
 العقیده باشد گاهی سنی شود و گاهی شیعه بعد تکبیر چهارم این
 دعا بخواند * اللهم اغفر للذين قاتلوا و اتبعوا سبيلك و هم مذاب
 الحميم * انتهى چون عهده مقصدی این رساله رسانیدن نفع
 عام است در تحریر همه جور آیات با کتبه که عالم آن
 هر یکی را از مخالف و موافق موجب نفع است بعضی را العمل و
 بعضی را الاحرار و چون آدمی بردن نزدیک شود با تفاق علمای
 اهل سنت و دین او را بسوی قبله کردن مستحب است
 مگر اولیتر بدین است یعنی روح و مالک و احمد حنبل و یک قول
 نزد شافعی آنست که او را بر پهلوی راست خوابانند روی بقبله
 و بقول دیگر از شافعی بر قفاش خوابانند باین نحو که روی و ریر
 قدم هاشم جهت قبله باشد و تلقین کلمه شهادت نمودن در
 آن وقت سنت است مگر نزد ابیحنیفه روح بدین طریق که
 او بروی او باده از بانه کلمه شهادت بخوانند نه اینکه مختصر را
 بگویند که بخواند بانه زیاد از یکبار بگویند و چون جان بحق تسلیم
 کند باید که چشم های او فرو خوابانند و زنج بدست بزنند و تعجیل
 در تجهیز و دفن نمایند و غسل میت فرض علی الکفایه است
 کو

و بعد از آنکه روح برهنه کرده بشویند صورت عورت را با
 پوشیده دارند و تحتی که بجز در اینجا یا تنه مادر یا پنج مادر که آن
 بگردانند نه زاید از آن و باینی که در سر و دامن و پستان جو شاید
 باشد میت را و ضو کنند سوای مشرقه و استنشاق داول
 سر و ریش او بختل می بشویند لکن شاه نرند و ناحیه چینه
 و خسته هم بکنند داول بر دست چپ بخوابانند و جانب راست
 او بشویند بهیچیکه آب از فرق تا قدم زیر و ز سرش رسد
 پس جانب چپ بخوابانند سرش بر پهلوی راست و همین طور
 بشویند که آب همه زیر و ز سرش رسد پس به نشاند و دست
 به رمی و رفتن بر شکمش مانند اگر چیری بر آید آنرا بشویند و غسل
 اعاده نکند و استنجای کنانیدن قبل غسل باین طریق که خرقه را
 در دست پیچیده عورتین غلیظین او را بشویند و نیز خرقه باریک
 مانگشت پیچیده در دامنش که در دندان و لثه و لب و دامن
 را صاف نمودن و هم بمخزین انگشت انداختن بخشی جنسیه
 مستحسن دانسته اند پس بخرقه او را خشک کنند و خطوط
 بر سر و ریش او و تمام بدن او و کافور بر جیشش و دست او
 بینی و قدمها و زانوهای او مالند و بعد از شادابی اول دست
 تقوت بر شکمش مانند تا فضالت کلی زایل شود و انگاد خرقه

بدست پیچند و یک عورت را مان استنجا کنند بعد ازان فرقه
 دیگر بندیل نموده عورت دیگرش را بشویند و اگر براند امش
 نجاستی رسیده باشد آنرا دایل کنند و مرده را برهنه نکنند در
 پیراهنش بشویند و اگر حاجت باشد از هر دو طرف تیریز پیراهن
 را بشکافند و در ان طرف دست اندرون برده اول وضو دهند
 با مشقمه و استنشاق و دندانش را بخرقه تریجای مسداک
 بالند و موی دریش را بشانه فراخ با هستگی شاه رتد آنگاه
 به نهجیکه پیش تر ذکر شد غسل دهند و بخرقه خشک نموده در
 کفن پیچند و کفن میت بهر سبب ادا قل واجب یک جامه است
 که همه تنش را بپوشانند اما سنت مرد را سه پارچه است
 سفید از پنبه یا کتان غیر حریر پیراهن و از او چادر و برای زن
 پنج جامه با شانه مقفه و جامه که پستانهاش را ازان بندند و نیز بعضی
 از اصحاب شافعی سه لفافه است که باید هر یکی را بالای
 یک دیگر بگسترانند و جنوب بالای یک دیگر باشند و میت را
 در ان پیچند بعد ازان که جمله منافذش را از چشم و بینی
 و دایان و گوش و غره پر پنبه که بکافور تر کرده باشند پر کنند و
 نزد ابی حنیفه روح پنبه منافذ کردن رو نیست و نزد اول ارار
 پوشانند آنگاه پیراهن از شانه تا قدم آنگاه چادر که آنرا لفافه هم

گویند از فرق تا قدم و متاخرین برای علما اضافی یک عمر را
 مستحسن دانسته اند مگر شمله آن بالایی رواند از مذ و مثل
 حالت حیات بر پشت نه اند و نیز نزداد از دو جامه برای مرد
 و ارسه برای عورت کمتر گرفتن شاید و برای زنان کفن
 معصفر و مزعفر و حریر دادن مشابه نباشد نزد ابیحنیفه روح و
 حماره را به تعجیل برنزد و میت را در لحد نهند و بسوی قبله و
 در زیر سرش خشتی نهند و بعد هسب شافعی بعد از دفن تلقینش
 کنند باین صفت ۴ یا محمد الله ان امة الله اذ کن ما حرجت علیه
 من الدینا شهادة ان لا اله الا الله وان محمد ارسول الله وایک وصیت
 بالله و باو بالا سلام و بیا و بحمد صلی الله علیه و علم بیار یا لکعدة قبله
 و بالمسلمین احوال ثابت الله الدین امنوا بالقول الثابت فی حیوة الدنیا
 و الاخرة و یصل الله العالَمین و یعمل ما یشاء * و بهر هسب ابیحنیفه روح
 و احمد حنبل این تلقین بدعت است بظاهر روایت و متاخرین
 از علمای حنفیه بر این تلقین هم عامل اند و مستحسن دانند و اما
 شهید بهر هسب ابیحنیفه روح آنست که در معرکه جنگ بدست
 کفار کشته شود یا بجهت خلاصی نفس یا مال بدست مسلمانان
 یا کافران کشته شود یا ظلم بدست مسلمانان یا کافران کشته شود
 و هر برابر اند و دانکه غسل و کفن آنها را اندهند و باهمان جامه ایشان

و دفن کند لکن نماز جنازه بر همه واجب است مگر بوسستین و
 بجامه پنبه و موزه و سلاح از ایشان بیرون کشند و باقی جامه
 بدستور دارند اما اگر شهید چیرری بخورده یا یا شامد بعد مجروح
 شدن یا بخانه و خیره زنده نقلی کرده شود یا بمقده از عشر روز زنده
 بجامه یا وصیت کند یا مردینوی پس نزد ابیحیفه روح و احمد حنبل
 غسل هم دهند و نماز هم خوانند و نیز نزد ابیحیفه روح عقلی و باو غ
 از شر ایض شهادت است و نزد شافعی و مالک هر که در امر که
 کشته شود و دوست کافران او را نشویند و نماز جنازه بپیر میکنند
 و با همان جامه ای شش دفن کنند و غیر آنرا غسل هم دهند و نماز جنازه
 نیز کنند و اما بمقده بپس میت را بشرط بودن مومن
 اثنا عشری واجب است سه غسل دادن اول بآب سرد
 و دوم بآب کافور و سوم بآب خالص و قبل از آن استنجا
 دهند و از آن پنجاست کنند و شکم میت را بیدنف و قوت بالاند
 و وضو بکنانند و خاسل را در هر غسل نیت غسل میت و جوابا
 و مرتبه الی الله و ما ذون شدن برای غسل از دلی میت هم شرط
 است و باید که غسل سرد و گردن مقدم دارد بر جانب راست
 و غسل جانب راست مقدم کند بر غسل جانب چپ و احوط
 این است که غدر تین را با هر دو طرف بشوید جمله موی را از زیر

آنها بشوید و بر تخته غسل دهد و غسل میت مخالف اگر کسی
است در آن اختلاف است قول مرجح این است که غسل
واجب نیست و کفار و عاصیان را غسل دادن جایز نیست و بعد
از غسل کافران را عسای سحر و جادو و گش برای مرد و زن سه
بار است انگ و پیراهن و چادری و کفایت دهد و یک هم طار
است اگر باشد و برای مرد است است اصناف مرد و پهلای سراج
که از دست باشد و لغایت سه کردیم نرس یک شش و نیم که
بر مرد و زن باد پیچید و دستاری که از وسط بر سه و تحت
الجمک سه مرد و حرفش را بر سینه اندازد و از برای این
مقصد در حره که مان پستان آتش بر سینه مدد و مطنی و آن به
ایست که در آن خطا باشد و در سوراخ پس و بیست و آن
پس آگند و کند و بعد گداشش میت تلتس نمودن شهادتین
و رسول دین و اسماء مقدس ایمه معصومین است است است
و طریقه تلقین ایست که دست چپ میت زیر مکتب می و
دست راست زیر مکتب سری او و تهر و صورت بهایب
عف و شدت میت را حرکت داده دعای تلقین بجا آید
« دیگر مار واجب * خاص همه اینجمله روح نماز و تراست
تقول صحیح • یک قول از و مرض است و یک قول سب

است که سه رکعت است یک سلام مثل نماز مغرب قعد
 اولش باید لاکن در رکعت سیوم قبل از رکوع و بعد از
 خرائت که فاتحه باضم سوره باشد تکبیر گفته و رفع یدین نموده
 دعای قنوت بخواند و بعد از آن رکوع کند و نماز تمام سازد و
 دعای قنوت هم نزد ایهیخته روح واجب است و به مذاهب
 دیگر ابر و تری سنت است اما به مذاهب شافعی و تر سنت
 است از یک رکعت تا سیزده رکعت و اقلش در
 افضایست سه رکعت است و باید که در هر رکعت تشهد
 خواند و سلام گوید و در هر رکعت به یک نیت و سلام
 بگذارد و در هر دو رکعت نیت سنت کند و در یک رکعت
 اخیر نیت و تر نماید و اگر همه را یا سه رکعت را
 یک سلام ادا کند روا باشد و نزد فراسایان از اصحاب
 شافعی آنرا پیوسته گذاردن و در مجموع نیت و تر نمودن
 قاعلمتر است و لاکن بیک تشهد و یک قعد و قنوت و در هر
 بند هب شافعی صرف در نصف آخر مادر رمضان بعد از رکوع
 رکعت آخر سون است نه تمام سال و بند هب احمد حنبل
 و تر زیاده از یک رکعت نیست و بند هب مالک و تر سه رکعت
 به و سلام است و قنوت بعد از رکوع صرف در تمام مادر رمضان

یا دایم دعا و قوت بند سبب ایست * اللهم اذ
 نستعینک و نستغفرک و نومن بک و نتوکل علیک و نشتی علیک الغیر
 و نشکرک و لا نکفرک تلج و تترک من لا یموتک اللهم ایاک نعبد
 و ایاک نستعین و ایاک نستعین و نشتی علیک و نشتی
 علیک ان عدانک با لکنا و ملیقی اللهم اهدنا فیمن هدیت
 و عافنا فیمن عافیت و قولنا فیمن قولیت و بارک لنا فیما اعطیت
 و قنا ربنا شر ما نصیت فانک تقصی علیک و انه لا یذل من والیت
 تبارکت ربنا و تعالیت و صل اللهم علی سیدنا و ائمه و سلم * در
 قوت بند سبب شافعی و مالک از اللهم احمد تا آخر است و در
 شافعی در هر نماز یک رکعت دوم آن دعا و قوت مستوفی
 است و نادانستن قوت بند و یک بعضی ایه عزیزیست و
 بنا آموختن آن معاقب و ناصی باشد و اگر ندانند یا نتوانند آموختن
 سه بار بگوید * اللهم اغفر لی * یا بگوید * ربنا ایتنا فی الدنیا
 و الدار الاخرة حسنة و عافنا من النار * و بند سبب ایست
 و در همین یک رکعت است سینون و در این قوت بند سبب
 ایشان نیست اما در جمیع قرائض یومی پیش از رکوع در
 رکعت دوم قوت سینون است چنانچه در فصل پنجم مذکور
 خواهد شد * دیگر * نماز واجب بند سبب ایست حنیفه راجح و یک

قول از احمد حنبل نماز عیدین است و نزد بعضی از اصحاب
 ابی حنیفه روح و بعضی از اصحاب شافعی فرض کفایه است و نزد
 بعضی از اصحاب ابی حنیفه روح فرض عین است و لکن صحیح
 هند هب ایشان وجوب است و هند هب شافعی و مالک سنت
 موکده است و وقت آن از طلوع آفتاب است تا وقت
 است و اگر عید فطر بعد از زوال محقق شود و هند هب
 ابی حنیفه روح روز دیگر نماز بگذرانند و نماز عید الاضحی در جمله
 ایام بشریق روا است و هند هب امامیه اگر مشه ایضا جمعه
 میافتد شوند نماز عید فرض عین است و آن با اتفاق و در رکعت
 است با تکبیرات زواید بی اذان و اقامت و هند هب ابی حنیفه
 در عیدین نه تکبیرات واجب است و در هر دو رکعت سه اصلی
 و شش زواید اما در رکعت اول پس یک تکبیر اصلی
 تکبیر افتتاح است پس بعد تکبیر افتتاح دعای افتتاح بخواند
 و اذان بعد سه تکبیر زواید کند بر رفع یدین و ارسال دست
 بین التکبیرین و بدون دفع آن در ناف و توقف کند مابین
 هر دو تکبیرین بمقدار سه تسبیح بدون خواندن چیزی بعد
 اذان پس در رکعت اول سه تکبیرات کند و تکبیرات کوع
 بخواند پس در رکعت اول سه تکبیرات زواید شد

دو تکبیر اصلی و در رکعت دوم بعد از قرائت فاتحه و غنم
 سوره قبل رکوع بعد از رکعت اول سه تکبیر و ای
 گوید بعد از آن تکبیر رکوع گوید پس درین رکعت یک تکبیر
 اصلی و سه تکبیر است روایت شده و نه هب شافعی در نماز عیدین
 پانزده تکبیر است سه اصلی و دوازده روایت که در هر دو
 رکعت قبل از قرائت گوید و نه هب او این تکبیرات مسنون
 است و صاحب و نه هب مالک و احمد حنبلی یازده تکبیرات
 روایت است شش در رکعت اول بعد از تکبیر افتتاح هم بعد از
 مرد احمد حنبلی و بیست و یک قرائت فاتحه و سوره و نه هب در رکعت
 دوم بعد از تکبیر هوس و قعود و قرائت فاتحه و سوره و نه هب
 ثلثه بین التکبیرین گفتن * سبحان الله و الحمد لله
 و لا اله الا الله و الله اکبر یا الله اکبر کموا و الحمد لله
 کموا و سبحان الله مکره و اصیلا * و صلوة فرستادن در
 پیش هر صلی الله علیه و سلم مستحب است و نه هب شافعی در
 احمد حنبلی قرائت سوره ن در اول رکعت و القمر و در دوم
 مسنون است و نه هب مالک و ابی حنیفه تعیین سوره
 مسنون نیست و شرایط نماز عیدین مثل شرایط جمعه است
 نزد ابی حنیفه الا در خطبه که دو خط خواندن بعد نماز است

و باید که در خطبه اول احکام صدقه فطر و قربانی و تکبیرات
تشریف تعلیم کند و بنده سب امامیه تکبیرات عیدین نه تکبیر
ست پنج در رکعت اول بعد از قرائت فاتحه و سوره چهار
در رکعت دوم همچنین بعد از قرائت فاتحه و سوره و بعد از
تکبیر اول بخواند در هر دو رکعت * اشهد ان لا اله الا الله

واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم انت اهل الكبرياء والمقامه
واهل الحمد والحرور واهل العفو والرحمة واهل التقوى

والصغرة اما لك بحق هذا اليوم الذي جعلته للمسلمين عيداً
واجمع صلواتك عليه وخر او كرامه ومرتبه ان تصلي على محمد

وآل محمد وان بد حلفاءي كل حيرة دحلت فيه محمد و آل محمد وان
تدحنا من كل سوء احر حمت منه محمد و آل محمد اللهم اني اسالك

حبر ما سئلك به عمادك الصالحون واعود بك مما استعادمه عنادك
المخلصون * و بعد از تکبیر دوم بگوید * اول کاشی و آخره بدیع

کاشی و منها * عالم کاشی و معاده و مصیر کاشی و مرده مد برقی
الامور باعث في القصور فابل الاعمال مدد التفقيات معلق السراير

و بعد از تکبیر سوم * عظیم المملکوت شن فی الحبر و ت حی
لا موت دایم لا یزول ادا قصی امرانا یا یقول انه کن فیکون *

و بعد از تکبیر چهارم گوید * حضرت تک الا صوات و عزت لک

الروح و حارث و دویک الاصل و کلت اللسان عن علمک و المومنین
 کلا این یک مقدار را لا مورد کلمات الیک لایقصر فیها عذرک و لایتم
 میبایستی و دویک * و نه از یکسیر یا بحکم گوید « احاط و کاشی
 علمک و مهر کشتی امرک و قام کشتی یک و قد اصع کشتی لعلمک
 و استسلم کشتی لملکک * و دو خطبه بعد از نماز مردای ایشان واجب
 است و تعیین سورة اطلاق در رکعت اول و انشمن در
 رکعت دوم سهون است و صدقه قطره نزد ابی حنیفه روح
 واجب باشد بر کسی که نزد اموالی برای مشارف بیس و مسکن
 و یک حد متنگار و یک مرکوب و قوت دو ماهه بشولی و یکساله تنولی
 مقدار دو صد درهم یا است دیار باشد از طرفت خودش
 و مرده ان صدیر که مویشش باشد و از طرفت عبید و جوارش
 اگر چه مکاتب دام دله باشد نصف صاع اگر کند م یا یک باغ
 از خود مراد بویزد آن مرد ابی حنیفه روح هشت رطل عراقی است
 و صد هفت دیگران پنج رطل و ثلث رطل است و حب
 مد هب ابی حنیفه روح از روی حساب هند و سنان مروی
 حال نصف صاع دو انار کسری کم است بحساب فی آثار
 بود و شش رویه و اگر قیمت آن عوس صدقه قطره دهد نزد
 حایر باشد و اما مد هب شافعی و مالک و احمد جنس هر کسی مد

که ریاضه از قوت بکس و در حد ایکنساع مال باشد که از کسوس
 او و مال او و دادم و سکن او هم ریاضه باشد و در حد
 واجب است از همه اشیا یکساع و ادای قیمت بردایشان
 خارج نیست و صدقه دادن مانع از حق و عید الله نظر نماید و صدقه
 ابی حنیفه روح نظره در بر شوهر واجب نیست و اگر بدید تفرع
 است و صدقه بر او نباشد واجب است و چنانکه رکوع برای
 حیانت مال است صدقه نظر برای حیانت نفس است
 از حوادث و درجه ای و همچنین قرضایی بودن همان احکام که در
 نظره است و در عید الاصحی حد از مال واجب است یک
 گوشت از یک نفس یا یک کاذب یا شتر از هفت نفس
 بر دای حنیفه روح بر هر که نظره واجب است و بر دایمه
 نباشد قرضایی بودن بر عی نیست مگر است و صدقه امانیه
 هر یک که قوت یک سال خود و عیال خود دارد و صدقه نظر واجب
 است و الا نیست است و اگر واجب باشد پس هر که در
 موت ادست از بر رک و خود دارد و در مسلمان و کافر از
 طرف جمله آنها یک یک صاع که در ظل عرفی باشد از آن
 حسن که غالب قوت ادست واجب الا اگر در و قرضایی بر
 توانگر مسکین است و مانع از آیه از همه اهل بیت در

عید الفطر قبل از صلوات بخوری بخورد و در جنت شیرینی و ادویه
 تراست بعد و طاق و در عید الاضحی تا نماز اساک کند و بعد
 از نماز از همان جنس افطار نماید و تکبیرات شریف و عید و عرفه نزد
 ابرار و اهل سنت پس هر نماز جماعت باید ادا کنند می باید
 گفت اما نزد ابیحنیفه هر مقیم در شهر که نماز فرض جماعت
 مند و ادا کند واجب باشد در مسافر و متعلی و مشرود و عید
 جماعت رنان واجب نیست و نزد دیگر ائمه که نماز باید گفت
 و آن نزد ابیحنیفه از نماز صبح روز عرفه تا نماز عصر روز عید باید گفت
 و در ابو یوسف و محمد از اصحاب او که همین مذاهب مفتی در نزد
 حامی حنفیه است و بعد از احمد حنبل و یک قول از شافعی تا نماز
 عصر آخر ایام شریف می باید گفت که چهاردهم ذی الحجه باشد
 و مشهور از قول شافعی روح و مذاهب مالک از ظهر روز عید تا پنج
 آخر ایام شریف می باید گفت و در عید الفطر به حسب ابیحنیفه روح
 متصلی را در ادا تکبیر ماد از بلند گفتن تا آنجا که امام به نماز بیرون آید
 مننون است و نزد دیگران از مغرب آخر رمضان تا شروع
 امام به نماز عید تکبیر شروع است و اما در عید الاضحی نزد بعضی
 از عشره اولی ذی الحجه در ادا و با ادا بلند تکبیر گفتن مشهور
 است و عید تکبیر مننون این است * الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله

الا لله والله اكبر الله اكبر والله الحمد * و اگر بعد اذان گوید *

الله اكبر كبيرا والحمد لله كثيرا وسبحان الله بكرة واسمى الله

علي محمد واله * مستحسن باشد * فصل چهارم * نمازهای

مسنونه و مستحبیه اند که دو اركعت در شبانه روز

از سنن موكده است باتفاق مجتهدین اهل سنت و جماعت

و در حدیث شریف واقع است که یکبار در دو اركعت

در شبانه روز الترام دارد خدای تعالی برای او خانه در بهشت

بنا سازد و آن چهار ركعت قبل طهر دو ركعت بعد اذان و دو

ركعت بعد مغرب و دو ركعت بعد عشاء دو ركعت قبل

فجر است مگر بدهب شافعی پیش از طهر دو ركعت مسنون

است و پیش از فرض چهار ركعت و بعد از مغرب چهار

ركعت دیگر سوای دو ركعت سابق و همچنین قبل عشاء چهار

ركعت سوای دو ركعت بعد آن هم آمده است و بعضی علما گفته

اند که اگر قومی بکلی بر ترک این دو اركعت اصرار کند امام

بر او رسد که با آنها مقایسه کند و دو ركعت سنت فجر و نماز یکبار

قوی تر از دیگر سنن است تا اینکه نزد بعضی از علمای حنفیه

واجب است بعد اذان چهار ركعت قبل طهر بعد اذان و دو

ركعت بعد طهر بعد اذان و دو ركعت بعد عشاء بعد اذان

چهار رکعت قبل عشر و در نماز جمعه چهار رکعت قبل فریضه .
 چهار رکعت در آن و هر دایمی دو رکعت و دیگر مواجی هشت رکعت
 بعد فریضه جمعه در سنن مؤکده است و دو رکعت بعد و نیز از
 مستحبات است داوولی آفت که آخر اقامه ادا کند و
 در کتب امامیه مرویست که سنن آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم قالی و احیات است در قیامت و تاکید و آن حضرت
 نماز است را در هر شب و روز و در برابر نماز واجب مقرر
 فرمود یعنی هشت رکعت ناقله پیش از نماز ظهر و هشت
 رکعت پیش از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز شام و
 دو رکعت و تیره بعد از نماز حشن و چون و تیره شسته گذاشته
 می شود برابر یک رکعت است و یارده رکعت نماز شب
 دو رکعت پیش از صبح و ایستادن ایشان متهم فریضه اف
 و در ثواب و تاکید مثل آمده و ما بعد فریضه اگر ترک کند مس
 است که فضا کند و نیز برای ترک آن کفار دبابه از
 گنده تم یا حور برای ناقله روز و یک عدد از برای ناقله شب مقرر
 کرده اند و همچنین نوافل دیگر هم نزد آنها بکثرت است و کن
 چون مذہب آنها اینست که هر که در تمام عمر یک واجب را
 فضا کرده است بر او ادای نماز نفل حرام است و هیچکدام از

که یک فرض هم بر آنها قضا باشد قلیل الوجود اند لهذا به تفصیل
 نمازهای نوافل آنها اتمام نکرد و شد که نفع معتد به در آن نه
 بود و نماز تراویح * دیگر از سنن موکله خاص بمذهب اهل سنت
 نماز تراویح است و آن بست رکعت است بعد عشاء و ترو
 بعضی ملایم حنیفه روح مستحب گویند مگر اول اصح است و
 آن بمذهب اهل حنیفه روح پنج ترویج است هر یک بدو سلام
 و بعد هر ترویج نشستن بمقدار یک ترویج هم مستحب است
 و بعد هر ترویج سه بار این تسبیحات بخواند * سبحان ذي
 الملك والملكوت سبحان ذي العزة والجلالة والکبرياء
 والاکبروت سبحان الله الملك الهی الذي لا يموت «روح قدوس و بها
 ورب الملائكة والروح» * و مستحب است که در تراویح
 یک ختم قرآن کند و الاوه آیت در هر رکعت سوای فاتحه
 بخواند و بعضی ختم قرآن هم از سنن موکله دانند و بعد از تراویح
 و تجمعات گذارد و اگر یک ترویج بیک سلام گذارد
 جایز باشد مگر ادلی بدو سلام است و همچنین بی عذر
 تراویح را نشسته گذاردن بشرک ادلویت جایز است و
 تراویح منفرد و یا بنه فواء منفرد یا بجماعت هم روا است و
 اگر کسی نماز عشاء بجماعت نگذارد است و ترمیم منفردا
 که

گذاورد و باز تراویح بعد عشاء آخر شب همان شد و غ کند و از
دو رکعت هلال صید بد نظر آید ترکش کند * نماز اشراق * و آن
دو رکعت است بعد از طلوع آفتاب و طالب صادق را باید که
بعد از نماز فجر مشغول بذكر الهی باشد تا از تفرغ شمس یک
نبره انگاه دو رکعت بگذارد * نماز قسحی * و آن یا همان دو رکعت
اشراق است یا و رای آن و فقها در چاشت و اشراق
فرق کرده اند و گویند که از وقت از تفرغ تا زوال از دو رکعت
تا دو رکعت می باید گذارد و آنرا سیمی به نماز قسحی کرده اند
لاکن بر طرق مستباح مستنبط از بعض احادیث و عنای
احکام اشراق به هیچیک گذشت دو رکعت گذارند و چاشت
بعضی چهار و بعضی هشت رکعت گذارند و برای دین و دنیا
مفید دانند * نماز قنبره * و وقت آن بعد از عشاء و قبل از زوال
است بشرطیکه مابین هر دو خواب نکنند و افضل اوقات
گذاردن آن جو ف لیل است یا ثلث آخر و اقل آن دو
رکعت است و اکثر آن هشت رکعت که منتهای قنبره
رسول الله صلی الله علیه و سلم است * تسبیح المسجد * و آن
دو رکعت است هر گاه بمسجد داخل شود و دو رکعت بگذارد
و همچنین * تحنیه الوضوء * که هر گاه وضو کند دو رکعت بگذارد

* صلاة الحاجه * و آن دو رکعت است و گاه طرق آن
مختلف است یکی اینست که هر کسی را حاجتی نظیرت خدایا
یکی از بندگان او متعلق باشد باید که با جمله مستحبات و سو کند
و دو رکعت بگذارد و ثنای الهی گوید و درود فرستد و این

دعا بخواند * لا اله الا الله الحليم الكريم سبحان الله رب العرش
العظيم الحمد لله رب العالمين اسالك مرحمتك و رحمتك و عرا

مغفرتك و العفو عن كل ر و العصمه من كل دس و السلامه
من كل اثم لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
هي لك رضا الا قصيتها يا ارحم الراحمين * دیگر در وقت شدت

در ماندگی باید که و سو کند با جمله سنن و مستحبات و دو رکعت
نماز بگذارد و این دعا بخواند * اللهم امي اسالك و انوحه اليك

و هميك محب لي الرحمة يا محمد ابي انوحه بك الى ربي في حاجتي
هذه لتقصي لي اللهم مشعده في * و هرگاه لفظ حاجتی بگوید

الضرورت را بدل نماید * دیگر * اللهم اني اعوذ بك من كل شر
اللهم اني اعوذ بك من كل شر * و هرگاه لفظ حاجتی بگوید

از رسول صلی الله علیه و سلم مرویست که چون کار بر کسی
تنگ آید یا بدست ظالمی در ماند و باشد این نماز بگذارد و ان
خدا ینکه مراد رستی بخوبی فرستاد اگر نیت مرده کند رند و
شود و نماز اینست چهار رکعت بد و سلام هر وقتیکه خواهد بگذارد

در ادل بعد فاتحه * اللهم ما نكده الملك توفى الملك من تشاء وقهر
الملك من تشاء وقهر من تشاء وقدر من تشاء بيدك الخير
انك على كل شيء قدير قولح الليل في النهار وقولح النهار في الليل
فخرج الصبي من المبيت وتخرج الميت من انحرى وتورق من تشاء
يعبر حساب * ردوم * انا اعطيكما كن * ودر رکعت سیزده
* قل يا ايها الکافرون * ودر چهارم * قل هو الله احد * هر یکی
پارده مار سخاوند چون از مار فارغ شود ده کثرت این دعا سخاوند
هزار بار مسلی بر سخاوند ماستد که حاجت او روا شود.
الشاء الله تعالی و ما ایدست * لا اله الا انت سبحانک ابي قحط
من العالمين حسنا لله ونعم الوكيل رب می مسی الصروايت ارحم
الراحمين واقوس امري الي الله ان الله بصير بالعدا و ارحم
دکوة شرف للذاکرون و یا من طاعته نجات للمصلين و یا من لا اله الا انت
عليه اداء الراحمين و رحمتك یا ارحم الراحمين * ائین
تجیمیر دیگر این مار را گذارد و تحریر نمود و یا این رو سبانی
که دارد گاهی تخلف از احابت و سانیات و ظاهر است که قطع
نظر از اثر الفاظ و عا و طریقه مار و ارشاد حضرت رسالت با
صلی الله علیه وسلم که یکد با ستر ایٹ بندگی و طلب دعا این نماز
از دل نگذارد و دعا که یا مار و دانی دیگر کند کمال حسود و

و شروع و عامل بر مضمون جمله معافی از قلب باشد نه اینکه
همچو طایر معلم زبانش متوجه الفاظ و قلبش بجای دیگر مثلاً هرگاه
افوخش امری الی الله گوید بالقطع دست از جمله نه ابیر
بردارد پس ذات پاک او تملی جل شانه اعلی است
از اینکه او را بی نیل مراد بازگرداند * صلوة التسبیح * چهار
رکعت است لکن طریقه ادای آن بدو روایت یکی اینکه
بعد از تکبیر افتتاح و خواندن ثنا باز بخواند * سمحان الله و
الحمد لله ولا اله الا الله والله اعبر * بعد از آن تسبیح
و فاتحه بخواند ده بار همین کلمات بخواند پس برکوع رود و بعد
از تسبیح رکوع ده بار بخواند و چون سر از رکوع بردارد ده بار
بخواند و همچنین در هر سجده ده بار بخواند و بین السجده تین
هم ده بار و همچنین در سه رکعت دیگر خواند نماز تمام کند و بروایت
دیگر در هر رکعتی بعد فاتحه ده بار قل هو الله احد بخواند و باز ده بار
این تسبیح بگوید ده بار در جلسه استراحت که بعد از
سجده تین باشد یا قبل از خواندن تشهد و باقی بدستور مثل
روایت اول و درین روایت قبل از فاتحه بعد از تسبیح بخواند
نخواند و در روایت اول در جلسه استراحت و قبل تشهد
نخواند و در بعضی روایات باید که قبل ظهر بخواند و به بعضی روایات

هر وقت که خواهد از شب و روز بگذرد و گوی در شب و روز
 و در روز یک سلام و در ایتی و در رکعت اول بعد فاتحه
 * اَللّٰهُمَّ اِنِّیْکَ اَسْأَلُ * بخواند و در رکعت دوم * وَالْحَمْدُ * و در
 سیم * وَلِلّٰهِ اَلْحَمْدُ * و در چهارم * قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ *
 و سایل این نماز را در احتیاج بیرون است و در شب آمد دست
 که اگر توانی هر روز یکبار بگذارد و در هر جمعه یکبار و آن را در هر روز
 یکبار و آن را در هر سال یکبار و آن را در هر جمعه یکبار * صَلَوَاتُ الرَّفَایِ *
 در نسی از احادیث عرب آمده که شب حمد اول از نماز شب
 میان مرتب و عشاء دارد و در رکعت شش سلام میباید که از او
 و در هر رکعتی بعد از فاتحه سه بار * اِنَّا مَرْکَنُ * و در هر روز
 * وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ اَحَدٌ * و چون فارغ شود بفتاد مار گوید * اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیْ
مُحَمَّدٍ وَ عَلَیْ اٰلِهِ وَ عَلَیْ اَمَّتِهِ * و آنکاد سر سجده بعد
 بفتاد مار گوید * صَوِّحْ دُنُوکَ وَ الْمَلَائِکَةُ وَ الرُّوحُ * و همچنین
 سر سجده بفتاد بختی که دارد و از خداوند تعالی بخواند که
 حاجت مقرون شود * یَا رَکَّوْتُ * و آن باتفاق میباید
 از همه اهل سنت و در رکعت مسنون است بگذرد در هر روز
 ادای آن احتیاج است بجهت ای حیة روح مثل دیگر
 یا ربنا یک رکوع و دو سجده بگذارد و بمرجه خواهد و در آن

سوره نهایه خواند و قرائت را تطویل کردن و دعا کردن تا وقتیکه بالکل
 شمس منبجی شود افضل است و تطویل دعا و تحفیف قرائت هم
 درست است یا بجماعت تطویل یکی و تحفیف دیگر از قرائت
 و دعا باید و اگر امام جمعه و عیدین باشد بجماعت بگذارد و الا فردی
 فردی و اگر بجماعت بگذارد امام چهار رکعت و خطبه هم سه رکعت است
 درین نماز نیست و بعد از هر رکعت است و بعد از رکوع
 و دو قیام و دو سجده در هر رکعت است اول بعد از تکبیر
 اصرام سوره بقره خوانند یا بمقدار آن سورتی دیگر اگر سوره بقره خوانند
 خوانند و در قیام دوم بعد از رکوع اول سوره آل عمران یا بمقدار
 آن و در قیام سیوم بعد از هر دو رکوع و هر دو سجده رکعت
 اول سوره النساء یا بمقدار آن و در قیام چهارم بعد از رکوع
 اول رکعت دوم سوره التهایده یا بمقدار آن و در رکوع
 اول بمقدار صد آیت از سوره بقره بجای تسبیح بخواند و در
 رکوع دوم بمقدار هشتاد آیت از آن و در رکوع سیوم
 بمقدار هشتاد آیت از آن و در رکوع چهارم بمقدار پانجاه
 آیت از آن بخواند و اگر مال کسوف بجماعت بگذارد
 خطبه هم مثل جمعه و عیدین گوید * ما رخصت * و انهم دو رکعت
 است مثل کسوف و در آن جماعت نیست مردابی حیقه

و نزد ابرئیم مثل نماز کسوف است الا در نماز کسوف با خطا
 خوانده و در نماز خسوف یحمر و همچنین وقت شدت احوال
 و اذراع مثل ریح شدید و دوام باریدن آسمان بر ف
 باران و شدت احمرار آن و تاریک شدن روز و شروع
 و بدو رادل و صواعق و انتشار کواکب و روشنی تحوت و
 وقت شب و خوف ناله از طرف دشمن با اتفاق ارادی
 و دو رکعت سنون است لکن با اتفاق بانفزا دمی باید گذارد
 و نزد هر یکی موافق نماز کسوف و خوف بگنجد و این هر نماز را یعنی
 کسوف و خسوف و بادای سیاه و زرد و زلزله و دیگر اغایست
 نزد امامیه واجب است هر یک دو رکعت هر رکعت پنج قیام
 و پنج رکوع و دو سجده و هر پنج قیام فاتحه و سوره بنی تعین و جماعت
 و خواندن قنوت بعد از سوره و در هر سنت است * نماز ابرئیم
 بر دایه حنیفه برای استسقاء نمازی و جماعت سنون نیست
 و نه در آن خطبه است و نه قلب رواست بلکه صرف دعا و استغفار
 است و بمذهب ابنی یوسف و محمدا را صاحب ایشان که این
 مذهب مفتی به و معمول علیه علمای حنیفه است اینست که امام
 مع قوم برای نماز خارج شود دو رکعت بجمهر بگنجد و در رادل سجده
 * اسم ربك الاعلی * و در دوم * قل انك حل بئالعا شیه *

بخواند و بعد نماز دو خطه بگوید مستقیماً قوم بر زمین ایستاده
 نه بر منبر و دعا کند و تسبیح گوید و استغفار برای جمله مؤمنین
 و مومنات کند بر قوسی نمکیه کرد پس هرگاه قدری از خطبه
 بگوید قلب رد کند و صفت قلب را این است که اگر چادر
 مربع باشد اعلائی آنرا اسفل گردد و اسفل را اعلا گردد و در
 باشد جانب راست را چپ کند و چپ چپ بطرف راست
 آرد و قوم تعظیم چادر نکنند و بعد از فراغت خطبه امام روی خود
 بسوی قبله کند و مار اقلیب را دایره دهد عای استغفار مشغول
 شود و بهیچون پنج قایم باشد و دیگر جمله کمان شسته مانند دو
 بسوی قبله و امام دعا کند و استغفار نماید و آنها هم بتنهید قوبه
 و استغفار نمایند و در دعا خواه امام دست بردارد خواه اشاره
 بسپاه کند هر دو بهتر است و قوم را بهتر است که دست
 بردارند و بسنج این است که سر و زان امام را قوم برای
 استسقا برآید و زیاده از آن مقبول نشد و باید که پیاد و پا
 بالناس کهنه یا شوب داده و پیون زده بذات و انکسار و تواضع
 برای خدا و ایتعالی سر آرد و برده بسوی زمین بر آیند و هر کس
 قبل خروج بقدر طاقت صدقه کند بعد از آن برآید و اگر امام
 خارج شود از آن دهد و بی اذان هم بر آمدن جایز است و نزد

شافعی دارد استثنائش ندارد عید است مع تکبیرات رده
 و خطبتین بعد نماز و همین سه ماکات است موازی تکبیرات
 روایت که آنرا سهون بداند و سه ماکات چهارده روایات است
 مشهور تر آنچه از وی نقل کند عدم خطه است و بخوار اکثر
 اصحاب وی خطه است قبل نماز یا بعد آن و بعد مختار تر است
 یک خطه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت است و
 قلب رده امام را رده و همچنین چهار نماز باید لاکن در
 قلب رده برای قوم هم دو روایت آمده * ما را استخاره
 از حار رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله
 علیه و سلم بایان را استخاره آن چنان تعلیم میکرد که سر
 از قرآن تعلیم میکرد و در آن طریق آن بدین پنج روایت
 کرده که هر گاهی که سرم آن دادد باید که قلبی از آن دو رکعت
 نماز استخاره بگذارد و او نیز اینکه در آن میت استخاره
 کند و در رکعت اول بعد فاتحه * قل یا ایها الکافرون * و در دوم
* قل هو الله احد * سوا الله و بعد سلام این و فاحسوا الله * اللهم لی
استغیرک بعلمک و استعذرک بقدرتک و اسألك من فضلک العظم
یاک نعبد و یرکعون و لا ادری و تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب اللهم
انکنت تعلم ان هذا الامر * و ایضا آن کار بدل بگذارد و اگر

نرمان میرگویر بهتر باشد * حیرلی فی دیمی و معاشی و ماء
 امری عاحله آمله فاذرالی و سوا لی و بارک لی دینه و انکمت تعلم
 ان فلان الامر سرائی * آن کار که دارد ای حکامم بر دیار دل
 مگردانید * ای دیمی و معاشی و ماء امری ما حله و آحله و صرفه
 می و اصرامی منه و اندر لی التبر حمت کان ثم رصمی منه *
 دوش طاستخاره این است که اول دین را بر ما را خاطر را
 بر فعل و ترک آن مساوی دارد و انگاه ما را گذارد
 و دعا بخواند بعد از آن - بید اگر عزم او بر فعل او آنچه بیشتر
 و دقوی گشته آنرا امضا کند و اگر از سابق عریست بر فعل
 کم شد از ترک کند و بر مردیست که باید که فعل او عریست
 بهین ما را و دعا بخواند و بعد از آن آن عریست را
 امضا کند افضل الاهی از شر آن عریست محفوظ ماند چه معنی استخاره
 طلب حیر است الله به عا و طلب آن امید اناست است
 اگر مسلم صالح لصدق بیت مکده و لظواهر مشایخ طرق استخاره
 بوجو کثیره مردیست و عمل آنها را آن تا کیده است و اکثر
 مشایخ هر روز بعد از اشراف و در گشت ما را استخاره
 فلان یک بیان شد میخواند و دیگر آن را فعل مدان تا کیده میخواند
 و در دعای استخاره که کرده سابق کای لفظ هدالامر که دو

جاد اقم است. هر دو باین عبارت صم کنند * کَلَّ اَوْ مَلَّ
 اَعْلَهُ اَوْ قَوْلَ اَقْوَلَهُ قِيَمَنَ الْيَوْمَ اَوْ حَذَرَ لِّلْيَمِّكَ * و از طرف
 استخاره و مشایخ یکی این است که اول و آخر در دو اول
 بعد و طاق خوانده یا در دیار بخواند * بِاعْمَلِ الْعَا دِرْ شَيْئًا لِلَّهِ *
 و در کف دست راست دم کرده مشت نموده و همان
 مشت را بر سر مالین نموده و در عقبه و سر بخانق قلب
 بوده جواب کده آنچه مقدور و مشامحت است بجواب بپزد
 اگر در اول بید تا سه روز یا پنج روز یا یا نه روز این عمل
 بکند و اگر هیچک معلوم نشود دلالت دارد بر ترک عزیمت
 * دیگر * بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * هفت صد و پنجاه بار خواند
 چهار رکعت به بیت استخاره بگذارد در اول بعد فاتحه بگوید
 * اَشْهَدُ * و در دوم * وَالْمِلَّ * و در سوم * وَالْمِلَّ *
 و در چهارم * اَللّٰهُمَّ شَوْح * و بعد از آن روز بخانق قلب نموده
 جواب رو در مشامحت آن کار آگاه کرده شود این
 هر دو استخاره و اخیر یکی از صلحای صوفیه نقش نهاده
 این رو سیاه را تعلیم فرمودند و بیان مجاز فرمودند * دیگر *
 در ریاض رشک ریاض حضرت جبرائیل قدس سره مرقوم است
 که هر که خواهد در جواب غایب را بیند و نمی داند که او مرده است

بارہ ایامی کہ چیری برسد ارد پس برای آن چیری
محر است بر دس ماید که وقت حدس و عو کند و لباس ظاهر
پوشد و مستعمل فله بر پهلوی راست دراز شود و سوره
* وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ * و سوره * وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * و سوره
* وَالنَّجْمِ * و سوره * الْأَنْعَامِ * هر یکی هشت بار بخواند و بعد
از آن گوید * اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ فِیْ مَمَامِیْ کُنْ اَوْ کُنْ اَوْ کُنْ اَوْ کُنْ
و ارمی فی مامی ما اعتدل به علی احادیث حدیثی * پس اگر
آتش چیری بخوابد بیدار و در دم و سوم تا هشت روز
مستعمل کند پس اگر بید چیری داند که چیری خطا کرد در عمل و
در خالفه که او که ادا حل دعا نیست بلکه نمای آن آنچه علم آن
میخواهد بر زمان آرد * دیگر * مقول از همان کتاب است
اگر خواهد که در جواب آگاه شود در آنچه آرد وی آن دارد پس
وقت حدس بخواند * اَللّٰهُمَّ رَبَّ اِبْرٰهیمَ وَ مُوسٰی وَ عِیْسٰی
وَ اَبْنٰی رَبِّکَ رُوْلًا وَ مِکْاٰئِلَ وَ اِسْرَٰئِیْلَ صِرْنِیْ الْتَوْرٰیةَ
وَ الْاِنْجِیْلَ وَ الْاِنْجِیْلَ الْعَظِیْمَ اَرْمِیْ فِیْ مَمَامِیْ الَّذِیْ نَرٰی
لِیْ فِیْهِ الْاَمْرِ وَ الْحِیْرَةِ * و بعد از آن گوید * فَلَمَّا بَدَا لَیْ اَحْمِیْرَ
و بعد از آن اسم * نَاحِشَر * را در و که تا ای که خواب
رو و مال کل نسوخت و متعلق گرداند بهمان سو که میخواهد ایشان

تعالی بخواب بیند آنچه خواهد و اما حکم استخاره در هر چه امامیه پیش
 هایت تاکید دارد شده و تبرک آن و عید هم آمده و در آیات
 استخاره آنچنان بکثرت اند که بالمعنی بعد تو اتر رسید و در
 تفصیل در کتب فقه و حدیث مستور اند و میر باقر مجلسی
 خاص در ریاض کتابی بفارسی تالیف نموده مسمی بمفاتیح
 العیب صاخره و در آن اکثر بنکاه تمام تر و آیات استخاره
 را از هر جنس جمع نموده است و آن کتاب را مشتمل بر یک قافیه
 داشت مفتاح و خاتمه مرتب ساخته در آن رساله بندی از هر مفتاح
 که هر یکی از آن مشتمل بر قسمی از استخاره است بااختصار و اسهلا
 طول عبارت که در بیان جمله ماله و مایه روایت است نقل
 شد و فقط مضمون استخاره و طریقه آن ذکر کرده شد و بالتمام
 بیان تمام روایت نه نموده و آن اینست شیخ مفید و سید
 ابن طاووس و دیگران از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 روایت کرده اند که حق تعالی میفرماید که از جمله شقاوت بند من
 آنست که کار نکند و طلب حیر خود از من نه نماید و سید بر فی بسند
 ای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که اگر
 در امری بدو استخاره داخل شود و سلامی متلاش شود که خیر او را
 در آن بالا جری ندهد و سید بسند معتبر از آنحضرت روایت

میکنند که میگفت هرگاه در امری طلب حیرا حق تعالی کرده باشم
 پروانه دارم که راحت افتهم یا نه ملای و سیر فرمود که پدرم مرا تعلیم
 استخوانی بود چنانکه صورتهای قرآن مرا تعلیم می نمود و همچنین
 روایت از امام محمد باقر علیه السلام است که ما استخوان را یاد بگیریم
 چنانچه سوره های قرآن را می آموختیم با محمد استخوانی چنانچه لوح است
 اول ایست در برابر یکبار اوده نماید بحساب مقدس الهی متوسل
 شود و حیر خود را در آن امر ارحم تعالی طلب نماید و بعد از آن آنچه
 زود به راضی باشد مان خواه موافق بود یا مخالف آن که ابرو تعالی
 حیر را زایل نماید پس آنچه غیر مراد واقع شده الله در آن

حیری برای او مضر باشد * و بعضی آن فکرم و اشیا و هو و لکم *

دوم اینکه بعد از آن که طلب حیر را حاکم در دل خود نظر کند و
 آنچه خاطر او مصمم باشد بر آن عمل کند سیوم اینکه بعد از طلب حیر
 مشورت کند با مؤمن و آنچه آن مؤمن بگوید عمل کند چهارم اینکه
 استخوانه فقرات مجید یا تسبیح یا سادق یا رفیع بگوید تفصیلی
 که مذکور می شود و اکثر احادیث دلالت بر قسم اول میکند
 و بعضی از علمای این مذهب مثل شیخ معین داس ادریس
 و محقق طوسی در حواله استخوانه بعد بر قسم اول نرود و
 تأمل کرده اند بلکه اس ادریس ترجیح عدم حواله داده اند

اکثر اعظم ملایم جویر کرده اند و مستحسن دانسته اند و در کتب
فقه و ادعیه انواع استخارات را ذکر کرده اند و شیخ شافعی
و سید ابن طاووس طعن بسیار بر افتکار این ادویس نمود
اند و ما باقر مجلسی در منافع العیب میگوید که حق آنست که هر
احادیث و روایات هر یک واقع شده افتکار نمی توان کرد اما بعد
استخاره در سه شق اول است که درین زمانها مشروط
است و درین رساله در جمله اقسام استخاره در هر
طریق ذکر کرده می شود اما از قسم اول مرویست از امیرالمومنین
علیه السلام در کیفیت استخاره که دو رکعت نماز کند و بگوید
اِنَّ نَارَ صَدِّيقٍ یُّبْکِی * اَسْتَخِرُ اللهَ * پس بگوید * اَللّهُمَّ اِنِّی
مَعْتَمِدٌ بِاَمْرِکَ عَاطِقٌ فَاذْکُرْ قَلَمَکَ اَللهُ حَیْرَ لِّی فِی دِیْنِی وَ دُنْیَی
وَ اٰخِرَتِی وَ بَسْوَ لِی وَ اَمْکُتْ قَلَمَکَ اَللهُ شَرِّ لِّی فِی دِیْنِی وَ دُنْیَی وَ اٰخِرَتِی
فَاَصْرِفْهُ عَنِّی کَرَمَتِی بِعَیْشِی وَ اَمَّا اَمْرُکَ فَاَنْتَ تَعْلَمُ وَ لَا اَعْلَمُ وَ اَنْتَ
عَلَامُ الْغُیُوبِ * پس غرض کند بهر امریکه اراده کرده است * دیگر
امام محمد باقر علیه السلام روایت میکنند که چون حضرت علی
بن الحسین علیه السلام اراده جمعی یا عمره یا آراد کردن بنده یا
یا خریدن و فروختن آن میکرد و ضوئیه ساخت و دو رکعت نماز
استخاره میکرد و در رکعت اول بعد از فاتحه سورۃ الرحمن و

دوم سورة شمس بخواند و بعد از نماز و يست مرتبه طلب
 جبر از خدا بگوید یعنی میگفت * استعبر الله يا استعبر الله در حمد
 حیرة ای عافیه * پس سورة قل هو الله احد و معوذتین بخواند
 پس میگفت * اللهم صمت یا موقد علمته فانکمت بعلم الله حیر
 ای فی دینی و دنیا و آخرتی فاند رهی و انکنت تعلم الله شر لی فی
 دنیا و دنیا و آخرتی یا صرعه عی رب اعزم لی علی رشدی و ان
 کرهت اواحیت ذلك بعضی به اسم الله الرحمن الرحیم ماشاء الله
 لا حول ولا قوة الا بالله حسبی الله و لم الوکیل * پس متوجه آن
 امر بشد و غم بران بمود و در بعضی روایات دعای استخاره
 بدین پنج مرتبه است * اللهم انی استعبرک برحقک و استغفرک
 الخیر یقن رکت علیه لا نک عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم
 لا ستلک ان تصلي علی محمد اعمی و آله کما صلیت علی ابراهیم و آل
 ابراهیم انک حمید مجید اللهم امکن هذا الامر الذی اوردی حیر الی
 ای دای دنیا و آخرتی فیسره لی و امکن صید ذلک فاصرفه عمی
 و اخر انی ص * و اما قسم دوم از استخاره آنست که بعد نماز
 و دعای استخاره بقلب خود رجوع آرد هر چه فتوای قلب باشد
 بران عمل نمایند و شیخ طوسی در کتاب اقتصار گفته است
 که کسی که اراده امری کند دو رکعت نماز بجا آورد و بسجده رود و

صد مرتبه بگوید * اَسْتَعِیْذُ بِاللّٰهِ تَعَالٰی فِیْ جَمِیعِ اُمُوْرٍیْ كُلِّهَا حَسْبُ
 فِیْ عَمَلِیْ * پس آنچه که در دانش اقامه بران عمل کند و سزا
 رسی آنست عند الله صحت صحیح و معتبر و ایت کرده که مرئی
 حضرت امام جواد علیه السلام عریضه در باب تفرّج و خشنمایی
 نوشت در جواب نوشتند که در رکعت نماز آورد و بعد از آن
 صد مرتبه طلب جرح در اورد انکس و در آشتای استخاره مانگی
 سخن گویند صد مرتبه تمام شود پس اگر در دولت سینه فرو رفتی
 آن ملک بعد از آن و اما قسم سوم که مشهوره ما و مسالمت
 پس تاکید آن در کلام الهی مادل شده و امر شد حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم ما وصف ای که او غنای
 کل بود و خاطر مقدس او مهشاشه از وحی الهی و مشرق اورد
 الامامات ما متبای بود تا بر مشوره نمودن با اصحاب * حَسْبُ وَاَل
 حَلْ حَلَالَه شَا و رَمَم فِیْ الْاُمُوْر فَادْعُوْا مَعَ مَبِیْتِکُمْ عَلٰی اللّٰهِ * و امر
 حضرت ما بر مشوره برای تعلیم سایرندگان و بیب خاطر
 مومنان و مصالح بسیار دیگر بود و ما امر فرمود متوکل و اعتماد بر حاکم
 مقدس او و تفویض امور خود بعلم کامل و لطف شامل پس
 بار نکات مشورت باید که اعتماد در رای خلق کند و جرح و در آرد
 عالم العیوب طلب کند آنچه حیرت است حق تعالی بر دل انبیا

جاری خواهد کرد و در حدیث آمده است که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم یا علی علیه السلام کسی که طلب خیر خود از خدا میکند در کار خود جریان نمی شود و کسی که در کار با مردم مشورت میکند پشیمان نمی شود و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام منقول است که نفس خود را بخاطر می اندازد کسی که مستغنی می شود برای خود از رای دیگران و سید و برقی و دیگران بنده ای مقرر از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند که مشورت می باشد الا بر چهار حد اگر کسی آنها را رعایت نکند ضررش بر مشورت کننده زیاده از نفع آن است اول اینکه با کسی مشورت کند که عاقل باشد دوم اینکه دیندار و صالح باشد سیوم اینکه دوست و برادر مومن باشد چهارم اینکه او را بر سر و زار خود مطلع گردانند بخوبی که خود را از خود را میدانند و اعتماد بر او داشته باشد که انشای داد نمی کند بر مردم و از قسم چهارم یکی استخوان بقران مجید است گفتنی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند که فرمود تفاؤل نکنید بقران و همین است مذهب ابی حنیفه روح از اهل سنن که تفاؤل بکلام الله العظیم کرده و ممنوع است لکن علمای امامیه این حدیث را تا دلیل کنند و گویند که مراد از نهی تفاؤل بکلام الله استنباط احوال آینه از آیات

مناسب است چنانچه عوام و سبیل زوری خود گردانید و در
 دانیان خود در یک میدان و ملاقات مجلسی میگوید که ممکن است
 مراد از این ایست که چنانچه تعادل و نظیر ما در این حیوانات
 دیدن آنها میگذرد همچنان تعادل و نظیر نقران مجید باید و شاید سزا
 و است اعتقاد مردم در صورت وقوع خلاف هم آنها نگردد
 مماثلت باشد انبیا مالمحمد اکثر طهای امامیه استخوان و کتله
 الی میبخشند استند و اس ادویه پس در کتاب صدر
 از شخصی روایت میکند که مرد امام زین العابدین علیه السلام
 بود که بعد از نماز صبح نشأت تولدت زید شهید سلام ام
 حایه دادند آن حضرت مسحت ظنید و در داس خود گذاشت و
 کشود این آیت در اول صفحه بود * فصل الله اسماءه
عليه السلام * پس مسح را بر هم گذاشت
 و باز دیگر کشود این آیت در اول صفحه بود * ان الله اشترى من
المؤمنين انفسهم و اموالهم با انهم الجنة بما تكلون في صل الله
فيعملون و عن اعلیهم في التوراة و الانجیل و الزمان و
او فی بعد من الله ما تشتروا بكم الذي با بعتهم به و ذلک
هو العبر و العظیم * پس حضرت دوباره فرمود که دانسته که در
 است و ادراک نام گردانید مالمحمد مجلسی میگوید که چرا

حضرت سجاد علیه السلام میفرمود که یکی از فرزندان
 ایشان که مسی برید خواهد بود در جهاد محالنان شهید خواهد
 شد و در این دو آیت که در استخوان ظاهر شد اشاره شهادت
 او بود مابین سبب دانسته اند که همان فریده است پس او را
 مسی برید گردانید و این معنی دلالت میکند بر جوار تنفایل بقران
 و یکی از طرفین استخوان و بکلام الله العظیم ایست که طلب بر خود
 ادل میکند و صحیفه را بکشاید در صفحه دست راست اگر آیت
 رحمت یا امر بنجیر باشد خوب است و اگر آیت عصب یا نهی
 از شر باشد بد است و اگر آیت دوزخ نباشد یا مشه باشد
 بیانه است * دیگر * از حضرت صادق علیه السلام مرسل است
 که آنحضرت فرمود که هرگاه بر احدی از شما کار شک شود صحیفه را
 بدست گیرد و غزم کند بر عمل کردن بآنچه ظاهر شود و بدو از حاتب
 حق تعالی پس سوره فاتحه و سوره اخلاص و آیت الکرسی و آیت
 * و من الله ما تفتح العین لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البحر و ما تسقط من
 درقه الا یعلمها و لاحه فی ظلمات الارض و لا یطیب و لا یفسد الا
 فی کتاب مبین * و سوره * انا انزلنا * و سوره * قل الیه انکابون
 و معودین * هر یک از اینها را سه مرتبه بخواند پس سوره
 شود بقران مجید و گوید * اللهم انی اتوجه الیک یا لقرا العظیم

من واقعہ الہی حاتمہ و فیہ اسمک الا کمر و کلامک التامات ہا
 سماع کل صوت و ہا جامع کل صوت و ہا ہادی النور بعد الموت
 یا من لا تعشاء الظلمات ولا مشقہ علیہ الاصوات اسالک ان تجہدنی
 بما اشکل علی ہدایک عالم بکل معلوم غیر معلوم بحق محمد و علی
 وفاطمہ الحسن والحسین و محمد الناقی و جعفر الصادق و موسی
 الکاظم و علی الرضا و محمد الحواد و علی نقی و جعفر العسکری
 و الخلفاء السبعہ من آل محمد علیہم السلام * پس متصفحت
 را بکشاید و جلالات یعنی لفظ اللہ را بشمارد از صفحہ دست
 راست و بعد از ان اوراق جانب چپ بشمارد بعد دآن
 جلالات پس بعد از ان از صفحہ دست چپ سطور بشمارد
 همان عدد پس در سطر آخر نظر کند کہ آن بمنزلہ وحی است
 و فطیلبی کہ دارد و اگر در اول صفحہ لفظ جلالہ نباشد بنار دیگر
 مت کند و متصفحت بکشاید تا اینکه جلالات ظاهر شود و آنرا استخوانہ
 الہ گویند و دیگر طرق استخوانہ ہم بقرآن مجید در بین مذہب مرویست
 مجموع ان خو قائل تطویل نقل نشد * دوم * از قسم چهارم
 استخوانہ بہ تسبیح است دان چہند نوع است یکی آنست
 مرویست کہ از حضرت صاحب الزمان علیہ السلام کہ چون
 امری کسی خواہد استخوانہ کند در مرتبہ سہرہ فاتحہ بخواند و

سه مرتبه یا یک مرتبه هم اکتفا می‌تواند کرد پس دو مرتبه

* اِنَّا اَقْرٰنًا * بخواند پس این دعا را سه مرتبه بخواند *

ای استعجیرک بعلهک دعوات الالم وروا استعجیرک لیسر

هک فی الامور والمحدور اللهم اذکال الامر العلابی *

مطمت بالمرکة اصحاره وادیه وحققت بالکرامه ایامه واد

تقری همه حیره قرو وشموسه دلولا وبقص ایامه سرور

اما امر فامر واما الهی فانهی اللهم ای استعجیرک بر

حیره فی عاقبت * پس در دل قرار دهد که اگر قاتل امر

او نیک است عدد دواهای تسبیح که خواهد گرفت طاق

و اگر بد است جفت برآید یا بنکس آن و قطعه از تسبیح

و بشمارد که طاقست یا جفت و هر چه قرار داده بود بران

ببازد * دیگر * سه مرتبه در دو مرتبه صلی الله علیه و سلم

محمد بنفر سبند عدد از آن قطعه تسبیح را بگیرد و بشمارد اگر

می ماند خوب است و اگر جفت ماند بدست و اما ما قر

میگوید که طریقه دیگر در بیان عوام شهرت دارد که سه تا

تا بشمارد اگر یک بماند خوب است و دو و س

د سه بد است و این طریقه در کتب مشهوره بطر

نرسیده ولیکن یکی از قصای بحرین از کتاب السعاده

حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر روز نوحه
 یک مرتبه و اخلاص سه مرتبه بخواند و پانزده مرتبه صلوات بر
 محمد و آل محمد بفرستد پس گوید * اللهم انی امثلک بحق الحسین
 و اولی الامر و ائمه و اجدید و الائمه من دونه ان تصلى علی محمد
 و آل محمد و ان تجعل لی البیعه فی هذا السنه و ان تزینی ما
 هو الاصلح فی الدین و الدنیا اللهم کلک الاصلح فی دینی و دنیای
 دعا حل امری و احله نعل ما انا عارم علیه ما مر لی و الا فانی
 فانک علی کل شیء قدير * پس قطعه از تسبیح میگویی و بگوئی
 * بحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله * تا آن قطعه تمام شود اگر
 منتهی * بحان الله * باشد مخیری میان کردن و نکردن و اگر
 بر * الحمد لله * منتهی شود امر است و اگر بر * لا اله الا الله *
 منتهی شود بی استی و این استخاره سجد اختیار است که بر
 سجد مستدام بزمشته کند یا بر غیر مستلوم یا بر سنگریزه و بعضی قطعه
 سجد یکصدت بگیرند مگر مشهور و متعارفات اینست که با گشت میان
 بگیرد و آنچه بالفضل تقید مسجد خاک پاک بنابر استخاره کند و نیز
 دو بار استخاره کند و اول بیت عمل آن قیل کند و در دوم
 بیت ترک آن اگر در اول طاق آمد و در دوم هم طاق پس
 حیار فهمند و اگر در اول طاق آمد و در دوم جفت پس وجوب

بمحل فهمند و اگر اول جفت آید پس دیگر استنخاره نکنند
و ترک آن واجب دانند این طریقه را اما باقر مجلسی در
مفاتیح الغیب ذکر نموده با وصف اینکه مادی جمله طرق استنخاره
است پس یا این امر محدث عوام است یا اثری دیگر داشته
باشد و سوم از قسم چهارم استنخاره بر رقا ع است
و طرق آن کثیر است یکی آنست که کلیبی و شیخ طوسی و
سید و دیگران بسند ای معتبر از اردون بن خارجه روایت
کرده اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که
هرگاه امری را اراده کنی شش رقعہ کاغذ بگیر و در سه تانبویس
* بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ خَيْرَةُ اللّٰهِ اَمْرٌ بِالْحَکِیْمِ فَلَانِ بْنِ فُلَانٍ اَعْلٰی
و در سه تان دیگر همین عبارت و بجای افعِل لا تفعل و مراد
از فلان بن فلان این است که نام استنخاره کننده و نام مادرش
بنویسد پس آنها را زیر مصالای خود بگذارد و دو رکعت نماز
بکند و چون فارغ شودی بر دو سجده و صد مرتبه بخواند * اَسْتَخِیْرُ اللّٰهَ
بِرُحْمَتِهِ خَيْرَةُ فِی مَا قَدَرْتُ * پس در دست به نشیند و بگوید * اللّٰهُمَّ
حَرِّ لِيْ وَاحْتَرَا لِيْ فِیْ جَمِیْعِ اَمُوْرِيْ کَلَامَ فِیْ رُحْمَتِكَ وَ عَاجِلَةً *
پس دست بزن و رقعہ ها را بشویش بکند یعنی بآیند دیگر مخلوط
گردان و یک یک از آنها را بیرون آورده و ما حظه کن اگر سه

افعلى پيايى برآمد پس کس آن کار را و اگر سه لا تفعل پيايى
 برون آيد پس کس آن کار را و اگر محال و برآيد تا پنج رقع برار
 و اگر افعلى بيشتر است عمل کس و اگر لا تفعل بيشتر است
 ترک کس و رقع ششم برون آوردن حاجت يست
 * و بگير * سجد روى الله عنه و کمر کرد است که اس سجد
 در استخاره اس دعا ميخواند * اللهم انك تعلم ولا اعلم و بقدر
ولا ادري و انت علام الغيوب اللهم ان ملحك بما يكون كملهك
بما كان اللهم اني قد عرفت ما عرفت و ان كان لي فيه حصة في
الدنيا و الاخرى و الاصل فيسره و سهلته و رزقني له و رزقني و ان كان عذر
ذلك فامعني منه كد شيت * پس سجد و سجد و سجد و بگير
 سيگشت * اللهم استخيرك برحمتك حمزة في عافية * پس در سه
 رقع بپوشت * حيروني من الله العزير الحكيم بعلان بن فلان
باسم الله و عونه * و سه رقع ديگر * حيروني من الله العزير الحكيم
بعلان بن فلان لا تفعل ولا تحير فيما يعصني اليه * و در هر
 سجاده سيگداشت و چون از نماز خارج مي شد تا پنج رقع يكيك
 از آبر ببردن مي آورد و ارا فاعل و لا تفعل هر چه بيشتر ميخوا
 هت بران عمل ميگرداند اما قمر محاسبي گويد که بجاي طلي که او که حاجت
 خود را بغير بي گويد و اگر ستوانه گويد بجاي آن * علي امر الدني

علمت * و محای * ملائ من ملائ * امام خود و امام پدر خود سید
 و در هر رقعها بعد از آن مای محاسنی میگوید که اگر چه این روایت
 از طریق اهل سنت است اما موید روایت ادلست که
 از طریق شیعه است انتهى اقول و رکنس اهل سنت
 این روایت محای سطر فقیر مر سیده شاید مراد ایست
 که راوی اول از اهل سنت است * و چهارم از قسم
 چهارم استکاره صادق است و آخر طریق سیار است یکی از آن
 این است که مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 که چون اراده استکاره کند دعوی کاملی با حمله آداب و
 ادعیه کند و دو رکعت نماز کند در هر یکی بعد فاتحه صد بار سوره
 اخلاص بخواند و بعد از سلام دستها را بردارد و گوید

* یا کاشف الکرب و مفرج الهم و مد مم العم و مبتی یا بالمعم

ممل استخفا یا یا من یفرج الخلق الیه فی حوائجهم و مهماتهم و

امورهم و یتوکلون علیه امرت بالدعاء و صحت الاجابة اللهم

وصل علی محمد و آل محمد و ادرهم فی کل امری و افرج همی و

نفس کربی و ادرهم همی و اکشف لی عن الامر الذی قد انا من

غلی حرجی فی جمیع اموری میرة فی عافیه دای استخیرک بعلمک

و استعن رک بعد رک و استلک من فصلک و التاء الیک فی جمیع

اموري وارء من الحول والقوة الا انك واتركك عليك و
 انت حمي و نعم الوكيل اللهم افتح لي ابواب رزقك وسبلها لي
 ويز لي جميع اموري فانك تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم و
 انت علام الغيوب اللهم ان كنت تعلم الامر الذي عزمته عليه
 وارادته فحر لي في ديني و دنيائي و معاشي و معادي و عابده
 اموري قدره لي و سهله علي و سهله لاسر و بارك لي فيه و ان
 كنت تعلم انه غير نافع لي في العاجل و الآجل بل موشر علي
 فاصرفه عني و اصرفني عنه كيف شئت و اني شئت و قدرني
 الخير حيث كان و اذن كان و رخص لي بمصائبك يا رب و بارك لي
 في دن رك حتي لا احب تعجيل ما آخرت و لا تأخير ما عجلت
 انك علي كل شيء قدير و هو عليك يسير * پس صلوات نغمه
 بر محمد آل محمد و سه و نعمه بگيرد بگ مقدار يك هفت و در دو رفته
 اين دعا را سوخته * اللهم فاطر السموات و الارض عالم
 الغيب و الشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا به يختلفون
 اللهم انك تعلم ولا اعلم و تقدر ولا اقدر و تمني ولا امني و تنصي ولا
 امضي و انت علام الغيوب صل علي محمد و آل محمد و اخرج لي احب
 السعيلين اليك و حرهما لي في ديني و دنيائي و معاشي و معادي و امرني
 انك علي كل شيء قدير و هو عليك يسير * در پشت يكي اذان

افعل بنوید و در پشت دیگر لا تفعل و در ر قد
سیوم این دعا بنویسد * لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العلیم و اعقمت بالله و توکلت علیه و هو حسبی و نعم الوکیل
توکت فی جمیع اموری عی الله الحي الذي لا يموت و اعتصمت
بهی العز و الخور و قسمت بهی البحر و الغول و الملوک و
وسلام علی العرسلین و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد
النبی و آله الطاهرین * و پشت این ر قد را سفید بگذارد
 و هر سه ر قد را محکم به پیچ بر یک هایت و یک صورت
 و در میان سه بند قرار سوم یا اول کل بدارد بر یک هایت و یک
 وزن و کسی که اعتماد بر و داشته باشد از برادران مومن
 بهر که او خد را یاد کرده و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده
 آن بند چهار آستین خود بیند از دو دست راست خود
 را در میان آستین خود داخل کرده انهار حرکت دهد و بدون
 دیدن انها یکی از انها گرفته بیرون آورد پس صاحب استخاره
 آنرا گرفته و خد را یاد کرد و بکشد و هر آنچه بر پشت آن
 نوشته است بران عمل نماید و اگر کسی معتمد بهم نرسد
 خود را آستین خود انداخته همچنانکه مذکور شد بعمل آورد و در
 حدیث آمده است که اگر افعیل بر آید بران عمل کند که بر او

در آن است و اگر لا تفعل بر آید ز نه از آن را نماند که البته
مخالفت استخوان و ضربی با و رسد و اگر رفته بر آید که
پشت او ساد است پس انتشار کند که وقت نماز عشره
فجر باشد قبل از نماز و البته از آن دور رکعت استخوان
خواهد باز بمون پنج عمل کند تا اینکه یکی از رقصهای افعل یا و
تفعل بر آید این عمل مکرر کرده باشد و هر بار رقصهای تازه
برگیرد * دیگر * کلینی و شیخ و سید و دیگران بسند مرسل
یکی از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند که در امریکه میخواند
با پدر و در دگر خود شوره کند صور نقش این است که حاجت
خود را در خاطر گذرانید و در رقص بگیرد و یکی را بنویسد و در
دیگری نغم و هر یکی را در میان بند که از گل بگندارد پس دو
رکعت نماز کند و این بند چهار دور بر دامن خود بگندارد و بگوید
* یا الله ای اشاورک فی امری مد او انتاحیر من شتار و مشیر
فاشروه ای دما میه صلاح و حسن عاقبه * پس دست خود را
زیر دامن خود داخل کند و یکی از آن دو بند که بیرون آرد
و بکشد اگر نغم باشد آن کار بکند و اگر باشد آن را نماند
* فصل پنجم * در صورت ادای صلوٰه به تفصیل فرایض و
س و مستحبات و مفادات و مکررات آن و درین فصل

چند مباحث است * بحث اول * در شرایط نماز و آن دو
قسم است یکی شرایط صحت و جواز نماز دوم شرایط
فقیهیت و کمال آن پس * شرط اول از قسم اول طهارت
است و چون مسایل آن کثیر بودند لهذا آنرا پیشتر در فصل
عائده ذکر کرده شد * شرط دوم از آن بمسبب بعضی امور وقتست
و نزد ابی حنیفه وقت سبب نماز است نه شرط و آهم پیشتر
در فصل عائده مذکور شد * شرط سیوم از آن ستر عورت است
و عورت مرد نزد ابی حنیفه ارناف نازانو است و نزد اورانو
عورت است و ناف عورت نیست و نزدیک شافعی یک
قول هر دو عورت است و بقول دیگرش ناف عورت است
و زانو عورت نیست و جمله اندام زن آزاد عورت است
سوائی روی و هر دو دست تا بندهای آن و هر دو قدم
آن و کنیز را همان مقدار عورت است سوائی روی که مرد
راست بزیادت پشت و شکم او و اگر در حالت نماز کسی
برهنه شود بر دایت صحیح نزد ابی حنیفه کم از ربع عضو خواه
عورتین غلیظتین باشد یا غیر آن معفو است لیکن باید که بدون
عمر کثیر آنرا بندگانند و همچنین حال نجاست که در حالت نماز برسد
و بمسبب این سه بکشف عورت قلیل باشد یا کثیر و همچنین

از رسیدن نخواست نماز فاسد گردد و ستر عورت در این
 حالت نماز اگر چه تنها باشد هم فرض است * و نزد امامیه عورت
 مرد فقط پس و پیش است و عورت زن آزاد مثل مذکور
 اهل سنت است الا عورت کنبرک نزد آنها مثل عورت زن
 آزاد است الا سر او که اگر برهنه باشد نماز حایز بوده اگر اندکی
 از عورت هم منکشف شود نماز فاسد گردد * شرط چهارم *
 اذان استمال قله است پس هر که بر دصمت قبله محض شود
 بجهت عین خود صحنی مقرر نمود و نماز کند اذ و اگر در اشای نماز معلوم
 شود که قبله سمت دیگر است آنسو روی بگرداند و اگر بعد نماز ظنی
 رای او ظاهر شود اعاده نماز ضروریست و ادای نواقیل و سنن
 بر او ایجاب ندارد است خواه رو بسوی قبله باشد یا پشت
 و اعظم است از این که تحریر بسوی قبله کند یا نه و بهر حال احمد
 بیک قول از شاذی وقت تحریر صمت قبله بودن مشروط
 است بخلاف کشتی و غیره که بدان وقت تحریر رو بسوی
 قبله کرده هر طرف که کشتی بگردد روی خود هم بگرداند نماز نافله باشد
 یا ربیع و اگر تواند حتی الامکان فریضه بیرون کشتی گذارد و قاعده
 دریافت صمت قبله حقیقی سایر احداث ساحه و غیره در مقصد
 چهارم بیان کرده خواهد شد شرط چهارم نیست است و نزد

بنی غما نیت رکعی نماز است پس بیک قول بندهب شافعی واجب است که اول نیت با اول تکبیر افتتاح و آخر آن با آخر تکبیر مقارن باشد که هیچ غفلی از نیت وقت گفتن الله اکبر نباشد و بقول دیگر شش حضور دل مثلا وقت که اردن نماز ظهر باینکه فرض نماز ظهر وقت را از بهره ایتمالی ادا میکنم بی غفلی از آن خواه بادل تکبیر را اگر خواهد یا آخر تکبیر پیوسته کند و این حضور دل در نیت فرست و اما گفتن بزبان باین نهج که * اودی الطاهر در ص الوقت ادرض الیوم لله تعالی * سنت است و اما بندهب ابی حنیفه و مالک و احمد این نیت باید که در اول نماز موجود باشد و اگر پیوسته تکبیر باشد اولی تربود و اگر پیش از شروع غفلی میان تکبیر و نیت حادث شود نماز درست باشد و نزد ابی حنیفه اگر از حضور دل عاجز باشد بزبان گفتن کفایت میکند پس در نیت تعیین فرص یا واجب و دیگر تعیین وقت مثلا ظهر امر در یا ظهر این وقت ضرور است و بدون آن نماز جایز باشد و تعیین رکعات و سمت قبله و غیره که میکنند حاجت ندارد و رایج است و نوافل و سنن بمطلق نیت مشابه بین نهج که * اصلی یعنی نماز می خوانم جایز است خلافت قرایض و و واجبات که بمطلق نیت جایز نیست و بزبان گفتن اگر چه ضرورت

ندارد لیکن یا ایاست خمس و السهله انه * و نزد امامیه * از شرایط نماز
 بعضی بالیقین است و بعضی مختلفند اما یقینی از آن عقل است
 و اسلام و طهارت از حدث و جنابت و وقت و لباس و
 مکان و قله و مختلف فیہ بلوغ است و ایمان و معرفت یا حکام
 پس در بار طفل و محالفت و جاهل گفتگو است و نیت نزد
 بعضی رکن است و نزد بعضی شرط و قول و دم الرجح است
 حسب فتوای مجتهد الوقت * و اما قسم دوم از شرایط نماز که
 شرط فقیهیت و تکمیل آنست دو قسم است یکی منفصل
 از نماز و آن اذان و اقامت است و دیگری متصل با نماز و آن
 نماز جماعت است و این هر دو است موکده اند و ترک آن
 موجب نقصان نماز است و وعید هم بر ترک آن وارد شده
 اما صورت اذان اینست که چون وقت در آید با و از نهایت
 بلند و زخای بلند رفته در وی قبله آورده * الله اکبر چهار بار *
* و اشهد ان لا اله الا الله * و بار * و اشهد ان محمد رسول
الله * و بار * وحي على الصلوة * و بار * وحي على العلاج *
* و بار * بار الله اکبر * و بار * ولا اله الا الله * یکبار گفته
 اذان تمام کند در ای نماز صیبه * حي على العلاج * و بار *
الصلوة خير من النوم * و یا ده کند و وقت گذشتن * حي على الصلوة

* (و بجانب راست نگر داند و وقت گفتن * حی علی الفلاح * بجانب چپ درین قدر اتفان امر است مگر نزد مالک و شافعی ترجیع سنت است و نزد ابی حنیفه و احمد ضعیل ترجیع مسنون است و صورت ترجیع این ست که چون اول دو بار الله اکبر گوید در روز الله اکبر اول و الله تکبیر دوم و صل کند و در الله اکبر دوم و سوم فاصله و سکته باشد انگاد و بار نرم نرم * اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله * بگوید بار دیگر تشهد را با و از بلند گوید پس اذان تمام کند لاکن بذهب مالک هر بار * که الله اکبر گوید جدا جدا گوید نه اینکه اول را با دوم وصل کند * و بذهب * امامیه اذان بهمین پنج است و مثل مذ هب مالک هر لفظ * الله اکبر * جدا جدا گوید و در اذان صبح * الصلوة حیرو من النوم * گفتن سحر است نزد آنها * الا بعد حی علی الفلاح * در هر اذان دو بار * حی علی خیر العمل * گوید و ترجیع هم کند و آنچه بالعلل عوام باشد شهادتین * اشهد ان امیر المؤمنین علی ولی الله * دو بار گویند روا نیست و اگر مؤذن این الفاظ را به نیت اینکه جزو اذان است گوید اذان باطل گردد و اگر جزو اذان نگردد اند پس مثل کلام خارج است و کلام خارج مابین اذان مبطل اذان نیست نزد آنها و اذان

الرفیة وابعثه مقاماً موعودن الذي وعدته * ودر حدیث
وارد شده که هر دعائی که مابین اذان و اقامت کند مستجاب
است بشرط دوم از شرایط قضیت و تکمیل نماز جماعت
است باید دانست که نماز جماعت سنت موكده است و
بروایتی از ابیحنفه واجب است و نزد احمد حنبلی جماعت فرض
است بالجمله در نماز جماعت تاکید شده است و ترک آن
وعید سخت آمده و ادولی بامامت اعلم بسایلی نماز است
و اگر هر مساوی باشند پس اقرار و بعد ازان ادرع و
بعد ازان اسن و بعد ازان احسن بخلق و بعد ازان اصبح بوجه
و بعد ازان اشرف به نسب و غرض این است که امام
آن کس باید که مقتدین را ادا اقامت او کراهت ناید و باید
که دین او مطمئن نباشد و اذ فواحش ظاهراً جتناب
کند و امامت فاسق و متبدع جایز است بکراهت و ترک
اقتدای او ادولی است و نماز عالم خلف امی جایز نیست و مراد
از امی آنست که حرف و عبارت قرآن صحیح تواند خواند و
حرفی را با حرف دیگر بدل کند مثل سین و ثا و ضا و ظا و ذ و جا
و غیر آن و امامت نابالغ در فرایض بهم هب ابیحنفه و مالک
روایتست و در نوافل درست است و بهم هب شافعی در فرایض

هم درست است و در اقامت هرگاه * قد قامت الصلوة * گویند
امام را باید که تکبیر اذتاج کند و مقته یین * سبحانک اللهم * خواهد
سهیب آبی حنیفه ساکت شوند و در نماز جهری بشناعت
قراءت امام کند و در سری فقط ایستاده مانند و نزد شامی
مقته یین هم سوره فاتحه بخوانند که فاتحه نزد ایشان رکن نماز است
و دیگر تسبیحات و تشهد و غیره مقته یین هم بخوانند با نفا
به تبعیت امام الا هرگاه امام سر از رکوع بردارد * و صبح الله
بن حمد * گویند مقته یین گویند * و فناء تک الحمد * مقته یی
هرگاه در رکوع امام شامل شد آن رکعت یافت و اگر رکوع فوت
شد پس بعد از آنکه امام سلام دهد این مقته یی که رکعت
او فوت شده است برخیزد و آنرا تمام کند و اگر امام سجده
سهو کند این مقته یی که رکعت او فوت شده همراه او سجده
کند اگر چه سهو قبل از حق او باشد و بعد سجده سهو که امام سلام
خروج از نماز گوید برخیزد پس اگر یک رکعت فوت شده
است تعوذ و تسبیح نموده فاتحه یا سوره بخواند و رکوع و سجده
مورد جلسه کند و تشهد و صلوة و دعای مغفرت خواند و سلام
دهد و اگر دو رکعت سوای مغرب فوت شود بطریق دیگر دو رکعت
نماز میگذارد سوای * سبحانک اللهم * یا تعوذ و تسبیح بخواند و

در مغرب نیز دو رکعت گزاید و در رکعت اول بعد سجود
 جاسه کند و تشهد بخواند و در رکعت دوم بگذارد و در
 نمازهای رباعی اگر سه رکعت قوت شود و در رکعت اخیر
 شامل شود نزدایی حنیفه آنرا بطور نماز مغرب گذاردند صاحبین
 او باید که در رکعت اول که بعد سلام امام گذارد بعد سجود
 جاسه نمود و تشهد خواند و در رکعت دوم بعد سجود
 بدون خواندن تشهد بر حیرد و در رکعت سیوم جاسه اخیر
 نمود تشهد و غیره خواند و سلام دهد و در هر دو صورت در رکعت
 سیوم فقط فاتحه بی صم سوره بخواند * و در هر جماعت
 سنت است و موکد لکن امامت فاسق و مبتدع و غیره
 درست نیست و همچنین امامت نادانان از سبایل ضروریه
 صوم و صلوٰه روا نیست پس نماز جماعت نزد ایشان یا
 خلف مجتهد خوانند یا هر که بشهادت اولایق امامت باشد
 و اکثر سبب نقد آن وجود شریک امامت منفردا خوانند
 والله اعلم بالصواب * بحث دوم * در فرایض نماز فرض نماز
 عبارت است از رکن آن که بتدرک آن نماز باطل گردد و
 ندارد آن بجز اعاده نماز نباشد و آن بدهب ابی حنیفه در
 نمازشش چیز است اول بیکیر افتاح و آن را تحریمه هر

گویند یعنی بنده نیست که نابرسد و ع کمردن نماز اول الله اگر
 گویند و نزد ابی حنیفه هر نام خدا ایتامی که موصوع جهت محض
 نظم است و بر مثنی که بدان نام وصل کند فرض نماز را
 ادا کرده باشد مثل الله اجل یا الله اعظم یا سبحان الله
 یا ترجمه آن بزبان دیگر بگوید تا هم فرض نماز ادا کرده است
 و در این سه میخلف الله اکبر یا الله الاکبر هیچ یک لفظ دیگر فرض
 نماز او نشود و نزد امامیه الله الاکبر هم کافی و جایز باشد فقط لفظ
 الله اکبر باید دوم در نمازهای فرائض و در عیدین قیام است
 مع القدرت در هر رکعت و اگر قادر نباشد بر قیام نشستن
 و رکوع و سجود کند اردن قایم مقام ایستادن است و اگر
 بران هم قادر نباشد با اشارت روی بقبله نماز کند اردن بنمای
 ایستادن است سیوم قرائت جزوی از قرآن است در
 حالت قیام و یک آیت از قرآن کسفی برای ادای فرض است
 سه باب او اگر چه قسیر باشد لکن اگر آیت قسیر را بداند و
 کلمه باشد با خلافت بین المشایخ از علمای حنیفه جایز است و اگر
 یک کلمه باشد مثل * من هاتان * یا آیتی که یک حرف است
 * منل صاد یا مون یا قاف * در آن اختلاف است اصح اینست
 که رواست چهارم رکوع در هر رکعت پنجم دو سجده و در

هر رکعت ششم قنوه اخیر یعنی نشستن بعد ششم دای
 رکعت اخیر اینقدر بدهد ابی حنیفه فرض است و دیگر آنچه
 در نماز است سوای این شش بنی واجب است و بعضی
 سنت است بدهد اودا اگر کسی اکتفا بفرايض نماز کند
 نماز ادا شود لکن ناقص باشد و مشطی عاصی گوید و بدهد
 مالک و احمد و یک قول از شافعی فرایض نماز هفده است بقولیکه
 نیت شده تا باشد نه فرض و اگر نیت هم فرض باشد پس
 هجده است و یک قول از شافعی است و یک است ادل
 نیت دوم بگیر افتاح باشد اکبر یا الله الاکبر که بخیر این هر دو لفظ
 بشرطی دیگر جایز باشد سیوم قیام مع القنوه در هر رکعت
 چهارم قرائت فاتحه در هر رکعت اولین باشد یا آخرین یا
 هر حرفی و اعرای و مدی و تشدید که در و است و نزد بعضی علماء
 دانستن معنی فاتحه و تشهد و حضور با آن واجب است پنجتم
 رکوع در هر رکعت ششم توقف و قرار گرفتن در آن هفتم
 از رکوع برخاستن و راست ایستادن هشتم توقف
 و قرار گرفتن در آن قیام نهم سجود در هر رکعت یعنی پیشانی
 و هر دو دست و زانو و انگشتان پای راستمکن بر زمین یا جای
 نماز نهادن چنانکه اثر سختی زمین بر پیشانی برسد دهم توقف

و قرار گرفتن در سجود یا زود هم بعد سجده اول نشستن
دوازدهم توقف و قرار گرفتن در آن. جلسه سیزدهم سجده دوم
در هر رکعت چهاردهم توقف و قرار گرفتن در آن پانزدهم
بعد سجده دوم رکعت اخیر نشستن شانزدهم خواندن تشهد
در آن هفدهم صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم دادن بعد
تشهد جلسه اخیر هم بیستم سلام اول و نزدیکی اصحاب
شافعی سه فرینه دیگر است یکی نیت بیرون آمدن از نماز
دوم ترتیب سه سجده بیان کرده شد سیوم موالات میان این
ارکان یعنی در یکی ارکان توقف زاید نکند که در میان آن
و رکن دیگر فاصله کشید شود که مجموع بست و یک فرینه
باشد پس اگر یکی از اینها فوت شود و بعد ایستاده نماز
اداشد و امام هم ایستاده و فرایض نماز قیام است مع
القدره و نیت که آن قصد است قلبی بایستاق صلوة معینه بوجوبها
او بدینها قرینه الی الله و اعتناء نیت باید که بابتدای تکبیر احرام
مقرر و بود چنانکه هیچ زمانی از اندک و بسیار متخلل نشود
تا به یک نفس گفته اند که اگر بعد از قرینه الی الله لفظ تعالی بگوید
ما را مائل شود و احسان آن نماز با جمیع ارکان و شرایط و صفات
واجبه و مندوبه و بشرط علم بوجوب و اجابت و مذنب سه و مات

بدلیل یا بتقلید اگر از اهل تقلید بود و بند از اختصار در دل
 آورده اصلی فرض الظهور اداء او جوبه علی قربه الی الله * و
 و تلفظ بدین واجب نیست مگر اینکه اندیشه نتواند کرد اما اگر
 با قصد قلبی تلفظ نیز کند بهتر باشد و بیشتر عامای این مذاهب
 بر آنند که نیت بغیر عربی دوست نباشد الا مع العجز و درین
 نیت چهار چیز را مستعرض باید شد یکی تعیین نماز دوم وجوب
 یا ندب سوم ادا یا قضا چهارم قربت و واجب است که
 بر حکم نیت باشد تا آخر نماز و بعضی گویند نیت واجب قصد قلبی
 بفعل معین برای رضای الهی است و تعیین آن بوجوب و
 استحباب و همچنین تعیین ادا یا قضا لازم نیست و در نیت
 اختصار بالیال علی التخیل و الاجمال ضرورت ندارد همین علم
 اجمالی و داعی فعل کافی است و بالفعل ظاهرا همین امر معمول
 به است بعد از آن تکبیر احرام مقارن به بیت چنانکه ذکر رفت
 و صورت آن الله اکبر است و بس و اگر الله الاکبر
 گوید نماز باطل شود قراة فاتحه با هر حرفی و اعرابی و تشدید و مدی
 که در دست قراة سوره تنی دیگر تمام نه جز وی از آن دو الشحی
 و الم شرح و همچنین الم تر کیف و لایلاف یک سورت اند
 پس اختصار بر یکی از آنها جایز نباشد و اگر کسی عمد ابد فاتحه

یکی از آنها بخواند یا زیبا طلی گردد و بقول بعضی علما همچنین است
 اگر کسی از سوره بخواند و اگر * بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *
 مابین هر دو از آنها بگوید نیز زیبا طلی شود و بجمهر خواندن در قنبر
 و در رکعت اول از نماز شام و خفتن و در نافی یا خفا و رکوع
 و در هر رکعت و یا از ایمن و در دو تسبیح خواندن در دو قایم
 شدن از رکوع و یا از ایمن و در دو سجود و هر پشت اندام
 نمودن در هر رکعت و از ایمن در دو تسبیح در دو جاسه
 بین السجده تین و از ایمن در دو همچنین سجده دوم و شهادتین
 و صلوة بر محمد و آل محمد و حاضر بر مقدمه آن بعد از هر رکعت دوم
 و مقدار واجب شهادتین و صلوة این است * شَهِدَ اَنْ لَا اِلَهَ
 اِلَّا هُوَ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ *
 و سلام دادن در آخر نماز و بعضی علما قنوت را در رکعت دوم
 هم واجب دانسته اند و بعضی فقها دست برداشتن در بگیرات
 و در گنگ نمودن بعد از سر برداشتن از سجده دوم یعنی
 جاسه استراحت و بایستد خواندن اسم الله در حالتیکه قرائت
 آتیه می شود هم واجب دانسته اند * بَحْثُ سِیُّمِ *
 در واجبات نماز که مخصوص بر هر یک ای حقیقه است و واجب
 نردا و آن است که به ترک آن نماز باطل نشود و لکن ناقص گردد

و ترک آن اگر چه سهو است جبر نقصان بگذاردن سجده
 سهو گردد و اگر بعد ترک کند حاصی گردد و در نقصان با عاده
 نماز باشد نه سجده سهو و آن تعیین رکعتین اولین است برای
 قرائت مفروضه و قرائت فاتحه در رکعتین اولین با صم سوره
 یا آنچه قایم مقام آن است از سه آیت حدیده یا یک آیت
 طویله در همان رکعتین اولین در نماز فریضه و در جمعه رکعات
 ثواب و تقدیم فاتحه بر سوره قرائت و فاتحه یک بار در هر رکعت
 اولین و تعدیل رکوع و سجود و هر رکعتی که به نفسه اصل است
 بر وایت کرخی موافق مذهب صابین که همان مقفی به است
 بخلاف طمانیت در قیام بعد از رکوع و در جاسه بین السجدهین
 که آن سنت است و مراد از تعدیل ارکان آن است
 که جوارج ساکن شوند بحد یک مقاصل مطمئن گردد و ادنای آن
 مقدار اسبجان الله است و به ترتیب در هر رکعتی که در هر رکعت
 مکرر است مثل سجده تین یا در تمام نماز مکرر است مثل عدد
 رکعات بخلاف رعایت تربیت در آن چه در هر رکعت غیر
 مکرر مشروع شده مثل رکوع و قیام که ترتیب در آن فرص است
 و نشستن بعد از سجده دوم رکعت دوم بمقدار تشهد در نماز نای
 چهار رکعتی و خواندن تشهد در هر دو رکعت اول و آخر ضرور

است که از تشبه معانی موضوعه آن را ادا و کند گویند که خود
نخچه خدای کند و سلام پیشبرد پس بر چه سبب و بر نفس خود و بر اولیاء
است تعالی و خروج از نماز با قسط سلام موافق مذکور صحیح چنانکه در
کنراست و ما و از بنده خواندن قرائت امام را در دو رکعت اولین مغرب
و عشاء هر دو رکعت فجر و نماز جمعه و عیدین و در جمله رکعات تراویح
و وتر و احتضار و رکعت های دیگر سوای اولین مغرب و عشاء
و غیر احتضار در جمله رکعات طهر و عشر و اما مقدر پس در نماز های صری
حتما محاکات کند دو رکعتی خیار دارد لکن جهرا افضل است و تکبیر
نحریه و دیگر تکبیرات استمال و تکبیرات عیدین را هم امام
جهرا گوید و مقتدیین و مقفرون با خفا و همین حال قنوت است
نه مذکور عاقبتی مگر فحشا صاحب هدایه اخفای آن است
و سوای تکبیر از کار دیگر مثل تشهد و آمین و غیره و تسبیحات
با احتضار و قرائت قنوت و وتر و تکبیرات عیدین و سجده
سه و ذیل درین مقام ذکر سبب شک و سبب و سه و
کیفیت آن مناسب متصور شد به آنکه سجده و سه و نزد
ای حیثه واجب است اگر داجبی سه و ترک کند یا آنرا
مؤخر گرداند یا تقدیم و تاخیر نکند یا تکرار آن بعمل آورد یا داجبی
را تعبیر دهد مثلا در نماز های جهری با خفا خواند یا در سری جهری

کند شش طایفه همه آنها بشهو باشد که ظاهر کلام جم غفیر بر آن
است و در عهد جبر آن بجز اعاده صلوٰۃ نشاید و بترک
تعوذ و بسما و ثناء و تکبیرات انتقال سجده سهو نیست مگر
در تکبیر رکوع رکعت ثانی عیدین که بترک آن البته سجده
سهومی باید کرد و اگر در حالت قعود بجای تشهد فاتحه یا سوره
خواند سجده سهو واجب گردد بخلاف آنکه در قیام بجای
قرائت تشهد گوید که درین صورت سجده سهو نیست و
محل آن بدهب او بعد سلام است بهر پنج که سهواً خوانده
بزیادت یا به نقصان و اگر قبل سلام سجده سهو کند کافی
باشد و در هدایه است که صحیح این است که بعد هر دو سلام
سجده سهو کند لکن صواب که بر آن جهود را ندان است
که یک سلام بجانب راست داده سجده سهو کند
و کیفیت آن بدهب ابی حنیفه این است که بعد سلام اول
سجده رود و تسبیح گوید و بعد از آن بهمین پنج سجده دیگر
کند و تشهد خواند و سلام دهد و صحیح آنست که صلوٰۃ و دعای
مغفرت در قعدہ سهو بخواند و بعضی گفته که این مرد و قبل سجده
سهو خواند و در عالمگیری نقل است فتاوی قاضیخان مینویسد
که احتیاط آنست که صلوٰۃ و دعا در هر دو قعدہ بخواند هم قبل

سجده، سهو و هم در قعه، سهو و در حکم سجده، سهو
 فراوان و نواقص مساوی اند * و اما بدیه شافعی سجده
 سهو سنت است و واجب و در ترک قنوت و ترسهای
 نیز آخر مضان و ترک تکبیرات عیدین و بیحرم در سری و خفا
 در جهری و ترک ضم موده و سجده سهو نیست لکن در
 زیادت فعلی از جنس نماز سهو سهو لازم است و در
 ترک قنوت و در نماز صبح و در نیز آخر مضان و ترک مایه
 بر رسول صلی الله علیه و سلم در تشهد اول و بهتر که مایه
 بر آل محمد در تشهد آخرین یا اندک سخن گفتن سهو
 یا سلام دادن سهو یا قرائت در رکوع و سجود و در این
 جمله مقامات بدیه شافعی سجده سهو باید کرد و کیفیت
 آن بدیه او آنست که پیش از سلام و تمام خواندن
 تشهد دو سجده سهو بکند و بعضی گفته اند که یکبار در پسوی
 قبله سلام دهد و دو سجده سهو بکند آنگاه تشهد تمام خواند
 دیگر بار دو سلام به زمین و یا بدید و بدیه بدیه مالک اگر
 سجده سهو زیادت باشد پیش از سلام کند و اگر به نشان
 است بعد از سلام و بهتر که برستی بسو و سجده سهو
 واجب است نه بهتر که مستحبات و بدیه بدیه احمد حنبل اگر

امام شام دهد هنوز بر وی چیزی از افعال نماز مانده باشد یا ابام
را شک افتد که چند رکعت گذارده است درین دو صورت
سجده بعد از سلام کند باز تشهد و سلام دیگر بدهد و در غیر این دو
صورت در جمله سهوا و دشمنی از سلام سجده کند و بی خواندن تشهد
سلام دهد الا آنکه در ترک هر تکبیرات جز تکبیر احرام و ترک
تسبیحات و تسبیح و تحمید و بین السجده تین رب اغفر لی
و دو بار گفتن و ترک تشهد اول و صلوٰه در دو دم بعد نماز باطل
می شود و بسجده سهوا لازم است و نماز روا باشد و
بوقوع سهو دو بار با سه بار با جماع همین دو سجده کفایت
کند * و اگر کسی را شک افتد که سه رکعت گذارده است
یا چهار و این اول مرتبه است که او را شک در نماز افتاد
بند هب ایچینیّه نماز را عاده کند و اگر بار چنین اتفاق می شود
بعد از قعد و یک رکعت دیگر بگذارد و در آخر سجده سهو کند و بند هب
شافعی در هر دو صورت یک رکعت دیگر گذاردن و سجده
سهو نمودن کفایت باشد و اصل در مسایل شک اینست
که اول عمل بر تحری و غلبه ظن باید هر گونه شک و سهو که باشد
و سجده سهو در آن صورت هم بند هب ای حنیفه می باید کرد و
اگر در عدد رکعات شک افتد خواه دو و چهار خواه سه و چهار
له

یا هر چه باشد بنا بر قلیل کند تا کنی هر جا که احتمال آخر یا ثانی بودنش
 باشد در آن جلسه نفیعت مثل جلسه استراحت نمود و بر خیزد و با فر
 سجده سهو کند و اگر یک رکعت زیاده کند و آنرا تمام حازد
 باید که یک رکعت دیگر بگذارد و بعد از آن سجده سهو کند که
 در رکعت را ید محسوب بشکل خواهد شد لکن این امر در صورتی است
 که قعد و اخیر و ترک نموده است و اگر قعد و اخیر ترک کرده
 رکعت دوم بر خیزد و آنرا تمام کند نمازش باطل گردد و اگر
 رکعت را ید را مقید سجده نه نموده است از قیام رجوع نموده
 به نشیند و تشهد خواند و سجده سهو کند و اگر بعد قعد و اخیر رکعت
 را ید بر خیزد و سهو را آنرا مقید سجده ساخته است پس هرگاه
 یاد اید اولی است که بقعد رجوع نموده سلام دهد بدون
 خواندن تشهد یا صلوة و اگر بهیچ وجه السلام سلام دهد کافی
 باشد * اما بعد هب امامیه پس سبایل شک و سهو
 دو صد و سی و چهار جمع نموده اند با احتمال عقلی و برای هر یکی
 حکمی حد اگانه است جائی سجده سهو است و جائی بنا بر
 قلیل و همچنین جای اماده نماز است غیر آن با لعلل بسبب اینکه
 اطناب نماید از موضوع این رساله و در خواهد انگند آنرا ذکر
 نه نموده و حواله بر کتب فقه می کند * بحث چهارم * در مستحای

نماز نزد ابی حنیفه از سنت های نماز برداشتن برود دست
 است وقت شروع کردن نماز مقدار یکبیر تحریر و کشاد
 داشتن انگشتان در آن حالت و امام را به آواز بلند گفتن
 الله اکبر و ثناء و تقوی و تسمیه و آمین گفتن با سنگی و دست
 راست بر دست چپ تحت ناف در حالت قیام و قرائت
 نهادن دو رکوع الله اکبر گفتن و در هر رکوع سه بار تسبیح
 کردن و هر روز آنرا بر دو دست یکشادگی انگشتان در
 حالت رکوع محکم گرفتن و بعد از رکوع برخاستن و به مقدار سجده
 ایستاده ماندن و وقت رفتن بسجده الله اکبر گفتن و در هر دو
 سجده سه سه بار تسبیح کردن و از سجده اول سه
 برداشتن و در آن حالت الله اکبر گفتن و بین آن سجده تین نشستن
 و بمقدار سجده آن الله در آن جلسه توقف کردن و صاوة
 بر نبی صلی الله علیه و سلم در جلسه آخر بعد از تشهد فرستادن و بعد
 از آن دعای مغفرت خواندن و هر چه در نماز غیر از فرایض و
 واجبات و سنت های مذکوره است از استحبات است
 و اما نزد شافعی پس سنت های نمازی و پنج است اول
 دوم و سوم دست برداشتن وقت یکبیر اعرام و وقت
 رکوع دو وقت بازگشتن از رکوع بقیام چهارم دست

راست بر دست چپ نهادن با ای نام در حالت قیام
 پنجم نظر کردن در حالت قیام بر موضع سجود و آخر از آن نشستن
 به پیش و شمال دیدن از موضع سجود ششم خواندن
 دعای افتتاح بعد از تکبیر تحریر و آن نزد شافعی * امی و جهت
 وجهی الح * است و نزد ابی حنیفه و احمد * معنا لك اللهم الح *
 است که آن را انا هم گویند و بنده ب مالک دعای افتتاح
 و قنود و سوره هر سه سنت یست هشتم * اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم * خواندن در رکعت اول نهم آمین
 گفتن بعد از فاتحه یا دهم ملک خواندن قرائت در سوره و عشا
و صبح و یست خواندن در ظهر و عصر و اول دهم تکبیر گفتن در
برائشال اربعانی بیانی دیگر سوای تکبیر احرام آن درش است
سیر دهم * مع الله لمن حمد و ربنا لك الحمد * گفتن مر
 امام و ماموم و مشرود را و بنده ب ابی حنیفه * مع الله لمن حمد
و تنها مرا امام را * و ربنا لك الحمد * تنها مرا ماموم را و هر دو
 مقصد را استح است چهار دهم در رکوع * سبحان ربی
 العظیم * گفتن ادرسه تاده مار پانز دهم در هر سجده * سبحان
 ربی الاعلی * ادرسه تاده مار گفتن شانز دهم هر دو گفت
 دست را کشاد بر زانو نهادن و پشت را با سر و گردن هموار

داشتن در رکوع هفتم در وقت سجود زانو را بر زمین
پیش از کف دست نهادن الحمد هم بینی را پیش از پیشانی
بر زمین نهادن و نزد ای حنیفه این هر دو یعنی هفتم و ایچم هر
مستحب است و عکس آن وقت برخاستن نیز نوزدهم
آز چهار رکوع و سجود از پهلوی جدا داشتن بسم
شکر را از زانو جدا داشتن بسم و یکم دعای *
رباعثی و چهارم و ارحمنی و وللی الهدی * در قعد
بین السجده تین خواندن بسم و دوم بعد از سجده تین
وقت رفتن بقیام اندکی جهت استراحت نشستن و
بعد سب ای حنیفه و مالک این دعا و سب استراحت مکرر
است بسم و سیوم در جمله نشستن اجز قعد و آخرین
کف و پهلوی پای چپ را با بغضی از ساق در زیر نشنگاه
گسترده و بران نشستن و انگشتان هر دو پای را به سوی
قباه داشتن بسم و چهارم در قعد و آخرین و رک چپ
را بر زمین نهادن و نزد ای حنیفه سنت نیست بلکه افتراش
در هر قعد مستحب است و بعد سب مالک در هر دو قعد
در رک را بر زمین نهادن سنت است بسم و پنجم
انگشتان دست راست را اجز سب بهم گره زدن چنانکه در

عقد انامل عقد پنجا و سه کند و آنچه نان دست بر ابرو را
 همان در قعد و اخیر دست و ششم انگشت نان دست چپ
 را کشاد و بسوی قلب داشتن بست و پنجم چون در مشهد
 الاامده سه یا گشت سبجه دست راست اشاره کرد در
 بسوی یمن و بر پست مانگ سنت آن است که از پنج دست
 را در بن ران سخت کند و طرف پیردنی دست را از بالای
 معاهد تا کنار و حشر بر ران نازاننده همچنین عقد پنجا و سه
 کرده و انگشت سبجه را بسوی بالا دارد و سحرک بست
 داشت تم شهد اول بست و نهم صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم در آن سی ام صلوات بر آل محمد صلی الله علیه و سلم
 در شهد آخرین و نهم صلوات در شهد اول
 نماید و اگر بسودگوید سجد و سهومی باید بسبب تاخیر
 رکن سی و یکم و تا بعد از شهد در قعد و آخرین سی و دوم
 قنوت خواندن اللهم اهدنا لالحق و در نماز صبح بعد از رکوع رکعت
 دوم دست برداشته چنانکه واکتبه و قنوت در نماز صبح بهر
 دیگر ابر سنت نیست و کیفیت قنوت در میان نماز و تر
 گذشت که نعت آخر قنوت ابی حنیفه است سی و سوم
سلام دوم دادن سی و چهارم نیت سلام بر حاضران از

فرشتگان و مومنان لردن در هر دو سلام سی و پنجم در وقت
 بر قیامی بر پنجهما دو دستها قوت کرده بر خاستن و بدست
 ای حنیفه بر پست کفهای پای قوت داده بر خاستن سنت
 است نه بردستها و اگر محتاج شود بر کفهای دست قوت
 داده و انگشتان مستقبل قبله داشته برخیزد و دیگر آنچه
 یغرا زین فریفته و سنت است و در کیفیت ادای صلوٰه
 بیان شود مستحب است و این سنتهای شافعیه آنچه
 از آن در واجبات و سنن حنیفه مذکور نیست و اینجا نکات
 از سنن آن بملی نامده همه نزد ای حنیفه مستحب است
 * بحث پنجم * در صورت و کیفیت ادای صلوٰه با جمله آداب
 و مستحباب باید دانست که مصلی را باید که مستقبل قبله
 ایستاده مقارن گفتن تکبیر تحریر نیت ادای صلوٰه معین نماید
 و برهان بگوید * اودی فرض طهر و هذا الیوم * یا هر نماز که باشد
 ماموما اگر مقتدیست و اما اگر امام است و کفهای دستها
 را برابر دستها بسوی قبله بردارد به نهجیکه هر دو انگشت تر
 نزدیک نرم گوشش و سه انگشتها بالای گوشش باشد
 و انگشتها را کشاده داشتن نزد ای حنیفه اولی بود
 و نزد دیگران با هم پیوستن انگشتان که اکبر گوید و دست

راست را با ای دست چپ به ۷ بجیکه انگشت میان با ای ساعد
 دراز باشد و از سه انگشت ثان باقی بند دست را گرفته نزد
 ای حنیفه روح در زنت و نزد شافعی زیر سینه با ای ناست به بند
 بر دامن که دستها با ای نه بین خود دهند یا تناق و نزد ملک بر و
 دست را بر و جنب پهلوی ناف و آدیخته دارد و بعد از آن بخواند
 * سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى حُدُوكَ وَلَا إِلَهَ
عِوَجٌ * و بعد پس شافعی بعد از گفتن الله اکبر بخواند * اَسْمِی
وَحَبِی لَدِی فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَبِیْنَا وَمَا أَرَادَ
الْمُشْرَکِیْنَ * و بعد از آن * سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ * تا آخر بخواند بعد از آن
 اگر امام یا منفرد است * أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * تواند و سه روا فاتحه بخواند و اگر مقتدیست
 بعد تواند و شافعی حنیفه ساکت ماند و نزد شافعی مقتدی هم تلوذ
 و تسبیح و فاتحه بخواند و بر و ابی از خطای حنیفه مقتدی در نماز ای
 سری اگر تلوذ و تسبیح و فاتحه بخواند مستحسن است و
 بعد پس ای حنیفه و احسن حمل تلوذ است بگوید در جمله رکعات
 و نه پس شافعی با و از بند بگوید در رکعت اول و اما در رکعت
 دیگر اولی اینست که تلوذ است بگوید و سه راه بطریق و جو
 مقتدون با فاتحه باشد تواند و بعد پس ملک بعد از آن الله اکبر گفتن

سوره فاتحه شروع کند و ثناء تلوذ و تسمیه بگوید و در حال قیام باید که سر را پیش اندازد و بهسیت بهسیت و تسلیم نظره سجده نگاه دارد و هیچ شکنی در زانو و خم زانو و پهلو نگیرد و در است ایستاده باشد و سر و دیگر عضو را مطلق حرکت ندهد و مابین برد و قدم بمقدار چهار انگشت تفاوت دارد و دستها از آستین بیرون دارد و بر برد و با قوت بر ابر دارد نه یس و کم و بار را از پهلو جدا دارد و بعد فاتحه آمین بگوید نزد ابی حنیفه آسته و نزد شافعی و جمهر و نزد ابی حنیفه هرگاه امام فاتحه تمام کند مقه بین هم آسته آمین بگویند و نزد شافعی پس امام مقه بین اگر چه فاتحه آسته خواند بگر آمین و جمهر گویند و بعد از آن سوره بخواند پس در نماز فجر و ظهر سوره های طویل بخواند و در عصر و عشاء متوسطه و در مغرب قصیره و باید که در آثای قرائت دل را با زبان متحد دارد و نظره بمعانی کند و بفهمد و اگر آک کند آنچه میگوید و اگر معانی نداند بفهمد و تصور کند که خودش میخواند و الله تعالی می شنود یا الله تعالی می خواند و خودش می شنود و بعد ختم سوره الله اکبر گوید و در برداشتن دستها نزد ابی حنیفه و نزد شافعی دستها برداشته بر کوع رود و نزد بعضی اگر بعد ختم قرائت اندک فاصله داده بر کوع رود و بهتر باشد و لفظ الله اکبر در حالت قیام شروع کند

و در پشت رکوع حتم سازد و در رکوع سحر و پشت و گریز
 را بر دارد - همچنین اگر فذح آب بر پشت نهند قایم ماند و هر دو
 گفت را اکتان کشاده را او هر دو * هجان و بی العظیم *
 اقل مرتبه سه بار بگوید لا کس در هر دو بار بمقدار یک مسبیح قائله
 کند بعد از آن الله اگر بگوید و سر بر داند و درون برداشتن دستها
 بردای حبیله و برد شافعی دستها برداشته بگوید * سبح الله لمن
حمده * اگر امام است و * ربنا لك الحمد * اگر مقتدیست و
 هر دو بگوید اگر ستر است بردای حبیله و نزد شافعی امام مقتدی
 هم هر دو بگوید بعد از آن چون قایم شد سه بار شافعی بگوید *
ربنا لك الحمد * بخواند * ملاء السموات وملاء الارض وملاء
ما تحت من شی بعد اهل السماء و اهل الارض و اهل العمل و کما
لك عمل لا مایع لها اعطیت و لا تعطی لها منعت و لا یمنعها
منک الله * بعد از آن الله اگر بگوید و بسجده رود و در سجده
 باید که سرش را بین هر دو گفت دستها باشد و دستها برابر و دستها
 بی هیچ میلی و محبت را با زمین نهد انگشت و دستها پس
 بی پس پستی و کمتر اینکه سه بار بگوید * هجان و بی
الا علی * و پایین هر دو بار گفتن مقتدی از سخنان الله توقف کند و نزد
 شافعی اگر بعد از آن بگوید * اللهم لك الحمد و لك الامت

وَلَكَ اسْمُكَ سِتُّ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ وَصُورَهُ وَشَقَّ سَمْعَهُ وَ
 بَصَرَهُ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ * نیکو باشد و نزدایی بخیزد
 پنج چیز زاید از * سبحان ربی الاعلی * بگوید و در سجده باید
 که از پنجهما از پهلو جدا دارد و مگر زان که آن پایوسته دارند و
 و چنان انگشتها را باند کرده متوجه سوی قبله دارد و بتعاقد
 از زمین و در دارد و بعد فراغت از سجده اول * الله
 اکبر * گوید و سر بردارد به پنجیکه شروع * الله اکبر *
 از سجده کند و ختم آن در جاسه بین اسبجدتین کند و درین
 جاسه که بر هر دو جاندم پای چپ خواهد نشست و پای
 راست را ایستاده کرده باین پنج که انگشتان راست قبله
 باشند و پاشنه پایا باشد مگر انگشتان دست بی تکلیف نه
 کشاده و نه پیوسته هر دو دست را بر هر دو ان نهاده و نزد
 ابی حنیفه لفظ جوارح را مطمئن ساخته بدون گفتن چیزی
 سجده دوم رود و نزد شافعی بگوید * رب اغفر لی و ارحمتی
 و اعلی ای و احمری و عافیتی و اعف عمنی * و سجده دوم هر
 مثل سجده اول کند و بعد از سجده دوم * الله اکبر * گوید
 و بر خیزد بندهب جمله امیر الابدیهب شافعی اندک جاسه
 برای استراحت نموده بر خیزد و رکعت دوم بعینه تا سجده تین

مثل رکعت اول بکنه اربعه * الله سب شافعی در نماز سبع
 بعد از رکوع و تسبیح و تحمید دستهای دایر داشته
 قنوت بخواند بعد از آن سجد و رود و بعد فراغت از هر دو
 سجد رکعت دوم اگر نماز چهار رکعتی است نماز تشهد
 اول تشهد صورتیکه در جلسه بین السجده تین گفته شود
 بر حسب انی حین و حمد حمل تشهد باین صیغه بخواند * التحیات
 لله والصلوات والظیمات الملام علیک ایها السی ورحمة الله
 وبرکاته السلام علیما وعلی عا د الله الله تعالی اشهد ان
 لا اله الا الله واشهد ان محمداً عبده ورسوله * ویرسب
 شافعی باین صیغه بخواند * التحیات المبارکات والصلوات
 الطامات سلام علیک ایها السی ورحمة الله وبرکاته سلام
 علیما وعلی عا د الله ایضا تعالی اشهد ان لا اله الا الله و
 اشهد ان محمداً عبده ورسوله * و بعد از آن بگوید * اللهم
 حلّی محمداً * در ای رکعت سیوم بر چیز و نزدانی حین
 اگر گفته * اللهم حلّی علی محمداً به سهو در قنوت اول بگوید
 سجد و سهو لازم آید ویرسب ط لک تشهد باین صیغه
 است * التحیات لله الراکبات لله الطیبات لله والصلوات
 لله الملام علیک ایها السی ورحمة الله وبرکاته السلام

عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عَمَادِ اللَّهِ الْعَالَمِينَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ * و چون رکعت دوم مسجد جاسه
 اول تمام شد بر خیزد و در نماز چهار رکعتی دو رکعت و در سه
 رکعتی یک رکعت به همان دفع و پشت که گفته شد بگذارد
 الا در نمازهای فریضه بعد از قنجه خم سوره نه کند و در ستن
 و نوافل و در تسبیح هم بخواند و فاتحه خواندن در این مورد
 بر رکعات نزد ابی حنیفه سنت است و نه واجب دیگران فرض
 است و بعد از سجده های رکعت چهارم در نمازهای چهار رکعتی
 و بعد از شنبه های رکعت سیوم در نمازهای سه رکعتی قنجه
 اخیر کند و نه واجب شافعی در این قنجه بر سرین چپ به نشیند
 و پای راست بر ستون قنجه اول دارد و به نه واجب ابی حنیفه
 مثل قنجه اول بنشیند و زان بر دو قدم از جانب راست
 بیرون کرده بر سرینها بنشیند و در دو قنجه دو از نهجهانها نشاند
 به پهلو و از راجع بر آن منضم دارند و نزد شافعی هر سه انگشت
 دست راست موای انگشت شهادت باهم بند کرده بر ران
 راست بنهند و در هر دو تشهد اول و دوم نزد شافعی هرگاه
 به لفظ * أَلَا لِلَّهِ * بر سه انگشت شهادت را برداشته
 بجانب یمن حرکت دهد و بعضی خفیه هم عقده پنجاء و سه گرفته

دست راست را بر آن راست ببرد الا در هر دو دست
 و تنگ * لا اله الا الله * گوید انگشت شهادت را بر دارد و بزرگ را لا اله الا الله
 گوید مادر ببرد و عمل بعضی ظلمای متأخرین حقیقه بر آنست که در
 هر دو قعد و دست را می تکلف بر هر دو را بیاورد و دارند و بزرگ را
 بوقت * لا اله الا الله * رسد حسره و پشیمانی را در دست راست بر
 کند و انگشت میانه و ابهام را خفه کند و انگشت شهادت را
 بر دارد و در قعد اجراء آخر نماز همین صورت دارند و بعضی بسم
 و مع اختیار کند لکن انگشت شهادت دست گنسی * لا اله الا الله *
 بر دارند و دست گنسی * لا اله الا الله * مادر بعد از تشهد در قعد

اجره بخواند * اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کاملت علی ابراهیم
 و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد کما بارک
 علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید * بعد از آن بر حسب
 ای حسه این دعا بخواند * اللهم اعزنی و اولائی و اجمع المومنین
 و المومنات و المسلمین و المسلمات الا حیاة منهم و الاموات
 و تابع نسا و منهم فی البیوت و بما آتانی الذی با حقه و فی
 الاخرة حسنة و ما عد اب العار * و بعد پس شافعی بنده را
 درود دعای خود مادر و پدر و مومنین و مومنات گویان و بعد
 از آن این دعا خواندن مستحب است * اللهم انی اعوذ بک

من عذاب القبر و عذاب النار و اعوذ بك من العجز و العزل
 و اعوذ بك من فقره الحیا و الصفا و اعوذ بك من فتنه المسيح
 الدجال و اعوذ بك من عذاب النار * و گفتن * اللهم اعزلي ما
 في مت و ما خرت و ما اموت و ما علمت انت الاقدم و انت الاحقر
 لا اله الا انت انك على كل شيء قدير * نیر در اتحادیست صحیح آمده
 است و اگر امام باشد بر دعای اول اقبال ادلی تر است بعد
 از این دعا نیت خروج از نماز بکند و اول بر جانب یمن روگردانیده
 بگوید * السلام علیکم ورحمة الله * لکن مزد شافعی فقط لفظ *
 * السلام علیکم * اول بار گفتن فرض است و لفظ * رحمة الله
 سنت است و نزد ابی حنیفه هر دو سنت است و بعد از آن
 بهمین نهج بجانب چپ سلام دهد و آن باتفاق سنت است
 الا نه جانب مایک که فقط یک سلام بدهد و آنهم اشاره بسوی
 قبله کند و چپ و راست رو نگرداند و درین سلام باتفاق
 نیت بر مایک و موسنین حاضرین بکند * بحث ششم * در مکروهات
 و منقذات نماز باید دانست که کلام کردن در نماز سهو باشد
 یا بعد بقصد یا بخطا قلیل یا کثرا عموما اینکه برای اصلاح نماز باشد
 چنانکه اگر امام وقت قیام به نشیند و مقتدی گوید برخیز یا نه مبطل
 نماز است یا جماع الامه واجب شافعی اگر کلامی قلیل سهو کند منقذ

نماز باشد و هر عمل کثیر مقصد نماز است و عمل کثیر را بیه قول
 تعبیر کرده اند اول اینکه هر عملی که حادثه به دست کند اگر چه
 در نماز بیک دست کند عمل کثیر است و آنچه ماده بیک دست کند اگر چه
 در نماز و دست کند عمل قلیل است قول دوم اینکه این
 امر بر رای مصلی سنی گذاشته شود اگر نزد عمل کثیر است کثیر
 باشد و اگر قلیل داند قلیل است قول سوم اینکه اگر شخصی
 بر آن مصلی را در عملی - بپدید و یقین داند که نماز نمی خواند عمل
 کثیر است و اگر شک کند که نمازی خواند عمل قلیل است و
 حدیث و مآخذ و شریعت خواهد بنماید یا بس و باجماع نماز باطل
 شود و قرائت قرآن و هر که از برای تقسیم کسی باشد همچنین
 است و امین و توده یا گریه یا دارا برای دنیا نزد این حنیفه و
 مالک و احمد مطلقا سطل است و نزد شافعی گریه یا خنده
 یا تحسین روحی باشد که او دو حرف صادر شود بطل
 باشد و الا فلا و تطویلی اعتدال بعد از رکوع یغیر از برای فوت
 و تطویل قعود بین السجده تین و تطویل شک در نیت اگر
 رکعی گذاشته باشد و اگر نه به نیت قطع و به تردد در نیت و به
 تعلیق قطع نماز بر چیزی نزد شافعی نماز باطل شود و نزد امامیه
 بر هر چه نافع طهارت است مبطل نماز است و کلام به و حرف

یا زیاد بخوار قرآن یا ابر قرآن و دعا اگر بمحمد تفهیم از آن
مقصود باشد و حرفی واحد اگر مفهم باشد و حرفیکه بعد از ده
باشد و سکوت طویل و اکل و شرب و باز پس نگریستن
و تبهقه و دعای حرام و گریه که از برای امور دنیوی باشد و فعل
بسیار که بر سیل عادت آن را کثیر خوانند و به نماز تعلقی ندارد
و زیادتى رکن مثلاً دو رکوع و سه سجده و غیر آن و دست
بر هم نهادن در قیام خواه دست راست بر دست چپ نهد یا
بر عکس آن و آمین گفتن در اعرافه و سلام در تشهد اول
و هر چه که باشد مثلاً السلام علیک ایها النبی یا اسلام علیما و علی
حماد الله الصالحین * این همه اشیا نزد آنها مبطل نماز است و اما
مکروهات نماز عمل قلیل است و هر عملی که حسب عادت
و بروی اعظم خلاف ادب است و کثیر نباشد و هر فعل عبث
بشوب یا بریش یا بحسد و مسح خاک یا کاه دست از پیشانی
که وقت سجده بپاییده باشد اگر مانع حضور نباشد و مضایقه ندارد
و الا مکروه است و مسح عرق از پیشانی مضایقه ندارد که
به حدیث صحیح آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم
عرق از پیشانی مسح کرد و هر عملی قلیل که مفید باشد بمذهب
ای حنیفه در نماز مکروه نیست و اگر از بینی آب بر آید مسح

آن ادلی است اوس که یکم و یکم و آتت ششمار کمران
آتت ست و مردان یوسف و محمد معنایند ست و
یعنی گوید خاتم و دامن است و در توان با جماع حایر است
و معنی گوید خاتم و در توان است و در توان با جماع حایر است
و یکم و دامن کشان انگشتان و شکستن آن به همکار
آوار برای اوان و یکم و دامن و دست و دست و دست و
نوب را انگشتان و انگشتان در کار چپ و راست کردن
به همکار نفس و دامن و دامن انگشتان باقی سر یکم و دست
و دامن و دامن انگشتان بین افعای نمودن یعنی را توان و
اسرار اصباح پای ابروس ها و دامن پای باشد و دامن
و دامن سنام بدست دامن و چار را توان شستن با عدد
و دامن نوبت بود یعنی نوبت بر شانه ادا احتیاج به من هیچ که
برود و صرف آن هر دو جانب مرسل باشد و دست با دامن
به دامن که می بین موجود باشد با وصف آن فقط به اوایل کار
که اردن و آتت و دامن دامن آتت و دامن دامن و دامن دامن
بسیار دامن دامن که اردن و اگر در کار خامسار آید به پشت
کف دامن به دامن و دامن و دامن دامن با وصف قدرت
بر دفع آن و مراقب ادا احتیاج بر دامن به دامن دامن و اگر

در هر وی مشغلی یا بالایی سفر او یا چپ و راست او تصاویری
 روح باشد گمان یا نیز تبه که بی تکلف به نظر آید مکر و ده است
 باشد که اوست و مکر و ده است بر عماره سجده نمودن و در نماز
 با ستین یا مروءه یا دیگر فتن به عمل قلیل و در یک رکعت
 یک سوره را مکر و خواندن * تنبیه * در رخصت های که
 مسافر را در نماز است باید دانست که با جماع همه
 مسلمانان بر مسافر نماز چهار رکعتی یعنی ظهر و عصر و عشا
 بیش از دو رکعت فریضه نمی شود و لکن در شرایط
 این رخصت و کیفیت و کیفیت سفر احتیاط است نزد
 ای حنیفه سفر هر چون که باشد خواه مباح یا حرام اگر سه
 شبانه روز را داشته باشد این رخصت باشد و نزد
 بعضی از اصحاب ادیان مقدس است باز در فرسنگ
 هر فرسنگی دو از ده هزار خطوة و بعضی می رود در سنگ
 گفته اند پس درین مدت سفر قصر صلوٰة و تقدیر مدت مسیح
 هر موزه تا سه شبانه روز منعقد شود و صوم رمضان اگر نه ارد
 و با یام دیگر قضا کند و او باشد و اگر روزه ترک نکند عزیمت بود
 با جماع الا بنده است احمد چهل که ترک صوم در سفر افضل بود
 و بنده است دیگران مدت سفر چهل و هشت بهیل است

بر میلی چهار هزار و خطبه و حدود سفر مباح و حسیبانا شد و شتر
 ساح آنست که قسمش مبتنی بر معصیت نباشد مثل واد
 ردن واد امام ربح لغات و در دیدن و اگر بخت نباشد از جواهر
 و اردن مادر و پدر و بچران اما اگر قصد اول سفر مباح باشد
 و در اشای سفر معصیت کند مانع از خستنا نباشد و مباحی
 و حسیبانی نه گوید و در هر سه امام بخیرانی حنیفه جمع بهم در قهر و
 عمر و عمر و عشا و شتر مرخص است پس خواهد بود
 عشر و جمع کند با عشر غیر و او همچنین خواهد با عشر حشای جمع
 کند با ماعشای عمر و اگر بخت قصد جمع بایه که در هر نماز کند
 و همچنین مرخص برای حنیفه جمع بین الظهر و العصر و بین
 المغرب و العشاء بعد از آن مستحب هم جایز است و در غیر
 سفر اما مرخص برای حنیفه و بعضی از اصحاب شافعی جزو و در
 شب بحر و عرفات و مرد لثه اصحاب جمع جایز نیست * مثلث
 سیوم از مقصد سیوم در او را و ادعیه و الحمال بحر به با نوره
 از یسر حد الیه التوا و السلام و الیه الطمان سلیم
 السلام و مشایخ عظام باید دانست که در ماضی حاجت
 است از رب تعالی بتشریح و اخلاص و کمال بود که غرض از دعا مجرود
 روح و ثواب بود و دسترا دعیه خواص اولیاء الله که از ماضی است

۱۰. اعراض نموده اند ازین قبیل تواند بود و بعضی گویند دعا آنست
 که مروی باشد از شارع بصریح یا بتعریض و هر اچه مروی نباشد
 آنرا مناجات گویند و دعاهم بقول است و هم بفعل و اذل یا
 به تصریح باشد چنانکه * رَبِّهِ اعْمُرْ لِيْ اَوْ رَحْمَتِيْ وَغَيْرَ ذَلِكَ *
 یا بکنایه چنانکه * رَبِّ اِنِّیْ مُظْلُوْمٌ * که این قول به تعریض طلب
 نصرت بر ظالم است و ثانی چنان باشد که هست بر حصول مطلوب
 بنده و اعتماد بر کرم و لطف مسؤل عنه نموده سکوت و زرد
 و آن را بعبارت نه آورد و بعضی حکما بمنعنی را تسلیط و هم گویند
 و در دفع امراض و الالم و ضعف قوی و کلال بدن معایت موثر
 دانند بلکه در مواد کاینات ادراست صرف پندارند و علماء اخلاف
 است در اینکه دعا کردن بهتر است یا ناکردن اکثر بر آنند که
 دعا کردن بهتر است عقلاً و نقلاً اما عقلاً بنا بر آنکه احتیاج ممکنات
 طرف واجب الوجود را به وجود و اقامه وجود ظاهر است و همه ممکنات
 در حد ذات خود ناقص اند و پیوسته بطرف واجب تعالی و
 تقدس در محل قبول فیض و طلب کمال منتسب پس
 وقت آگاهی از نقصان خود و تالم بفقدها لایق خود علماء و شعی مودان
 در تکمیل نقصان و تحصیل مفقود و ارضای با مود مناسب
 و لایق بدان اگر از حضرت ذی الجلال بزبان نیز طلب آن کنند

سر باشد * و اما بعد از دعوت به تعالی آن سوره ای است که در آن دعوت به تعالی
 لا اسماء الحسنی و ادعوه بها و لقوله ادعوه کم نعوه و دعوت
 لقوله ادعوه بحکمها و طمعا و لها ورد می آید و این است که لا یرد اسماء
 الا الذی و لا یرد فی غیر الا اسم و لیست الا دعاء بمنع معاصی
 و معاصی لغیر و تقدیم من منیع له بعد من الذی استجاب له ابواب جنة
 در ای آن بسیاری از آیات و احادیث است که در حکم
 دعا کردن و منع آن ۱۰۰ شده و جمعی گویند که دعا با برین
 سر است که هر کس آن را بخواند و در هر روز تسبیح و تسمیه ۱۰۰ مرتبه
 بخواند است از حوائج بسیار و الحمد لله که در شرح تفسیر التفسیر
 سید الشیوخ سید محمد انیس شاذلی رحمه الله میفرماید که دعا
 دو کرد و در آن قدر و اندازه نیست و وقت را نیز بریده و حرایر نیست
 که ۱۰۰ مرتبه ای است که مغز را است بسبب مثل اختراش مغز
 بود و مراد است بر آن است مثل ترشح ثواب بر عبود
 و الحمد لله آن معیه است که در تقسیم و لطیف است که در تقاضا است
 و سبب و علت امر و امر نفس تا آتش احتیاج که مراد و مسود
 ص است سر ۱۰ شود پس ۱۰ بد که تقوی پس در تسمیه امر
 بر خدا شود شوی و در آنچه ص میگی حسن من و ادبی و احدا
 و منع شوی را دعا و تسمیه را استی و احتیاج این تمام است و حج

است ادل اینکه در دعا مطلب دیا باشد یا آخرت نشاید که
 مطلب دیا باشد چه دیا آنقدر ندارد که آرا عقلا از حضرت
 ماری طلب کند و نشاید که آخرت باشد ویرا که آخرت حظ
 است و طالب حظ طالب حق باشد و اگر مطلوب اردعا
 حق است پس حق را طلب توان یافت پس طلب
 عث باشد دوم اینکه حق تعالی عالم است و قادر اگر آنچه
 مطلوب شده است مصلحت او در آن باشد پس
 می سوال بدهد و اگر مصلحت او در آن باشد پس سوال کند
 یا بکند مایه که بدهد و در هر دو صورت سوال عث باشد سیوم اینکه
 آنچه اصلح برای شده است بر حق تعالی واجب است یا نیست اگر
 واجب است پس بدهد عا به حاجت و اگر واجب نیست نشاید
 که بخواهد اصلح واقع شود چه حق تعالی بدهد را از شر و فساد بی فرمود
 پس نظریق اولی آنچه فساد او در آن باشد او خود میر کند
 پس طلب عث باشد و در هر دو صورت یکس که بدهد اصلح
 خود را ندانسته بخواهد اصلح طلب کرده باشد و خواهش میسر است
 خود باشد گوچه او بد تعالی آرا بخواد که در چهارم اینکه خداوند
 مطلوب شده معلوم الوقوع است یا معلوم الالاء وقوع اگر
 معلوم الوقوع است خود می دعا حاصل شود و اگر معلوم الالاء وقوع

باشد وقوع آن محال بود اگر دنا کند و اگر نکند و اصل اینست
که صاحب مراتب عباد در دقول محملهای صحیح دارد کسانی
را که رضا و تسلیم قلبی است آنها تابع فرمان اند از نفس دنا
و ترک دنا ساقطند و آنها که رضا و تسلیم بداند از العاقل
پس بر آنها طلب دنا واجب است و این سالف محمول
و موقوف قنطریه و فاضل * درین عالم اسباب جمیع اسباب محمل
جواب اند پس کما یک دنا را خلاف رضا همسر
و عباد عباد را همچنان دنا در طلب آیه تابع فرمان باشد
در تابع نفس * و صل * در میان او سه دنا باید دانست
که در امانت دنا اوقات دارد سر دنا به خلقی نیازمند است
و هر دومی برای آن وقتی معین ساخته اند عتایه گوید که دنا بعد از
احتیاج و استعمال ماند کرد و عتایه گفته اند که وقت اقراران
در اس و مشنری یا مشاورت هر کوی کسی که باشد یا کف
الحبیب دنا ماند کرد و در دستچراغ هرگاه کف الحبیب بر سر
الهار رسد دنا مستجاب میشود و ابوالحسن بیهقی در دنا به
الحکام آورده است که بهترین وقت از برای دنا آن است که
مشنری مقارن کف الحبیب باشد در اس و نمبر متقابل
یا متقابل و طالع وقت باید که یوز دهم و ده سر طالع باشد و سیوم

درجه حمل عاشر باشد و اگر هست و نه درجه سترطان طالع
 باشد پانزدهم درجه حمل عاشر بود و اگر سیوم درجه اسد
 طالع باشد بیست و یکم درجه حمل عاشر بود پس اگر از
 نوزدهم درجه سرطان آغاز دها کند تا این وقت تمام شود بنایت
 محمود بود و در وقت مقارنت زهره در حمل از دها احتراز باید
 و پیشش بود چون قمر را استقبال منصرف شود و با سعدی
 متصل باشد وقت اجابت بود و بهترین استقبال آن بود که
 قمر در میزان باشد و آفتاب در حمل سه بست و یکم درجه و پیشش
 شماری و ثنیکه قمر در هشتتری منصرف شود و برای متصل
 گردد و بهترین اوقات دعا است و یعقوب ابن اسحاق
 کندنی آورده است که در وقت دعا کردن باید که سعدی
 در طالع بود و سعدی دیگر در رابع و قومی دیگر گفته اند باید که
 سعدی دیگر در عاشر بود و سعدی دیگر در رابع و باید که آن
 هر دو سعد شرفی باشند و ارحوس بری و محترق و رابع
 نباشند و بعضی گفته اند اگر دعبرای آخرت کنند باید که ماه در خانهای
 زهره باشد و متصل به شتری و اگر برای دنیا کنند باید که ماه
 در خانهای شتری باشد و متصل بزهره و اگر برای طلب ضیاع و
 عقاود بود باید که متصل بزحل باشد و اگر برای طلب علم کنند

باید که بعد از آنکه دستش را بر سر او نهاده و بگوید یا الله که هر وقت که عطا شود
 یا مرغی عطا شود گفت انقضی باشد وقت اجابت دعا است
 و بیش از این اهل اشام آنست که بنده باید که هر اوقات
 بذكر حق تعالی مشغول باشد اما در اوقات چند بیشتر
 و بجهت تر باید بود همیشه و حسب به تخصیص در شب آید که در اول
 و حسب باشد در روز و یا نزدیم و بستم او و شبان به تحذیر
 روز یا نزدیم و شب او در میان به تخصیص شب نو زدایم و
 بست و یکم و بست سیوم و بست و پنجم و بست و هفتم
 و بست و نهم آن و شب جمعه آخر آن و ذوالحجه به تخصیص
 عشره اول آن و محرم به تخصیص روز عاشورا و ایام بیض
 هر ماهی که سالی از عرف سیردهم و چهاردهم و پانزدهم است و
 جمعه روزای جمعه از هر ماهی و شب آن و در روز و شب سحر بهتر
 بود از اوقات دیگر چه حق تعالی می فرماید * و بالاسحار هم یستمعونون
 و در اخبار آمده است * من اخلص لله اربعین صاها حطرت
 بنجاح التکمه من قلعه علی لانه * این عشار گفته است در آثار
 چهار چیز است ارکانست و اجنحه است و اوقات است
 و اسباب است پس ارکان آن حضور قلب است
 و وقت و تفرع و تملق قلب بنزد اوقات و اسباب

واجبه آن صدق است و اوقات آن اسما را است و اسباب
آن صلوة بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه و سلم است و همچنین
در روز آدینه ساعتی است که از برای دعا بهترین وقتی است
مگر علماء را در تعیین آن خلاف است بعضی گویند که آن وقتی است
که امام بر منبر رود تا نگه اردن نماز و نزد بعضی پیش از زوال
و وقتی که مردم در تهیه نماز باشند و بعضی گویند بین السحطبتین است
و بعضی گویند آن وقتی است که امام روی بمحراب آورد و جمعی
گویند که زمان رکوع اول است و قومی گفته اند آن وقت معین
نیست هر که خواهد آخر ادرا یا نه تمام روز در جمعه بعد از وقت و دعا
مشغول باشد و بعضی گفته اند آن وقت غروب آفتاب است
از روز جمعه و بر این قول اخیر اکثر علماء رفته اند و از شیخ سعد الدین
حموی ماثور است که هر که در شب چهاردهم ماه ذی الحجه و وقت که ماه
بمیان آسمان رسد و صوبه سازد و در رکعت نماز بگذارد و هر چه
خواهد از قرآن ورد بخواند و بعد از سلام این آیت از سوره یس بخواند
و القمر قل ربنا ما رل حتی عاد کالعر حون الذی یم لا الشمس
یبعثی لها ان تد رک القمر و لا اللیل ما بق الفهار و کل می ملک
* پس سجده کند و بگوید * اقسم بالله علیک یا لاسم
الاحمر و الاحمر و السرا مکفون و المستزون فیه * و حاجت

خود بخاطر هر حاجتی که دارد و در ماه اول به ستم یا بجهت یا بپند
 ردا شود و همچنین زمانی که مادران در صلب قتال باشند و
 مستحاکم شود و سر و دست که از آن باز ۰ چنانکه در میان را و زنا و زنا
 به حلی است بکار آید و از آن استادی تمام است پس اگر که
 و مسکه الحرام - تحبیس در مقام ابراهیم و قمرم - محک - است
 حرام بود و ظم و در مرم - ویر میرا - و در سرت و در حنه
 رسول صلی الله علیه و سلم و مسکه نوی - تحبیس میان مهر
 و در - محمد صلی الله علیه و سلم و در بقیع - مشاهیر امیر
 ظلم السلام - مراغه او را و در - حسره و دست المتمدن
 و مسکه انبی و سایر مساحه باطاعت - بکثر مات اراکه
 در مواضع - بکار و در تنه و گشت و گشتاد انکه و
 حرمانت و شرایع و خاتهای مسود و مواضع معصوم و میان
 مسخرگان - فساق و کتایکه خاتهای حرام به شیده
 - شده با مات کمتر مترون مگر و ملکه مکر و باشد * و علی *
 در شر ایضا احاطت و ماد سبب تاجرا احاطت نماید و است که
 و یا کند و یا مظهر - شد یا غیر مظهر اگر مظهر باشد و
 رمانت شد ایضا معدود و محمول است - اگر غیر مظهر است
 او را شد ایضا بسیار و بایت باید که - بیکه با مات مترون مگر و

و ان شرایط بعضی بظاهر تلقین دارد و بعضی بیاطن آنچه تلقین
 بظاهر از ترک کبایر است و عدم اصرار بر معایر و طهارت
 و طیب ملبس و مشتم یعنی خال و پاک و روزه داشتن و اگر
 از جمالی و جمالی یعنی حیوانات و آنچه از حیوانات پیدا شود
 احترام نماید اولی بود و التزام صدق و ارگنانان ماضیه بنهایت
 تضرع از قلب استغفار و توبه نمودن و بیایات پشندید و بینی
 با ادب پیشستن و از حرکات ناپسندیده احترام نمودن و صدقه
 دادن و ابوی خوش با خود داشتن و جامها از دس پاک کردن
 و موی را شانه کردن و ناخن چیدن و موی را زدن و نخل پاک کردن
 و توبه بتهله و کثرت صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 و دستها و وقت دعا بپند کردن و خشوع و خضوع و گریه و زاری
 هر چه تمامتر و امید قبول قوی داشتن و اختیار ادعیه ماثوره از
 حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و ائمه هدی و مشایخ
 کبار و اگر چه بعضی الفاظ ادعیه را در اجابت دعا و خلی تمام اینست
 لکن اثر الفاظ اکثر موقوف بر اجازت مشایخ و اربابانی نامه
 بآدای زکوة و غیره است و توجیه معانی ادعیه و عمل بران از
 ضروریات است و الا سخت بعید از عقل است که تلفظ
 الفاظ چند بدون مراعات شرایط با وصف اقبای خود بمنهیات

و سبک است ستمیاب ال عوایت مگرد و * الآمانا قاتله
ومن اقام علیه العود والکرم * یعنی باز بر گزیده گاه و دود
آن در دنیا لم از قبیل محاکات است چیداهست عذابی شاه است
باینکه * نفسه اگر دین عالم اسباب سمعی که محس غاضی
و فرمان بر داد سلاطین و امرای باشد و دود در همان حالت
طبیان و فرمای با وصف اصرار و استنداد قلب بران صورت
مرمان چیر می طلب که محرای آن و بال و نکال یابد اجابت
مسؤل چه طای نادگان سلطان السلاطین و اکم الحاکمین که
بر جمله مرادات و مطالب مطاع است و هر خبایا و اسرار
بر او واضح و آشکار پس در اینجا صرف نظر بالما ظنه بی حدود
و شد ایضا چاره موجب قبول تواند بود * اعادنا الله و ایاکم
من نعمات الله و الجلال * شاید در بحث صحیح آمده است
که در ری آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود * من لم یکن
صلوته کصلوتی هر مرد و دین الله * یعنی هر که نمازش مثل
نماز من باشد پس آن نماز مرد و دین مقبول است مگر به مظهر
شد * عرص که دند یا رسول الله لودن نماز یا یان مثل نماز آنحضرت
از محالات است فرمود یکبار بعد هر نماز این استغفار
دارد بخواند نمازش مثل نماز من باشد * استغفر الله و ایا

من كل ذنب اذ سقاه عذرا و خطاء او سرا او علامية و انوب اليه
 من الذنب الذي اعلم ومن الذنب الذي لا اعلم و انت علام العيوب
 و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم * پس تصور ما به کرد که
 چگونه عقل قول کند که صرف بزبان آوردن این چند الفاظ
 نماز شش مثل نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم باشد مگر مراد
 از آن همان است که **ح** مضمون این استغفار توبه کند
 بعد از نماز سه بار و در این زمان اکثر در عوام بلکه قد می آید از آن
 مشابه میشود که به تحسین اعمال داد عیه همت تمام بر گمارند
 و مطابق با س شش ایت محفوظه اوید و تلفظ با الفاظ ادعیه را موثر
 نمایند و حق این است که بعد از اتمام و تکمیل شرایط و ظایر
 ربانی که بکنند و هر پنج که طلب دارد امید احاطت است آری ادعیه
 مانور و آنچه بان از مشایخ کرام محاذ شد درین وقت تیر همدست
 باشد و ملغان بوارق افضال و عنایت ایردی که مردم و هر آن
 بر هر فائق ملکه کافر و مشرک میشود و عطای موصول آنها را
 بیعص هتکام مقارن و حامی آنها میگردد اند تکیه بر آن نمودن از آن
 جنس است که آدمی درین عالم اسباب همیشه منتظر
 باشد که اینک خزانة قارون بدست من می آید یا رود باشد که
 من بادشاه میشوم گو حکم باستقاله آن عقلاء و نقلانمیتوانند شد

میر میسبو شمس را عقد اما چه قدر کسب ظاهر است و اما شمس و دیگر
 دمای آنها مستحب است پس مستحب است و مطلوب است اگر چه
 فاسق یا کافر باشد و دعای پدر برای اولاد خود و دمای امام عادل
 برای رعایا و دعای مرد صالح و ولد مادر والدین خود و دعای سایر
 دمای صایم و دت افشار و دمای مسلم برای برادر مسلم
 که نیست او که و دمای مسلم اگر ظلم و بی‌تقیع رحم و پاکند
 و گوید که و ما کردیم و معول شد ما الحمد اذ عید و ادکار که ایی مرقم
 ۱۰۱۰ است آنچه در کتب حدیث تطریق آمده است
 و حمید مرویست هم عمال دعوا که است مشایخ
 که ام است و اکثر از آن است که باین پیغمبر را در روزگار
 و مشایخ رسید و اس پیغمبر باین محارثه است و بعد از آن
 کسی را که نظریه امام مرویست هم مد گوید گردد و در حدیث
 آمده است که اسم اعظم آنکه اگر آن دعا کند قول فرماید اگر سوال کند
 عطا فرماید است * لا اله الا انت سبحانک ای کعبه من الساجین *
 و روایت دیگر اینست * اللهم ای احشک لابی اشهد انک انت
 الله ای لا اله الا انت الا احل الصلوات لی لم یکن ولم یولد ولم
 یکن له کفوا احد * و در روایت دیگر اینست * اللهم ای امهتک
 ان لك الحمد لا اله الا انت و حقك لا شریک لك الحمد ان الحمد

وجميع السموات والارض باذلال والاکرام یا حی یا قیوم *
 در اخبار آمده که شنید آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 مردی را که گفت * یا اذلال والاکرام * پس گفت به تحقیق
 استجابت کرده شد برای تو پس سوال بکن و بر دایت
 دیگر آمده که فرشته ایست موکل برای شخصی که بگوید *
 یا ارحم الراحمین * پس کسیکه سه بار آنرا بگوید فرشته می گوید
 به تحقیق از رحم الراحمین متوجه شد بر تو پس سوال بکن و
 بر دایت دیگر آمده که آن حضرت صلی الله علیه و سلم گذشت
 بر مردی که می گفت * یا ارحم الراحمین * پس فرمود سوال
 بکن به تحقیق خدا نظر کرد طرف تو و بر دایت دیگر آمده است شخصی که
 سوال کند از خدا جنت را سه بار جنت گوید بار الهی داخل کن
 او را در جنت و کسیکه بناد طلبد از خدا در دوزخ سه بار دوزخ
 گوید بار الهی بناده او را در دوزخ و در حدیث آمده است که هر
 کسی که سوال کند از خدا باین پنج جمله هیچ چیز طلب نکند از خدا
 مگر اینکه عطا کند او را * لا اله الا الله وحده لا شریک له الملك وله
 الحمد وموعده کل شیء قدیر لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله *
 در حدیث آمده است که سید استغفار هر که بخواند در روز
 داوران باین یقین حاصل است و در آن حالت بمیرد پس

و اخارت فرموده و در میان ویس نریمان ایشان مغلل یکی از
 مشایخ کمارشیدم گرمی فرموده سعید است آنکه سجده
 آن را دشمنی است آنکه سجده آراویر روایت این ورد
 مسبوح شده که شخصی را الترام در آن بود در روی
 سبکی در ۱۰ یا ۱۰۰ بار او را محاصره کردید معاد سوار که
 سر به افشاند بر اسبها ظاهر شده ۱۰۰ بار از آن هنگام محافلت
 کردند و آن ده سواران و کمان سنان مشهور بدو سب سحر
 بد استن سواران این * ذکر او سنان عتبه و سب سحر
 * سجده اراان در ادا الترام سب سحر بود و آن این
 است اول * سوره فاتحه * بعد اراان * قل أعوذ برب الناس
 بعد اراان * قل أعوذ برب الفلق * بعد اراان * قل هو الله *
 بعد اراان قل يا أيها الكافرون * بعد اراان * انت الکوسى
تأوهو العلى العظیم * بعد اراان * ممن الله والحمد لله ولا
اله الا الله والله أكبر * بعد اراان و در و صیغه آن مختلف
 است آنچه نورد این گم نام است این است * اللهم صل على محمد و
آله و الصلوات و علی اله و سلم * بعد اراان دعای معمر
 نایب صیغه * اللهم اعز لی و لوالدی و لی و لوالدی و لوالدی و لوالدی
و لوالدی و لوالدی و لوالدی و لوالدی و لوالدی و لوالدی

مَا أَهْوَاهُ مِنْهُ قَدْ مَرَّ بِأَوَّلِهَا سَوَاءٌ مَقْدَرٌ أَمْ أَهْلٌ وَهَلْ لَمْ يَكُنْ
 رَأَى أَمَّا لَا يَكُنْ أَلَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ
 بِرَدِّ قَوْلِ رَحْمَتِهِ * بِرَبِّهِ اِيْسَ دَهْلِيَّتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ
 وَاَمْرُ دَهْلِيَّتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ
 اَلَمْ يَكُنْ اَلَمْ يَكُنْ اَلَمْ يَكُنْ اَلَمْ يَكُنْ اَلَمْ يَكُنْ اَلَمْ يَكُنْ اَلَمْ يَكُنْ
 بِهَيْتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ
 * اَلَمْ يَكُنْ اَلَمْ يَكُنْ اَلَمْ يَكُنْ اَلَمْ يَكُنْ اَلَمْ يَكُنْ اَلَمْ يَكُنْ اَلَمْ يَكُنْ
 وَبِكُلِّ شَيْءٍ وَتَوَكَّلْ عَلَى اَلْهِىَ اَلْهِىَ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ
 لَا يَئُودُهُ حَوْلٌ وَلَا نَوْمٌ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ
 مِنْ اَلْمَعْلُوقِ حَبِيبِ الرَّاقِ مِنْ اَلْمُرُودِ حَبِيبِ اَلْهِىَ * وَبِكُلِّ شَيْءٍ
 حَبِيبِ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ
 حَبِيبِ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ
 لَلَّهْ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ
 دَرْ سِ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ
 بِهَيْتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ بِهَيْتْ
 دَرْ سِ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ
 دَرْ سِ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ
 دَرْ سِ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ
 دَرْ سِ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ
 دَرْ سِ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ اَلْهِىَ

علیه السلام هرگاه معاویه بن ابی سفیان، ذی ار سال و چه
 معینه تاخیر نموده خواست که انرا طلب نموده بفرد ریات و شده اید
 خود که در آن زمان رد داده بود و صرف نماید و برین عزم را سح
 بود که خواست کرد و در جواب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 را دید که می فرماید ای حسن می خواهی که طلب کن چیزی از
 بنده مثل خود یعنی دو عبدیت و خدا امر هر چه قادر است عرش
 کرد پس چه چاره سازم فرمود بگو: اللهم انزل صاعی رحا مک
 واقطع رجائی من سواک حتی لا ارجو غیرک اللهم وما صنعت
 منه فوکی و قصره عملی ولم تخف له الیه و عتی ولم بدله مسئلتی
 ولم یحر علی لسانی مما اعطیت احد امن الا ولیس والا حریس
 من الیقین یحصی الله با ارحم الراحمین * پس بخواند آن
 را چون صبح شد معاویه باز در درهم یادینار ارسال
 داشت دعای حضرت آدم علیه السلام برای توسیع رزق * اللهم
 انت تعلم صری و علا یتنی فا قبل معی و تی و تعلم حاجتی فا عطنی
 سولی و تعلم ما فی نفسی فا عفر لی و ی اللهم انا نسألك
 ایا ما یا مشرق قلبی و یقربا صاد فا حق اعلم الله ان یمنی الا ما کنت
 لی و ارزقی الرضا بما قسمت لی یا ذا الشلال و الاکرام *
 مرویست که عهد الملک بن مروان، حجاج بن یوسف ثقفی

۱. اللهم عيرك اعظمي من كل ذي شر حله لا تخور بك مهم واد من
يس يدني اسم الله الرحمن الرحيم ولله اذن الله الصمد
لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد ومن حلقى مثل ذلك ومن
يعتني مثل ذلك وعن يساري مثل ذلك ومن يرمي مثل ذلك ومن
تبي مثل ذلك * حر و محرب * اگر دو اجل شود انسان بر کسی که
 ار شده او بیشتر پس بخواند * که بعضی هم عسی * که این
 ده حرف است و خود بدن هر حرف انگشتی از انگشتان
 و دستهای خود برسد پس از بهام دست راست شده و
 که دما بهام دست چپ جسم کند پس هرگاه جمله انگشتان
 که در سوره فیل آمده بخواند پس هرگاه ملط * در میهم *
 رسد آرا ده بار بخواند و هر بار یک انگشت از انگشتان مصوم
 نکشاید چنانکه سه کرد و بود بعد از آن سوره را تمام کند ار شده
 آن محفوظ ماند و این عمل عجیب و محرب است * حر و محرب *
 اگر کسی بدست دشمنی یا ظالمی گرفتار شود و بهما کش خواهد
 ده در سوره فیل هر روز بار بار بخواند و در دهم بر آب جاری
مسئید و گوید * اللهم انت الحاضر العظيمة و انت الصمد
اللهم عرطالهم و دل الباص و انما لطيف العالم اللهم ان دلا
طلمی و آدانی و لا يشهد بقل لك عيرك اللهم انك ما لكه و اهلكه

اللهم سر به روح الالهوان و قصبه قصبه الردي اللهم اغصه
 و این کلمه را ده بار گوید بعد از آن بگوید * لاحد هم الله هل لومهم
 و ما کان لهم من الله من راق * پس به تحقیق که در اهلانک که
 او را او کفایت کند شش او را * هر دو مجرب * برای دفع
 و حجت و خوف و ریح و دشمنی و حرص و جهت خلاص از قید و
 برای هدایت از صالت * بسم الله ذي الشان عظیم لرحمن
شد به السلطان کل يوم و رقی شان اعود به الله من الشيطان
ما شاء الله کان لاحول و لا قوة الا بالله * نقل است از حضرت
 غوث صمدانی هر مشکلی که پیش آید سه مرتبه یا چهار مرتبه
 این درود بگوید بخواند اگر کسی را فرزند مرده باشد و در می
 شود * اناک بعد و اناک يستعین * و در مشبه * یا حی یا قیوم *
 و در یکشنبه * حسبی الله * و در دوشنبه * یا رحیم یا غفور *
 و در سه شنبه * لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم *
 و در چهارشنبه * یا ذا الجلال و الاکرام * و در پنجشنبه
لا اله الا الله الملك الحق المبین * و در جمعه هر یکی از این اوست
 پنج بار را بخواند مقول است هر که بگوید و بخواهد
 و شش بار * بسم الله الرحمن الرحیم * بخواند
 و بعد از آن یکصد و سی و دو بار درود فرستد چیزی

سوال یکم از حد اگر اینکه عطا کرده شود و اگر مواظبت کند بر آن
 موجب نیت که مستجاب الله عوالت گردد و هر که اکثر کند
 ذکر آن هیت باد و دوزی شود در عالم علوی و سقلی و در آن
 سه اسم اعظم است حضرت جد امجد طاب الله ثراه
 بخط خاص خود در ریاض رشک ریاض بی ذکر مشغول عنه ارقام
 فرموده اند که عبیه ترجمه آن نموده می شود و تریاق مجرب در
 اجابت دعا است که بر دایت ابن مسعود رضی الله عنه
 ماسیده گفت که گفت رسول صلی الله علیه و سلم کسیکه اراده
 کند از شما چیزی را از امر دنیا و آخرت پس باید که وضوی
 کامل کند و دو رکعت و وقت شب یا روز بخواند و در هر
 رکعت دوم فقط تشهد بخواند و سلام نهد پس هرگاه در آخر
 نماز به نشیند پس باید که تا کند بر پروردگار خود و در دست
 بعد از آن تکبیر گفته سجده رود و بخواند در سجده سور
 فاتحه هفت بار و آیه الکرسی هفت بار بگوید * لا اله الا الله
 و حد لا شریک له له المملک و له الحمد و مولی کل شیء قد یو *
 و بار بعد از آن بگوید * اللهم ادی امثلک بعدا قد ادر من مر شک
 و منتهی الرحمة من کتابک و اسمک الاعظم و حدک الا علی و
 کلماتک الثامه * پس سوال کند و بیان کند حاجت خود را

بعد از آن سر بردارد و سلام دهد بیس و تمثال خود در و وصلی کند
 طایفه و سلم بر هر یکی از اینک تعظیم کند ستمار ابرس و ناکه
 از پروردگار خود و مستجاب گردد این حدیثی خائیل است که من
 و جماعتی از علما آن را تحریر کرده ایم * طریق ختم خواجگان * بعد من الله
 اسد الله بر منقول از صاحب رشتک دریا ص بر منی و عهد که
 ستمت پیش آمده باشد این ختم را ناکه اشاء الله تعالی
 حاصل شود طریق ختم این است اول و صو کرده و در رکعت نماز
 شکر و صو گردد و بعد از آن دو رکعت به جهت ازدواج
 خواجگان بر رکه اول بعد از آن دو رکعت دیگر برای برآمدن حاجات
 در هر رکعت سوره فاتحه یک بار و آیه الکرسی هفت بار بعد از آن و مای
 اذبح و مار سخاوند آن دعا این است * یا صبح الاقواب یا صبح الاضواء
 یا مغرب العلوب و الاضواء یا لیل المقدر من مایات المسعیش من لستنی
 نوکلت علیک یا ربی و اقص امری الی الله ان الله بصورنا لعدا و لاحول
 و لا قوة الا بالله العلی العظیم بعد هفت بار فاتحه مع اسم الله بخواب
 و صد بار در و فرستد مای صیغه * اللهم صل علی * مدی المبی لامبی
 و علی آله و اوصیه * و هتا و به مار الم شرح مع اسم الله
 بخواب و هر از و یکبار سوره اخلاص مع اسم الله بخواب و صد بار صلوة
 فرستد اشاء الله تعالی سه روز بگذرد که مطلب حاصل

شود باید که با خلاص تمام بخواند و شک نیارد و این طریق
 است که حضرت خواجه عبدالله شمس قدس سره به برادر
 شریفش فیض القلوب حسن نوشته فرستاده اند و اسامی خواجگانی
 بزرگوار این است خواجه حسن بن خواجه عثمان اردبیلی
 خواجه احمد امیری خواجه عبدالله انصاری خواجه معین الدین
 چشتی خواجه قطب الدین بختیار کاکی خواجه ابواسحق خواجه
 فرید الدین مسعود خواجه نظام غیاث لوری سر قدسی
 خواجه معروف کرخی * طریق دیگر ختم خواجگان * اول باید که فاتحه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و آل اطهار و صحابه ابرار
 خصوصاً بارواج پاک حضرت خواجگان بخواند و بعد از آن به جهت
 برآوردن مهمات صد مرتبه درود بر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرستد بعد سوره فاتحه هفت بار اگر هفت کس باشند
 یک یک مرتبه بخوانند و اگر پنج باشند سه کس یک یک مرتبه و دو کس
 دو دو مرتبه و اگر سه کس باشند دو کس دو دو مرتبه و یک کس
 سه مرتبه بخواند بعد اتم شرح هفتاد و نه مرتبه و هزار
 و یک مرتبه سوره اخلاص بخواند پس از آن باز سوره فاتحه هفت بار بعد
 درود صد بار بخواند و این همه را با بسم الله و صحیح بخواند و
 نثر آن است که بر شیرینی و اگر پیدا نشود بر تخته بخواند و از

شب غمه شد و ج کد اگر او دل مرته مقصود حاصل شود و بنزد
 او نامه شب غمه در دست کد الله بحکم حق امتسود و بکدایب
 رسد و اگر درین عرصه هم معطل شود تا وقت شب غمه بخوابد
 و احوالی در کور این ادوات مایه بدستظامی خواهد ابو الحسن
 هر قای خواهد بوسعت هدای خواهد عبدالحائق صمد دانی و در آخر *
 اگر کسی برحی یا ملائی گردنا شده باشد چنانچه بهیج طالع دفع
 گردد و در آورده بعد از نماز دیگر یعنی عصر تا وقت غروب بهیج
 پیر مشغول بشود و بگوید که اس سه اسم * یا الله یا رحمن یا
 رحیم * یا قطع از این روح خاص باید در تعبیر اذک در کور
 است که هرگاه بهیج صمد اصلی این علیه و سلم مسجود شد
 پس بر بعضی صمد دید و فرشته در حالت خواب آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم آمد و یکی از دیگری گفت حالت صلی الله
 علیه و سلم چیست دیگری گفت مسجود شد پرسید که ام
 کس مسخر کرد گفت لید من اعظم یهودی گفت چه چهره گفت
 شاه و مویها که از شاه کردن جدا شده بودند در طاف شکوه
 نهاده و بر سگی که برای شش در چاه و صاف کردن آن
 و او در ویرزی ارواح گداشته است پس آنگاه شد آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم و رحمت و در پیرو علی اس ابطلاب

و همواره را در سناد که آب چاه را کشید، غلاف مشکو در آید.
 در آن مویهای آن حضرت صلی الله علیه و سلم که ارشانه کردن
 جدا شده بودند و دندانهای شانه بودند بر آرد و دند و دیدند
 که در آن چاه کمان است که یارده گره در آن داده شده و در آن
 سوز نهاسپوخته است پس ناول شدند آن هر دو سوز به هم
 معوذتین و هرگاه می خواند جبریل علیه السلام آتبی را یک گره
 آن می کشد و که وقت کشودن گره آخر آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم برخاست و جبریل علیه السلام این دعا می خواند
 * بِسْمِ اللَّهِ الرَّقِيقِ وَاللَّهُ بِشَعْبِكَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَدَيْك * و لهذا درست
 است افسون ما بچه از کلام الهی و کلام رسول اوست به مانجه
 از سر یانی و بصری و همدیست پس طلال نیست اعتقاد آن و
 اعتماد بر آن انتهی در حدیث آمده است که عرض کردیم بر رسول
 صلی الله علیه و سلم برای افسون از سم عقرب و غیره پس
 مازون گردانید ما را بدان و فرمود جز این نیست که آن از مو اثیق
 جن است یعنی مار و گزدم از توابع جن است و آن افسون
 به نهجیکه الفاظ مردی اند باید خواند معافی آن هیچ نیست و برای
 دفع سم عقرب مکر و به تجربه رسیده که سه ربع النفع است
 و آن این است * بِسْمِ اللَّهِ شَجَّةٌ قَوِيَّةٌ مَلَجَةٌ مُتَرَقِّطَةٌ * و در

حدیث آمده کسی را که نظردر سدا ف ن کند باین قولی *
اللهم اذهب حرما و بردة و دعهما * بعد از آن بخود
 * بم بادن الله * و اگر چشم بدرد آید رسیدن شد چهار بار در
 سوراخ بینی سرفراست و سه بار طرک چپ بدو بخورد
یا ایها السحاب اسقوا السامع الشافی لا یكشف الضر
لآلات * ای ساد رحمت آمده کسیکه محض شود سبب
 او را در و داشته نفوذ کند سورۀ قاشح و سورۀ انوره تا
 مباحون و تمام آیت * والهکم له واحد * و ایند الکر سسی
و الهمای المحات و ما فی الارض * تا آخر سورۀ انوره و تمام
 آیت * شهد الله انه لا اله الا هو و تمام آیت * و ان
رکم الله الذی * از سورۀ اعراف و * معا لی الله المکة
 حق * تا آخر سورۀ مومنون و ده آیت از اول سورۀ ممانات
 * لا رب * و سه آیت از آخر سورۀ حشر و تمام آیت *
 و آمد تعالی * از سورۀ جن و * قل هو الله احد و معود این *
 ای ساد رحمت آمده و معنوی را اسفون کند سورۀ قاشح سه روز
 صبر و شام هر یک ختم کند آخر اجمع کند سراق خود و در میان اندارد
 و هم حدیث آمده که عتق گیرد در اسفون کند سورۀ قاشح
 بهمت مادر و آن حضرت را اصلی الله علیه و سلم در ثالث بار

عقره یمن و دپس هرگاه فارغ شد و مودلست حد امان در
 عقره مصابی و غیر مصابی کسی را می گوید و دپس طلبید نمک
 و آب پس مسح می کرد بر آن و می خواند * مل یا ایاها الا درون
 و دل اعود برپا العلق و دل اعود برپا العلق * و دپس تحریث آمده
 کسیکه ناشن سوخته شود ادمیون کند ناین قول * ادمب العلق
 رب العلق اشف اب الشافی لا شافی الا انت * ایسا در تحریث
 آمد و کسیکه سده بول او یا مریض شود سنگ مثلاً ادمیون
 لرود شود ناین قول : * ربما الله الذی فی السماء یعمل من امرك
 امرک فی السماء و الارض کما رحمتک فی السماء و جعل رحمتک
 فی الارض و احرمها و احرمها و خطایا با اب رب الطمیس فادول
 السماء من شفاءک و رحمتک علی هذا الوقع * صحیح
 یابد تاج الدین سبکی در غنایات خود می گوید که دیدم اکثری
 را از مشایخ که شش آیات شفاء بر ای مریض می نویسد
 در طریقی و او را می نوشاند بر ای طلب شفاء آن آیات
 این است * اللهم الله الرحمن الرحیم و شفاء صد و دروم
 مومنین شفاء لما فی الصد و رفته شفاء العلق و درول من الامراض
 ما هو شفاء و رحمة المومنین و اذا امر صحت دهر و شفاء من هر
 الکلیس آمروا منی و شفاء * در چندی مر پیسادی می نویسد

پس می بود استاد ابی القاسم قشیری را که مریض شده
 بر من پیشه کرد تا بوس شده از صحت او داین امر شانی گذشت
 بر او پس دید حق سبحانه تعالی را بحواس و شکایت کرد
 ازان پس فرمود حق تعالی آیات شفا را جمع کن و آن را
 در ظرفی بنویس و در آن مشروب انداخته مریض را بنوشانی
 همچنین کرد پس صحت یافت و له او آیات شفا همان
 شش است که در قرآن گذشت در طه الحج النبوة می نویسد
 که فلما احصاهم کرده اند بر جوار و فیه نزاجتماع سه شرط یکی اینکه
 کلام حداد اسماء و صفات وی باشد و بزبان عربی یا بزبانی
 دیگر که معانی آن می داند بود و با اعتقاد اینکه موثر حقیقی نه است
 عراسه و تاثیر روحی به تقدیر او است تعالی شانه و در دیار ما
 اصولی است که آن را نسبت بشیخ شرف الدین یحیی سنیری
 کنند و مردم بدان مشغوف اند و در وی اسما است که
 متعارف در میان هندو است اجتناب ازان لازم می نماید
 انتهی در شمس المعارف آورد که گفت فقیه ابو محمد ابن
 ابی اید القیردای که ادعیه کثیره را بتجربه کردم پس نیافتم اسرع
 در اجابت و اعظم در برکت ازین دعا که شیخ فقیه
 ابوالحسن بوسی دعا می کرد بان بر سر سلطان جاید و برادر

گمراهی در این مرتبه نیست و شداید و نوازل پس کسیکه واقف
 شود در این مایه که نخل کد که آن دعای خواص است و سه ادا
 یست که بر رشتی مان دعا کند ویرا که دعای بحر و صحیح است
 و آن این است * یا موصع کل شکوی و یا شامد کل بحوی و یا
 ما لمر کل حیمه و یا کاشف کل غلبه و یا معی یونس و یا مصطفی
 محمد صلی الله علیه و سلم و یا حامد ابراهیم بن عوک یا الهی دماء
 من اشهدت فامد و صعدت و رددت و علمت حلقه دماء العرب
 و المیثون المکروب المصطر الذی لا یجد من یکشف ما به الا انت یا
 ارحم الراحمین اکشف ما نزل بنا من کد و کدای و بحای کد و
 کد امضیت خود ذکر کند * انک علی کل شیء قدیر و اعوذ یا الله
 سه مرتبه اللهم یا اددی لا یدلک یا اددیم لا یعدلک یا حی یا معی
 ابرقی یا انا هم عی کل نفس بما کسبت انت الله الذی لا اله الا انت
 الیا و احدا استأذک تکلمات الله التامات الا من والعز والعائمه
 والمعافات ان ایمه فی الدین و الدنیا و الاخره و فی الامل
 و الخس و المال و الولد و المسامین اجمعین یا رب العالمین
 انک علی کل شیء قدیر یا ارحم الراحمین
 و اکشف ما نزل بی کد و کدای * و ایما هم بحای کد و کد امضیت
 خود ذکر کند * و خلاصی جلا صاحبلا * و یکس بیت خود را

و مت خواندن این دعا بیگانه شدن و سرایید و محبت و دوستی
 بر کسی را که روی و بهی و بهی و بهی و بهی و بهی و بهی و بهی و بهی
 این کائنات را - است چپ خود و سوسه و شب و سوسه
 و هر چه که ادا باشد بعد در خواب می آید و آن نفس ایست
 * مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَمَنْ يَرْزُقْ يَجْعَلْ لَهُ
 هر که را که می خشک پشش آید و بهی و بهی و بهی و بهی
 بایر که این دعا سوسه و سوسه و در آید و در آن ام المردا
 یک هفته این عمل کند است و بعد تعالی مخلک حاصل آید
 و آن دعا اینست * بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 لا اله الا الله رب العالمين بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله
 رب العالمين لا اله الا الله رب العالمين لا اله الا الله رب العالمين
 سگی شیخ ذوال الدین بن بونس سسی و مدی این عمل را
 و است کرداده * حرر * رای محافظت از مکتوبات
 با خود دارد * اعین حامل هذه العروة بكمات الله العظام كلها
 من شر ما خلق فالله خير حافظا وهو ارحم الراحمين بسم الله
 خير الاسماء بسم الله الذي لا يضره احد شي في الارض ولا
 في السماء وهو الله رب العالمين * فاني * و مکتوبات الاسس مکتوب
 است که بهیست هو می دارد است تا این سسی که بهیست و بهیست

از کتب * لا اله الا الله * گفتن را در نجات گویند و یا نجات آن
 کس که آن را به نیت وی گویند اثر تمام است شیخ ابو الریبع
 مانتی گفته است که من این ذکر را هفتاد هزار بار گفته بودم
 و لیکن تمام کسی معین نشده بودم تا در وی بر مایه طلسمی
 حاضر شدیم با جماعتی و با ایشان کو دک می صاحب کشفت بود
 و در آن وقت که آن کو دک دست بطعام برد تا بخورد ما نگاه میکردیم
 گفتند شش چرا میگریستی گفت اینک دورخ را مشاهده
 میکنم و مادر خود را در وی در عذاب می بینم شیخ ابو الریبع
 گفت در باطن ما خود گفتیم که او را تو میدانی که هفتاد هزار کلمه
 * لا اله الا الله * گفته ایم آن را بجهت آدای مادر این
 کو دک از آتش دورخ معین کردیم گفت چون من
 این نیت در باطن خود تمام کردم آن کو دک خندید و بشاشت
 نمود و گفت مادر خود را می بینم که از آتش دورخ خلاص
 یافت الحمد لله پس بطعام خوردن مشغول شد ما آن جماعت
 شیخ ابو الریبع میگوید که مرا صحت حدیث نبوی بکشف آن
 کو دک معلوم شد و صحت کشف آن کو دک بنحیر نبوی
 میگوید که روز غاشی را هر که هفت کرات این دعا بخواند در آن
 سال نبرد * ۳۳۳ ان الله ملاک الیبران و مفتی العلم و مبلغ الرضا

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 فبما عظم فضل
 هذا الشهر العظيم
 من فضائل
 وآثار
 لا يحصى
 ولا يعد
 فمن أراد
 أن يكثر
 من طاعاته
 ويكثر
 من عبادته
 في هذا الشهر
 العظيم
 فليعلم
 أن من طاعاته
 ما لا يحصى
 ولا يعد
 فمن أراد
 أن يكثر
 من طاعاته
 ويكثر
 من عبادته
 في هذا الشهر
 العظيم
 فليعلم
 أن من طاعاته
 ما لا يحصى
 ولا يعد

که دفع بالا یا نماید بسم الله الرحمن الرحيم سلام دولامن رب
الرحيم سلام علی نوح فی العالمین سلام علی ابراهیم کذلک
نبحزی المحسنین سلام علی موسی و هارون سلام علی الیاسین
سلام علیکم طوبتم ناد خلوا ما خالدین سلام می حتی مطلع العبره
 در ریاض رشک ریاض است بدانکه اگر کسی را حاجتی
 مرفوعه باشد و باشد در کرب و رنج یا نادر شود بر او مصیبتی
 بواسطه شب بر خیر و وضو کند با جمله آداب و استیجاب و
 دور کدت نماز هر آنچه آسان باشد بخواند و هرگاه شام دهد
 استقبال قبله باشد و هزار بار در دسترسد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بعد از آن بگوید * اللهم صل و سلم علی سید ما و
ولا نام محمد صلوة تعدل بها مئتی و تخرج بها اکوتی و تنفذ بها احوالتی *
 پس به تحقیق که الله تعالی دفع کند آنچه نازل شد بر او و به بند
 دست خود را برین ذخیره که منافع آن کثیر است * و هم در ریاض
 رشک ریاض بدون ذکر منقول عنه است که احبر می الشیخ
 الصالح الموفق العبد ابو علی النوری قال مرفوعا عن علی بن
 ابی طالب رضی الله عنه انه قال کیکه آرزو کند چیزی را و
 اراده کند که خدای تعالی او را در خواست با آنچه اراده کرده
 است آگاه کند پس باید که شش رکعت قبل لوم بگذارد و در

[illegible]

* عمل * اگر محوسن این نقش مثلث چهل و پنج ~~نقش~~

۱۸	۱۱	۱۶
۱۳	۱۵	۱۷
۱۴	۱۹	۱۲

با خود دارد بعون الله سبحانه خلاص یابد

* فایده * خلاصه پر کردن نقش مثلث این

است * بیت * و واسطه د یاده و دور این * انگاره یاده ~~نقش~~

و واسطه است * و تمام نفوس مثلث مرد اهل تکسیر همین ~~نقش~~

خلاصه بیت مرقوم پر میکنند و خلاصه پر کردن نقش مربع این بیت است

* واسطه و فراین واسطه درخ مار واسطه و فراین واسطه گیره فیل واره

هر مربع یکصد و کمتر بگیر * و تفصیل آن از کتب اهل تکسیر اگر حادث باشد

باید طلبید چون علی العموم کار آید نیست با برآگی همین قدر اکتفا شد

* عمل * برای خلاصی محوسن یک هر ارد و نیست با را این دعا

بنخواند حق سبحانه تعالی آنرا خلاص دهد * یا مدد یا مدد یا مدد

یا لیوم یا خالص یا مخلص یا خالص * عمل * برای در دره ~~نقش~~

اسمهای اصحاب کهنه نوشته در دران چپ رنند و این

اسماء اخلاصیت های عجیبه مخرجه است

إِلَهِی بُیْرْمَہُ یَمْلِئُهَا مَکْسَامِہَا کَشْفُوطُ قَبِیْرُنَسْ کَشَا

نَطْبُوْنَسْ یُوَا سَبُوْشَ وَاسْمُ کَلْبِہُمْ قَطْمِیْرٌ وَهَلِی اللّٰہِ قَصْدُ السَّبِیْلِ

وَمِنْہَا جَا یَرْفَا اللّٰہُ خَیْرًا نِّظَا یَرْحَمُکَ نَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ *

طالب دارم و در هر گردش یکبار تکبیر گوید پس هفت مرتبه
 الله اکبر سه دور است بگوید و آن مکتوب را تا خود دارد
 پس بید تماشای عجبی * عمل * از مولا امام نشسته قدس سره
 منقول است برای دفع اعدا اسی و یکبار وقت معین سوره
 تکاثر مدسم الله سبحانه * عمل * برای حب اس آیت را
 روح ششوی یا برگه پنجم کرده و سوره در شمعش مطلوب مدهند
 * بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِنَّ اللّٰهَ لَا یُغْنِیْ عَنْهُ شَیْءٌ مِنْ اَلْوَسْطِ
 وَلَا فِی السَّمٰوٰتِ اَوْ اَلْاَرْضِ اَوْ اَصْوِرَ کَیْفَ یَشَآءُ لَا اِلٰهَ اِلَّا
 هُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ بِاَسْمِ دَلَالِ عَلٰی حَب دَلَالِ مِنْ دَلَالَهُ * یعنی
 اسم طالب در آن نام مطلوب و مادرش نویسد * عمل *
 مرقع مدیغ محراب برای حصول مطلوب نویسد مطلوب
 را تطبیق بنطری یعنی حرف آن را در احدا مویسد و اگر
 در آن نام اسان شد پس نام مادر او پیر مایذ نوشت
 مثل فانیس فانیس نام طالب و مادرش پیر مویسد
 و هر حرف را یک سطر کسب مادر آن را تکبیر صد و دو موعر کسب
 بعد از آن این درق پاره کسب اما طاق موافق عددی که ذکر آن
 می آید و آن این است که بگیرد اعداد حرف نام یعنی
 سطر اول بعد حرف مکرر و قسمت کسب آن را طاق هر قدر که
 ما

و بعد دیگر از اداسهای الهی آنکه او این آیه را در حق است که
 عد و آن را اگر متذکران نترسند و نیز بگیرند و بگویند
 آن عد و عد را در حاشیه های طریق * احبوا الله و الله
 و اولاد و این تمام مومنان ذکر کنند * صحبت فلان این فلان
 فلان بن فلان حق یار کنی و با طاعت و محبت او این ظاهر است
 الهی که گرفته اند و ذکر کنند و بخواهند این عزیز است بعد از
 قسمت نماید که تمام شود بعد و سازند قطعهای مرد را و بگویند
 و بعد از هر یک از آن ابرش نام که تمام شود و یکس از چراغ
 مسی قنی و نام از در آن روغن کاد و صل بنام یعنی
 سه حبه روغن باشد و یک حبه شکر و در آب چهار حبه
 این عمل شده و بخور کند بعد حاصل و بوشیدن باز برای پاک
 و صاف و باین خوشبوی و صوم دارد و حاصل در ابرش
 و استامت و حیوان ظالی و جمالی بگذارد در ایام عمل و
 و قنیه مطلوب شش ماهی باشد پس چراغ بسوی او باید نهاد
 و این عمل مردمان است بسوی تسخیر اغنیاء و انفسار ارواح
 اولیاء و محبت و بغض و هلاک کردن دشمن و بسوی جمیع
 مطالب پس این را حفظ نماید کرد و بجل بگرداند اهل آن و بعد
 کند و شود مابین عمل خدا کسی بگر حق اسماء الهی موافق حرف این است

الله باسط توابع ثابت حلیل حمید خبیر دلیل ذاکر
 رحمن راکی سمیع شکور مهد صابط طیب ظاهر علم
 غفور فتاح قهار کریم لطیف معر ناصر دودادی یا سیر
 موکلات صوفت این است اسرافیل جبرئیل

عزرائیل میکائیل کلکائیل تکفیل مهکائیل
 درداپیل داهراپیل و امواکیل ز شد فابیل من امواکیل من

هراپیل من اسمعیل عطاکیل طاسماکیل ط

نورائیل و اوماکیل و لوفاکیل و سرخاکیل و عطرکیل و

مردزائیل و طائیل و رودیائیل و حواییل و افتماییل

و در یائیل و سر اکیطائل * فایده *

و طریق تفسیر این است که در سطر اول تکسیر حرفت مکسر بود پسند

در سطر ثانی ابتدا با مر سطر اول نمایند و جنب اول سطر اول

و جنب اول و آنچه متصل آخر و دمار جنب اول و آنچه متصل اول سطر

اول نو و دمار جنب اول و درینت آخر بار و درینت زدینت

اول و قس علی دلگ نامنتهی شوند سطر و سطر می که همین

اول باشد پس تمام شد امر برابر است که در سطر اول یک

اسم باشد یاد و یاسه یا یاد و این است معمولی و در جفر

و جافیه و علمای تفسیر همین طور عمل دارند اما تفسیر را نوعی

یکم بر است که قاعده عمل کرده اند در سطر اول این سطر
یکم نویسد در سطر ثانی اول سطر اول و در سطر
آخر سطر اول پس مابقی اول پس مابقی آخر پس در سطر
مابقی اول پس در سطر مابقی آخر و همچنین تا سطر نهم
شود بار سطر سی و ششم شده و بعد از آن سطر دوم در اول
این نویسد بار آخر سطر دوم بگذرانا ای که سطر اول بمقتضات
حاصل آید و برای تمیز هر دو قاعده این مثال نوشته می شود

مثال اول	مثال دوم
م م م م	م م م م
م م م م	م م م م
م م م م	م م م م
م م م م	م م م م
م م م م	م م م م

* مل * در خانه آن حضرت شاه کاسم قلعه رفد من سده و که از
قاسمی حضرت شاه ماسط قلعه رفد من سده و که از
ما ثوراه که در آن موجب مبالغه کثیره دبی و دیوی است
در ای دفع اعدا و ضرر سحر و جملات از جمیع نگاره دبی
و دیوی بحر آن فائدان است و می گویند که یکی از آن که در آفتاب فارسی
است شمیر است و دیگر که عربی است سهر است و برای
هر امر نوبت دیگر در آن است و در کوفه آن معین است

دانات حضرت شاه تراب طی صاحب مد ظله العالی طبع
 و طبعه و صاحب سجاد و حضرت شاه کاظم صاحب قدس سرا
 ماین هیچ سر را طاعت در درود داده اند و همیشه ناکید اکید
 جهت موافقت بر آن ارشاد میفرمایند یکی از آن که آمراسهر
 یفرماید در ای محاطت از اعدا و دفع شحر و غیره نورد
 آن بار ده بار ده بار ده بار نحر و بار نحر یا است
 و یکبار اند بار نحر یا نورد فرموده اند این است

عَلَمًا مَلِكًا جَالِيًا سَلَامًا يَا شَاهِدًا اَرْوَحِي وَرَبِّي اَتَقِي بِاَدْنِ وَجْهِ
 وَبَرِّكَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا مَوْشَفَاءُ وَرَحْمَةً لِلْعَرِيسِ وَلَا يَرِيَنَّ الْاَطْلَافُ
 اَلَا حَسْرَةَ اَتَقِي اَحَاثًا لَا مَالًا لَهَا * دیگر که آن را شمشیر
 می فرماید و برای هر کس اعدا و هلاکت آنها محرب است
 این است کسم الله جبر الاسماء امبار او یار او را در
 عمار او را اهل را او را و اهلان را اسکان را احمال را احمو مان
 را املو مان را محمد دمان را محمد دمان مالک را مالکان محمد و را
 اَصْحَاتِ تَمَكِينِ را اَرَامِ تَلْوِينِ را اَهْلِ سَكْرِ را اَهْلِ مَحْوِ
 را اَشْشِیْکَانَ کَسِجِ هَلَامَتِ را و ده مکان را ده طاب را قلعه را
 سر مست را صوفیان را مرد دست را سلسله طنقه جید و بیان را
 طالع موافقیان را خاشاک عرب را سر دادان عجم را مدحان

رزمیان را امیران و عساکران را سلطان هند و افغانی سوار
 سران و زن غریبوی و اطریقان و بنت و چین را چاکسواران
 به حشاش را عاشقان عورت را مشتاقان ماوراءالنهر و
 دامنان مرد و بحر را که در حیات ظاهری و باطنی اند به درگاه و استیغ
 می آید برای برآمدن خاات و مهمات دینی و دنیوی هرگز
 در آید بر آید هرگز در آید بر آید هرگز دیگر گشته حکم خود چون تکبیر
 خاستن بر آید گوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر

الله اكبر والله الحمير ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم بحق
لا اله الا الله محمد رسول الله اين ورد مرار ورسد ما لا يد فسر وسه ما د
معد ما د معتر سحو اند * عمل * هم ما د وا فارت جاب حضرت
شاه تر ا طلي صاحب مد ظله العالي مراعي خدا غت اردو با هفت
ما د مر رور لله ما د فسر سحو اند * اللهم يا ولي الاولياء يا سامع

ان شاء يا كاشف الضر والملاء اصرف عني القهر والمرف والرباء
 والطاعون والقحط والعقم واللعاء بحق محمد بن المصطفى وعلي
 المرتضى وفاطمة الزهراء وحسن المجتبي وحسين شهيد
 دشت كردلان يا اربا يا اربا يا اربا

این قدر از اعمال و ادعیه که مرقوم شده بر وایت احادیث
و کتب مشایخ اہل سنت بود و اما بر طریقہ امام بیہیم (ادعیه)

و اعمال کثیره منقول و ماثور از ائمه شریفین علیهم السلام
 ارجمند و افراس است و کتب و رسائل کثیره در این باب تألیف
 شده اند و بهترین ادعیه نزد آهادهای صحیفه کامله است
 که منسوب است به علی بن حسین عظام الله علیهما که آن را
 بعد از کلام الهی افضل کتب و صحایف دانند و درین رساله
 به نظر اختصار صرف چند ادعیه که در هر ماه حدیث دارد شده
 بابت بعضی از ماههای منبر که منقول می شود و ماخذ تماشای آن
 کتاب زاد المعاد ماثور بجای است * ادعیه ماه رجب * منقول
 است که حضرت امام زین العابدین در روز اول ماه رجب
 این دعا خواندند و علما ذکر کرده اند که هر روز درست است
خواندن آن یا من یملک حوائج السائلین و یعلم صیور الصامتین
لکل معشاة مفک صبح حاصر و حوایب عنید اللهم و مر اعیلک الصادقة
و ایا دیک الغاملة و رحمتک الواسعة فاصلى علی محمد
و آل محمد و ان تقصی حوائجی الذل و البؤس و الا حرة الیک علی کل شی
قد بر * و بسند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه
 السلام در هر روز از ماه رجب این دعا را می خواند *
یا رب العالمین و ان علی عیونک و حصر الهمم و صواع الملمون
الا ینک و اجبت المقتدون الا من انشجع فسلک یا ینک معشوح

للراعيين وحيرك من ذل للظالمين وفضلك مناح المعاملين
 وملك مناح للايمان وورعك مسوط لمن عصاك وحاجتك معتز
 لمن ناداك عادتك الاحسان الى المحيثين وملكك الانباء
 الى المعتدين اللهم ما قد بي هدي الشهيد بين واروقي احتفاء
 المحتدي بين ولا تجعلني من العاطلين السعدين واهديني يوم الدين
 وهرار مرته سوره * قل هو الله احد * در تمام ماه حواء در يك روز
 حواء در تمام ماه هرار مرته تمام كند ثواب بسيار دارد و اگر
 هرار مرته * لا اله الا الله * بگويد صد بار در حبه براي او نوشته
 شود حق تعالي در هشت شهرى از براى او ساكند و در هر
 شب از شبهاى اين ماه هرار مرته * لا اله الا الله * و صد
 مرته اين استغفار دارد شده است * اشتهر الله الى
 لا اله الا هو وحد لا شريك له و اتوب اليه * از اميرالمؤمنين
 عليه السلام موقوف است كه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم
 فرمود كه هر كه در هر شب در روز ماه در حب و دشمنان در مصان
 سه مرته * الحق و انه اكبر مني و لا اله الا الله * درون و دل هو الله
 احد و دل اعود و رب العلق و دل اعود و رب العالمين بخواند
 و سه مرته بگويد * سبحان الله الحمد لله ولا اله الا الله
 والله اكبر و لا حول و لا قوة الا بالله اعلى العظم * و سه مرته بگويد

* اللهم صل على محمد وآل محمد و سئله مرتبه ۵ اللهم اعمر

للمؤمنين بالدرجات ۵ و چهار صد مرتبه بگويد * استغفر الله واتوب اليه

کنایه اش را خدای تعالی بیاورد اگر چه بعد و قطره ای باران
و برگ و درختان و کف دریاها باشد و در روز عید حق تعالی او را نه

کند که هراستی تو دوست می و هر حرفی ترا شفا عنی میدهم

و حق برادران و خواهران مومن تو و حضرت رسول فرمود که

اگر در عمری یکبار این عمل را بنویس آرد حق تعالی هر حرفی هفتاد

هزار حسنه بآید عطا کند که هر حسنه از جمیع کوه ای دنیا سنگین تر

باشد و هفت صد حاجت او را در وقت مردن و هفت صد حاجت

او را در قبر و همین قدر وقت بیرون آمدن از قبر و مثل آن

وقت پرواز کردن ناسای اعمال و نزد سنجیدن اعمال در

میران و نزد صراط بر آورد و او را در سایه عرش خود جادهد و

حساب کند او را حساب آسان و هفتاد هزار ملک او را

مشایعت کند ناداخل بهشت شود و او عطا کند آنچه هیچ چشمی

نمیدهد باشد و هیچ گوشش نشنیده باشد * ادعیه و او را و ماه

شعبان * درین ماه فصیلت استغفار و در دو سیار است

و منقول است که اگر درین ماه هفتاد بار * استغفر الله و استغفر الله

بگوید چنانست که در ماههای دیگر هفتاد هزار مرتبه گفته باشد

و مقبول است هر که در هر روز هزار ماه شعبان بختنا در مرتبه گوید

* استغفر الله الی لا اله الا الله والرحمن الرحیم الی اعوذ و ابوس لیله *

حق تعالی روح او را در افق مبین خادد و آل فاسی وسیع است

در پیش عرش و در آن بسیار است و عددها در کنار و آن

عدد ستاره های آسمان ها ده است و در بعضی روایات

* الی العیوم * پیش از * الرحمن الرحیم * است از حضرت

امام محمد باقر علیه السلام منقول است که شب بید شعبان

بهترین شبها است بعد از شب قدر پس سعی کنید در

عبادت این شب که حد این تعالی به است شد پس خود سو گند یاد

لر و اسب که سالی را از درگاه خود دیگر بگیرد و سستی از حد

طلب نماید و اسب شب را احقرای ما اهلست قرار داده است

نار ای شب قدر که برای پیغمبر با قرار داده است پس اهتمام

نماید در این شب در دعا و شاکردن بر حد اندر سنی که هر که در پیش

صد مرتبه * سبحان الله * صد مرتبه * الحمد لله * صد مرتبه * الله اکبر *

صد مرتبه * لا اله الا الله * گوید حق تعالی گناهان گذشته او را

بیاورد و حاجتهای دنیا آخرت او را آرد و خود طلب نماید

... نماید * و از جمله * اعمالیکه در بید شعبان منقول است

اینست که چهار رکعت نماز هر دو رکعت یک یک سلام بگوید

در هر رکعت

در هر رکعت بعد از حمد صد مرتبه * هل هو الله * بخواند و بعد از هر
 این دعا بخواند * اللهم ای الیک نعوذ من عدلک حاجتک و تک
مستغیر رب لا تغفل عی ولا تعیر جمعی رب لا یجهد بلائی رب
لا تشک عی اعدائی اعود بعفوک من عدلک و اعود برضاک من
سخطک و اعود بک منک حل ثناء من امکما اتممت علی نفسک و دوق
ما یقول العالمون دیک * اعمال و ادعیه ماه رمضان * سبت
 است که در روز اول ایستاد غسل کند در آب جاری و سی کفایت
 بر سر ببرد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
 که هر که در اول روز چوبیس بکشد از جمیع در و دیوار بیمار بماند و تمام
 سال ایمن باشد و ایضا از حضرت منقول است که هر که در
 روز اول این ماه کفایت از کلاب مرد و درید از حواری و پریشانی
 محاط یابد و اگر هر روز بکشد در او در و دیوار ملائکه ایمن گردد و هر که
 یک کفایت از کلاب در روز اول ماه بر سر ببرد در آن سال از
 مرض سه سام ایمن گردد و صد معترا از حضرت امام محمد تقی
 علیه السلام منقول است که هر که در اول هر ماه دو رکعت
 نماز کند در دو رکعت اول بعد از حمد سی بار * هل هو الله احد *
 و در دوم سی مرتبه * ایا ابر لئله * و بعد از نماز بقدر میسر
 تصدق بکند سالامتی آگاه را خریدار است و صد معترا از حضرت

مصدق به است موقوف اولی که هرگز در این منتهی
در میان در روز اول به شب اول و در کعبه نور
در کعبه اول بعد از عصر بوده است و در کعبه
هر روز که خواهد صوماء حق تعالی جمیع به یاراد در آن سال از
روز که در صوماء باشد تا سال قیامت موقوف است که در
هر روز در صوماء این دعا بخواند * یا هادی یا عظیم یا ممدود
یا وحیم یا رب العالمین الذي لم یکن له شیء و هو السميع
السمیع و هذا شهر عظیمه و کریمه و شریفه و لعنه علی الشیور
و الشیور الذي اقرضت صامه علی و هو شهر و محاسن الذي
ابرات منه القرآن قدی للآمن و بیات من الهدی و التران
و جعلت منه آیه القدر و جعلتها حموا من الشیور بها قد آسن
و لا یمن علیک من علی به کاک و امني من البارد من من علی
و اذ علی الحمد یوحی یا ارحم الراحمین * از حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام منقول است که در وقت افطار بگوید *
اللهم انک صیت و علی و مکت امیر و علیک توکل * تا دعا بخواند
تو توانی هر کس را که در این روز در ده داشته است
* مثل چهارم از منتهی سیوم *

در سادات دوم در آنکه سوم عبارت است از امام داشتن

خود از خوردن و آشامیدن و جماع کردن از شروع صبح صادق تا غروب آفتاب و آن فرض است و سنت فرض آن بر هر مسلم عاقل و بالغ یک ماه است در تمام سال که در رمضان مبارک باشد و سبب وجوب صوم رمضان رویت هلال رمضان است یا گنگ شدن سسی روز از شعبان و رویت هلال ثابت می شود و گواهی یک شخص عادل صحیح است یا اهل سنت و جماعت و ردای حیثه اگر آن عادل زن یا نده هم باشد هلال ثابت می شود و اما هلال شوال صحیح یا غیر ابو حیثه یا گواهی و وعدل ثابت می شود اگر چه در آسمان هیچ ابر و غبار باشد و ردای حیثه در وقت صاف بودن مطلع از گواهی جمع کثیر که گفته آنها عالم یقینی حاصل آید هلال شوال ثابت نگردد و بدوایتی از احمد حنبل اگر بست و نه روز از شعبان نگذرد شب سسی ام ابر و غبار باشد صوم آرد و واجب شود و از رمضان محسوب گردد و این مذاهب بعضی اصحاب که بار است اما بنده باقی این علامت آن است لکن بنده هم ابی حیثه اگر نیت کند که اگر آن روز از رمضان است روز فرض بگیرم و الا تطوع در مضامین آن روز ظاهر شود و از رمضان محسوب اند بخلاف مذاهب شافعی و مالک و علامه بشیرازی در درة الناج گفته که بهتر است رجوع

[illegible]

جزوی از شب واقع شود کافی باشد پس اگر پیش از زوال
 نیت کند در روز فرض و نفل جایز باشد الا در روز فضا که
 در این البته نزداو شرط است که سبت روز قبل از طلوع
 آفتاب کند و بندهب شافعی و مالک و یققول از احمد حنبل تعیین
 رمضان و غیره در نیت شرط است و هم ضرور است که نیت
 در جزوی از شب واقع شود مگر نزد شافعی و احمد حنبل این امر
 مخصوص بر روز فرض است و در طلوع قبل زوال هم نیت
 درست است نزد شافعی و نزد احمد خواهد قبل زوال باشد یا بعد
 زوال و بندهب مالک و در طلوع هم همسجین است که جز در شب
 نیت درست نباشد و بندهب امامیه اگر در تعیین باشد همسجی
 رمضان یا روز تعیین نیت صوم مطلق یا قربت کافی باشد
 بقولی و اگر نه تقدیر به آن لازم باشد چنانکه گوید * الصوم عن
 الکفارة و غیره * و در روز و فریضه اگر عید وقت شب نیت
 نکند و صبح شود در روز درست نباشد و فریضه دوم در روز
 مساک است از اکل و شرب و مجامعت و هر چه در معنی
 این است از برآمدن صبح صادق تا غروب آفتاب و اما
 استنابید و اخراج منی بفعیل خود عید در معنی مجامعت است
 لاجرم همه اقسام آن منظر صوم است غیر نظر و فکر در آمدن

چیزی از ظاهر و درون را و شعی معنوی از سید فیه و غیره
 را که در آن روزها شمع مثل شمع کردن چهری و انگشت و شمع چنانچه
 که سوزد و شمع را از استخوان که گدازد و در آن
 و شمع باطل است و شمع موم است اما شمع است شادی
 که انگشت چهری چنانچه از استخوان است و این شمع و
 را در شمع چهری و این فی کردن و بریان آب و این را بهر دو
 آوردن تا سوزد و شمع را بگوید و بران و بهر شمع شادی و این
 شمع سوزد و از خلق تا بران و این آوردن و از شمع و بران
 و در آن شمع کند و بهر شمع احمد حیاست کردن و سوزد که بران
 شمع را بیکه اثرش خلق را در شمع موم است و در آن بیکه
 خلاف آن دست و در آن که در بول چهری چنانچه که بران و سوزد
 و در آن باطل که اگر استعمال مستطرات کند بیکه
 شمع باقی است با آتش فروخته است و خلاف آن بگوید و در آن
 و در آن شمع شود دیگر سوای قنای آن در و چهری دیگر و در
 بیا بهر شمع بهر شمع درین هر دو صورت اظهار بهر شمع
 قضا و کفایت هر دو است و از حیاست و خود و استایدن بسوزد
 و در آن شمع شود و اگر صبح بر آید و آدمی جنب باشد و در آن
 زبان را در و بهر شمع غیبت کردن و سوزد و این را از آن

ضرری بصوم نرساند مگر عمد ا تاخیر خوردن جنب را در غسل
و غیبت کردن و بوسه دادن کرده باشد و همچنین استعمال افعال
لغو و مایبی و مایع و تنفیع وقت بمطالعہ کتب غیر دینیہ کراهت
دارد و وقت مضرتہ بخطا آب بخلق فرد رفتن نزد ابیحنیفہ
و مالک روزہ را یست کند و نزد شافعی و برداتی اراحمد نمی
شکند اگر مبالغہ نکرده باشد و اگر قی غلہ کسده و هیچ ارد باز
مخلق فرد نرود مبطل صوم نیست * فصل ۴۰ اما موجبات و لوازم
افساد صوم یعنی احکام مترتبہ بر آن چهار چیز است موجب
اول و لازم شکستن روزہ در رمضان می هیچ عذری کفاره است
و معنی افساد این است کہ نیت صوم کرده بشکند و اگر کسی
از سر نیت نکرد فقط قضا لازم است کفاره در و لازم نیست
و آن بدیه شافعی و احمد مخصوص است مافساد بجماعت
در پس و بیش حرام باشد یا طلال و یا فساد در دیگر چیزه
کفاره نیست و کفاره بجماع مافساد در و در رمضان مخصوص
انست تہ بر دره ای دیگر مثل نذر و قضا و غیره و بنده
ابیحنیفہ مجامعت و خوردن و آشامیدن و دوا خوردن عمد ابایاد
رد زاموجب کفاره است لکن بدیهه ایشان و نیز بنده
مالک و یک روایت از احمد جماع ہمیر موجب کفاره نیست

و نه هب شافعی موجب است و نه هب مالک جماع عمده و نه هب
لزوم كفارة يكسان است و به هب غير ايشان نسببان
موجب كفارة ميت و عمده موجب است و كفارة بر مرد و زن يكسان
واجب است نه هب ابيحنيفه و مالک و يك روايت از احمد
و شافعی را درين باب سه قول است يکی لزوم بر زن و يکی
عدم لزوم بر او و يکی اينکه لزوم است لاکن كفارة زن
هم مرد را كند و اگر بعد از لزوم كفارة بيايد و نوانه يا مسافر
گشت يا زن حايض يا مضا شد به هب ابيحنيفه كفارة حافط
گردد و نه هب مالک و احمد حافط نگردد و شافعی بيک قول موافق
ابيحنفيه است و حيفض و نفاس و جنون و دن المرض و السفر
و در بيک قول در همه موافق او است و بيک قول در همه
مخالف او و كفارة روز را از او كردن بندگانست و اگر تواند
دو ماه بنياد رهي روزه داشتني يعني اگر يک روزه قطار فطر
و انفع شود با زارسه بود و ما بايد گرفت و اگر اين هم
تواند شست مسكين را طعام دادن نه هب ابيحنيفه و شافعی
بهين ترتيب و نه هب مالک و احمد و چوب هر يکی بخيار است
يعني هر چه خواهد يکی از اين سه بجا آورد و نزد شافعی در كفارة
روزه و اظهار اسلام بندگان مشروط نيست و سالم از عيب

اگر کافر باشد و او بود در عجز از عقی و هیام و اطعام بقولی
 از شافعی و رد ایستی از احمد کفار و عاقل است و نزار ابیحیفه
 عاقل نیست و اگر دو بار موجب کفار و افع شد قبل
 از ادای یکی هر دو سزاوارت شوند و همگی یک کفار و واجب الادا
 شود بیهب ابیحیفه و قولی از احمد بخلاف مذهب شافعی
 و مالک و مقداد کفار و بیهب ابیحیفه اطعام بیم صاع از
 گندم است یا صاعی از جو و خرما و هر چه صدقه فطر و بیهب شافعی
 مدی که ربع صاع باشد از هر یکی برابر و بیهب احمد مدی از
 گندم و بیم صاع از جو و خرما و سیر خورایدن هر سکنین صبح
 و شام دو وقت از نان گندم تنها و نان جوین با نان خورش
 بیهب غیر احمد کافی باشد و بیک روایت از احمد اگر طعام
 هر سکنین جدا جدا کند و تملیک وی تمام و جایز باشد و الا فلا
 و بیهب ابیحیفه و مالک و احمد بر هر که کفار و واجب است
 قضای نیز واجب است الا بیک قول از شافعی که قضای کفار
 جمع نیست و لازم دوم روزه و قضای آن روز است
 و آن بیهب شافعی و احمد مخصوص بر روزهای واجب است
 و بیهب مالک و ابیحیفه مخصوص نیست چه اگر کسی در
 روزه یا نماز نفل شروع کند اتمام او بر او واجب گردد و اگر

شکسته فضا لازم آید و نزد شافعی و احمد مشر و نج موجب اتمام
 بیست در جمله عبادات و بشکستن آن فضا لازم نیاید و عمر
 و یاد و دره مشر و بطان و دره و وجوب فضا است
 نا اگر کسی سهو و دره بشکند و دره باطن نشود
 الا بهر باب مالک و افطاری عذر و بند و دره و وجوب
 فضا یکمان است تا مسافر و حایض و نسا و مرده فضا با فطار
 واجب است و بر کافر و دیوانه و کودک نایالع واجب نیست
 از جهت فوت شدن مشر و وجوب مگر بر من باب مالک که
 بر کافر اصلی فضایی و دری که در وی مسلمان شده لازم
 است و فضایی و مضای بیانی و متفرق هر دو با اتفاق درست
 است و اما موجب و لازم سیوم افساد و زور و اساک
 نقیه و راست که در آن روز و زور و زور باطن مشر و نزد شافعی و
 مالک اگر بعضیان یا تقصیر صایم باطن شد و نزد ابی حنیفه و
 یک روایت از احمد بن زوال عذر یک موجب فساد و زور
 بود هم اساک لازم است مثلاً در بعضی از روز و در مضای
 حایض یا نسا پاک شود یا سفر مسافر ختم شود یا کودک
 با حلال با نفع مگر و یا کافر مسلمان گردد و نزد ابی حنیفه یک روایت
 از احمد اساک نقیه یوم در همه صورت لازم است و بنده باب

شافعی و مالک لازم نیست و اما موجب چهارم افطار
روزه را فدیة است و آن بمهریب ای حنیفه به پیری که قدرت
بر صوم ندارد مخصوص است چه او را روا است که افطار
کند و عوض هر روزه سکینی را بقدر کفایت صوم اطمینان کند و
شافعی و احمد هم درین صورت ما اذ موافق اند و نزد مالک بهر دجری
واجب نیست و نیز بهر شافعی و احمد اگر زن حامله یا
مرضعه را بصوم خوف تلفت خیس یا رضيع باشد افطار روا است
و قضا و فقه به بقدر کفایت همین بر آن واجب است و نزد ای حنیفه
فقط قضا واجب است نه فدیة و مالک بر و ایاتی مابقی حنیفه
موافق است و بر و ایاتی فقط در مرضه یا شافعی و احمد موافق
است نه در حامله و اما اشیا نیکه مبیح افطار اند یکی سفره را از است
و با اتفاق اید ثلثه هر چند افطار مسافر را مباح است مگر صوم قاضی
است و بنده بهر احمد افطار قاضی است و بر و ایاتی از عمر و ایاتی هریره
رضی الله عنهما اگر مسافر روزه دارد و عاده روزه بر و واجب
است و مبیح دوم برای افطار بیماری است که بر و و داشتن
خوف زیادت بیماری یا در از کشیدن آن باشد و بنده بهر
اما بهر باکل و شرب معتاد و غیر آن و جماع مطلقا قضا و کفاره
لازم شود و اگر کسی جنب شود و عذر غسل نکند تا صبح بر آید

یا سه از جانب بی نیت غسل نجسید ما و از غیر قصد و کفاره
 بر دو واجب شود و همچنین در صورت حلق جنب بعد از آنکه
 دو بار به نیت غسل بیدارشده باشد تا صبح و بر غایتی غبار
 یا خیار در حلق و استسما قضاء کفاره واجب باشد و کفاره رمضان
 سه باب ایشان همان است که بهر سه اهل سنت است و بر مرد و زن
 هر دو لازم است و سه بار و مردی را افطار نمودن واجب است نزد
 ایشان و اگر روزی را در دست نباشد * فصل در
 ست ای صوم یکی از آن تعجیل افطار است بعد از تحقق
 غروب آفتاب باب باخر ماییش از شروع و در نماز مغرب
 * دیگره سکود خوردن به نیت زیادتی قوت بر عبادت و ذکر
 و تلاوت قرآن به نیت افزایش قوت بنا بر اشتمال
 نفول و مالا یعنی * دیگره تاخیر سکود بر کسی که او را ادنوق و
 اعتقاد باشد بر سرعت صبح و مقدار کرده اند که آن وقت هر دو
 اجر از حقه ششم تمام شب است که از غروب آفتاب تا
 طلوع آن معتبر است و چون اخفیه هم بخیر تمام شب با اختلاف
 از سه آفاق مختلف می باشد لهذا درین مقام سه ولی و در صحت
 حد اقله بابر تعیین اخفیه بموجب آفاق اکثر ماوهنه و صنان مرقوم می شود
 * دیگره کثرت تلاوت قرآن را بد از آنکه در غیر رمضان و در

آن معتاد باشد * دیگر اعتکاف خود و مادر عشره آخر جماعت
 طلب لیلہ القدر و آن بدیه شافعی درنگ کردن به مسجد
 باشد به نیت اعتکاف اگر چه یک ساعت بود یا ترک جماع
 در آن وقت بدون اشتراط صوم مگر اینکه ماصوم بیت نما کرده
 باشد و احمد و دیگر وایت با او در عدم اشتراط صوم
 موافق است و امامیه ای حیثه و مالک اگر نیت اعتکاف
 کند صوم هم لازم باشد و اقل آن یک روز است و چون نیت
 اعتکاف کرد و عزرائلی حاجت ضروری بیرون آمدن روا
 نباشد و چون حاجت گذارده شد بی درنگ رجوع بجای
 اعتکاف واجب شود و باید که معتکف در مسجد جماعت باشد
 و در جمعه به نماز جمعه راقن واجب باشد و بجماع درشت یا روز
 اعتکاف باطل گردد و خروج بهر تن بی عذری غیر باطل شود
 و عیادت مریض و حضور جنازه عذر نیست و مجامعت و دواعی
 آن بر معتکف حرام است و معتکف را اولیت است که در
 مسجد جز عبادت و نماز و ذکر یا سخن یک مشغول
 نباشد لکن اگر بیع و ستره کند یا سخن مالا یعنی کند یا
 عقد نکاح کند در مسجد اعتکاف باطل شود * دیگر * اگر
 بسترهای صیام نگاهداشته ربان است از فحش و مالا یعنی

حصو صا از غیبت و نزد بعضی علما غیبت مبطل موم است.
 * دیگر * بنگاهد داشتن نفس و جمله قوا و اعضا از هر شهو نهایی
 که عقلا یا شرعاً مریض است * دیگر * پیش از نماز صبح غسل
 جنابت کردن * دیگر * خاص نذر هب شافعی ترک مسواک
 کردن بعد از زوال و ما ثود است که وقت افطار این دعا بخواند
واللهم لك صمت و لك آمت و عليك قواك و عني و زكك انطرت *
 و هم معمول پیشایج است که نیت موم روز دوم هم وقت
 افطار کنند و بعد از دعا این قدر اضافه سازند * لصوم عن من
رمضان اودیت * * مطلب پنجم از مقصد سیوم *
 در رکود باید دانست که شرایط و جوب رکود آنند هب
 ای حیة شش خیر است اول اعلام دوم عربت
 سیوم عقل چهارم بلوغ پنجم خالی بودن ذمه از قرض بمقدار
 نصاب اعظم از اینکه قرص حق الله باشد مثل ادای نه
 واجب و غیره یا حق عباد پس بر کافر و بنده دیوانه و کودک نابالغ
 و فرصد ارید هب ادو رکود واجب نیست و بشرط ششم
 گذشتن یک سال تمام است بر اصل نصاب لکن نقصانی
 که در وسط سال واقع شود مانع و جوب رکود نیست چون در
 اول و آخر نصاب کامل باشد رکود واجب گردد و ایما قبول

چه بد شافعی و مذہب مالک بشروط عقل و بلوغ و خالی بودن دمه
 از دام معتبر نیست و بر دیوانه و نابالغ و قرضه دار کوة واجب
 است و قول قدیمش موافق مذہب امامی حنیفه است و احمد در
 اعتبار شرط غلو و عدم اقرار قرض با امامی حنیفه و قول قدیم شافعی
 موافق است و در عدم اعتبار شهر طبلوغ و عقل با مالک
 و قول چه بد شافعی است و مذہب امامیه موافق با مذہب
 امامی حنیفه است الا حوالان حول بر تمام مصاب شه ط است
 و نقصان بوجبت ط حال موجب سقوط کوة است نزد آنها
 و وجوب زکوة بر مال دیوانه و نابالغ مرد محرمین آن بر اولیای او صیامی
 آنها است و مال چنین که در شکمه باشد در وجوب زکوة نزد شافعی
 متردد فیه است و اما مالک نصاب کامل نزد او سبب فرضیت
 زکوة است نه شرط او * و اما در ایض زکوة * یکی نیست است خواه
 وقت علیحد و کردن مال جهت زکوة یا وقت تسلیم بزکوة
 گیرند یا وکیل با دای زکوة یا طاعلی زکوة * دوم * خاص به مذہب شافعی
 و مالک ادای زکوة از جس نصاب است مگر در کم از بست
 و پنج اشتر و نزد امامی حنیفه زکوة از جس نصاب دادن فریضه
 نیست و احمد در غیر زکوة فقره با شافعی و مالک است و در زکوة
 و فقره امامی حنیفه که مال در زکوة از دو سیم و ادنی روا است

نزد او نزد امامیه اخراج قیمت در جمله اش یا جاری است گمراهی
 از عین حاصل تر است * سیوم * در عایدن رکوبه مصرف
 یا امامیه کما عی که عامل است یا در عایدن نه نفس خود یا در رکوبه کیل
 خود یکی از این اصناف هستند که در قرآن مذکور است بنابر
 بی حقیقت و مالک واحد و امامیه شافعی بر عایدن مجموع آن تأیید
 اصناف هستند یا آنچه از ان در بلاد رکوبه و بهند موجود باشند و
 حق بر صفتی که اگر در آن در سر سه کس از هر صنف قسمت
 کردن لازم است اگر به نفس خود و مصرف در خانه و نه به
 امامیه در عایدن مجموع آن بصفی بلکه یکی از این صنف و در
 باشد لکن سنت این است که به مجموع اصناف برسانند
 و اول آن اصناف فقرا اند که مالک هیچ چیز عذکوست و نفقه
 بهم رود و ما شده و قدرت بر کسب ندارند و دوم سائکین که
 دارای اثاث بیت و دیاریات خانه مالک کم از اعیان باشند
 و بر کسب قادر باشند و لکن به اقل ایشان کمتر از مخارج
 باشد و نزد بعضی علماء فقرا آنها اند که مالک هیچ چیز نباشند و
 قوت کسب ندارند و سوال نکنند و سائکین آنها اند که بر در
 گردند و سوال کنند سیوم حاملان اند که از بیت امام یا حاکمان
 مأمور باشند تا رکوبه و عشره و اخراجها جمع کنند و چهارم مولفه انقلاب

از برای آنکه دلهای ایشان بر اسلام و احکام آن جمع شود
و نزد ابی حنیفه این منصف بعد از عهد محمد مصطفی صلی الله علیه
و سلم بکلی حافظ اند و نزد دیگران در بعضی موارد موجود اند و بنده هب
امامیه سهم از این منصف و سهم حامل در غیبت امام ساقط
است پنجم بندگان مکاتب اند که آزادی خود را مالکان خود بهائی
معین معارف کنایه باشد که چون در آن مدت آن مال ادا
کنند آزاد شوند و بنده هب امامیه بندگان که در سختی باشند هم
داخل این منصف اند ششم قرص داران بغیر معصیت و
کسانیکه بسبب دینی یا ائلاف مالی یا جاتی ضمان یا غرات
بنده ایشان غایب شده باشد * هفتم * غاریان و حاجیان و بنده هب
امامیه بنای پهلاد غمار تهای مسجد داخل این منصف است
هشتم * غریبانی که در غربت محتاج شده باشند اگر چه وطن
خود تو انگر باشند اما کسانیکه رکوة بر آنها و انیت بنی هشتم
اند و بنده هب شاقعی و مالک و یک روایت از احمد بر بنی مطلب
نیز روانیت و ابی حنیفه و احمد یک روایت بر بنی مطلب جایز
دارد و باز ادکردگان بنی هشتم و فرزندان این موالی یک
روایت از احمد نیز جایز نیست و نزد دیگران روا است و
بنده هب امامیه اگر نر کی بنی هشتم است یا مال خمس کفایت

برای آن بکند زکوة بیهی باشم جایز است و در پدر و برادر
 اطلاق باشند و پدر فرزند و فرزند فرزند چند اگر پدر می آید و فرزند خود
 میرد زکوة را نماند و زن اگر بشود مرد و پیش زکوة و پدر مرد
 این حقیقه و یک روایت از احتیاط است و پدر کافر و می و مذکبان
 خود و مکاتب خود و میرد و نماند و نزد اشخاصی بر کسیکه ذلت
 کسب نمند از منتقه دارد و زکوة برادر و اخیست و نزد این حقیقه و ا
 است و در تو اگر هم زکوة دادی روایت و نزد این حقیقه تو اگر می
 که صاحب و جوب زکوة است یعنی ملک متعصب کامل همان
 تو اگر می مانع احد زکوة است و نزد امر منتقه و در پدر و تو اگر می فرقی
 است پس بر شافعی و مالک کسیکه متعه از کنایت از منتقه و کسوت
 جرمال زکوة و دارد یا قوت کسب دارد که کفایت او باشد او
 جهت مع احد زکوة تو اگر است و بدیهه احمد سه
 روایت است یکی موافق فایده شافعی و مالک است از اگر
 کسی مالک نصاب زکوة می باشد و قوت کسب دارد و لیکن منتقه
 او را کنایت نیست مگر قس زکوة او را و او باشد
 روایت دوم آنکه مالک پنجاه درم یا قیمت آن مانع احد زکوة
 است روایت سیوم آنکه مالک چهل درم یا قیمت آن مانع
 احد زکوة است و اگر بپردازای زکوة متجاوز شد که زکوة بگیرد

ازان جنس است که زکوة برود و اینست نزد ائمه بجمله زکوة
 ادا شود و از گردش عاقل گردد و الا اگر کافر یا بنده یا سگاتب
 خودش باشد زکوة ادا نشود و نزد شافعی و احمد بیک قول از
 هر دو صرف اگر توانگر برآمد زکوة ادا شود و در دیگر اصناف که زکوة
 بر آنها جایز نیست ادا شود و زکوة واجب را مکروه است که از شهر بیک
 و را بنماز زکوة واجب شده است بشهر دیگر نقل نماید مگر بیک
 قول از شافعی واجب است دادن بدویشان آشهر که انجا
 واجب شده است الا اینکه بعضی از اصناف مشکانه بشهر
 دیگر باشند پس هر جا که آن منف موجود باشد آنجا نقل کند
 * فصل * باید دانست که مالها بیکه بران زکوة واجب است چهار
 قسم است زر و سیم و عروض و انعام و آنچه از زمین بیرون آید
 اما زر و سیم اعم از آنکه مسکوک باشد یا غیر مسکوک و از غیر
 مسکوک خواه حلی و ظروف عاده باشند یا پارای آن باشد
 مسکوک یا غیر مسکوک باجماع زکوة واجب است اگر چه
 نصاب رسد و حلال حول بران گردد پس نصاب زر بست
 دینار است که بست متقال باشد و نصاب نقره دو صد درهم
 است که بر اول نصف دینار و بر دوم پنجم درهم زکوة واجب
 گردد که هر یکی حصه چهل نصاب باشد و بر زاپد ازان اگر کمتر

از جهانه و سارود و جمل و غیره است هر چه است بهیچینه پسورد کرد
 است در هر یک شافعی و مالک و احمد هر قدر که کم کرد از نصاب
 ابرون باشد به حساب چهار حصه زکوة بران هم واجب
 باشد و هر چه است از مال موافق به هر ای حییه است و در
 علمی مردان و هم در یورات بران به هر ای حییه و یک
 ردایت از احمد و زکوة واجب است در هر یک شافعی
 و مالک و ردایت دیگر از احمد و یورات است و مال آن
 صاحب است بران زکوة واجب نیست و آنچه است و مال آن
 حرام است بران زکوة واجب است و اگر هر یکی از رد
 فقره مرادی مرادی حد نصاب برسد و جمع نمودن نصاب
 کامل شود به هر ای حییه مالک و یورات است از احمد
 هر دو را جمع خواهد ساخت و بر نصاب کامل زکوة واجب
 خواهد شد و در شافعی و یورات است از احمد زکوة واجب
 نخواهد بود و جمع آن مرادی حییه تقبیل خواهد شد به با صراحتا
 اگر صد درم و هشت دینار است قیمت دینار سر صد درم گرفته
 زکوة خواهد بود و در صراحتا حییه مالک با صراحتا خواهد
 ساخت مثلا نصف نصاب فقره است و نصف نصاب در
 پس یک نصاب کامل خواهد گرفت و صد ۱۰۱ است که

در هر دو صورت اعتبار آنچه را باید باشد از حساب در یا نقره
 ما سه نحو یلی نماید مثلاً به نحو یلی طرف حساب در پنجم در هم رکوة
 باشد و به نحو یلی طرف حساب نقره چهار در هم پنجم در هم را
 اعتبار نماید و در قانوس اگر به بیت تجارت باشد رکوة واجب
 نیست اما قسم دوم از آنکه بر آن رکوة است عروص اید و
 آن صادق است بر آنچه عرائش است از طاهها و حیوانات و
 خواهد و میباید و هفتاد و سه گان و غیر آن و در این جمله آشی یا اگر به
 بیت تجارت است دادر و بی مال از آن مقصود است بعد
 گد نشن تکمال کامل بر آن حساب جهلم حصه رکوة بر همه
 آشت یا واجب است اگر قبضش به حساب در و نقره در سه
 دادر واجب نیست اگر چه قبضش بعد هر اورد و مادر سه یا را
 از آن ماحماع جمله مد اهل است و جماعت و گد شتن
 ممال تمام را اصل مال معتبر است پس اگر را اصل مال سال
 کامل گذشت دما در سال نفع شد رکوة را اصل و نفع هر دو
 واجب گردد و هر اگر کسی مالک حساب است در آن مال
 کامل گذشت در وسط محال همه یا میراث یا نه یک اصل
 مال را باید شد پس بر یک انی حقیقه هر را جمع کرده از مجموع
 ادا هر رکوة واجب باشد و رکوة ترا موال تجارت مشروط است

با اجتماع و شرط یکی ملکیت بالفعل دوم نیت تجارت و انحال. پس اگر
 کسی نیت تجارت کرد در مالیکه بمیرا شد نخواهد یافت بر آن زکوة نأشد
 نزد اکثر علماء و حلی هذا القیاس اگر شخصی فقط مالک نصاب ماند
 در اکثر حال و به آخر حال نیت تجارت کرد پس زکوة بر آن
 پیرو واجب نأشد و نزد امامیه در اموال تجارت زکوة
 واجب نیست لکن سنت است و اما قسم سیوم از
 مال و کوفی انعام اند و نزد شافعی و مالک و احمد آن مستحب است
 در اشتر و گاو و گوسفند بشرط اینکه سوایم باشند یعنی پیرا
 گه داشته باشند که آنها بپیرند و در مسل می کنند و طاعت از فائده
 به هند لکن نه حسب مالک و در اشتر و گاو که کار میکنند اگر چه بعلت
 به مد هم زکوة بر آن واجب باشد و اما نزد ابی حنيفة چنانکه در اشتر و گاو
 و گوسفند سایر و غیر معلوفه و عوائل و نواشیج از اشتر و گاو زکوة واجب
 است همچنین بر اسبانی خواهد نأشد یا ماده بر دانی و فقط
 بر ماده بر دانی اگر سایر و غیر معلوفه اند هم زکوة واجب است
 لکن مرکی مخیر است در اینکه خواهد یک دینار سر بر اسب
 به یا قیمت کرد و چهارم حصه قیمت بهد اما زکوة گو سفتند
 پس در کم از چهل شیخ واجب نیست و در چهل یک
 گو سفتند واجب است قاصد و بستان و در یکصد و بستان

و یک دو گو سفند تا دو صد و دو (دو صد و یک سه گو سفند
 تا چهار صد بعد از آن در هر صد یک گو سفند ماده یک ساله
 تمام واجب می شود یا از هر یک ساله و پای در
 دوم نهاده با جماع و اما رکوة اشتر مایه پس در کم از
 پنج چیزی واجب نیست و در پنج اشتر یک گو سفند و در
 و اشتر دو گو سفند و در پانزده اشتر سه گو سفند و در بیست
 اشتر چهار گو سفند و در بیست و پنج اشتر بنت مخاض
 یعنی اشتر ماده یک ساله پای در دوم نهاده تا سی و پنج
 و در سی و شش تا چهل و پنج یک بنت لبون یعنی اشتر
 ماده دو ساله پای در سوم نهاده و در چهل و شش تا
 شصت یک حقه یعنی اشتر ماده سه ساله پای در چهارم
 نهاده و در شصت و یک تا هفتاد و پنج یک جذعه یعنی اشتر
 ماده چهار ساله پای در پنجم نهاده و در هفتاد و شش تا نود
 و بنت لبون و در نود و یک تا یکصد و بیست و حقه تا اینجاست
 خلاف مابین محمد بن است و بعد از یکصد و بیست نزد ابی حنیفه
 در هر پنج که از آن زیاد شود تا یکصد و چهل یک گو سفند واجب
 شود و در یکصد و چهل و پنج یک بنت مخاض و دو حقه و در یکصد و پنجاه
 سه حقه بعد از آن در هر پنج که از آن زیاد شود یک گو سفند

واجب شود تا یکصد و هفتاد و دو در یکصد و هشتاد و پنج سه حقه و یک
 ست محاس تا یکصد و هشتاد و پنج و در یکصد و هشتاد و شش سه حقه
 و یک ست لون تا یکصد و نود و پنج و در یکصد و نود و شش
 تا دو صد چهار حقه واجب شود پس در دو صد و یک محاس است
 چهار چهار حقه که سه هر چهار یک حقه باشد با پنج ست لون
 که سه هر چهل یکی از آن باشد و در دو صد و سه محاس
 از سه گیرند یعنی در پنج یک گویند و در دو صد و گویند
 تا یکصد و در چهار صد و شش حقه یا در شش لون واجب شود و بکنه
 و در شافعی و مالک و احمد چون از یکصد و شصت یکی هم زیاد شود
 سه ست لون واجب شود تا یکصد و سی بعد از آن سه هر چهار
 یک حقه و سه هر چهل یک ست لون واجب شود و در هر
 اما می چون از یکصد و شصت تجاوز شود سه هر چهار یک حقه
 و سه هر چهل یک ست لون واجب شد و اما زکوة و عطاء
 پس در کمتر از سی هیچ واجب نیست و چون بسی رشد بخودی
 یکساله پای در دو مهاد در باشد یا ماد واجب شود و چون
 چهل رسد یک عطاء و دو ساله پای در سیوم نهاد و چون
 شصت رسد دو عطاء و دو ساله پای در سیوم نهاد واجب گردد
 و چون از شصت تجاوز شود واجب متغیر گردد و در هر سی

یک گاو یک ساله پامی و در دوم نهاده و در هر چهل یک گاو و دوازده
 پامی در سوم نهاده و واجب شود در ایام بلا غلات بین المجهدين
 و اما ذمه چهارم از مال زکوتی در دفع داناتراند یعنی هر چه از
 زمین بیرون آید از قلیل و کثیر ماخیا و خرزه و گز و شایغم و انجیر
 و غیره که از آن نورمین مقصود باشد بران نزد ائمه حنفیه و احمد یک
 عشر و واجب است اگر آن راه باران در دهانه مثل آن برداش
 کنند و اگر به دلاب و غیر آن آب دهند پس نصف عشر
 واجب شود بخلاف پیزم و گیاه و کاه دنی و مانند آن که بران
 عشر واجب نیست چرا که زمین سبب آن خراب و تادمی شود
 و نمونی یابد و نیش کرد در دجوب عشر داخل است بی اعتبار
 نصاب یا خشک شدن یا باقی ماندن از قوت خا یا لایق
 و الهالک بگرد و حل که نزد ابی حنیفه بران عشر بی اعتبار
 نصاب است و بیهسب ابی یوسف و محمد و احمد جنبل با اعتبار
 نصاب و نصاب حل بیهسب صاحبین شصت صاع
 است که هشت صد من شرعی باشد بر منی و صد و شصت درم
 و نصاب آن نزد احمد جنبل ده فرق است هر فرق شانزده رطل عراقی
 که هشت من شرعی باشد و بیهسب دیگران در کمتر از پنج و سن
 که شصت صاع است از جوب و غیره که فوت را شاید چون

گندم و جو و امثال ایشان و بعد خشک و پاک نکردن بیتی
ماند یا سیوای که خشک کرده شود مثل خرما و مویز بران هیچ
واجب نیست و چون همین اشیاء به نصاب برسد که شصت
صاع است اگر آب از باران یا رودخانه و چشمه می خورد عشر
بران واجب است و اگر بدو آب و بنزد آب می خورد
نصف عشر و این جمله جویب چون گندم و جو و نرنج و جالوس
و ارزن و باقلا و عدس و ماش و نخود و لویا و دوجوب عشر
داخل اند بنا خالت و خفاف در تقدیر نصاب است چنانکه
گفته شد و بیک روایت از احمد و جوب زکوة و الا با زیر
چون کون و ویره و کشنیر و بزرگنجان و تخم جوارین و تخمهای تیره
چون تخم شاد و تخم ترب و قرطم و هر مویهای خشک کرد و چون
شمش و بادام و پسته و فندق و زیتون و زعفران محول بر
رسیدن آنها به نصاب است و بنده ب اما میده جز در گندم
و جو و خرما و مویز زکوة واجب نیست و در بین اشیاء هم بشرط
رسیدن آن باین نصاب است و نصاب نزد آنها پنج و سن
است هر دستنی شصت صاع و هر صاعی چهارده و هر ده می
دو رطل و ربع آن بر رطل عراقی که مجموع آن دو هزار و هفتصد
و رطل عراقی باشد و در غیر گندم و جو و خرما و مویز از خالت و جویب

و نیز در اموال تجارت بندهای ایشان رکوع نیست
 است نه واجب * ذیل * در بیان خمس که مخصوص بندهای
 امامیه است بدانکه در هفت چیزند آن خمس واجب است
 یکی غنایم دار البحر اگر چه قلیل باشند دوم معادن و
 یا قوت و زهر جود و غیره و سه و هفت و کبریت همه در معادن
 داخل اند سیوم گنج چهارم آنچه از دریای بیرون آید مثل لالی
 و در پنجم اراج تجارت و ضیاعات و رزاقات ششم زمینها
 که دمی آن را از مسلمانی بخرد هفتم مال حلال که مسترج شود
 بحرام پس یک نیمه از خمس حق امام است و نیمه دیگر به بنامی و
 مساکین و انبای سبیل مخصوص از اولاد ابی طالب و عباس و حارث
 دهند بشرط ایمان آنها *

* مطلب ششم از مفصل سیوم *

در حج بیت الله و زیارت عتبات عالیات و دوران چهار فصل
 است * فصل اول * در قرایض دارکان حج و انواع و شرایط
 آن بدانکه حج از اعظم ارکان مسلمانی است و در عمر یکبار
 فرض است و بهتر که آن و عید آمده که در حدیث شریف
 وارد است که هر که مالک این قدر زاده و راحه باشد که او را
 به بیت الله الحرام برساند و حج نگیرد و پس مانعی نیست

که او بود یا سرزمینی میرود و وقت آن در سال همگی یکبار است و اما
 عمر و هر یک شافعی و احمد و همچنین حج فریضه است و وقت آن
 معین نیست همیشه ادا می تواند کرد و همه بیانی صبیح و
 مالک عمر و است موکده است و است و حج همگی یکی است
 که خانه گفته است و اما او را شریعت و فرائض و احکامات
 و سن و آداب و محظورات بسیار است و شریعت و حج
 سه گونه است یکی شریعت و دوم شریعت و قوع
 از مرض سیوم شریعت و صحت آن و شریعت و حج آن
 پنج چیز است اول اسلام دوم حریت سیوم ملوغ چهارم عقل
 پنجم استطاعت و استطاعت و وقسم است یکی استطاعت
 مباشرت دوم استطاعت یات اما استطاعت مباشرت
 سه چیز طاقه دارد یکی مقصود آن صحت بدن است و همه
 این صبیحه اما صحیح است که ما وضع قدرت بر مال و
 موجود بودن قایدها بسیار و حج فریضه نیست خلاف همه
 اینها و دیگر دوم ملک و مال طاقه دارد و آن قدرت است بر داد
 و راجعه که بر نفقه خود و نفقه کسانی که شرعا نفقه آنها بر او واجب
 است تارقی و مادر آن طاقه قصای دین و مسکن و لباس و
 چه متکار و آنچه لازم باشد و بر ملک یا گرانیه راجعه بر مشین

اگر بی مایه و بر اشتراک نشستن تواند و الا قدرت بر مالک یا
 کرایه اشتراک نماید و بنا بر نفقه او تا مادامچه در سفر ضروری
 او باشد قادر بود و نه به مالک قدرت بر احوال شرط
 استطاعت نیست اگر طاقت پیاده روی باشد و نزد دیگر ایر
 اگر مسافت مابین بیت ایله الحرام کمتر از مدت فطر باشد
 استطاعت را حله شرط نیست و الا شرط است
 سیوم بعبیر نفس و مال طاقت دارد و آن امن طریق است
 از تلف نفس و مال و عدم فقد آن قوت یا اگر ای آن و نه بودن
 دریای خطرناک پس در فرسیت هیچ راهی نیست و غیره بسبب
 خایل بودن دریای شود احتیاط مجتهدین است مذاهب صحیح
 این است که اگر کمالات اکثر است فرض است و در صورت
 راه غیر مأمون نیست و نزد بعضی قایل بودن دریای شود
 بهر پنج که شد راه را بر مأمون می کند و اما نوع دوم از
 استطاعت آن که کسی را مرضی مرین باشد که صحت از آن
 ممکن بود بعد یافته شدن شرایط دیگر برود واجب است
 که دیگر بر اجابت گیرد تا از طرف او حج بگذارد و این اجیر باید
 که یک بار حج گذارد و باشد تا نیابت و اجاره او درست
 شود و نه به مالک و شافعی و احمد خلا فالدیر هم او درین نیابت

نقد و کرایه اشتر سر نشین یغرد اظه و مصارف دقت و
 بار آمدن بر منوب لازم شود لایغریا آنکه بعد و چوب حج کسی حج
 ناکند از ده بیدرید و شافعی و احمد اگر خود شش و صیت نکرد
 باشد از ترک او بگیرد و یکسی بدهند که از طرف او حج بگذارد
 و بدست ای حنیفه و مالک اگر وصیت نکرد است حج برگردنش
 مایه دیدن و صائی و نه شاید که از ترک او چیزی برای حج
 گذاردن از طرف میت بستاند * و اما قسم دوم از شرایط
 که شرایط وقوع از فریضه پنجم شرط است اسلام و
 احرام به است ای حنیفه و غیر دعایت و عقل و بلوغ و ادا در
 وقت اما تو اگر می و استطاعت شرط وقوع از فریضه
 نیست پس اگر بده و دیوانه و نابالغ حج گذارد یا از طرف او
 یا است گذارد بعد از آردگی بده و بلوغ بالغ و صحت از
 دیوانگی حج فرض بر آن نامانی باشد و ادای سابق مستفاد آن
 بود بخلاف محتاج اگر حج گذارد بعد استطاعت و نیست
 از عاقبت شود * و اما قسم سوم شرایط است اسلام و
 آن چهار شرط است اسلام و احرام به است ای حنیفه و
 ادا در وقت و تبر پس حج غیر ممیز صحیح نیست و ابدای وقت
 حج شوال و ذی القعدة است تا ده روزی از محرم تا نهم ربیع شافعی

واحدا حرام پیش ازین اشهر حج صحیح نیست خلافا
 ابی حنیفه که پیش از آن هم صحیح باشد ازین جهت که احرام
 نزد او شرط است مثل رکن چنانکه نیت در نماز است * و اما
 فرایض و ارکان حج بندهب ابی حنیفه همگی دو است یکی وقوف
 بعرفه دوم طواف زیارت و احرام چنانکه گفته شد بشرطی
 است مانند هر رکن و باقی واجبات است و سنن و محظورات
 و مستحبات اما وقوف بعرفه وقت ادار و ال روز نهم
 ذی الحجه است تا برآمدن صبح روز عید و رکن آن این است
 که در جزوی از وقت مذکور بعلم یا بی علم در خواب یا
 بیداری بموقف عرفه حاضر باشد و در بی هوشی بندهب
 ابی حنیفه خلافا لاشافعی و باجنابت و حیض و صحت و اسهال آن هم
 درست است و اما جزوی از شب را با جزوی از روز ضم
 کردن واجب است و به ترک آن قربان گو سفیدی لازم
 می شود و بهدیه مالک ضم کردن بعضی از شب بخوابی از
 روز عرفه فرض است و به ترک آن حج باطل شود و بقربان
 منجبر نشود اما طواف زیارت پس وقت آن از طلوع
 فجر نحر تا آخر روز دوم ایام تشریق است و اجبات *
 حج شش چیز است اول جمله شرایط نماز یعنی طهارت

ادرجت و حث . سر عودات هر سخن کس
 ناشای آن هر شب شافعی و مالک . م ترتیب چنانکه
 در ذوالحجّه بر خاتم دست چپ تا بیست و دو بار
 خواند از صحرای لاسود کند تا اگر خاتمه بر دست راستش باشد
 ماضی بود و اگر شروع از صحرای لاسود کند یک گز در
 حساب باشد سوم اینکه حملت از خاتمه بیرون باشد چهارم
 اینکه ذوالحجّه در آن مسجد الحرام باشد پنجم اینکه هفت
 ذوالحجّه بخندنی که اگر آنست از سرش کند هر شب شافعی و مالک
 اصلاً خایر باشد . هر شب آن حینه اگر سه گردش از سواد
 در آن ترک کند تا پیر باشد . قرآن گویند می واجب شود
 و همچنین اگر جوان گردش تا تمام ذوالحجّه و صو کند هم قرآن
 واجب شود و اگر حیات تمام این سواد بایست ترش کند
 قرآن مدینه نام آید و همه صحیح مردانی حسیه هم باید که سواد
 را بخاند کند در حث استخوانا و در حث استخوانا و اگر در
 روز محرم . م شریفه ذوالحجّه در آن خاتمه کند . خوب
 سازد اگر در ذوالحجّه ششم اینکه . در کت یا ربه از سواد
 و مادت گدازد . و گدازد آن مقام را . اهیست است
 و اما هر شب شافعی و مالک و احمد قرآنی و از کان جمع چهار است

و بقولی از شافعی پنج است اول احرام دوم وقوف
 بعیرات سیوم طواف زیارت چهارم سعی میان مشا و مرده
 و پنجم بقولی از شافعی موی ستردن و اقل آن بدهب اوسه
 تا موی است و بدهب ابی حنیفه مقه از ربع ستردن میباید
 بقیاس مسح سر یا قصر کردن از موی سه و آبا و جوه ادای
 حج سه نوع است یکی افراد و آ پنجمان است که در وقت
 احرام نیت حج تہا کند و بگوید * اللهم انی ارید الحج المبرور
لی و تقبلہ منی * و بدهب مالک در حج و عمره اگر تنہا بر نیت
 دل اقتضای کند قاضی شر است از آنکه بزبان نیز بگوید و انگاہ تلبیہ کند
 و بگوید * لبیک اللهم لبیک ان الحمد والنعمة لک و الملك لک
لا شریک لک * و اگر این قدر زیاده کند و بگوید * لبیک و معہ یک
و الخیر کلہ بیک و الشر عنی الیک لبیک حقا بعد اوردن
 نیکو باشد و بلوات دادن بعد از آن مستحب است انگاہ
 بعد از فراغ از تمام افعال حج از حرم مکہ بجل بدر آید یکی از سه
 جای بیرون مکہ یکی جعرانه دوم تنعیم و سیوم حدیبیہ و از اینجا
 احرام عمره بند و بگوید * اللهم انی ارید العمرة المبرورہ
و تقبلہا منی * و لبیک کنان سوی مکہ آید و تا کعبہ را نہ بیند تلبیہ را
 قطع نکند و باید کہ معتر از باب ابراهیم در سجد حرام

[illegible]

سعی بهمان احرام باز بطواف قدوم شروع کند و سعی
دویم را از آن بکند و در طی و استماع بزدن طواف اول در هیچ
طواف نیست و بهمان احرام بافعال حج مشغول شود و پیش از
حلق گوشتندی جهت قرآن قربان کند بعد از عمره و عتبه و این
همه مذہب ائمه حنیفه است و امامان شیعی و مالک و احمد
قارن چون یک طواف قدوم و یک سعی تمام کند پس بافعال
حج مشغول شود قارن باشد و عمره در حج مندرج گردد و اگر
احرام عمره تنها گیرد و را شهر حج و پیش از شروع در طواف

حج منسوخ

حج را در عمره در آرد هم قارن باشد و آمده سیوم ارادای حج مع
است که در شهر حج اربعه ایست حج احرام عمره گیرد و بگوید
* اللهم انی اری فی العمره فی سحرهالی و تقبلها منی * و تنبیه گوینان
بر مکّه در آمده طواف و سعی عمره تمام کند و سر حلق کند و
با کمال ادب چیز طلال شود انگاه از حرم مکّه احرام حج گیرد و بگوید
* اللهم انی اری فی الحج فی سحرهالی و تقبلها منی * انگاه بعرفات
رود و بعد از وقت بعرفات در زلفه در روز نحر یا بایام تشریق
گوشتندی قربان کند جهت تمتع و بعد از شافعی پیشتر از
نحر در ایام تشریق نیز ازین قربان روا باشد و اگر بر قربان
قادر نباشد سه روز در ایام حج روزه دارد و هفت روز

بعد از رجوع نماز اشش بر هب آن حیبه و بعد از عرفات
 و سی بر هب احمد و میر بر آن روزه در ایام قشر یق روزه باشد
 و بر هب ای حیبه روزه باشد و در تمتع پنج شرط است یکی
 تقدیم عمره بر حج دوم وقوع عمره ۱۰۰ شهر حج سیوم حج کردن
 هبیم سال چهارم آنکه میان وطن تمتع و میان کعبه مسافت سر
 هزار ماسد و این شرط چهارم بر هب عبرانی حیبه شرط
 و چوب پدی است - شرط صحت تمتع و بر هب ای حیبه
 شرط صحت تمتع است و شرط پنجم احرام صحیح از کعبه گرفتن
 است و بر هب شافعی محرم دیت احرام ثابت میشود و بر هب
 ای حیبه مانده بکند محرم نگردد و بر هب ای حیبه قرآن فاصلتر است
 و بر هب شافعی و مالک افراد فاصلتر است و بر هب احمد تمتع
 فاصلتر است * و بر هب * امامیه بر هر کس که کعبه نداده
 در سنگ ارد باشد تمتع واجب شود و افراد قرآن درین
 کسان باشد که در کعبه سکونت دارند یا میان ایشان و کعبه کمتر
 از دوازده فرسنگ باشد و تمتع بر آنها آن است که از
 میقات - بیت عمره احرام کرده طواف عمره داد و رکعت نماز
 مکه از دوازده فرسنگ مسجی کند پس سوی مکه باشد پس از کعبه
 از برای صحیح احرام گیرد و عرفات روزه در روز عرفه اقامه

تا غروب پس بشمار الحرام آید و تا صبح به نماز رود و در می جمره
عقیقه کند و ذبح هدی و طاق به ترتیب و بعد از آن همان روز یا
روز دوم به مکه رود و طواف حج و دو رکعت طواف بگذارد
و سعی کند بعد از آن طواف منعماد و دو رکعت طواف بگذارد
و هیچ از آنکه گفته شد بی نیت درست نباشد و میان افراد و
قرآن درین مذهب هیچ فرق نیست الا آنکه در قرآن هدی با خود
راند و در افراد نه و صورت هر دو چنان است که احرام بگیرد
بحج از میقات تا ازین جا بیرون آید اگر مقام او نزدیک تر
میقات باشد پس و خوف ببرد بوحی که گفته شد در یا هر پس
د قوت به شمار الحرام در یا هر پس مناسک ندارد و در
صید یا آرد پس به مکه رود و طواف حج کند با دو رکعت
طواف بعد از آن سعی کند پس طواف نسایم با دو رکعت
طواف بگذارد و بندار اطفال از ادنی حل احرام عمره مستثوره
بگیرد و عدل از حج تمتع با افراد بین مذهب عمره و باختیار
جایز نباشد * فصل دوم در ذکر واجباتی که ترک آن
قربانی لازم آید و ذکر محظورات یعنی جنایات حج و عمره و آنچه
در مثالبه آن واجب شود و ذکر مواقیف باید دانست که
واجبات، که ترک و نقصان آن در حج به قربانی منجبر گردد به مذهب

ای حیة شش چراست و هر یکی از میقات احرام مگر من
و آن برای پنج سکت معین است و برای سکت مایه
هر کدام از این که بر دیگر باشد احتیاط نماید که دامیقات
اهل مدینه و الکلیبه است و شامیان و منبریان را حجه و عرایان
را ذات عرق و یمنان را یلمیم و بخدیان را قرن و کسیکه اندرون
اس میقات سکوت دارد میقات او از خانه خود شش
باشد و هر که عزم دخول مکه دارد برای حج و عمره یا برای تجارت
و عمره یا ای حیة احرام گرفتن بروی این میقات واجب
است و ای احرام دخول مکه ممنوع است و همه دیگران
این حکم مخصوص برای کسی است که بیت حج و عمره وارد و
اگر کسی از این اعلی احتیاط نماید و ای احرام از این
میقات تنها مگر در قرمائی که سقادی رود واجب شود یا اینکه پیش
از شروع در طواف سه میقات مکرر گردد و احرام از آن جا
گرفته داخل شود پس در این صورت قرمائی از وساطت گردد و واجب
دوم همه ای حیة سعی است میان مقامه مرو که ترکش
قرمائی مسح گردد و اما همه شامعی و مالک و احمد سعی از
ارکان و فرایض است مگر در طواف دوم که سست
است همه ای عمر مالک و همه ای مالک واجب است

هر گز کسی در ایام حج سعی کنه حریفه سعی گذارد و شود و بعد
 از طواف زیارت که حریفه است دیگر بار سعی بروی لازم
 باشد و ترک سعی بقربان مجبر نگردد و بدهب ایشان
 واجب سهوم و قوت بزدلفه است بعد از نماز صبح روز نحر
 نیز دیک مشعر حرام و ترک آن موجب قربان است
 بدهب ابی حنیفه و بدهب شافعی سنت است پس ترک
 آن موجب قربانی نیست اما شب عید بزدلفه خفتن بر غیر
 را عیان و اهل سقایه عباس و همچنین خفتن در شبهای
 اقامت در منی بقول از شافعی و احمد واجب است و بهتر کش
 قربان لازم آید و یک قول از شافعی بهتر کش خفتن در هر یکی
 قربانی عامیه واجب است و بقول دیگر در هر دو یک قربانی
 بسند است و بدهب ابی حنیفه سنت است و واجب
 چهارم موی ستردن است بدهب ابی حنیفه و اقل آن
 ربع سر است و بهتر کش آن بدهب او قربانی لازم شود و
 در تأخیر شش از نحر و ایام تشریق و تأخیر طواف زیارت
 ازین روز و از آنکه یم حلق بر روی عقبه و نحر قارن پیش از رمی
 و حلق پیش از ذبح درین جمله بدهب ابی حنیفه تنها قربانی واجب
 می شود و بدهب احمد و قول از شافعی ترک کش بقربان مجبر نمی گردد

برسد چه اثم از نکاح آن بتوبه امر قفیع شود نه بقربان
 لاکن نقصان احرام و حج و عمره البته بقربان مرتفع شود
 و در سه وقت نقصان مجبر گردد و مباشر خود اثم نیست اما
 محظوظ اول پوشیدن جامه های است که بسوزن دوزخه
 باشند یا آنکه در ایشان بسوزن می یافت تمام یا سهقه مثل
 قبای نمد پیکاره و هر جامه که درین معنی باشد پوشیدن موده
 مگر اینکه از زیر کعبه ها آنرا بریده باشند چنانکه مسج بران را دا
 نه باشد و همچنین ردی را پوشیدن بدهد ای حیقه لاغیر
 و سه را پوشیدن بعماره یا غیر آن یا جماع در آن را حرام را نگین
 بکلی مستغیر پوشیدن بدهد ای حیقه در ردی پوشیدن او را
 غیر جامه ها یا جماع محظوظ نیست لاکن پوشیدن یکی از اینها که گفته
 شد روزی یا شبی تمام موجب قربان گو سفیدی است
 بدهد ای حیقه و مجرد پوشیدن بدهد بعباده و در سایه
 محرم و غیره را داشت بدهد ای حیقه و شافعی روا
 است اگر سرش را جامه آرا داشته و بدهد بمالک مکرده
 است و بدهد بعباده محظوظ است و موجب قربانی گو سفیدی
 است و بدهد ای حیقه آنچه از محظوظات لباس بیان
 کرده شد اگر در کمتر از روزی یا شبی پوشیدنیم جماع گندم

صد قد دادن کافی باشد و اما مخطور دوم استعمال
 بوی خوش است بر عفتوی تمام نذریه ای حنیفه و هر
 اندک که باشد نذریه ای خیر او و موجب دربان گوشتی
 است و طیب مشک است و زعفران و عنبر و عود
 و راد و مان و گل و بنفشه و در س و هر چه بوی اری
 مقصود باشد سوای حمله میوه و درای توایل مثل قرنفل
 و اسال آن را گردد در مجلس بوی خوش سوزند چیری واجب
 نشود و اگر خود را بران مجمر دارد دربان لازم شود و خصاص
 کردن بجناد سر را حطمی شستن نذریه ای حنیفه موجب
 فرمان منع و گیت و استعمال طیب بحیثیت طیب
 ممنوع است و نذریه ای حنیفه بجهت تدای مخطور نیست
 و مخطور سوم استعمال روغن زیت و کنیز و بنفشه و مان
 و اسال آنست بر طریق که آن را استعمال کنند قربان لازم
 شود و مخطور چهارم موی را از خود بریدن یا کندن است هر موئی که
 باشد مگر موی که در چشم رسیده باشد یا نذریه ای حنیفه
 در موی سر و ریش بکم کردن و بی ازان و در موی دیگر
 اعضا همچو سینه و ساق و عانه و زیر بغل بکم کردن موی از تمام
 عضو قربانی لازم شود و بکمتر ازان صد قد نیم صاع طعام واجب

شود و در گرفتن موی از موضع حیانت بند هب ابی حنیفه
 فرمان واجب است و بند هب ابی یوسف و محمد صدقه و در
 موی لب گرفتن چنانکه عادت است حکومت عدل واجب
 است یعنی عدل قیاس که که موی لب اگر مفید در رفع آزارش
 باشد بان مقدار صدقه دادن و جب آید و اما بند هب مالک
 تا هر سه یا هر ریش را موی کمر نکند فرمان واجب نباشد
 و در کمتر صدقه واجب باشد و در بند هب شافعی دو کم کردن سه
 تا موی فرمان لازم است و در یک موی بقولی مدی از طعام بقیت
 یکده رم و بقولی ثلث فرمان گو سفید و بقولی قربانی تمام لازم
 گردد و بند هب احمد در چهار موی قربانی و در کمتر از آن عوض
 هر موی مدی از طعام واجب شود و اگر بسبب جراحت یا
 مرضی سر را تراشند و با باشد و دیر آتش شش مسکین
 را طعام دادن است یا سه روز روزه داشتن یا قربان
 کردن گو سفیدی و در بریدن ناخن بند هب ابی حنیفه اگر در
 یک مجلس همه ناخن های دست و پای برند قربانی یک گو سفید
 لازم آید و اگر در چهار مجلس ناخن های هر دو دست و هر دو پا
 برند قربانی چهار گو سفید واجب باشد و در کمتر از دستی
 یا پای زیاده از نیم صاع صدقه لازم نیست و بند هب شافعی و

احمد همان کار است که در موی است و در محرم که موی بر
محرم را استر بر دانی حیضه قرمان دوم آید حایط العیر و اگر
در یک مجلس فسی از حیایات که در بعضی آید در همین یک
سده باشد و کار در آن دو اگر در یک مجلس چند جنس حیایات
نعم آید و یاد در محاسن مختلفه احسان مختلفه یا به حیایات
نعم آید و خوب قد امتنع و شود و همه استماعی و احمد نسیان
در پوشیدن و استمال موی خوش و قلمه و استمال و
بهر طرح عذر است و در دیگر انواع حیایات عذر نیست و در
بر ماسی در همه واجب است و خوب قد به در لمس و نسیان
و حسن یا موی تراشیدن حیایات میان قرمان گوشتی
و میان طعام شش مسکین هر یکی را ایم صاع که م میان
سه روز در ده و شش و با جماع این صوم به مکان و زمان معین
مخصوص نیست و قرمان با اهل حرم و اذن مخصوص است و
اما اصنام همه است ای حیضه محرم و اهل آن مخصوص نیست و
همه است دیگران مخصوص است و اما محظوظ به حکم محاممت
است محرم را و آن دو نوع است یکی در طرح دوم در هر
طرح اما اول اگر جماع پیش و قوف و عرفات باشد با جماع صبح یا
ماطل که و گذارد واجب آید و جمع فاسد شد و اتمام که و قضا

در سال آیند واجب باشد و كفارة آن بنده هب ابی حنیفه
 قربان گو سفند می است و بقولی ار شافعی بر زن این كفارة
 واجب نباشد و بقولی مرد تمایل آن کند چنانکه در كفارة صوم
 گفته شد و اما اگر جماع بعد از وقوف بعرض واقع شود پیش از
 حلق بنده هب ابی حنیفه حج فاسد نشود لکن بدنه واجب شود و
 اگر بعد از رمی و حلق باشد پیش از طواف زیارت قربان
 گو سفند می واجب آید و حج صحیح بود با جماع لکن بنده هب
 شافعی و احمد جهل پیش از وقوف و بعد از وقوف بیست
 از حلق یا تنصیر در حکم برابر است و سه چیز انجاء از آید
 یکی فساد حج و دوم وجوب قضاء و سیوم و وجوب كفارة و آن
 بدنه است اول اشتر پنج ساله اگر نیابد گاد و د ساله اگر نیابد
 گو سفند یا بزد اگر نیابد به قیمت اشتر طعام را بد و ایشان
 حرم دادن هر یکی را بد می و اگر قدر است ند از دیر مدی طعام
 یک روز و در دا شستن اما اگر بعد از حلق پیش از طواف
 زیارت جماع واقع شد یک گو سفند قربان کردن بسند است
 و حج درست است موافق قول صحیح از و د عمد و نسیان
 درین باب یکسان است بنده هب ابی حنیفه و مالک و یک
 قول از شافعی و اما محظور ششم مقدمات جماع است چون

قلند و ملاست و جماع فیما دون الفرج سواى انزال بهیضه و تکرر
 واجب در آن قرآن گویند است بحدس مالک و بر دانی از احمد
 جماع فیما دون الفرج مع الانزال مقصد حج است با وجود بدنه و مردانی
 می و حوسد نه و در انزال به نظر کردن یکبار قرآن گویند سفسه می
 واجب است و در انزال تکرار نظر نه لازم باشد بحدس
 ادفا و الخیر و مدد است ای حنیفه خود عقده نکاح کردن و یکسوی دیگران دادن
 مر محرم را روا است و نکاح منعده است و هیچ چیز واجب نیست
 و اما مدد شافعی و مالک و احمد جنل هر دو روا نیست و نکاح هم
 منعده نشود و هم چیزی دیگر واجب نگردد و اما در عمره اگر محاسنت
 پیش از رستی واقع شود عمره فاسد گردد و دو سنده بحدس
 شافعی و احمد حمل مدد چنانکه در حج است واجب آید و مدد بحدس
 ابی حنیفه سواى مسا و گویند می واجب شود و اگر بعد از رستی
 محاسنت واقع شود پس بران قول شافعی که حلق رکن عمره نیست
 عمره فاسد نشود و بران قول که رکن است فاسد شود و گفته اند
 مدد لازم گردد و اما محظوظ هشتم کستن حید بری است نه بحری
 در احرام و در حرم و آن هر حیوانی باشد نه است ابی حنیفه
 که در اصل ثلثت تمتع و متوحش باشد ماکول یا غیر ماکول
 الا حکم سواى آنکه در حدیث مستثنی است و آن پنج چیز است

اذل سک گزند و دوم گر گسسیوم غلوا ج بهارم
 کلاغ بهیم مار و کزوم که کشتن ای بهار و است و در مقابل قتل
 آن هیچ جزا واجب نیست و اما هر چه شامعی و مالک و احمد
 هر چه حیوانی بری سوختن ماکول اللحم جزا واجب شود و قتل
 سماع و هر حیوان بری غیر ماکول اللحم جایز است و موت
 جزا نیست و همچنین که مباشرت قتل موجب جزا است اشارت
 و دلالت نیز محظور و موجب جزا است هر چه انمی حیثه
 و بنزدیک غیر ایشان اشارت و دلالت مکرر است
 و لکن موجب جزا نیست و اما جزای مید هر چه انمی حیثه
 است که آن مید را در عدل که قیمت آن دادند ما اعتبار آن مکان
 یا جانی که نزدیکتر باشد قیمت کند و بعد از آن اگر خواهان قیمت حیوانی
 خرید کند در حرم قربان کند و اگر خواهد مان قیمت طعام خرید کرده
 بمساکین هر یک که خواهد صدقه دهد هر سکنی را نیم صاع گندم یا صاعی
 از فرمایا و اگر خواهد عوس هریم صاعی گندم یک روز و روز
 دارد و اما به هر شامعی و مالک و احمد بنگرند که آن مید
 از حیوانات اهلی هم عواشتر و گاو و گوسفند و بز قار و مانند
 آن بچ مانند تراست آن مثل را قیمت کنند پس مخیر است
 خواه آن مثل را خرید و قربان کند و مساکین حرم صدقه کند و اگر

خواهد نیت آن مثل حمامی حرم و هر سگی و ازار سگین
 حرم مدی ازار آن طعام صدقه دهد و بخت مالک - سگین
 آنجا که قرار دهد و احوال واجب شده است صدقه که و اگر خواهد
 بدل هر مدی یک دور و دور دارد و آن حیدر به پای حیدر
 و مالک و بکتول از شانی مردار باشد هیچ کس را خوردن
 آن روا نیست و نقولی دیگر از مردان کشنده حرام باشد در
 یعدا و طال و اگر مدی را مسح و ج کند از هراحت هر قدر که
 نقصان در نیت آن حیدر شده است آن مقدار صدقه دهد و غیر
 و نسان در صد را بر است و هر صورت حرام آید و در
 کشتن گوشت مردم و از سگ شانی و بعضی از اسباب ای حیدر
 قرمان گوشت مدی واجب است و فحش و فحش و بعضی
 حکم آن است و در حیوانات حرام و هر چه که خشک و بیهوش
 نیت است نیت آن صدقه دهد و همچنین که حیدر و قتل حیوانات
 وحشی حرام است نیت - سینه و سینه ایشان حرام است
 و نیت آن صدقه دادن واجب است اگر آن سینه شکسته
 شود یا سینه هلاک کرد و در بین همه حیوانات آنچه بر مضر و یک
 حرام واجب شد در فایان و در احوال آید و اگر چند کس
 محرم در قتل یک مد شریک باشند بر هر یکی حرامی کامل

لازم شود در دای خنیفه و منتهی به دیگران هر یک جزا لازم آید
 و همچنین بر قارن نیز همگی یک جزا واجب باشد و گوشت
 مدی که حلال گشته باشد اگر مازن و امر و اشارت و دلالت
 او نباشد بر محرم حلال باشد و هر گاهی از غرامت که بر محرم
 ماحرام در غیر محرم ثابت است بر محرم و غیر محرم و در محرم ثابت
 است بنیاداتی عدم حوا و تعرض به رحنان و گیاهها و خاکی محرم
 پس هر که صیدی را از محرم بترساند یا مادی تعرضی رساند عاصی بود
 و قیمت آن بروی لازم باشد که بفقرا محرم صدقه کند بیکر قسمی
 اگر گیاه که است که از جهت ستمها بایان حاجت است که بقطع
 آن عراست نیست و این حکم در درختی و گیاهی است که خود در سینه
 باشد و چیریکه آن را کشته باشند قطع آن روا باشد اگر بحریث
 و زراع آن عادت رفته باشد اما چیزیکه کشتن آن عادت
 نیست اگر چه عمل کسی را در آن مداخلت باشد داخل حرمت است و اگر
 در ملک کسی هم درختی یا گیاهی از خود رسته باشد به جهت حرمت محرم
 بقطع آن ضمان واجب آید و بعد از شافعی در بریدن درختان بزرگ
 گو سقندی لازم باشد و در باقی قیمت و منتهی به دای خنیفه و هر یک قیمت
 آن صدقه دادن لازم باشد و در درخت خشک بریدن ضمان
 نباشد و منتهی به شافعی محرم مدینه و مکه محرم مکه است و در این احکام

و بند هب ایی حنیفه در عزم مدینه این احکام جاریست
 * عمل دوم * در کیفیت حج گذاردن با ارکان و سنن و
 آداب و بعضی از ادعیه آن طالب صادق را باید که چون عزم
 موثق ادای حج کند اول هر مسلمانی که برگردن او باشد ادا کند و
 نفقه و مهر و بیاتمه بر خانه و مال حال برای نبیقه برگزیند و جامه
 احرام از بهترین و جوی میبایکند که دو چادر سفید باشد و ریش و
 یکوکار و دیدار طلب کند و جمله دوستان را وداع کند و از
 هر یکی طلب دعا و همت کند و به نهجیکه در احادیث ماثور است
 وقت سفر از اعمال و ادعیه نارسیدن به منزل مقصود
 بعین آرد تا آنگاه که بمیقات احرام رسد اول غسل بکند که
 سنت است و حایض و نفسمار انیز این غسل سنون
 است و بعد از پاک کردن خود بکلی از مویهای لب و بعل
 و خانه و ناخن چیدن و استعمال مویهای خوش و بیرون کردن
 جمله جامه های دوخته و دو چادر سفید که میبایک کرده است یکی بر میان
 بند و دوم را بر دوشها اندازد و چون سوار شود و مرکوب و در
 روش آید از سر حضور و خشوع و شکستگی و بیچارگی حالت
 پیچیدنش را بکفن و اعراض از همه حادثات و مجرد شدن از
 جمله اجباب بعد مرکب یا آوردن نیت احرام کند بجمع تنهایی

حج و عمره یا بعمد تنها و در وقت نیت احرام بخاطر آن که از جمله
 مطلق اذکار و تنهائی بد که میان من و حق و خلق بود از همه بد را آدم
 با برادر خود احرام کردم و در سر پاکمی سوختر حضرت الوهیت
 بشدم و در آن حالت بزبان بگوید * اللهم ابدی لربن الحج حرمی
 و قدامه منی * اگر حج تنها گذارد پس متارن آن آواز بلند به تلبیه
 بردارد چنانکه پیشتر مذکور شد و چون بحرم که رسد پیش
 از در آمدن به که غسل کند و این غسل بنده است شافعی
 منون است و نزد دیگران مستحب و چون مد رک شود
 که بحرم داخل شد این دعا گوید * اللهم هذا حرمک و امنک
 فحرم لحمی و دمی و شرعی علی الباطن و الامنی من عدایک و هم
 تمتع ما دکت و اعملنی من اولیاءک و امل طاعتک * و سنت
 است که وقت در آمدن از راه ابطح که راه بالای که است
 در آیند از جایی که آنرا کوی خوانند بفتح کاف و الف مقصوره و
 وقت پیردن آمدن از جانب زیر از موضعی که آنرا کد خوانند
 بضم کاف و الف مهمل و دد پس چون در مسجد الحرام در آید
 باید که از باب بنی شیبیه داخل شود و چون نظرش بر دیوار
 کعبه افتد بگوید * اللهم انت السلام و منک السلام و داریک
 دار السلام تبارکت ذا الجلال و الاکرام اللهم من ابدیک عطمة

و کرامت و شرف و تهنه اللهم فرد تعاضا و فکریما و تشریفا و رده مهانت
 و رد من حجة و کرامة اللهم افتح لی ابواب رحمتک و اد حللی
 حمتک و اعد لی من الشيطان الرجیم * و چون بر دیگه معطر
 رسد بگوید * الحمد لله و سلام علی عباد الدین اصطفی
 اللهم صل علی محمد و علی اهل بیتک و علی ابراهیم حلیک و علی
 جمیع انبیاءک و رسلک * پس و ستمبارا بردارد و بگوید *
 اللهم انی استلک فی معامی هذا اول معامی ان تفعل تو بی
 و نعم و من حلفتی و نصح عتی و رری الحمد لله الی بلعنی
 بینه الحرام الی جعله مثاق للناس و اما جعله مبارکا و مودی
 للعالمین اللهم انی عندک و النان و لدنک و الحرم حرمتک و البیت
 بیتک حیث اطلب رحمتک و موصاتک * پس انگاه قصد حجر الاسود
 کند و دو ستمبار مقابل دو ستمبار او شسته تکبیر کند چنانکه برای هزار
 میگردد و نوسه دهد مابین هر یک که هر دو کف دست بران بیند یا فقط بدست
 راست ساید و نوسه دهد اگر بدون ایدای مردم ممکن باشد
 و وقت نوسه دادن بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اعز لی
 دینی و طهر لی قلبی و شریح لی صد ری و عز لی امری و عافنی
 دیمس عافیت * و اگر هر دو کف بهادن یا دست مودن بران ممکن
 نباشد چبری را که بدست او باشد آن را در حجر لمس کند

- نوسه د اگراين هم - تواند مقابل يابسته پس هر دو دستها
 باطل کنه حاجت محتر کرده و در ديار قضا ستاره - مسجد دست
 راست کرده و تکبير و تهليل کند و حمد گويد و در رسول الله صلي
 الله عليه و سلم درود در سنده و چنانکه در سار ادعيه ميگند باطل
 کنه سوي اسمان بکند بلکه مقابل محتر اسود دارد و بگويد *
اللهم اکمل الله اکمل اللهم اعطني ایها نار و صدقنا کما یکما یک و رواه
يعقوب ک و اجماعا لک و سه یمکن اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمد ا عبد و رسولہ آمین یا الله و کفرت بالحق و اظلمت
 پس بیت طواف قدوم کند و شروع طواف اعطاع
 کند و صورت اعطاع این است که یک گماره چادر رود
 بر شاه دست چپ اندارد و از ریر بعل راست آرا بر آورده
 گماره دیگر شش بر شاه چپ اندارد پس شاه راست برهنه
 ماند و شاه چپ برود گماره چادر شش مد باشد پس از
 حجر الاسود شروع طواف کند و در خانه بر دست چپ و مقام
 ابراهیم را بر دست راست داشته روان شود و چون بد
 کعبه معظمه رسد بگوید * اللهم هذا التبت بینک و هذا الحجر
بینک و هذا الا من امنک و هذا مقام العائذ بک من النار *
 داشتارت - مقام ابراهیم کند و بگوید * بیمکن عظم

و وحید کریم و انت ارحم الراحمین اعدای من الماروس الشیطان
 الرحیم و حرم لحمی و دمی علی المار و امی من احوال یوم
 الیامه و اقصی احوال الایامه و الاحرة * پس نمید و تسبیح
 گویان چون رکع عراقی رسد بیستس از گشتن از خطیم
 بگوید ۵ اللهم انی اعوذک من الشرک و العاق و الشقاق و
 سوء الاحلاق و سوء المظری الامل و الحال و الارل * و چون
 بمیانه خطیم رسد از بیرون دیوار خطیم در مقامه نادان کعبه
 بگوید ۵ اللهم اطلنا تحت ظل عرشک یوم لا ُطل الا ُطل عرشک
 اللهم اسقنی بکاس من محمد صلی الله علیه و سلم شربة لا اطماء
 بعد ما ادا * و هرگاه در طواف بحرامه درسد اگر بدین ایدای
 مردم ممکن باشد آرا بوسه دهد و الا مستقیل بحرامه دید
 یکبیر و تهلیل گوید و حتم طواف هم با ستانام حرامه بکند یعنی
 آن را بوسه دهد بعد از آنکه هر هفت طواف را ختم نماید
 و در کن بمای را بوسه دادن مستحسن است و اگر ترک کند ضرری
 به او ندارد و در کن شامی و در کن عراقی را بوسه نهد و منجمد هفت
 طواف در سه طواف اول را بکند یعنی هر دو شانهارا انجمان
 بخشد و در او و در چنانکه سار درین وقت جرگه بهیتر قطع را
 می کنند و چهار طواف مانعی نهایت استیگی و هیبت و

و قدر کند و این طواف را از دو اوقات قدم و تحیة و لغا گویند و این طواف بر اهل که نیست پس هرگاه از طواف فارغ شود بمقام ابراهیم آید و در رکعت طواف بگردد و اول قیلا بها انکافون و در دوم قل هو الله احد بخواند و این هر دو رکعت نزد ابی حنیفه واجب است و بعد از آن هر چه خواهد را آورد و بنا بر آخرت دعا کند و مستحب است که بعد هر دو رکعت طواف قبل خروج بطرف صفا نزد چاه و زمزم آید و آں آن مو شد شکر سیر و باقی آن را بچاه اردو گوید * اللهم انی اسئلك رزقا واسعا و عا امانا و شفاء من کل داء * بعد از آن قبل خروج طرف صفا بمسزم آید بعد از آن اگر اراده سعی بین الصفا و المروه باشد باز بطرف حجر اسود آید و بشرط امکان بوسه دهد و غیراگر ممکن باشد روی خود در آن مالده و الاستقبال آن شده و تکبیر و تهلیل گوید و اگر اراده سعی نباشد باز آمدن نزدیک حجر اسود ضروریست پس طرف صفا خارج شود پس بر صفا آن نذر که خانه کعبه به نظر آید صعود کند و صعود بر صفا و مرده سست است و ترک آن مکروه است و مستقبل خانه کعبه گردد و در قیام بین نمودن بار تکبیر گوید و حمد و تهلیل و ثنا کند و بر رسول الله صلی الله علیه و سلم درود فرستد و حاجت خود خواهد و وقت دعا

و سبب آنست که ای اسما بر او بعد از آن از صفاست و هر
 کسی که در روز دوشنبه استی و دو بار قطع طریق کند تا اینکه به ط
 دادی رسد پس هرگاه مرد منحل احسن رسد در نظر داد
 سعی کند آن قدر که از منحل احسن درنگ دارد پس هرگاه در آن
 خارج شود آنگاه روز دوشنبه را بگذرد تا در آن معبود کند و مستقیماً
 نماز بایستد پس هرگاه آنکه در یکسره تمایل گوید و نماز کند و در
 بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم در رسد و آنچه بر صفا کرده بود اس
 بکند و هر دو در طواف کند هفت طواف از صفا شده و
 کند و در مرد ختم کند و در هر گردش در نظر ادای سعی کند و شتر
 سعی اس است که بعد از طواف باشد و بگوید اگر وای کند سعی اعاد
 ماه کرد و حص و حساب مانع صحت سعی نیست بلکه با جمیع طهارت
 در آن سخت است و بعد از آن سعی داخل سعی
 شد و در رکعت نماز کند و در هر رکعت نماز کند و طواف کند
 و البته همیشه طواف نماز مشغول باشد و هرگاه طواف کند
 هفت طواف کند و بعد از آن دو رکعت نماز در اوقات
 غیر مکرر و بگذارد و مکرر در منحل از نوم نروید یعنی هفتم دی حجه امام
 بعد نماز هر یک خطبه گوید و آن مردم را حرج می و نماز در عرفات
 و دو رکعت در آن ادای فراس و از آنم آن نماز کند و در

مردیه یعنی هشتم ذی حجه امام بعد مردم تنبیه گویان بعد نماز فجر
 و طلوع شمس طرقت منی خارج شود و قبل طلوع شمس هم درست
 است لیکن ادلی ادلی است و اگر بیاد در حق تواند حاصلتر
 باشد چون بنی رسد بگوید اللهم هذا منی فاعن علی دعائمت
به علی ادلیاء کما واهل طاعتک * پس آن شب در منی باشد
 و انجا نماز صبح روز عرفه وقت فاس شود بعد از آن سوره عرفات
 شود و اگر طهر یوم تردیه بکند خواهد بعد از آن اراکا خارج شود
 و منی خصبه مصایقه نباشد و هرگاه بعرفات رسد هر جا که خواهد فرود
 شود مگر قرب جبل الفضل است و وقت روال اگر خواهد غسل
 کند و امام بر منبر رود و آنوقت بودن اذان گوید بعد از آن امام
 و خطبه خواند مثل حمد و در آن وقت بعرفه و مز و لثه و افاضه
 در می جمعه عقبه روز نحر و حلق و طوائف زیارت و جمیع مساسک
 که نارد و دوم در ایام نحر است تعلیم کند بعد از آن از منبر فرود
 آید و طهر و هم عصر در وقت طهر جمع بخواند یک اذان و دو اقامت
 و در هر دو جهر کند اما این جمع ظهر و عصر مزدای حنیفه تنها گذارد
 جایز نیست و یجماعت با امام روا است خلافت لیرد و در میان هر دو
 هیچیک از نفل نگذارد و سوائی ست طهر پس اگر نفل
 گذارد مکروه باشد و درین صورت اذان عصر اعاده کند و همچنین

اگر مانس برود و نماز نهدی از اکل و شرب و غیره مشغول
 شود پس در وقت روزه و در وقت نماز و در وقت
 در نظر عمره نگاه دارد و عهد کند تا در یک امام روی به دله بایستد
 و امام را ماند که در وقت پیروی رسول الله صلی الله علیه
 و سلم کند و اشتر سواره و قوت آورد و عید ماثوره را در پادشاه
 بخواند تا خلق متابعت او کند و داد عهده برود دست بر آورد
 همچو بخواند که کسی از سر اضطرار و مسکنت مان می خواهد
 و اگر پادشاه و قوت کند حاضر باشد و هر قدر که ممکن باشد
 تواند داد عهده ماثوره و مکرر و استغفار و تهنیت اهل مال و نهاده
 رواند آورد در میان دعا و فاتحه و صلوات بر رسول الله صلی الله علیه
 و سلم بگیرد و بایستد در در عهد نماید که مضطر باشد و متوصی و قلم
 را حاضر دارد و که تا مری شاطل آورد عاید شود و در یک
 سنگهای سبزه که موقت رسول الله صلی الله علیه و سلم است و در
 صورت تعدد و نقد و امکان فرستادن بایستد و تا عرف شمس
 در بایستد و بهلیل و تسبیح و شای حدای تعالی مشغول و تهلل
 و اخلاص و در در رسول مقبول صلی الله علیه و سلم و دمای
 خواهد بود مشغول باشد و داد عید ماثوره او به چشم حدیثی است
 علیه و سلم و مری از صحابه و سلف صالح تواند داشت و از اصحاب

ای حنیفه در آن دعای موقت نیست که هر انسان بر چه خواهد
 دعا کند بگر عامه او عید و عرفات این است * لا اله الا الله وحده
 لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی و یموت و هو حی لا یموت ابد
 لا یموت و هو علی کل شیء قدیر لا تعد الا ایاه و لا تعرف بها سرا
 اللهم اجعل لی لمبئی نوراً و لی سمعی نوراً و لی بصری
 نوراً اللهم اشرح لی صد ری و یر لی امری اللهم هل اقام
 المستحیر العابد من النار احر لی من النار دعوتک و اذ حللی
 الله برحمته یرحمکم یا ارحم الراحمین اللهم اذهب عني الامل
 الا بقره عني و لا تفر عني منه حتي تقصی و انا علیه و بعد
 غروب آفتاب امام و جمله قائلین روان شود و تلبیه گوینان
 با دانه بلند بسوی مزدلفه رود بکمال آهستگی و سکون و مدح
 مالک تلبیه را چون بهمرقات رسد قطع کند بعد از آن تکبیر گوید
 و نزد غیر او تلبیه با جهره اول قطع کند و نماز شام بگذارد تا اینکه
 نزدلفه رسد و انجام نماز شام بتمام حقش جمع کند و نهد بهب ای حنیفه جمع
 مابین ظهر و عصر و مغرب و عشا سوا می آیند و در جایز نیست پس
 نزدلفه رسیده غسل را نازده کند نزدیغرای حنیفه که مزدلفه
 از حرم است و نزدیغرا و برای دخول حرم غسل مسنون
 است پس بنماز مشغول شود و میان مغرب و عشا جمع کند

خواه بجماعت یا تنها و جماعت قاضیتر باشد. یک اذان و دو اقامت و در میان هر دو فرشه. بجز اقامت فصل نکند و بعد از فراغ اهل هر دو فرض فواقل هر دو نماز را معه و ترتیب ادا کند و آن شب مزدلفه باشد و در نیرادل این شب مزدلفه بودن نسکی است که ترک آن دم واجب شود نزد غیر ای حنیفه اما نزد او بنسک این شب با شکی چیزی واجب نیست مگر در ترک و قوف بردلند بعد از نماز صبح قربان واجب است به ای حنیفه ظالما لعیبر دوستحب است که در آن شب هفتاد سنگ هر سنگی باندازد با قالا جهت رمی جمال جمع کند و احیای آن شب هم مستحب است پس نماز صبح با اتفاق در اول وقت غاس بنا بر یکی گذارد. بعد از آن امام وقت اسفرار و قوف کند و جمله ثلاثین ما او باشند و مردم به پشت امام و قوف کند بر کوهی که آنرا قرح گویند و شا گوید و تکبیر و تهلیل کند و تنبیه گوید و در دست دوست ای بسوی آسمان بر داشته حاجت خود خواهد و تمام مزدلفه موقوف است مگر بطن محسر و هرگاه در بطن محسر رسد سرعت کند اگر بیاد است و اگر سوار است دایره را حرکت دهد بمقدار تیراندازی و این و قوف نزد ای حنیفه واجب است و نزد غیر او سنت است که بنسکش

چیزی واجب نیست پس هرگاه در حوض روضت شود
پیش از طلوع آفتاب سمت سی روان شود و چون روانی
محمدرسد سوار و پیاده بقدر پرتاب تیر تیر تر و ده تا از دانه
ان روانی نگردد و تلبیه را مائیکبر ایستند گویند و چون صبح زود
حضر شود گاهی تکبیر گویند و گاهی تلبیه تا می رسد انگار در دحره
نگردد و هیچ توقف نکند و سنگ اسخامیده اورد تا سحره سیوم
رسد که اسرا حمره العقده گویند پس بعد از طلوع آفتاب
بقدره اربعه هفت سنگ اسخامیده اورد و مادل سنگ تلبیه را
قطع کند و هر سنگ که ماند اورد تکبیر گویند و اگر عوض آن
تسبیح یا تهلیل گویند هم روا باشد و طریق سنگ انداختن
این است که روی بقبله کند و اگر روی سحره کند هم روا باشد
و سنگ را اگر خواهد بر پشت اهام دست راست اهد و
سی بران داشته ماند ارد چندا که مقدار پنج گرا اورد
و در تراند لیکن باید که در موضع حرام افند و در نزد اگر
خواهد سر انگشت سی و اهام بگیرد چنانکه در عقده امان
عقده سی می گیرند و ماند و در چون هر هفت سنگ انداخته
شده تسبیح چیرا در طایفه مشغول شود و اکتا توقف نکند
و در هفت عیرانی حینه رمی هر سنگ روا نیست و در هفت

نکل سخت و آنچه از حسن در میان است نیر و آا است
 پس از آنجا که گردید و رود تقریبی مشغول شود
 و قرانی اشتر فاصلتر است بعد از آن گاه بعد از آن
 گو سمد و گو سمد فاصل تر است از مشارکت در
 اشتر و گا و که اشتر و گا و از هفت کس مجایر است و گو سمد حایر نیست
 الا از یک کس و هنر بین آن سجد است از گا و غیر از گا و
 سیاه و شش ایط قرانی در اصحیه گفته شد پس خلق
 یا بعد مشغول شود در آن مقداره موی مرد و اگر هر سر مرد
 موی باشد استر و هر سر بر آید و چون بعد از موی حمره المقتد
 خلق یا بعد کرد پس سوای جماع و صید همه چیز بروی طال می شود
 و بعد از آنکه و از حد طیب میر بهیچو جماع پیش از طواف
 زیارت طال است و بعد از شافعی درین روز نحر امام بعد از
 ظهر یک خطه خواند و مردم را طواف زیارت و زمی حمار تعلیم
 کند و بعد از ای حیثه در روز بحر خطه مسون و مشر و ع
 بیست نیکه مرد دی و در حج مسون سه خطه است یوم سابع
 و یوم عرد و اول ایام تشریق و در شافعی چهار است سابع
 و در و بحر و دوم ایام تشریق مگر اینکه روز عرد و جماع و خطه است
 مثل جمعه یا خاصه میانی و دیگر خطه با همگی یکی است پس قصد

یکجهت طواف زیارت که فرض است همان صورت
 دو صاع و ادعیه که در طواف قیوم گفته شد الا اگر نعد طواف
 قیوم سعی مابین صفاد مرد کرده است و مل و سعی درین
 طواف ترک کند و الا درین طواف هم مل و سعی نماید
 بعد ازین طواف بکلی حلال شود و اگر این طواف ترک کند
 همیشه محرم بماند و اول وقت طواف زیارت بدهد شافعی
 بعد از نصف شب یوم الحرام است و بدهد غیر او از طلوع
 فجر یوم النحر و آخر وقتش بطریق حواله هر وقت که خواهد و بطریق
 وجوب اخرا یام تشریق که اگر ازین تأخیر کند در بانی لازم آید
 بدهد ای ضیف پس بسی رجوع نماید و شب در انجا میهم باشد
 و اجماعی این شبها در مسجد خیف و مراعات نماز جماعت
 را در آن فضیلت بسیار است و در دیگر که اول ایام تشریق
 است وقت زوال جهت رمی حمار غسل کند که نزد شافعی
 و مالک و احمد این غسل سنون است پس هرگاه روز
 ثانی یوم نحر وقت زوال رسد نماز ظهر در مسجد خیف با امام
 جماعت گذارد و در جرات ثلثه رمی کند پس شروع کند از آنکه
 متقل مسجد خیف است و انجا تکبیر گویند هفت سنگ ریزه
 مانند از د بعد از آن در جمره وسطی که متقل آن است

همچنین هفت سنگریزه انجا هم بنده ارد و یا هر سنگریزه یکبیر
گوید بعد از آن در جمره العقیبه آید و آنجا هم هفت سنگریزه از
طن دادی یکبیر گویان باید ارد و آنجا بعد رمی توقف نکند و در
جمره اولی و وسطی بعد رمی آن قدر توقف کند که کسی سوره
نشر بخواند و توقف بموقوف مردم باشد که امای دادی است
بس درین توقف ادر سه تفرغ و در ای حمد خدا گوید و ثنا
کند و تهلیل و یکبیر گوید و در سول صلی الله علیه و سلم درود
فرستد و برای حاجت خود دعا کند پس دستها را تا سنگین
در از کند و باطن گفت سوی آسمان که چنانکه در او چه
سنون است و حاج دایم باید که درین موافقت و در دایم
خود برای مومنین استغفار کند پس در دوم آن که
سیوم یوم نحر است همچنین بعد از زوال در جمرات مثلثه
رمی کند بعد از آن اگر خواهد آتش بکشد و آید و اختیار دارد
که درسی مقام کند لیکن اگر درسی مقیم شود و در دوم آن که
چهارم از یوم نحر است هم بعد زوال در جمرات مثلثه بهمان وضع
سابق رمی نماید اگر آن شب بکشد و در رمی روز چهارم از دی
ساقط می گردد و چون بکشد و آید و درین روز سنت آن است
که چون بمحسب رسد که آن را بطحا نیز گویند آنجا مقیم شود و نیاز

عمر و سرب و عشا در آنجا بگذارد و آنجا قلیلی بخوابد و در آنجا
به بکدر آید و بهره شغل شود که هر چه است ای حنیفه سست
است و بدیه غیر او فرص است و کیفیت آن در وقت
تشع بیان کرده شد و هر چه در احرام حج سنت و مستحب
است از حبل و یوی خوش و تنطیف بیش از احرام و از
مخطورات و ادا و غیره در احرام عمره همان است الا آنکه
چون بیانات احرام و در دستمه حایشه و در رکعت نماز بگذارد
و باید که هر مشاهد را زیارت کند و محاوران بیت الله را
به نفس و مال هر چه تواند خدمت کند و حسب طاقت از صدقه
بر اهل حرم تقصیر و تهاون روا ندارد که چنانکه یک رکعت نماز
در حرم بجای صد هزار رکعت بجای دیگر بر وایت عبد الله بن
عباس رضی الله عنه است همچنین حال صدقه در آنجا است و تا
تواند هر روز از چاه زمزم آب دست خود کشد و بسیار بخورد
و هر حاجتی که خواهد از زمزم بخورد که در حدیث صحیح وارد است
که آب زمزم بهریت که خورده شود خواه به نیت شفا از امراض
ظاهر یا امراض باطن یا هر مقصدی دینی یا دنیوی که باشد
مستجاب گردد و باید که وقت خوردن این دعا بخواند *

اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ شَفاءً مَلِكاً دَائِمَ وَ سَقَمَ دَائِمَ وَ رَقِیْ الْاَحْلَامَ وَ اَلِیَمِیْنِ

وَالْمَعَادَةُ قِيْلَ لَنْ يَبَادَا دَحْرَةً ۝ وَاِنْ كَرِهْتُمْ لَكُمْ سَعْتُهُمْ وَرَايَهُ
 حَشْوَعٌ وَحُصُوعٌ وَهَيْبَتٌ تَمَامُهُ وَشَرٌّ سَالِيٌّ دُرَّ آيَةٍ وَچون
 در آید بیت کند که بعد از این پایش را اگر بنمیس این از ص
 شریف شرف شده اند سعی در مظل و تر و در در
 ظاهران الودعه سارود و پاره در آید و بهار میان و داسطوان
 کعبه مستعمل شود و منسرح و انتهای و گریه در آری خود را
 و دال بن خود را امرش خواهد و ناید که در مدت اقامت بیت الله
 تمام ششها را در د و د و طواف یا نماز یا نظر در بیت الله
 که هر یکی را از این اعمال در احاطت است بسیار است و چون
 عزم خروج کند طواف و داع نماید که امر طواف صد و گوید و آن
 همه به جرم آنست و صاحب است و ترکش موجب قربان است
 مگر از ساقی کمتر از خوار قصر رجوع کند آنگاه قربان از وی
 بناقض گردد و الا گوشتی محرم و رسته تا قربان کند و همه به
 ای حیفه اگر از حد سیقات تجاوز کرده است رجوع نماید و
 طواف صد را داند که اگر تجاوز کرده رجوع نکند و اگر بعد از تجاوز
 رجوع کند او را نماید که عمره نماید و طواف عمره کند بعد از آن طواف
 صد را نماید پس بعد فراغت از طواف صد را انجام دهد رکعت
 نماز گذارد پس بر مرم آید و آب آن بخورد و کیفیت آن

این است که آب او است خود کشیده و در دی و دیه پاشند
 و شکم سیر محدود و در مرتبه مابین خود و دم بگیرد و هر مرتبه
 چشمها را داشته حرف بیت نظیر که دارد آب آن سر و در
 و حد خود مسح که میگه اگر آسان باشد هر حد بر برد
 مستحب این است که اول نماز کعبه در آید و استناء را
 بوسه دهد و برپا در آید بعد از آن مائمه آید که میان در دارد
 و حرام است و اگر بکند بگیرد و سبیه را بر آن بگذارد و اگر به
 در آید تمام گوید * اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ وَ مَعْرُوفَتِكَ
 و در خود حَمْدُكَ * و معنی همین هیچ مانده و نهایت گریه که و اگر
 ممکن باشد نشست یا سوار کعبه نماید و الا دستها را بالای
 سر برد و بگوید که در آید که در اختیار ای خود دیوار ماله
 اگر ممکن باشد و تکبیر و تهلیل و حمد و ثنا گوید و بر رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم در دو مرتبه و برای حاجت خود دعا کند بعد از آن
 حرامها را بوسه دهد و تکبیر گوید و اگر ممکن باشد داخل
 بیت شود که بهتر است و الا کفایت می کند بعد از آن گریان
 و مانن بر مران بیت الله را بخارجت شود و در پشت زدن
 شود و روی کعبه او و تا تواند نظیر نماز کعبه دارد و در
 شب سستی که اسفل که است خارج شود و در آن در آید

حمله مناسک مثل مرد است مگر اینکه سر کشاده ارد
 در و کشاید و اگر سدل ثوب سوده ازان روی خود بپوشد خایر
 باشد و تلمیه بادا و بلند کند لمکه آن قدر که ادا شود بشود و دیگری
 بشود و پاره های دو حصار در ع و قیصر و حمار و حفت بود و این
 پیوسته در مل و سخی من المبلین کند و خلق کند مگر قمر کند چنانکه
 گفته شد و پاره های مسوخی بود من و معسر و مرا عفر بود شد
 مگر حاصل داد باشد و در من و را پو شید ن پاره های
 دو حصار حیر و ریور مصایقه بدارد و اگر جمیع کنیز باشد بر
 حصار بود بود بد مگر ایرک خای خالی یابد و همچنین بر و صود در
 صناد مرد و لام بیت مگر اینکه تنهای یابد و حشی مشکل در جمیع
 سایل احتیاطا مثل زن است * فصل چهارم *

در زیارت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آن را
 افضل سادات است و بعضی گویند که برای کسی که طاقت
 دارد قریب نوح است و در حدیث وارد شده است
 * من و حدیثه و لم یهدی الی معنی حقانی و من حاء بی را برا
 و لا یهدی الا زیارتی کان حقانی ان اکتون له شومعنا
 پس چنان بعد از فراغ جمیع ارکان حج و مناسک سوئی مدبر
 روان شود در راه و در و د کثیر بر روح بر قو ح رسول مقبول

فرستد بلکه جل عبادات خود درین زمانه بعد ادای فرایض
 و واجبات مقتضی برود و در اوقات فرست را ازین
 نعمت عظمی قاصر نگردد و چون بمرنه رسد و نظرش بر دیوار
 درختان مرنه افتد بگوید: اللهم عذرا حرم رسولك واجعله لی
وثاقه من العار و اما من العذاب و عذرا الحساب * پس بجهت
 در آمدن در مرنه غسل کند و طیب دبی خوش باستعمال آورد
 و جامه پاکیزه نری که داده بپوشد و متواضع و مسکین و محتاج و ار
 از سر هبیت و تعظیم مفعول در وجه مطهره رسول صلی الله
 علیه و سلم داخل حرم محترم شود که فرموده است * من ذریعتی بعد
و ثانی نکاح ازانی می حیاتی * پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 را از مرنه اندازد و حاضر شمارد و وقت در آمدن در شهر بگوید
اسم الله علی مله رسول الله صلی الله علیه و سلم و باد حلتی
من خل صدق و اخرجنی من حرج صدق و احوال لی من لذتک لما انما لصدیق
 پس قدم مسجده مشرب نبوی کند و در پهلوی منبر مشربیت
 و در کعبت نماز گذارد و باین وضع که عمو و بنبر در مقابل و دوش
 راستش باشد و اسطوانی که در پهلوی آن صدق است
 که علامت جایگاه سر مبارک است در پیش او باشد
 و دایره که در قبله مسجد است میان دو چشمش باشد که این

موسى اداىلى الله عليه وسلم وداست قىل ار اكر سىم
را لىكر كىر دىس دىسوى مىر مظهر و روضه مظهر كىر دىر
روضه در مقامه روى مىاورد كىس مایستد و مظهر مىرست دىر ار

روضه را بدست سید اذکار گوید * السلام عليك یا نبی الله

و رحمة الله و در پا نه اشهد انك رسول الله قد قلبت الی رحمة الله

و اذ یب الایمانه و یصحب الایمانه و یحاضد فی امر الله حبیبی

محب روحت حمید امیر المومنین اخراک الله عن صدورنا و کمرد

حمر الحمر و علی علیک افضل السلوة و ارقاها و اسم الحجة

و انما ما اللهم اجعل نبیما یوم القیمة امیر المومنین و اسمع منی

کاشه و اورد من شعاعه و اجعل من رفاعة و م اسم الله

اللهم لا تجعل هن الاخر العهد و در مقامه السلام و اورد من

لعمرو الله یاهد لیسئل والا کرام و اكر كسى سلام بر دىلى الله

علیه و سلام وصیت کرده باشد بگوید * السلام عليك من دلائل

پس مقدم از یک کرنا پس رود و بر امیر المومنین ابو بکر

صدیق بن دى الله علیه سلام كىر پس مقدم اورد اعلى اداى پس

رود و بر امیر المومنین عمر دى الله علیه سلام كىر پس بگوید *

السلام علیه ما صاحب رسول الله و و روى و معاً و بیه علی

الله ام بالحق ما دام حیا و القاهین فی الله عن الله عن الله

پس نزدیک من آید و دست خود را بر مانده که رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم وقت خطبه گفتن بر آن دست خود می نهاد
 بهمد و بر وصلی الله علیه و سلم در دو قرستد و آنچه خواهد دعا کند
 و بر حمت او از سخط و غضب او تعوذ کند بعد از آن با سطوانه
 حنانه که انجا مقبره جدی که وقت ترک رسول الله صلی الله علیه
 و سلم او را و خطبه گفتن بر منبر حراج نموده بود و بعد از آنکه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم او را در بر گرفت ساکن
 شد آید و دعا کند ایچه خواهد و کوشش کند که تا مدت قیام
 در مدینه شبی را نزد منبر و قبر و در میان آنها بکثرت و کرم
 و صلوة و نماز و تلاوت قرآن داد عیة ماثوره سه او چهار نده دارد
 و اگر خدا توفیق دهد جمله لیالی اقامت این بامه منبر که را احیا کند
 و اکثرت در دو بر رسول مختار صلی الله علیه و سلم قاصرنا شد
 بعد از آن قصه زیارت دیگر منشاهد و مزارات که در آن
 مله داند بکند و در جنة البقیع آید پس سید الشهدا امیر
 رضی الله تعالی عنه را زیارت کند و در قبه عباس دو و انجا
 امیرالمومنین حسن ابن علی و زین العابدین و محمد باقر و جعفر
 صادق را سلام الله علیهم زیارت کند و قبه امیرالمومنین
 عثمان رضی الله عنه و قبه ابراهیم ابن النبی علی الله علیه و سلم

و جماعتی از ازدواج نبی و عترت و فضیله و جماعتی از صیحه و تائبین
رضی الله عنهم که در اینجا هستند هر را زیارت کند و بر هر را غلبه
نماید امام بنام سلام در سنه و در مسجد قاهره سلام الله
نمایند که در بقیع است نماز کند و در پنجشنبه زیارت
شهره را بخواند و بگوید * سلام علیکم و ما صرتم فنعم

عفی الله ارسلکم دار قوم مومنین و ابانا انشاء الله بکم
لا حقون * و آیه الکرسی و سوره اخلاص بخواند و هر روز شب
بسم ربنا باین دعا کند * یا صریح المستصرحین و یا عیال المستغیثین

و یا فرج کرب المکر و بین و یا صریح دعوی المضطربین صل علی
محمد و آل و اکشف کربی و حزنی کما کشفته من رسولک کریم

و حزنه بی حد اقام یا حنان یا منان یا کثیر المور
و یا دایم الا حسن یا رحم الراحمین * گفته اند که درین
موافقت دعای موقت نیست پس هر دعا را او چه
اثور و غیره که دعا کند جایز است و تا مدت قیام در مدینه
مطهره هر نماز را در مسجد نبوی گذارد و بهرگاه اراده
مراجعت از آن بند و متبر که نماید اولاً مسجد شریف را
بدور گشت نماز و داج کند و هر دعای که خواهد بکند بعد از آن
منحل فر شریف آید و چنانکه پیشتر گفته شد اعادة سلام نماید

و گریان و مالان را در آن آتشد مگر که رحمت شود و نامد
 دام معظّم و احترام محمّدان و صیّد مگر که گوشت و دگر متنگداری
 آنها را نفس و اموال در بیع به ارد و هر قدر که میرد ریاست
 از صفات برادر محمّدان این ملذذ و شرف و امتداد حاصل سازد

* مقصد چهارم در مستغنیات *

برکنه مایان و فایق امور به شد و بیست که هرگاه بخواهش صفا
 و در حضرت ائمه البشر از ملکوت سموات تا اتم ارض خلودگر
 شد و اولاد و محمّدش بر روی زمین منتشر گردد و در بنگا به
 و تحسین امور زمین افتادند - تحریر - و الهام دهم هدایت وحی
 سماوی حسب ضرورتها که پیش پا افتاد و صلطه و لطف قواعد
 و کلمات گوشت به تا مراعات و حفظ آن موجب نصرت
 آید گان کرد و در قواعد مدراج مستطیع و شافع گردد و مسمی
 معلوم شد پس آنچه از آن تعلیق معاد بود معلوم دیده شهرت
 و دت - آنچه مایه معاشش و مدون داشت معاملات اشتمال
 کرد پس معلوم شد که از امور مجامع الیه - مادی و بیج یکی
 ن صط در لطف قواعد معلوم - و است که در بعضی از آن اتماء
 از کمال سوج آن حاجت نصط و تدریس در کتب و دفاتر
 نماید و در رد و این معنی موجب جهالت از آن قواعد گردید

متعلقات اینگونه امور اعمال بی علم مانند نظر بران میت مسمدی
 این ادراک آن است که بعضی ارا امور محتاج الیه را که بشو رب
 که ای در کتب متداو که بهم نرسد به تفصیل بر ممل و ایجا ریغیر
 منحل جیظه صبط و در آرد ماید است که اکثری از علوم
 محتاج الیه در امور دنیا متعلق علم طبیعی و علم ریاضی است و آنچه
 ازین هر دو علم سایل آن عام فهم نیست و نفع معتدیه عوام
 متعلق از ان نه بوده است به ذکر آن مبادرت نرفته فقط بعضی
 از ان هر چه نهایت کار آمد و سهل الفهم است بر سبیل
 اختصار مذکور می شود چنانچه در دو مقصد اول و دوم مدعی از
 متعلقات ریاضی مذکور شد پس مطالب مذکوره این مقصد
 در ضمن چهار فصول یاد کرده آمد * فصل اول * در بیان حالات
 رزاعت و آن عالم نبات است که از فروع علم طبیعی است
 بدانکه همه بمکون نبات جسمی کثیفه لزج است به نسبت
 منی حیوان که در جمیع اجزای سات یافته می شود و از ان حفظ نوع آن
 است و آن گاهی در مذور و گاهی در اصول و گاهی در عروق و گاهی
 در مجموع آن می باشد و برای این ماده وقتی معین است که در ان
 ظهوری یابد و بحرکات افلاک و طلوع و غروب کو اکب و قرب
 و بعد ششس بعد کمال می رسد و نیز چکی از نباتات خالی از ان

نیست که مثل حیوانات ذکر و اثنی نه دارد و بعضی از اجزای
 ذکر با حانت هوا دارد بعضی از اجزای اثنی در وقتی معین سرایت
 می کند و موجب برومندی اشجار می گردد و لکن تمبر و شناخت
 آن دشوار است و نظیر آن تصرف انسان را در آن مدخلت
 نیست لکن در تحمل که به نسبت دیگر اشجار قریب تر به حیوانیت
 بلکه انسانیت است و ذکر و اثنی آن می شناسند و قبیل
 برومندی آن عاقلان در زمین بشاخی از ذکر و شاخی از اثنی می بندند
 و آنرا القاح گویند چنانکه نکاح را انسان است و اگر این فعل نکند مثل
 مار و رنگر و دیاکتر مازور شود چنانچه در اخبار آمده است که
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم چندی از این فعل منع فرمود
 و گفت که از طرق جاهلیت است از قدرت ایزد تعالی شانه
 در آن سال تلهای مار و رفتند مردم شکایت آن را بردی آنحضرت
 بزدند از شاد فرمود شما را در امور دنیا دانا تر اید بدستوران
 فعلی بکنید از آن زمان بار القاح رواج یافت و هنوز این عادت جاری
 است و مردم نمکون نبات در زمین اجزای زمین است
 که زمین از آن ترکیب یافته است و آن چند چیز است از اهک
 و نمک و شور و زینق و غیر ذلک پس هر زمینی که اجزای مذکور
 در آن بقدر انداز خود است نشو و نمای آن بحیثیت طبیعی خود

بهتر و خوشتر است و قلت و کثرت یکی از آن اجزاء موجود است
 قلت بلکه فقد آن نمائند می گردد و چون در بعضی اراضی
 بعضی از نباتات بکثرت نشو و نما می یابد و در همان اراضی
 بعضی از آن با کمال نشو و نما می یابد یا کمتر می روید منشاء آن
 اینست که بعضی از اجزای موجود در زمین بعضی مفقود و آن را
 ندارد کم می شود در بعضی آن ندارد کم بوقوع نمیرسد و تخم
 نبات را هم داخل کلی در نشو و نما است نه اینکه فقط در همین لایق رویشگی
 نبات است اری اگر تصرف خارجی اشیای مفقود در زمین را
 به نسبت حاجت آن جهت مانی خاص ندارد کم نماید این امر امکان
 دارد و از اینجا معلوم شد که آنچه تناقض و شبهه را است
 که در بعضی اراضی با کمال رویشگی نیست و بعضی از نباتات
 مخصوص به اراضی خاص است این معنی اصلی نه دارد یعنی اگر
 تصرف کامل بر زمین استعداد میشود نمای نبات دارد
 لکن این قدر امکان دارد که معالجه بعضی اقسام اراضی بنا بر
 بعضی از نباتات از قدر استقاع فرایده باشد و همچنین بالعکس
 و تحقیق و نه قیق این مسایل و حصول استعداد این تصرفات
 موافق بر دریافت و استعداد قواعده عالم گیاهان و سبب غریبا
 است که بر اکلوس آن را شایع نمود و آن حناقی است که

اراں کیفیت تملک ترکیب اشیا تواند کرد و اصلاح و
 نظیر اشیا در کفر ارجح و ادیان هر چه بر متعلق اوست
 و بالفعل در تمام ترکستان و دولت انگریز و هندوستان
 و روسا و سایر بی همین حساعت جاری است مانند یاقوت
 مانند است در رعایت مرگ آن ماث یا محل آن یا مادر آن یا
 اصل آن یا پوست آن یا شجر آن پس آن را بحیثیت مشهود
 متعلق به شش قسم می توانیم کرد و گاهی یکی از این اقسام دو
 قصد یا دارد اراں متعلق می شود پس خدا را است که آن را
 قسمی آخر قرار دهد یا بر همان اقسام دارد و هر یکی از این اقسام
 اردو حال حالی است یا برای هر قسم متعلق به حسب حادث
 یا حسب ذات در رعایت واحد نامشای شجران کفایت
 می کند یا هر سال بر مانی و فصلی معین حادث بر لوح تنید می شود
 اول را ماطاتی خام استخار گوید و ثانی را در رعایت هر دو
 احسن امان خام بر ماض و ایضا تقسیمی دیگر است که مشود بمای نبات
 یا تمام بر ماض است یا با ساط بر ماض و غیره اول را استخار
 گوید و ثانی را سرد و تر و تقسیمی دیگر بحیثیت در غم هم
 است یعنی در روح یا تخم نکار بر ماض یا شاح اول را تخمی گوید و ثانی
 را فلسفی و درین هر دو صورت مقصود متعلق به یا در هر دو فردی

زراعتی صورت وجود گیرد یا مخصوص یکی است یا مابعد و
 محتاج الیه است پس باین حیثیت هم پنج قسم بشمار می آید
 و اگر اقسام همه این حیثیت را با اقسام حیثیات بالا جمع کنیم
 احتمالات عقلی بکثرت می انجامد که هر یکی از آن به تصرفات
 معمول که اهل این صنعت بر صورت مصالح مختلفه قدرت کامله
 ایزدی لباس وجود و روز می تواند پوشید و همین است
 غرض از تصرفات انسانی در نه در صحاری و دراری اقسام
 کثیر هر گد و بار که از آن جمله حیوانات مستفیع می شوند می دخل
 تصرفات انسانی بوجود می آیند پس آنقدر که شش که محض
 باعث وجود اشیای مستفیع بهایدون لحاظ این حیثیات باشد
 کوشش حیوانی است نه انسانی اکنون بعضی از تصرفات
 بطرز تمثیل و اجمال مذکور می شود باید دانست که اهل
 فرهنگ مزارعین قطعه ایشیه را که مخصوص اران سکنه
 هندوستان اند در عمل زراعت با کمال نادانیت می گویند
 که آنها طرق تصرفات زمین بطوریکه باید نمی کنند و هم آلات زرع
 آنها کاسه و ناکاره بخت است و لهذا زراعت آنها بآلایه و لطیف
 و کثیر نمی شود چه از اهم ضروریات است که قبل از زراعت
 زمین را عمیق بکاوند و بعد از آن کلو خمار خوب بشکنند و بکساری

سارند و اس امر را فایده عرده مروجهند و مستان چنانکه مایه حاصل
 می شود و اهل صاعه ای بملک همگی یک فاعده مانتاوتی و اهل ار
 جهت هر قسم در اعت مرعی دارند خلاف اهل فرنگ که برای
 هر در اعت طرق جداگانه تناری و من مقرر و مستول دارند و
 همیشه طرق ایند احتی اما در که بهندی و مان آن را پاسبان گویند
 احد در اینجا روح است آرای بی بسند به پاسبان در هند و سنان
 مخصوص بحر کس حیوانات با اشیای متعده است و هم تنفس
 ان برای در اعتی معده ای معین است مایه دارد و تخمیس کیف
 ما تنفس نقد و یسر می اندازند و اهل فرنگ آمارا محقق بحر کس
 به اند و برای هر یکی از در اعت و اشیای متعده از و چهره ای
 معین تصور می کنند که بعضی از آن در در کراس مایل سان می شود
 * فاعده * در طریقه در اعت انگو واضح مایه که در اعت انگو
 در اهل فرنگ نظرون محمله است انفع از ان اس است که
 خد می پنج گرد و طول و یک گرد و عمق نکا و در و سرحی حشبه ای
 مکانات که به که ما آهنگ اسخته باشد و سنگر بره یعنی کنار
 و مرا صدای مرد و گلی و صد ف و کپوگی و اسخوان مایه
 خاوران و شاخهای آنها نمودن گرفته و کوه در ان خد
 مایه اند و از گل که مار یگت اسخته باشد آن را پر کنند و در

شده و ع برش کال یعنی در ماه اساره دیاسادون قلم انگور یعنی
 ان شاخها که بسال گذشته روئیده یا شده آن را اما پنج شش
 بو ارض یعنی نسبت شاخها که هندی آنرا انگور گویند تراشیده
 باد و انگور در ان حفر غرس کنند هرگاه آن مرد و از زیر
 زمین بروید بو ارض باقیه سابقه را با یکی ازین که تازه روئیده
 است از قریب زمین پتراشند و همگی یک شاخ تازه باقی دارند
 و هرگاه ازین شاخ شاخهای دیگر روید در آخر سال دوم یعنی
 بهاء بهار گن دو شاخ باقی داشته مابقی را پتراشند بعد از ان
 در ماه اساره سال سیوم هرگاه ازین مرد و شاخ و دو شاخ
 بروید یک یک باقی داشته یک یک پتراشند و در ماه آگهن
 همان سال از شاخهای تازه دو شاخ داشته باقی پتراشند
 و همچنین در ماه اساره سال چهارم ازین دو شاخ یکی را
 پتراشند و یکی را باقی دارند و در آگهن همان سال ازین شاخ
 سه شاخ داشته باقی را پتراشند و در ماه اساره سال پنجم
 هرگاه ازین هر سه شاخ بروید و از ان یکی جانب چپ و یکی
 جانب راست باقی داشته یک شاخ پتراشند و در ماه
 بهادون یا کو از ان که اندک سنه این شاخها پتراشند هرگاه
 درخت انگور چهار ساله شد و عرض درخت یک نیم گز

گردند ماری ای آن نگریه مستدار که زیاده دارد و بیم آنرا باشد
 چه مقدار است که از درختیکه عرض آن یک گره است برآید
 از این مقدار ماری گیرند و کل و ماری خود که از این مقدار
 بایده باشد مراشد و از فوت و درخت کم می گردد پس
 هرگاه که او آن ماری گرفتار رسد در مادی که سال پنجم که مادی او مر
 باشد از این ماری و شاح که چپ و راست نه درخت
 داشته اند هفت هفت شاح که داشته مانقی تراشند
 بعد از آن در ماه ما که یعنی مریوایی سال ششم هرگاه آن
 هر هفت شاحها را ده شاحهای مذکور مادی شود شاح سیوم
 و دهم تمام از هر هفت داشته مادی را تراشند پس همگی چهار
 شاح مادی مادی اگناه آن هر چهار شاحها را حم و پیچ داده
 بصورت ماری پیچ برداشته قاسم کنند و برسد که برستقی که
 مایه ستوها داشته اند مادی شود و از این هر چهار شاح که
 در هفت اول مادی مستمر یعنی مادی و آن که اندک سه مادی
 آن مراشد داشته و شایه ای اگور حواپه برآید
 و چون هر چه شده مقدار یک پاد تخمین می شد مایه
 حساب کل ماری داشته مانقی تراشند و هرگاه که شایه
 گیرند از مایه شاحهای ماری پیچ که از دو شاح عرض برآید است

یک شاخ هفتم آن و از شاخ دیگر شاخ سیوم آن گذاشته باقی را بتراشند
و از دو شاخ بار بیج بقیه همگی یک بارش گذاشته مجموع را
بتراشند که بجای آن دو شاخ جدید برآید. همین هیچ هر سال
بعد گرفتن خوشه بعمل نموده باشند و باید دانست که هر سال
بمقدار ما و گره تنه درخت افزایش خواهد یافت نظر بر آن
بمقدار دو نیم انار خوشه ریاده کرده باشند تا آنکه از یک
درخت بمقدار سی انار خوشه بحساب مذکورده بالا
بر آید که زیادتی تر موقوف برگذگی تنه درخت
است نه بر بلندی آن و زیادتی شاخهای آن و طریقه دادن
انبار یعنی پانس در درخت انگور اینست که هرگاه خزان
شود بمقدار نیم گز یا قدری زاید اصل درخت بکاوند و ده
دوازده روز آنرا کشاده بگذارند و اصول خورد سالهای گذشته
سمه برگهای آن که از خزان باقی مانده باشد بتراشند و یک نیم انار یا
دو انار خون بزیش در اصل او درخت بدهند بعد از آن دو جسم
شکل و یک حصه بیشک بزیش یا گو سفند که انرا سه ماه
قبل از آن مستغن کرده باشند با هم آمیخته بالای آن بدهند یا دو
حصه ماهی نهایت مستغن و یک حصه ریگ و یک حصه شکل در خون
بزیش نر کرده بدهند بعد دادن پانس سه چار روز

متواتر است و بعد از آن همیشه بعد و سه روز آب
 داده باشد * دانه * در میان حالات و رحلت است باید دانست
 که اقسام این درخت از کیفیت و کثرت بار آن و لحاظ دایقه
 و صورت و عظم و معر آن بمرتبائی است و هر دو صورت یعنی
 یعنی بر نوع تخم و در شایدها قلم بود می آید و اهل فاحش
 در ترکیب شایدها آن صلیب عجیبه نگارند و می گویند که اختیار
 است هر دایقه که خواهد بود همان دایقه بود و آید مثلاً اگر خواهد
 خوشنوی کلاب پاکیزه دید دیگر عطریات در تران پیدا شود
 میتوانست و همچنین کیفیت شرباب که سکر است و تران
 پیدا میشود و در اندای شود و عمارت سرگ آن صورت
 و دایقه نرمی تواند شد شحات چنانچه اگر خواهد استخوان را به یکبار
 صورت را شناور دیا سحر یا به و یاد را در یک یک قطار
 بود می تواند و همچنین در تران درختی که شناخت سرگ آن
 در اول شد و همان مد مرگی و ترشی غالب می باشد آن
 درخت را دور می کشد و آن درخت قلمی رو دیار می دهد و اکثر
 مالیه و لطیف و کلان می باشد و این درخت را باید که در فاسد
 کم از دست و پیچ باسی دست به شایدها و تا وقتیکه درخت
 کلان شد در زمین قریب اصل آنرا ارکاء و درختهای صحرائی پاک

دارند و در کاف سال اول شکوفه بر آید با گل آن را قطع
کنند و باز دو سه سال بنده هیچ بعضی از شکوفه دادند و بعضی
نظم کنند و بعد سه چار سال از ابتدای شکوفه بردن تمامی
شکوفه را بکنند از آنکه باز در شود در این صورت آن به بکثرت و
باله و خوش دایقه بوجود خواهد آمد و همیشه باید که یک ماه قبل
از شکوفه بردن اصول در حنای بگذارد و گل آنرا بردارد
از اینها یعنی پانس بر کنند و بار او گل بنده حاره و تا پنجه شدن آنها را
بر روز آب داده باشند و همچنین در دیگر در حنای همین ترکیب
بکار برده باشند * قاعده * در بیان نشانیدن قلم درخت
باید دانست که از روع تخم وجود ثمر بعینه مثل اصل آن ممکن
نیست و لهذا اگر خواهند ثمری بعینه بهمان کیفیت و کیفیت
اصل بوجود آورند نشانیدن قلم صبر است و هم
از نشانیدن قلم وجود ثمر به نسبت روع تخم سرعت میشود
و آن چند نوع است یکی از آن این است که شاخ درختی را
تراشید و در زمین عرس کنند که آن شاخ نشود و نه ببارد
درخت شود و این نوع قلم نشانیدن از احسن انواع است
و در آن اکثر احتمال عدم نشود و نه است * و نوع دیگر *
این است که بلاست شاخی خود در باین نوع از کار دود نیم کنند

که صد مرتبه چوب برسد و مقامی را که از آنجا پوست تراشیده اند
 بر مین عرس کنند و همیشه آب داده باشند تا از آنجا شود و با
 پیدا شود بعد از آن خلطه آشاج و درخت حر اکسد و عرس
 از تراشیدن پوست این است که چوب اند روی عدا ی
 که از اصل و اصل از مین می کشد همان عدا هرگاه بر پوست
 می رسد پوست از آن موافق عدا ی خود گرفته و مانقی اصول
 خود پیدا می کند پس ~~سب~~ قطع حامله زیرین آن شود اصول
 موقوف ماند و عیوس آن مالاث و ما شود * طرفه دیگر * این
 است که شاحی را گرفته و در طرف آن را کار داده که اندک
 تراشید و هر چهار طرف گرد آن مقام کل لیسید و از چهار چهره
 سه مالای آن از روس و غیر محکم - سده و مالای آن او به کلی که
 بریر آن سوراخی مار یک بود و داشته پر از آب مود و ما دیرد
 که یک یک قطره آب بر مقام بود بکند هرگاه در آن مقام اصل
 پیدا شود از زیر تراشید و مقامی - شاید * نوع دیگر * پوست
 شاحی را اندک و در کسد و قناری سمالین که هندی آنرا
 ماند کوید از یک خاب تراشید و ما دیرد و از حادیکه قنار را
 تراشید و اندک آن شاح را داشته سرش مایل - مالا کسد و آن
 قنار را از کل پر کسد و تخته چوب محاسب تراشید و آن سده

تا بکل بیرون نافتد هرگاه آن شاخ اصلی سرآورد آهسته آهسته از زیر
 بتراشند و اگر باران نبارد آب چکایدن هم ضرور است
 * نوع دیگر * که قلمر دو وصل یک درخت باد رخت دیگر شده این
 است پوست درختی از مقامی که یک دو بارش دارد با احتیاط
 تمام مع پوستی که بر بارش است اول ارکار دی نشان نموده
 از شاخ بیرون آرند و از درخت دیگر که پیوند در آن منظور است
 هم همین پنج پوست مع بارش آن با احتیاط بیرون کنند و از پوست
 سابق این مقام را بهیو شده بنوعیکه بارش بر بارش رسد
 و تفرقه و استیازد هر دو باقی نماند و در نظر پوست همین درخت
 ثانی معلوم شود بعد از آن مقام پیوند را از برگ درختی یا رسی
 و غیره مجکم بکنند به نحویکه مانع حرارت شمس و تاثیر هوا نشود
 و شاخهای بالای پیوند مذکور را با بکل بتراشند و اگر شاخی بزرگتر آن
 برآید انرا هم بتراشند هرگاه وصل شدن گیرد تنگی بندش بالائی
 آهسته آهسته دور کنند و هرگاه با بکل وصل یابد انرا بکشایند
 * نوع دیگر * همین قسم اینست که شاخبراقلم تراش از درختی
 تراشید و شاخ درخت دیگر را به همین پنج موافق آن بتراشند
 و شاخ تراشید و بیشتر برین شاخ دیگر به نحوی به نشاید
 که مابین آنها تشیب و فراز باقی نماند و با هم وصل شود بعد از آن

مقام وصل را با برگ درختی یا پوست آن بندش کنند به بروج دیگر*
همین قسم ایست که دو درخت که متصل یکدیگر باشند خواهد در زمین
یاد و تعارکلی شاخ یکی از آن دو دیگر می برنجم که مستحسن نماید
هر دو را تراشیده محکم وصل نمایند مگر ضرر است که قریب
پیوند اردرختی که قائم آن می نهد اندکی از پوست ابرایک لاری
شان نمود و از شاخ میرون آوند و دوسه بارض آن ماقی
داشته مجموع شاخهای آن تراشند و در درختی که قائم می نهند هم مجموع
شاخهای آن تراشند و باید دانست که وصل درخت با
درخت دیگر بدون اتحاد نوع آن امکان ندارد و در اشجار
مختلف الانواع پیوند نمی تواند شد و اختلاف اصناف مغز
دارد مثل ترنج و لیمو و کوله و تابی و غیره که هر از یک نوع اند مگر
صفت مختلف است پس وصل یکی از اینها با دیگری امکان
دارد و نیز معلوم باشد که هر درختی که پوست آن نازک و
ناریک است اگر بر سن و چوبه بند احتمال رسیدن صدمه
به پوست است لهذا باید که در پارچه بگنجد و مضبوط یکی از صماد
لیس و داران بر بندند و طرق ساختن صماد بسیار است اسهل
از همه سه طریق است یکی آنکه سرگین گاو نیم آلود و غن تارپین بکشد
موم زرد بکشد با هم آمیخته بر آتش نرم گذاشته صماد نمایند دیگر آنکه و غن

تا رپین بوم زرد در آل هموزن گرفته بر آتش گذازند و هماد نمایند
دیگر آنکه سه گین گادکا تراشیده یعنی بیال که آنرا بجالی هم
گویند گل چسبان که آنرا چکنی منی گویند تا یک هفته هر روز آب
پاشیده با هم ایستخته باشند بعد یک هفته ضما کنند این چند قواعد
بطور تمثیل نوشته شد و برای تفصیل رایداران کتابی عامه

می باید که مدون شود تا جریات مالیتناهی بحیطة ضبط در آید

نسبت

* فصل دوم * در بیان محملی از کیفیات تجارت که از فروغ علم اخلاق

است و آن عبارت از اجرای عقود بیع و شراء است تا بزر به آن

از خریدن به قیمت سهل و فروختن بالای آن امتناع بردارند و کثرت

امتناع که اصل دغایت این عمل است موقوف بر کثرت خواهش

مردم و نقل و تحویل اشیا از حائیکه مال تجارت بوجود می آید

بجائیکه آنرا بوجود نیامده است و ظاهر است که این عمل از عهد

ارکان سلطنت است چه رونق و قوام سلطنت موقوف است بر

کثرت مردم و کثرت مردم موقوف است بر حصول امایش بکثرت

وجود اشیا و محتاج الیه و فراوانی منافع و این هر دو امر مدون

فراوانی کار و مال تجارت صورت نه بدو چنانکه حصول مناف

منع بر فراوانی خواهش مردم است همچنین بعضی حیل و تدابیر

هم موجب فرو خواهش می شود چنانکه در طریق بیع من یزید که

معرفت حال در هند و سستان نیام می گویند مشاهد می شود که
 در صورت اصرای آن اکثر بدون خواهش طایع را غنیمت
 نام می شود و مال تجارت باین حیل بسرعت و کثرت فروخت
 می شود و این حیل از حیلت انسانی که حد و یغرت است
 کار خود می کند و گاهی در صورت اتفاق قومی با هم فقط مستمع
 گردایدند باین معانی که ما کتان مال املهم مد نظر می باشد و همچنین
 عرض اشیای تجارت بر عموم مردم هم ملاحظه عدم احتیاج
 و قلت آن موجب رغبت می گردد و این امر را سکان
 فرنگستان توجه کلی معمول کرده اند و لازم گرفته اند چنانچه اهل
 طرق عرض اشاعت آن در اربعه کاعدات اخذ است تا اینکه
 از تاجران این قوم کمتر کسی است که مطایع به تحصیل بیاورد
 اشیای تجارت خانه خود را داشته باشد و همیشه استمارات
 طبع گردد و آراستہ سازد و درای آن در دکاکین و میکانات
 میندازد و همیشه جمله مال تجارت کشاده بترتیب نامی
 لایف آماد و مهیا می دارد که هر کس آمد بدو ن طلب جماعه
 استیارا ببیند و فقط طر و ترتیب آن اکثر باعث رغبت
 می شود کافات یکس آن چنانکه در هند و سستان رواج دارد
 که مالهای تجارت در صندوق و تسبیح مقلد دارند که هم احتیاج

تتمتع مال است و هم فروش آن موقوف بر طلب مردم و
اطلاع یافتن آنها از بودن آن نزد شخصی خاص است و این معنی
هم کمتر است که کسی مطلع شود بالجمله جزئیات طرق ترغیب
مردم را احصا نیست و از اهم ضروریات که در معاملات تجارت
است صدق قول تجار و پختگی مزاج و عدم تلون طبیعت و
صبر و تحمل در ضبط و حفظ اموال تجارت و در وقت بر مواقع و
وقوع اعتبار آنها در قلوب مردم است که هر چند این امور
بیشتر باشد حصول منافع زیاد گردد و هر قدر که کمتر بود وقوع
نقصان بیشتر رود و چه در صورت وقوع اعتبار در قلوب
مردم اگر مایه تجارت قابل است یا باطل نیست عاقل حصول
منافع و اجرای کار و باز تجارت نمی تواند شد و این معنی بعین
غیان در بنادر کلان مشاهد شده که بعضی از تمار قوم فرنگستان
آن قسم اند که یک حصه مایه تجارت ذاتی خود ندارند و
صرف به پیسته دلالی مال مردم می فروشند و اجرت معینه
می گیرند و منافع سالیانه آنها از بیات الوقت متجاوز است چنانچه
این قسم دوسه کوتهی کلان آنها که انرا بسجاوره آنها هوس بفتح
اول و سکون ثانی میگویند بالفعل در کلانته موجود است که صرف
به صادرات و موابج ملایمین آنها از دهر از رویه ماهوار زیاد

می شود و یکی از قواعد معموله اهل تجارت که از
 نتایج اتفاق قوم است آنست که هر کسی که میاد و تفرّد کدام دوس
 اند احتیاج اول استنباط می دهد و مایه تجارت آن تقداری
 معین قرار داده اند و هر حصص شئی تقسیم میگردد و هر حصه را باید
 از هر اوردیبه و کمتر از پانصد کمتر متبرّد می شود پس این را در
 نظر رچند و از هر یک خواهد شد و جمع ساخته مشغول به
 تجارت میگردد و مبالغ امر اند و مگر اگر قس مضارب بر مانگان حصه
 تقسیم سیاید پس مانگان حصص را بر دو بر میبرد و آن قس و جیره
 میدهد و چند کس را از آن مانگان انتخاب کرده و سایر تقسیم قوا بین
 اهرای کار و مال آن معین سازد که در ایام مقرره عائی و احد
 مجتمع شده و ملاحظه حمله حالات و مصالح وقت و تحویر امور ضروریه
 میگردد و باشد و حسب دستور معینه این قوم در صورت
 وقوع اختلاف در امری نظریکه ادای کثیره باشد بران عمل
 میگردد و یکی را از همین مقسمین بر میسیدت و جیره میخوانند که سرور
 باشد و رای او بر سر رای دو کس باشد مگر برای کسی از مقسمین
 برای مبالغ حصص اجناد و جی از مضارب و بواجب معین
 می شود و یک کس را از سهم مانگان یا شخصی احصی را بقت
 سکریتری کند که با کلل انتظام ریاست آهوس متعلق دارد

باشد و عمل ضروری هر مصلح او باشند و او را از ممانعت آن
 واجب هم مقرر کنند و همیشه او را منافع میں قوانین معیه عمل
 میکنند و اجرای کار می سازد و همیشه حساب و کتاب ماهواری
 یا سه ماهی یا شش ماهی هر آنچه قرار یابد در نظر معینین
 میگذرانند و بعد ایت آنها کار سه می باشد و این هوس بتقسیم
 کمپنی که منقسم بنامی دیگر باشد و او نام سه دار محاسن مان منقسم
 شود یا دیگری می باشد و تمامی هوس های کلان این قوم را همین حسن
 است و کمتر کسی است که مایه تجارت و ات خاصه درون شرکت
 دیگران مشغول به تجارت داشته باشد و در حقیقت رونق این
 کار و بار بدون سلطنت مستقبل و اضبطه قوانین مملکت
 متصور نیست و هرگاه سلطانی دی شوکت متوجه بترویج این رکن
 اعظم سلطنت باشد البته بوجه مستحسن و واج و شیوع یابد
 چنانچه درین زمانه در هندوستان هر قدر که صرف همت مدبران
 سلطنت انگلیزیه در بین حرفه است در امری دیگر نیست اگر
 مردم این ولایت بحسن تدبیر قواعد منضبطه عمل فرموده
 مسرعیت این امور شوند امتیاز کلی پیدا دارد یکی از طرق
 ترویج آن که مدبران سلطنت انگلیزی برای رونق تجارت
 هندوستان اختیار کرده اند اینست که مجلسی در کلانته مقرر ساخته اند

که امرادرمان خودشان اکتسبورت و رهوس نام ۲۰۰ اهل بهد
 ابراکها ناماری میگویند و موضوع آن مجلس اینست که هرکسی برمال
 بر چهارده رماند و ستمی از اصراف در گستان ۱۰۰ کید نقد و
 معین از چهل ۰ پیکار و دپیر سرمد تاشست و پندار و دپیر
 صمت نقدان مال از آن مجلس می دهند و مال باختر و دگرته
 و دانه می سازند نقد و حجت آن حساب بود و در عطا کرده
 خود مدع ۱۰۰ و اعترت و روش که آرا بهدی آید هست گویند محرا
 کرده مانی مجموع دیت آن مع سافع مالک می سپارند ۰ این
 خانه از عرف ایست اند یا کچی مقرر است و همپس تحار
 ظان این قوم هم معین می آید و دیت پستکی را اند از نقد از یک
 از کها ناماری عظامی شود و میدهند تا سکه - نسبی هنگام بود و دپیر
 سه صد مرج پیشگی معین سازند پس تسو را بد نمود که اگر
 کسی بکیر از دپیر ۰ مایه تحارث دارد و مال دپیر از خرید کند و در
 چهار بار سازد دپیر هر از مثلاً از رهوس نامی مد کو نگیرد و دیگر از
 از رد خود شامل سازد و محار مالک سافع دپیر از خواهد بود و دپیر
 از این صورت مرجع چه خواهد بود و یکی از اسامی که از
 لادام تحارث است و اکثر کار اهل بهد حسوس کسر مایگان
 ابرامحوظ دارند بلکه ظاف آن را در و دپیر است که بیع

هر چند قابل باشد مال و ابا انتظار نفع کثیرند سازند که این معنی
 هم موجب استادگی زرار نخواست و هم تقلیل قیمت
 موجب منافع زاید است و کثرت خریداری که از تقابیل
 قسیم می شود باعث انتفاع کثیر به نسبت قلت خواستگاری
 و احیاناً فروش آن بر قیمت زاید خواهد بود و بالعکس قواعد و کلیات
 معاملات تجارت انجمنان و کتب و وقایع این قوم مدون شده اند
 و روز بروز می شوند که با اندک توجه هر کس ما را آن میتواند شد
 و نظر بر آن اکثر سرگان بیگانه که از قوم هند و پارسینان بهی
 که قدم بر قدم قوم انگریز که حکمای زمانه ما هستند می روند
 و معاملات خود را با همان هیچ و واج داده اند در حصول منافع
 سهام و شریک این قوم و صاحب متاع و اموال فرادان
 شده اند و دیگر اهل هند که هنوز از دانش آنها متوحش و نادانند
 رونق کار آنها بان در پیتر سیده و غنای تمام حاصل نه نمودند و اینجا
 حرف بنظر رغبت مردم باین پیشه تجملی از آن بتمام آورده شد
 تفتیش و تجسس آن و کوشش و سعی در آن باب حواله
 به عقول سلیم میکنند و ما عیناً لا الالبلاغ * فصل سیوم * در بیان
 حال تدبیر مقام دیگر که از فروغ علم ریاضی و نهایت محتاج الیه اهل حرف
 است و هم دیگر اثر ابدون علم و استمال آن چاره نیست و جمله

عقد و ذمیهای آن حتی که اودن امور خانه داری موقوف بر او
 است لهذا ادا ششمه آن برای آن سه وقع اختیار نموده اند
 یکی شماره و دیگر وزن و سیوم پیمایش شماره در اشیائی
 است که تعیین آن بر هیچ افراد گله ای اجزای مقدار بر مساوی آن
 در حجم یا بشرکت اسی یا از پیمایش و وزن یا بفرز لک
 گردیده و باشد و متقابل آن اعداد وضع شده اند و اشیای ذی
 اقسام که اجزای بفر مساوی دارد و وزن معین می شود و مایات
 و اشیای فقیرا لاجرا کثیرا المقدر اهم بودن و هم پیمایش
 معین می گردد و امثال زمین و مهنه ی مکانات و دیوارها
 و ارتفاع جمال به پیمایش تعیین می یابد و پیمایش دو گونه است
 یکی پیمایش مذراع و آن مختص با اشیای قاره است مثل زمین
 و ثوب و جو بهای ذویل و عریص و دیگر پیمایش بکیل و آن
 مختص بمایات و اشیای فقیرا لاجرا است که به پر کردن در طرفی
 معین می گردد و بالجمله چون غرض از تعیین مقدار تقسیم و تجزیه
 آن با اجزای مساویه است پس بر هیچ کدام امر آسان و آسبیل
 می باشد خود بشمار یا بوزن یا بذراع یا بکیل معین می شود
 و چون هر یکی از اینها باختلاف محالک و بلدان مختلف است
 لهذا بطور اختصاصی از هر جنس آن بیان کرده می شود

و اگر چه بحث تلفظ بی آن متعلق از علم حساب است که فنی از علم
 ریاضیات باشد در اینجا فقط از اصطلاحات اسمای هر یکی از شمار
 و وزن و پیمانه اطلاع داده می شود که همین قدر کار آمد عموم
 مردم است اما اعداد پس اختلاف در آن فقط در
 الفاظ مراتب است و این هر دو نقشه مفصله حادی
 جمله اسمای اعداد و در زبانهای عربی، فارسی و اردو
 و انگلیزی است مع ارقام هندی و انگلیزی و عربی که
 با زبانی اسمای آنها موضوع شده است پس در اول
 اعداد از یک تا صد و در دوم از صد تا صد هزار نوشته شد
 بهما خطه این جدول واضح خواهد شد که در بین اعداد از
 شصت و سه مرتبه عشرات همان الفاظ آحاد را ترکیب داده
 اند مگر ثابت در ترکیب جمله از بانها الفاظ آحاد تغییر شده اند
 لهذا ثابت جمله اعداد نوشته شده و بعد از بست صرف
 نامهای مراتب عشرات بنترک آحاد مابین آنها بقلم آمده
 و صورت ترکیب آحاد بعد از بست اینست که با هر مرتبه از
 عشرات آحاد را جمع نموده تلفظ می سازند الا در عربی و فارسی
 صرف علت مابین آنها فاصل اند و در عربی آحاد را مقدم
 دارند و عشرات را موخر و در فارسی عشرات مقدم

بر ا حاد کشته و در انگریزی هم حشرات را مقدم دادند مگر
 حرف عطف فاصل نه آورده مثلاً در عربی واحد و عشرین و در
 قادیسی است و یک و در انگریزی توتی و ن گویند تا مرته
 میات و در هندی زیاد و وسعت داده اند که تا شروع مرته
 میات الفاظ مرکب مانکلی تغییر یافته اند پس گویا برای هر عدد
 تصدیق می ده اگانه شده و بعد از میات در جمله و ماها آحاد را
 بر میات مقدم کسد و حرف عطف هم فاصل نه آورده اند در عربی
 یکصد و یک برابر را صرف بلفظ مایه و الف تغییر کنند و برای
 دو صد و دو برابر همین الفاظ را تثنیه کرده مائتین و الفین گویند
 و از آن بعد لفظ آحاد را هم مرکب نماید مثل دیگر زبانها چنانچه
 سه صد را در عربی ثلث مایه و در قادیسی سه صد و در
 هندی نیس سو و در انگریزی تری هند و همچنین ثلثه الاف و سه
 برابر و تین هزار و تری تهورند گویند و هم در عربی و در هر یک
 از الفاظ موضوعه جهت مذکور موش فرق است و رعایت
 تطابق موضوعات با صفات و غیر آن در تذکیر و تانیث هم می باشد
 مگر در اعداد این قضیه معکس است یعنی اگر معد و مذکر باشد
 سه در ا موش است بحال کند و اگر معد و مؤنث است
 سه مذکر آورده مثلاً ثلثه رجل و ثلث نساء مستعمل است

و همچنین در هندی هم در اکثر الفاظ مذکور مونث عاقله است
 مگر در اعداد پنج قرن نیست معدود و خواه مذکر باشد یا مونث
 همان یک لفظ مستعمل است مالمحمله برای تسهیل فهم
 هر سه مرتبه را دوری نام نهند پس مرتبه آحاد و عشر است
 و بیات را در اول گویند و بعد از آن هر سه سه مرتبه را
 در دوم و سیوم و چهارم الی غیر الهایه و همین در اول را
 اصول گویند و باقی دورا را همین دور اول متركيب نوجو
 می آید در دور دوم لفظ الف و عربی و هر اردو فارسی و
 و تهورند در انگریزی با آحاد و عشر و بیات مرکب شود و در
 شروع دور سیوم در هر دور باین هر سه زبان یک لفظ
 هزار زیاد کرده شود پس در حقیقت اسامی اعداد در هر سه
 زبان عربی و فارسی و انگریزی بر بی مرتبه دور اول
 و مرتبه اول دور دوم که همگی چهار مرتبه شد وضع گردیده مگر
 در هندی دور اول مرتبه دوم را که هر اداست اگر اذیتیک
 برابر ناصد شما نمایند هرگاه بصدم رسد نام آن لاکه هندی و چون
 لاکه را از یک شما نمایند و بصدم رسد آنرا کرو نامند و
 همچنین کرو را بمرتبه صدم ارب و ارب را بمرتبه صدم کرب و
 کرب را بمرتبه صدم بیل و بیل را بمرتبه صدم پدم و پدم را بمرتبه صدم

سکه گویند بعد از آن ، می جدا گانه معین یکصد تا کس ایسی از آنها
و اصطلاح دیگر از دده اند یعنی اده و مهادده و در عرب و فارسی
و انگریسی عدد چون از هزار و دویست و پنجاه تا یک میلیون و
آحاد و عشرات و میات ملاحظ شود و برای تسهیل دو نقشه که در آن
اعداد از شصت و دو و دهم بر آن فارسی و مقابل آن
اسمهای هندیه نامتهای مشکلات امریان و قوم هندیه است
مردوم می گردد و عربی و انگریزی را بر همان قیاس مابده کرد یعنی
بر حائهای خط هزار و هر قدر که باشد ملاحظه عربی و هند
انگیزی تبدیل کرده نام اسمهای اعداد آحاد و عشرات
و میات بهی که بیشتر و گسترده تر مابده کرد اما قوم
هندیه و انگریزی پس از یک نامده وضع شده اند مقابل
اعداد آحاد و در دیگر مراتب همان اعداد را اگر یکصد که مراد
آن مرتبه نقد را عدد باشد مثلاً درین صورت ۱۰ مرتبه عشرات
یک سال مراد است که ده باشد و درین صورت ۹ چنین مرتبه
به نام که بود شد و هر مرتبه که تالی باشد اخصر و یسده و صورت
صفر در همه مالک همین یک صورت است و مگر در انگریزی
همین را صورت بیسی و یسده و ملاحظه منظر اختصار اهل
دیوان آن را صورت خطی و یسده و عدد و پنج را صورت

مفر نویسند پس در هندی سه نامی متوالیه رقم اول را احاد
 و اند در رقم دوم میات در رقم سوم الوت و در رقم چهارم
 احاد الوت و در رقم پنجم عشرات الوت و در رقم ششم میات
 الوت و هفتم احاد الوت و هشتم عشرات الوت و نهم الوت
 و دهم میات الوت و علی هذا القیاس الی غیر النهایه مثلاً
 ۱۳۱۴۷۰۶۵۰ بحساب هندی نود و پنج کرد و شش
 لکه و هشتاد هزار و چهار صد و سی و یک باشد و به همین طرز
 رقوم انگلیزی می نویسند در رقوم سیانی که در بلاد
 مشهور است صورت اسمای اعداد عربیه را مختصر کرده
 ایجا و نموده اند مگر غالباً ایجا و مولدین است از محاور عرب
 نیست و این رقوم برای احاد و عشرات و میات جدا جدا ایجا و
 شده مگر برای احاد الوت و در آخر عدد و آحاد مدی منضم ساخته
 باخران بصورت تشدید و قتیح علامت کنند و برای عشرات
 الوت همان صورت است که برای عشرات نویسنند الا
 قه ری از ان در از دو در آخر عشرات که بطور چشمه نامی هوز
 نویسند انرا ترک کرده و مفصل از ان همان صورت تشدید
 و قتیح علامت الوت به نویسند چنانچه تفصیل و تصویر آن از
 نقشه مذکور معلوم خواهد شد و بالفعل ان رقوم مخصوص به تحریر

در داشته اند و در اذان اعداد مئون می نویسد
 و اجرای روبرو از آن پائی و اجرای س از آثار بر نوم پس به
 لوسد مگر چون اجرای روبرو از علوس آن که دو علوس
 را یک یگه گویند مگر به صورت آن دیگر است که از دوم
 سبائی احد کرده اند و برای اسنان جمع بودن کسود آن
 چهار باره کسود و اراپسی گویند و نسی یکبار در او نیم کسود و اجرای
 در هر یک از سیم و دهم و اراپسی گویند و اجرای آن
 است و اس حد دل مادی هر سیم اجرای مئون روبرو
 است اما در انگر سری سیم در دهم اجرای مئون در ایمان
 یک دم نو سدداده و داد دارد و باره کسود هر باره را نسی گویند
 و اما در آن و کلل که جهت میانش اشیا می لایق و در متر
 سدد سس اسخ اذان در باره و اح داد و دهم اذان شرعی
 است آن را در نیش در ح میکم که در آن سحو مل یکی مد گری
 کرده است از سب متدا و هر یکی سحوی معلوم می تواند است
 و دلیل در اکثر نا دهسد سنان که خاص سلیط انگر راست
 سرورن بنسازد و به سکه کپی مروح است و روبرو کپی
 هم از درون روبرو مروح و باره و درن رناده است و مقیاس
 اذان موافق رواج هر در همس سر است و اجرای سر که سب

پست بر باشد و آن را آرد سیر گویند و ربع سیر که از ارباب دست بر
 گویند و شش سیر که از آرد پاوانا منند و شانزدهم حصه سیر که یک
 جهننا منک باشد و یک حصه از سی و دو حصه سیر و از آرد سی
 جهننا منک ناسند و افعالت سر بعضی پنج ربع سیر که مو اسیر
 باشد و شش ربع آن که دیره سیر باشد و د و نیم سیر
 که ادای سیر باشد و پنج انار که از ارباب سیری گویند و فحفت
 آن که دس سیر باشد و است انار که آرد من یا چار سیری
 گویند و اد هون هم ناسند بفتح الف و دال محلو طمانا و چهل انار و
 یک من فرار دهند و در بعضی بلاد من کم و زیاد و از چهل انار
 هم رواج دارد و وزن خام هم در اکثر بلاد دهند و ستان رواج
 دارد و با نغا مختلف آنچه مروج در بلاد لکنو است سیوم حصه
 همین اجزاء و اضعاف سیر است که بهمان اسما شهرت دارد
 و در تمام قصبات و قریات لکنو همین وزن خام بنا بر وزن
 خدجات جاری است و باید دانست که اوزان طبیه و مروج
 ولایات دیگر را مقدار یک در جدول نوشته شد مختلف واقع
 شده بلکه در بعضی اوزان بلاد هندوستان هم با هم تفاوت است
 در احصای تمامی یا اکثر آن تطویل فراید دید و بنده ای از آن
 ایما میگردید انکه چه در اوزان طبیه و در اوزان را گویند که

بهمان خواست و چهار دارد ماش که برج است لکن این
 درون از اراضی متاعیل است و صد و احرای درهم دارد و بیم
 مستد و مافلا بیم درهم است و قیراط سه صد و نقولی چهار صد
 و دانی که بقارسی دانگ گوید دارد درهم و قیراط دار متاعیل
 صد قیراط است و در بیم چهل و هشت صد است و متاعیل یک درهم
 و سه ربع درهم است و استار چهار و بیم متاعیل و ادقیه
 هشت و بیم متاعیل و رطل و دارد ادقیه و متاعیل و در متاعیل
 و در بیم یکصد و سی درهم و مس یکصد و هشتاد و متاعیل و در بیم
 و صد و شصت و در بیم و ابرق و در مس است و سیاح چهار و مس
 اما آوران همد و روح ملا و دیگر سرج که عین الدیک باشد
 و مدی که یکجی . مد سه و سوسه است و رتی متعارف
 و یکا که که تخم گل چاه می است چهار و سوسه است و رتی
 شاه جهان آباد همین که یکجی است و ماشه مگا و هشت رتی
 است و ماشه شاه جهان آباد هشت که یکجی است و نامک
 نقولی چهار ماشه و نقولی است و چهار سرج و قوله متعارف
 شاه جهان آباد و ماشه مگا که دارد و ماشه اعا باشد و دام پنج
 نامک است که است ماشه ماشه * فاعده * در تخویل و بیم
 مثال اگر خواهد بود که در بیم معیه چند متاعیل است و سلف

در اهرم و خمس انرا جمع نمایند عدد متقابل خواهد بود مثلاً اگر خواهند
 بدانند چهل در اهرم چند متقابل است نصف آنرا که ببت است
 یا خمس آن که هشت باشد جمع نمایند پس ببت و هشت عدد
 متقابل باشد و اگر نحو بل متقابل در اهرم خواهد ماید که سه شع عدد
 متقابل بر کل آن افرایند که عدد در اهرم باشد مثلاً بر چهارده
 متقابل سه شع آن که شش است افرودیم ببت شد
 که همین عدد در اهرم است و اما پیمایش اشیای قاره
 که بمساحت معبر است هم هر جا با اختلاف است مدی ازان
 مذکور می شود بدانکه مثلاً ان یونان ده موی یال است پ را که در
 ماز یکی و کند کی متو سنا باشد مایکد گر چ پیده عرض یک جو
 معتدل قرار دهند و شش جو را به همین پنج یک اصبع و دوازده
 اصبع را یکوچ و دو و حب را یکذراع و دو ذراع را یک گز
 و پنج نیم ذراع را یک لقمه مقرر کرده اند و دوهزار گز را یک میل
 و سه میل را یک فرسخ مقرر کنند و اهل فرنگ مقدار
 هشت جو مذکور را یک انچه مگر هر ده سکون نون و جیم
 قارسی مخلوط با دوازده انچه را یک فتن بسم اول و
 سکون ثقیل ثانی و سه فتن را یک گز که انرا یاد دنا مند سکون
 سوم و چهارم و در دیار ما اکثریلا دهند و سنان در اهرم مساحت

لیسون تان
 لیسون تان

آمدن در اهرم
 هر میل
 آمدن در اهرم
 هر میل
 آمدن در اهرم
 هر میل

اکثر اشیا بر گزقطعی است که گزالبهی باشد و برای پیمایش و
 تها نهایی ثوب گزهای دیگر باختلاف بلدان و اوج دارد و در بلاد
 ما از گزقطعی یک ربع زیاد و می باشد و آن گزالبهی آنچه از آن
 در مساحت زمین و اسنال آن مروج است به بست و چهار طسوج منقسم
 میگردد که هر طسوج تقریباً دو انگشت این زمانه باشد و آنچه در
 پیمایش اشیا و دیگر مثل انواب و غیره مشتمل است
 مثل گز خاص برای آن شانزده حصه تقسیم یابد و هر حصه را
 گره گویند و نه گره مربع را یک سوا سه گویند و بست بسوا سه را
 یک بسوا که یکصد و هشتاد گز مربع باشد و بست بسوا را ایک
 گیه قرار میدهند پس گیه سه هزار و شصتد گز باشد که سه هزار و شصت
 پیچ گز انگری است و آن پنج ثمن ایگر انگری می باشد پس
 مابین صاحب ایگر انگری چهار هزار و نهصد و پنجاه گز انگری می
 شد و هم درین ممالک بنا بر سهیل پیمایش زمین مقیاسی
 قرار داده اند که آنرا حریب گویند و آن شصت گز و را را باشد
 پس یک حریب اگر بطول زمین اندازند دیگر حریب معرص
 آن پیمایش بکند تمام شود چه در صورت شصت و شصت
 همان سه هزار و شصتد حاصل می شود و محاسبین متکلمان
 چهار دست را یک دندانه و دو هزار و دوازده را یک گوه

۱۱ کوبند و از گز انگریزی پیمايش این یک کوس. چهار هزار
 و پانصد گز رسد و آن دو میل انگریزی است و باید دانست
 که چنانچه در وزن خام و خنجره و اج دارد. همین پنج بگه و اجزای
 آن نیز خام و خنجره مروج است و انهم در هر دیار با حالت است
 در دیار اهلمان سیوم حصه بگه پنج یک بگه خام است و سیوم حصه بسوه
 یک بسوه خام و سیوم حصه بسواسه یک بسواسه خام
 و الله اعلم * فصل چهارم * در بیان قاعده بنای مسجد که اراکان
 سمت قبله صحیح بر آید طریقه اش این است که بمقامیکه بنای
 مسجد منظور است نهایت هموار موده و امتحان بسیلان
 آب کرده انجام دایره نصف النهار که در ذکر اوقات صلوات
 بیان کرده شد رسم سازد و بر مرکز همان دایره دایره
 دیگر وسیع تر اراکان رسم کرده خط مشرق و مغرب و جنوب
 و شمال را تا محیط این دایره ثانی دراز کند پس بر نقطه
 شمال که درین دایره ثانی افتد حرف آ بنویسد و بر نقطه
 جنوب حرف ب و بر نقطه مشرق حرف ج و بر نقطه مغرب
 حرف د پس خط مشرق و مغرب مسمی به ج د شد و خط
 جنوب و شمال مسمی به اب و چون بسبب این هر دو خط
 دایره منقسم به چهار حصه مساوی شد پس هر حصه را اراکان

بود هر مساوی قسمت کنند و بر هر عرض و طاقی سازه که از هر
 طاقات مجموع دایره در سیصد و شصت عرض و مقسم شده
 در هر عرض و از این اعداد و نام باشد و چون قسمت یک یک
 عرض و از این اعداد شصت عرض در هر عرض کنند بر هر عرض و از این اعداد
 و از این اعداد را محطه نماید داشت که آید و وقت گرفتن تعامیل
 من الطولین . العرضین نکات خواهد آمد پس طول البلد و عرض
 البلد که معطی را باشد همانا تعامیل یا طول و عرض نام که نامی
 مساحت یا مساحت را است سواره که اگر عرض هر واحد مساوی
 و طول که کمتر باشد پس سمت قبله عین نقطه معرب باشد
 و اگر طول که ماه نصف مساوات عرضین را بداند باشد پس
 سمت قبله عین نقطه معرب بود و اگر طولین مساوی باشد
 عرض که را بداند پس سمت قبله عین نقطه شمال باشد
 و اگر عرض که نام مساوی طولین کمتر باشد پس سمت قبله عین
 نقطه جنوب بود و در صورت اختلاف در هر یک از طول
 عرض اگر عرض نام را بداند است سمت چپ نقطه ج
 که نقطه مشرق باشد و تعامیلی که مابین عرضین است نقطه
 بر او در کنند و از این اعداد و نام باشد که اگر عرض که را بداند
 سمت راست نقطه ج نقطه در تقاطع و تفاوت مذکور باشد و این

همپ در است بر و کردن شخص که بر نقطه ج استاده
 است سمت مغرب باشد و از نقطه ر خطی راست تا محیط
 دایره سمت محاذی کشند و بر نقطه که منتهی شود انرا ح نام نهند
 و این خط از ح تا سه بعد از آن به سمت دست راست نقطه آ اگر
 طول باید را بدست و الا سمت دست چپ آن که بر و کردن شخص
 که بر نقطه آ استاده است بجانب نقطه ت گرفته شود و نقطه
 ط بقدر تفاوت مابین طولین نهند و از نقطه ط هم خطی راست
 سمت محاذی تا محیط ببرد و بر نقطه که منتهی شود بر آن حرف
 ه نویسند و این خط ط ه باشد و این مقدار تفاوتهای مابین
 طولین و عرضین از همان سیصد و شصت اجزای دایره که کرده اند
 بحساب در آرند و لا محاله خط ط ه خط ج د و خط ر ح قطع کرده
 بر محیط دایره رسیده است پس بمقام تقاطع آن با خط ج د
 حرف س نویسم و بر مقام تقاطع آن با خط ر ح حرف ص
 نهم و چون از خط آب و خطوط ج د و ر ح هم تقاطع شده
 است پس بمقام تقاطع آن با خط ج د حرف و و بمقام تقاطع
 آن با خط ر ح حرف ک نویسم پس از این خطوط
 متقاطعات مربعی پیدا شد و س ص ک و این مربع از نقطه
 و تا نقطه ض خطی راست کشیده از آنجا بیرون کرده تا محیط

دایره منتهی سازیم و اینجا عرض $\overline{ل}$ رسم کنیم پس خط $\overline{و ل}$ است
 حقیقی قبله باشد پس هر قدر که عرض مسجد خاصه
 منظور است آنقدر خط $\overline{و ل}$ دراز کنیم و آنرا خط $\overline{م ع}$ نام کنیم
 و هر قدر که طول مسجد خاصه منظور است به تفاوت نصف
 آن مقدار جانب شمال خط $\overline{م ع}$ خطی مساوی آن در طول
 کشیم و آنرا خط $\overline{ن ق}$ نام کنیم و به همین قدر تفاوت یک خط
 جانب جنوب $\overline{م ع}$ مساوی خطین مذکورین کشیم و آنرا
 خط $\overline{ی ن}$ نام کنیم پس نقطه‌های $\overline{ن ق}$ و $\overline{ی ن}$ را وصل کنیم پس مربع
 $\overline{ن ق ن ی}$ مربع مسجد باشد و خط $\overline{م ع}$ در وسط طولی
 افتد که حای محراب و طاق مسجد باشد مثلاً خواستیم که در لکهنو مسجد
 بنا کنیم بعد رسم دایره و تقسیم آن بر سه صد و شصت
 هر و مساوی و بر آوردن هر دو خط مشرق و مغرب و جنوب
 و شمال چنانکه پیشتر ذکر یافت چون عرض بلد از عرض مکه معظمه
 کمتر فها الله تعالی را بد است مقدار تفاوت مابین آنها که هکذا
 یعنی پنج درجه و بیست و یک دقیقه است قوسسی از دایره
 حایب چپ نقطه مشرق که نقطه $\overline{ج}$ باشد چه اگر دهم و خط
 مماسی آن کشیدیم و هم چون طول بلد از طول مکه معظمه زیاده
 است بجانب دست راست است نقطه شمال که نقطه $\overline{آ}$ باشد

هند و تفاوت بین الطولین که مَنَد یعنی جهل در جه و پنجاه
 و چهار دقیقه است نیز قوسی از دایره جد اساطع خط محاذی آن
 جیبیدیم و باقی صَب مذکوره بالا عمل کردیم و اینست صورت
 آن نقشه که در صفحه طحله باید دید و باید دانست که طول ^{اول} _{دول}
 بلد در اینجا بحسب رصد جدید انگریزی که اگر گرین وچ می گیرند
 بوده است نه از جزایر خالکرات که سنخچه هند ما است
 و نقشه که در صفحه آخر مرقوم شد هم موافق استخراج انگریزی است
 الحمد لله علی تمامه و اشکر علی الاله علی ما اعم علی التوفیق لاتمام
 هذه الأوجیه النافعه لاکثر امور المعاش و المعاد و ساعدنی لتبیین
 هذه المسودة الکاملة جعله الله کاسمه مفتاحا للرشاد و انا رجوس
 العلماء اکرام و الفضلاء الطغام مع اعتراف قلای باعی فی العلوم
 ان یصفحو خطی فی القتل و یصاحوا زلتی فی النخل کیف لا وانی
 مع قطع النظر من فقد ان التوغل فی هذه التفصیل الکر و حایته
 بعوائق الاشغال الدنیة الدنیة لفیق البال من ارمان طویله
 و منشت الحمال فی اکلاد عویله فاین من اصبح نهاده زنیاملیا من
 هذه الدرد النیة وانی من مات لیلا شجینا عتیا من تنک
 البواقیت الرزینة دنیا لهفان دهره الادباء القغام و سنخه الذین
 هم للکمالات ارباب و لا ابالی ان شتره البجهله الفدام و سنخه

عليه السلام لهم ساج انكسار واول ما عرفت ان الكتب رسائل
 عديدة في المعارف والتقط فيها مسامع كثيرة من العلوم العربية
 والاخرى من مدرجاتها واول ما في كل سنة وعشرون ليوم في
 الخواص والعوام والمصنف في المعارف رسائل بسم الله
 تو اعداد حصواته يكون كل واحد منها مقسما لاول والثاني من حيث
 الترتيب في المراد والمعاني لاكن ما حلت في صفة الدهر من
 صروب النايك والسمك وتطرق على طوارق الايام والشخص
 وقلي من مكان الى مكان واهل حيتي من الاثني والادوات غير متبين
 الحماة فكان ما كان من حوادث الزمان حتى لم يترك لي اختيارا
 في القلم واللسان لتتميم ما عرفت عليه من التخليص والانتقاء
 فقصرت همتي على لم هذه المختصرات وما ساعدتني المصنف في الشرح
 والمختصر من الواجب المأتم على الفلوس والاسرار والحوادث
 المأتم محبرة العقول والافكار والحمد لله في الاول والاخر وعلى
 رسوله ابو الطيب والظاهر محمد بن المصطفى صلى الله عليه وسلم الوفاء
 مساوات ما ام تراقب المساء والسماء وتعاقب العدو والرواح
 وعلى آله اظهار وصحابة الاحياء ما دام قلب الليل

والله اعلم

الملك الدار

تصحیح اغلاط مفتاح الرشاد

صفحه	سطر	خط	تصحیح
۱۳۲	۳	اشناد	اشناد
۱۳۲	۱۲	مرگشراول	مرگشراول
۱۳۳	۵	دهشا	دهنشا
۱۵۱	۷	سیات	سیات
۱۵۲	۱۱	صغنی	صغنی
۱۵۶	۲	خافت	خافت
۱۵۷	۱۰	جماه عرش	جمله عرش
۱۶۴	۸	چاد دگر	چاد دگر
۱۷۲	۱۶	مردیا	مردیا
۱۷۵	۱۰	بانگستان ترک	بانگستان ترک
۱۷۸	۵	ده گز در ده گز	ده گز در ده گز
۱۷۸	۱۷	یک گز	یک گز
۱۷۸	۱۸	ده گز در ده گز	ده گز در ده گز
۱۷۹	۱	دگر	دگر
۱۷۹	۳	سمی و هزار	سمی و هزار
۱۷۹	۶	گزر	گزر
۱۸۰	۱۶	دستمالش	دستمالش
۱۸۱	۲	ایمنینه	ایمنینه
۱۸۳	۱۰	یکجا	یکجا
۱۹۰	۵	ده	ده
۱۹۰	۱۳	سطبری	سطبری

صفحه	سطر	خط	تصحیح
۱۵۰	۱۵	بارد	بارد
۱۵۰	۴	همگی	همگی
۱۸۰	۲۰۰۱		۲۱۰۰
۱۸۰	۲۰۰۲		۲۲۰۰
۱۸۰	۲۰۰۳		۲۳۰۰
۱۸۰	۲۰۰۴		۲۴۰۰
۱۸۰	۱۸	اسمیلین	التحمولین
۱۸۰	۶	آبار	آبار
۲۰۰	۴	سوران	سوران
۳۰۰	۱۷	ارباب ز	ارباب ز
۴۰۰	۸	دریافته گریال	دریافته گریال
۵۰۰	۸	پیشیک دغای	پیشیک دغای
۵۰۰	۳	تار	تار
۶۰۰	۱۳ و ۱۲	از رساله اول تا	از رساله اول تا
		همه زاید است	
۶۰۰	۱۸	مسافران	مسافران
۶۰۰	۱۸	زود	زود
۱۱۲	۱۱	بیج	بیج
۱۲۰	۱۷	بهمن روز	بهمن روز
		همچنین در جمله اسمای روز نقش بعد روز	
		باید بعد اسما	

صفحه	سطر	فاصله	صحیفه	صفحه	سطر	فاصله	صحیفه
۱۶	۱۶	۱۶	از آنرا	۱۶	۱۶	۱۶	از آنرا
۱۶	۱۶	۱۶	داگر باشد	۱۶	۱۶	۱۶	داگر باشد
۱۱	۱۱	۱۱	بر دایه	۱۱	۱۱	۱۱	بر دایه
۲۰۲۰۶	۲۰۲۰۶	۲۰۲۰۶	مسکون است (مسکون نیست)	۲۰۲۰۶	۲۰۲۰۶	۲۰۲۰۶	مسکون است (مسکون نیست)
۱۲۹۰۱	۱۲۹۰۱	۱۲۹۰۱	گویند و گوید و لاله الا لاله	۱۲۹۰۱	۱۲۹۰۱	۱۲۹۰۱	گویند و گوید و لاله الا لاله
			در آخر اذان هم دوبار گویند و در				در آخر اذان هم دوبار گویند و در
۱	۱	۱	الربیعة	۱	۱	۱	الربیعة
۱۵	۱۵	۱۵	حنيفة	۱۵	۱۵	۱۵	حنيفة
۱۹	۱۹	۱۹	ترتیب در آن چه ترتیب در آنچه	۱۹	۱۹	۱۹	ترتیب در آن چه ترتیب در آنچه
۱۸	۱۸	۱۸	ضرور	۱۸	۱۸	۱۸	ضرور
۳	۳	۳	تشهد	۳	۳	۳	تشهد
۱۳	۱۳	۱۳	قعه	۱۳	۱۳	۱۳	قعه
۱۶	۱۶	۱۶	و غیر	۱۶	۱۶	۱۶	و غیر
۸	۸	۸	محکم	۸	۸	۸	محکم
۷	۷	۷	و جبري	۷	۷	۷	و جبري
۱۱	۱۱	۱۱	نشستی	۱۱	۱۱	۱۱	نشستی
۱۱	۱۱	۱۱	اخیرین	۱۱	۱۱	۱۱	اخیرین
۲	۲	۲	نر زمان	۲	۲	۲	نر زمان
۱۱	۱۱	۱۱	اصل الشاء	۱۱	۱۱	۱۱	اصل الشاء
۱۵	۱۵	۱۵	برابر دستها برابر دو شها	۱۵	۱۵	۱۵	برابر دستها برابر دو شها
۱۸	۱۸	۱۸	اللذین	۱۸	۱۸	۱۸	اللذین
۵	۵	۵	بنودیس	۵	۵	۵	بنودیس
۱	۱	۱	ذالر	۱	۱	۱	ذالر
۴	۴	۴	المهندین	۴	۴	۴	المهندین
۱۹	۱۹	۱۹	اطارت	۱۹	۱۹	۱۹	اطارت
۱۷	۱۷	۱۷	در روز	۱۷	۱۷	۱۷	در روز
۳۴۰	۳۴۰	۳۴۰	مفسدات صوم و در روز	۳۴۰	۳۴۰	۳۴۰	مفسدات صوم و در روز
۱۲	۱۲	۱۲	بقیه روز	۱۲	۱۲	۱۲	بقیه روز
۱۱	۱۱	۱۱	درشت	۱۱	۱۱	۱۱	درشت
۱	۱	۱	آن	۱	۱	۱	آن
۸	۸	۸	گوسفند	۸	۸	۸	گوسفند
۱	۱	۱	بجاده	۱	۱	۱	بجاده
۹	۹	۹	حایت	۹	۹	۹	حایت
۲	۲	۲	جمرد عقبه	۲	۲	۲	جمرد عقبه
۱۷	۱۷	۱۷	الذین این	۱۷	۱۷	۱۷	الذین این
۱۰	۱۰	۱۰	سفید گینت	۱۰	۱۰	۱۰	سفید گینت
۱۸	۱۸	۱۸	الحلال	۱۸	۱۸	۱۸	الحلال
۱۶	۱۶	۱۶	و شرح	۱۶	۱۶	۱۶	و شرح
۸	۸	۸	و مردور	۸	۸	۸	و مردور
۱۲	۱۲	۱۲	در می	۱۲	۱۲	۱۲	در می
۳	۳	۳	عرفه	۳	۳	۳	عرفه
۱۳	۱۳	۱۳	کنند	۱۳	۱۳	۱۳	کنند
۱۵	۱۵	۱۵	در کعبه	۱۵	۱۵	۱۵	در کعبه
۱۸	۱۸	۱۸	یک نیمه	۱۸	۱۸	۱۸	یک نیمه
۲	۲	۲	زیاده	۲	۲	۲	زیاده
۱۶	۱۶	۱۶	منافع	۱۶	۱۶	۱۶	منافع
۱۶	۱۶	۱۶	صلیم	۱۶	۱۶	۱۶	صلیم
۱۲	۱۲	۱۲	تیری	۱۲	۱۲	۱۲	تیری
۴	۴	۴	نقشه	۴	۴	۴	نقشه
۱	۱	۱	اکثر	۱	۱	۱	اکثر
۳	۳	۳	و آن گز	۳	۳	۳	و آن گز
۴۳۸	۴۳۸	۴۳۸	مخطوط	۴۳۸	۴۳۸	۴۳۸	مخطوط